



فصلنامه تخصصی اخلاق و رهبری
شماره ۳۵
پاییزه ۱۳۹۶



در گفت و گو با علامه مصباح (دامت برکاته)

شناخت ارزش‌های صحیح و واقعیت‌های جامعه شرط عقلایی یک زمامدار

مرید امام خمینی رحمته یا آقای منتظری! ■ علل انحراف کارگزاران از فضایل اخلاقی ■ نمکدان شکن‌ها
مدیران بر تخته موج مطبوعات ■ جهانی شدن و اخلاق سکولار کارگزاران ■ نظارت مردمی یا دیده‌بان اصلاح

امام خمینی رحمته:

انبیاء و اولیاء که هر چه ابر آنها وارد می‌شد، هر چه قدرت در عالم وارد می‌شد بر آنها، هیچ در آنها تأثیری نمی‌کرد. آن کسی که زمام یک مملکتی که از حجاز گرفته تا مصر و همه اینجاها را؛ ایران و سایر جاها تحت سلطه او بود، و قدرت جسمی و روحی خودش آن طور بود، می‌بینیم که از یکی از افراد پایین و متوسط متواضع تر است. و این قدرت‌ها ابدأ در روح او تأثیر نکرده. برای این که، روح این قدر بزرگ است که همه عالم را می‌گیرد.

یک روح مجردی که از این آرایش‌ها مجرد پیدا کرده است، این قدر وسیع است که همه عالم مثل یک نقطه می‌ماند در آن. آنها لایق زمامداری‌اند. اسلام آنها را زمامدار کرده است. وقتی هم که دست به دامن آنها نمی‌رسد باید آن اشخاصی که نزدیک تر به آنها هستند از سایر افراد، آن اشخاصی که بهتر می‌توانند هضم کنند قدرت‌ها را، کمتر قدرت‌مآبی در آنها تأثیر بکند، آنها باید زمامدار باشند.

صحیفه امام، ج ۱۱، ص: ۲۶۸



امام خامنه‌ای رحمته:

اگر ما خصوصیات زندگی حکومتی امیرالمؤمنین - یعنی علی علیه السلام به عنوان یک حاکم - را در نظر بگیریم، می‌بینیم که چند خصوصیت عمده در این زندگی هست:

اول، قاطعیت و صلابت در راه حق است. این خصوصیت، اگر نگوییم مهم‌ترین، حداقل بارزترین خصوصیت زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام است. از اول نشستن بر مسند حکومت، امیرالمؤمنین علیه السلام این قاطعیت و صلابت را نشان می‌دهد. یعنی حکومت وقتی که به نام خدا و برای خدا و برای اجرای احکام الهی است، باید تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌ای که مخالف با حق باشد، قرار نگیرد.

...بعد دوم زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد زهد آن حضرت است.

...برادران! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید زندگی به سمت زهد باید برود. امروز در جمهوری اسلامی، اگر ما احساس بکنیم که زندگی به سمت اشرافی‌گری می‌رود، بلاشک این انحراف است؛ بروبرگرد ندارد. ما باید به سمت زهد حرکت بکنیم. نمی‌گوییم هم زهدهای آن چنانی، که متعلق به اولیاء الله است؛ نه، مسؤولان درجه یک، مسؤولان درجه دو، تا آن مسؤولان درجات بعد هم باید در حد خود زهد داشته باشند، بعد هم به عامه مردم می‌رسد.

بیانات در دیدار با اقشار مختلف مردم ۲۶ / ۱ / ۱۳۷۰





فصلنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی



فصلنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی

شماره ۳۵ و پنجم
 نشریه دانشجویی دفتر پژوهش‌های فرهنگی
 شهریور ۱۳۹۶
 صاحب امتیاز: حجت الاسلام دکتر مجتبی مصباح
 مدیر مسئول: حجت الاسلام دکتر سیداحمد رهنمایی
 سردبیر: زیر نظر شورای سردبیری
 دبیر سرویس سیاسی: حسن ابراهیم زاده
 دبیر سرویس تاریخی و اندیشه: علی اکبر عالمیان
 دبیر سرویس فرهنگی: محمد حسین فرح نژاد
 مدیر اجرایی: حجت الاسلام علیرضا دهشیری
 مشاور فرهنگی: حجت الاسلام علی اکبر عالمیان

طراح و گرافیک: محمد صداقت [Graphic. ums.a. ir]
 حروف نگار و امور مشترکین: حسن نیازمند رودسری
 ویراستار: مرتضی رضائیان

فرهنگ پویا در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
 آثار مندرج در نشریه بیانتگر دیدگاه‌های نویسنده‌گان آن‌هاست.
 این نشریه از داخل و خارج کشور مشترک می‌پذیرد.
 نقل و اقتباس از مطالب نشریه فقط با ذکر مأخذ مجاز است.
 مطالب ار سال شده به تحریریه پویا بازگردانده نمی‌شود.

نشانی: قم / چهارراه غفاری / خیابان ایستگاه / کوچه بوعلی / کوچه ۱۷
 پلاک ۲۷
 Email: FPuya@chmail.ir
 صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۴۶
 تلفکس: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۵۹۷
 تلفن: ۰۲۵-۳۶۶۲۴۸۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حرف اول / ادب مرد... / ۳

قرآن و اخلاق زمامداری / علی اکبر عالمیان / ۴

اسوه جاویدان زمامداری / هادی مازندرانی / ۱۴

اخلاق زمامداری امیر المومنین (علیه السلام) / هادی مجیدی / ۲۰

خورشید انقلاب / جلوه‌هایی از اخلاق سیاسی و زمامداری حضرت امام خمینی (ره)

رضا محمدی فیروزجایی / ۲۶

درخشش آفتاب / جلوه‌هایی از روش حکومت‌داری امام خامنه‌ای (دام ظلّه) / فاطمه عرب / ۳۶

شناخت ارزش‌های صحیح و واقعیت‌های جامعه شرط عقلایی یک زمامدار / در گفت‌وگو با

علامه مصباح (دام ظلّه) / ۴۰

این گونه زمامداری... / اخلاق زمامداری از نگاه بزرگان / فائزه فلاطونی / ۴۸

پیامبر و مدیریت مخالفان / مصطفی بیگ محمدی / ۵۴

امیر المؤمنین در مواجهه با مخالفان / سعید سلیمی / ۵۷

شخصیت اخلاقی امیر المومنین (علیه السلام) / محمدمهدی مرادی / ۶۱

علل انحراف کارگزاران از فضایل اخلاقی / حمیده طرقي اردکانی / ۶۴

روبارویی مبانی در میدان / معصومه اسماعیلی / ۶۹

بایسته‌های اخلاقی زمامداران / زهرامروستی / ۷۲

اهداف حکومت اسلامی در اندیشه و عمل دولتمردان / فاطمه حیدری / ۷۴

آفت‌های اخلاقی زمامداران / محمدحسین علیجان زاده روشن / ۷۷

حقوق مردم بر زمامداران در حکومت اسلامی / محمدرضا باقرزاده / ۸۰

نقش نهادهای اجتماعی در اخلاق کارگزاران / محمد قاسم پور / ۸۶

مُرید امام خمینی (ره) یا آقای منتظری؟! / حسن ابراهیم زاده / ۸۸

جهانی شدن و اخلاق سکولار کارگزاران / سیدعبدالمجید پیش‌بین اشکوری / ۹۴

پیامدهای اخلاق سکولار / الهام عباسی / ۹۸

نقش اخلاق اسلامی در توسعه / محمدرضا زهرایی / ۱۰۲

ناهمگرایی اخلاق توسعه محور با پیشرفت اسلامی / محمدحسن فرح نژاد / ۱۰۶

تقابل اخلاق زمامداران الهی و تکنوکرات‌ها / محمدعلی جعفری / ۱۱۶

نظارت مردمی یا دیده بان اصلاح / عبدالصالح شمس‌اللهی / ۱۱۸

نمک‌دان شکن‌ها / صالح‌اللهی / ۱۲۲

اخلاق در مسلخ سیاست / علی اصغر سیاحت هویدا / ۱۲۴

بُزک عروس عجزه / حامد عبداللهی / ۱۳۶

مدیران بر تختة موج مطبوعات / مهدی کمالی / ۱۳۲

سربازان کوچک کارگزاران آینده / فاطمه سجادی / ۱۳۴

سینمای غرب و فروپاشی اخلاقی / طاهره زاهدی / ۱۳۸

فرهنگ‌ستیزی و هویت در سیبیل هنر هفتم / رفیع‌الدین اسماعیلی / ۱۴۰

حرف آخر / اخلاق زمامداران؛ رمز پیشرفت جهان اسلام / ۱۴۳

فرم اشتراک / ۱۴۴



رسالت خطیر زمامداری از دیدگاه وحی و عقل و فطرت جزو برجسته‌ترین رسالت‌هایی است که جایگاه رفیعی را در میان جوامع بشری به خود اختصاص داده است. از این رو، چنین رسالتی ایجاب می‌کند توسط کسانی بر عهده گرفته شود که از جنبه‌های گوناگون ایمانی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی و... جزو برجسته‌ترین‌ها باشند. خلق‌و‌خو و منش شخص زمامدار به‌ویژه همواره در منظر و التفات همه کسانی است که وی را برگزیده‌اند تا امور جاری سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وطنشان را در ساحت ملی و بین‌المللی به دست او بسپارند.

در این عصر و زمانه که دنیا شاهد زمامداری دو شخصیت بسیار عالی مقام و ارجمند، یعنی امام راحل علیه السلام و مقام معظم رهبری بوده است، امت اسلامی و بسیاری از حق‌پویان در ایران و جای‌جای جهان از این دو رهبر عظیم‌الشان و این دو اسوه شایسته و نمونه از جنبه‌های فراوان، بسیار الهام پذیرفته و از خلق و خوی این دو بزرگوار بسیار الگو گرفته‌اند. اما آیا همه زمامداران در رده‌های بعد از رهبری نیز شایسته چنین الگوبرداری هستند؟ طی نزدیک به چهار دهه انقلاب اسلامی از آغاز پیروزی تا کنون، مردم ما بخصوص شاهد حضور زمامداران دیگری در رتبه دوم و پایین‌تر نیز بوده‌اند و از حضور و فعالیت و کنش و روش و بینش مثبت و منفی آنان هم تأثیر پذیرفته و در مواردی حتی نسبت به گفتار و رفتار این دسته از زمامداران واکنش‌های مناسب و یا نامناسب نشان داده‌اند. ریاست جمهوری و ریاست مجلس و ریاست قوه قضاییه کم مقامی نیست، تأثیرپذیری ملت از اخلاق و منش این مقام‌ها و یا واکنش ملت به خلق‌و‌خو و رفتار آن‌ها را هرگز نباید از نظر دور داشت.

در این نوشته، از میان همه نمونه‌هایی

که تاکنون در انظار عمومی به طور زشت یا زیبا جلوه‌گر بوده‌اند، تنها به برخوردها در واکنش به مذاکرات هسته‌ای و اخیراً در جریان مناظره‌های تبلیغاتی انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری بسنده و اشاره می‌کنم. در کنار همه کسانی که در انتخابات ریاست جمهوری به نفع یکی از کاندیداها و علیه دیگری فعال بوده‌اند، صاحب‌نظرانی نیز با کمال انصاف و رعایت بی‌طرفی، شاهد صحنه‌هایی از سخنرانی‌ها، تبلیغات و مناظره‌های تلویزیونی نامزدها بوده و هستند. این گروه از شاهدان عینی، دور از جنجال‌های سوگیرانه سیاسی، حضور و رفتار و منش و گفتار نامزدها و دیگر مسؤولان را با دقت زیر نظر تیزبین و موشکافانه خود قرار می‌دهند و در مورد آن‌ها به دوری و مقایسه می‌پردازند. وجدان عمومی جامعه ما هیچ‌گاه لفاظی‌های زشت و نابجا و دور از اخلاق و مروت و انصاف برخی از نامزدها و دستیاران ایشان را در گرماگرم فعالیت‌های انتخاباتی و قبل از آن در دوران تصدی‌گری مسئولیت‌های خطیر سیاسی-اجرایی فراموش نخواهد کرد.

مردم بزرگوار ایران شاهدند که برخی از دولتمردان تا کنون هیچ‌گونه منش اخلاقی و سیاسی شایسته‌ای از خود به یادگار نگذاشته است. برخوردهای جسارت‌آمیز و دور از اخلاق و خارج از عرف و انصاف این گروه طی یازدهمین دوره دولت و در اثناء تبلیغات ریاست جمهوری با منتقدان تا کنون به چند ده مورد رسیده است. ملت ایران که جای خود، دنیا هم هرگز الفاظ و عباراتی را که از دهان و خامه قلم برخی از افراد شاخص گروه مزبور نثار منتقدانشان شده است از یاد نخواهد برد.

نمونه‌هایی از این پاره‌گویی‌های ناروا عبارتند از: «کم‌سواد، بی‌قانون، بی‌دین، حسود، بی‌شناسنامه، جیب‌بر، دنیاندیده، مستضعف فکری، بی‌کار، متوهم، دارای خطای دید،

دین‌شناس، تخریب‌گر، فاسد، عقب‌مانده، لرزان، هراسان، کودک، عصر حجری، هوچی‌باز، تازه انقلابی شده، ایراد بگیر از خدا، از دیوار بالا رونده، لیوفروش، سخیف، راننده تاکسی، دارای مهارت فقط در تهیه آبگوشت بزباش، مزخرف، بی‌شعور، برو بابا و...».

الگوپذیری از حکمرانان و متصدیان امر سیاست و اجرا چنان اهمیتی دارد که گفته می‌شود: «لناس علی دین ملوکهم»؛ مردم بر دین زمامداران خویشند؛ یعنی در سلسله باورها و ارزش‌ها و عملکردها از زمامداران خود الهام می‌پذیرند و از رفتارشان الگو می‌گیرند. بدیهی است زمامداری می‌تواند در دنیاداری و دین‌داری الگویی شایسته برای مردمش باشد که جوانب اخلاق سیاست و زمامداری را به کمال و تمام مراعات کند و برای استیفای حقوق مردمی که به تعبیر امام راحل علیه السلام ولی نعمت او و همه مسؤولان هستند تلاش جانانه به خرج دهد و خون دل‌ها بخورد. اما خدای ناکرده، اگر زمامداری افزون بر به‌کارگیری ادبیات ناروا در حق منتقدان، گرفتار رانت و ویژه‌خواهی سیاسی و اقتصادی هم باشد، خوب معلوم است که بر سر اخلاق زمامداری چه خواهد آمد و فرهنگ و ادبیات ناشایست و عملکردهای نادرست و ظالمانه و تبعیض‌آمیز چگونه رواج خواهند یافت و اعتبار نظام و دولت و ملت در پیش چشم جهانیان چگونه بر باد خواهد رفت!

رخدادهای تأسّف‌بار ناشی از گفتار و رفتار و سیاست‌پردازی‌های نادرست برخی از مسؤولان بلندپایه کشور به‌ویژه در طول مذاکرات نافرجام هسته‌ای، اهالی «فرهنگ پویا» را بر آن داشت تا به مثابه تلنگری بجا این شماره از نشریه را به «اخلاق زمامداری» اختصاص دهند. این شما و این هم نشریه‌ای که سعی دارد از زبان مخاطبان ارجمند خود سخن بگوید.



قرآن و اخلاق زمامداری

علی اکبر عالمیان

مقاله حاضر به «اخلاق زمامداری از نگاه قرآن» می‌پردازد. آنچه در این تحقیق به آن دست یافته‌ایم، حدود ۲۰ شاخصه در این زمینه است که ممکن است در نگاهی جامع‌تر به آیات الاهی، مقدار این شاخصه‌ها نیز افزایش یابد. در این مقاله به این شاخصه‌ها اشاره خواهد شد.

اشاره



برای بررسی نگاه قرآن به اخلاق زمامداری و بایسته‌های اخلاقی زمامداران هرچند می‌توان به کلیاتی که در قرآن آمده تمسک کرد و اخلاق از دیدگاه این کتاب الهی را تبیین کرد، اما با توجه به آیات گوناگونی که در قرآن آمده و مستقیم به موضوع حکومت و حکومت‌داری اشاره شده است، می‌توان به همین آیات درباره اخلاق زمامداری از نگاه این کتاب آسمانی اشاره کرد. در این باره بایستی به سه نکته اشاره کرد: پیامبران دولتمرد و زمامدار از نگاه قرآن، حکومت زمامداران صالح از دیدگاه قرآن، و مؤلفه‌های اخلاق زمامداری.

پیامبران دولتمرد و زمامدار

با بررسی آیات گوناگون قرآن می‌توان نام چند پیامبر را یافت که تشکیل حکومت داده، به اصطلاح، جزو پیامبران دولتمرد و زمامدار به شمار می‌آیند. این پیامبران عبارتند از: حضرت ذوالقرنین علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام حضرت موسی علیه السلام حضرت طالوت علیه السلام حضرت داوود علیه السلام حضرت سلیمان علیه السلام و حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم. با وجود این که شأن حکومت‌داری از آن همه پیامبران الهی است، فقط چند پیامبر به این مقام رسیدند. اینان دارای همان حکومت الهی در قرآن هستند. حکومت الهی حکومتی است که نه بر محور اراده فرد یا افراد می‌چرخد و نه بر محور اراده اکثریت مردم بلکه بر اساس اراده الله جل جلاله است و به یقین خداوند اراده‌ای جز تأمین مصالح واقعی بندگان ندارد. این نوع حکومت در انبیا و جانشینان راستین آن‌ها و کسانی که خط انبیا را ادامه می‌دهند تجلی یافته است.^۱ آیات گوناگون قرآن به حکومت‌های الهی اشاره دارند. از جمله، حضرت سلیمان دارای حکومتی بی‌مانند بود. نام حضرت سلیمان بن داوود علیه السلام هفده بار در قرآن آمده است. خداوند درباره این پیامبر بزرگ می‌فرماید:

«وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۲

ما سلیمان را به داوود علیه السلام بخشیدیم، چه بنده خوبی! زیرا همواره با خدا ارتباط داشت و به سوی خدا بازگشت می‌کرد و به یاد او بود. خداوند به اعطای حکومت گسترده به سلیمان نبی اشاره می‌کند و در ادامه این آیات می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ. وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ. هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ.»^۳

از پس آزمون سلیمان گفت: بار خدا! بر من بیخشای و سلطنتی و قدرتی عطایم بفرما که با هیچ کس دیگری بعد از من متناسب نباشد. و خداوند تقاضای او را پذیرفت و باد را مسخر کرد که نرم و آرام بر هر جا مایل بود، مسافرت می‌کرد. شیاطین جنی به خدمت او درآمدند و به کار بنایی ساختمان‌های عظیم و غواصی‌های عمیق مشغول شدند و آن دسته از شیاطین که تمرد می‌کردند، به بند و زنجیر کشیده می‌شدند. بعد از این عطاهای شگرف و شوکت و اقتدار وسیع و افسانه‌ای به سلیمان گفتیم: عطا می‌آید ما این چنین است. اگر

خواهی منت گذار و به دیگران نیز عطا کن و یا نه امساک کن و عطا ویژه تو باشد، حساب و کتابی یا ایراد و سؤالی بر تو نیست. بعد از این که خداوند این همه شوکت را به سلیمان عطا کرد، او تصمیم گرفت معبدی باشکوه در بیت المقدس بنا کند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

«وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الطَّيْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيِّنًا يُدْئِيهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ آفْرانَا نَدْفَعُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ داوودَ سُكْرًا وَ قَلِيلٍ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ.»^۴

ما برای سلیمان باد را مسخر کردیم که صبحگاهان یک ماه مسافت و عصرگاهان یک ماه مسافت را طی می‌کرد. ما چشمه سرب و روی را برای او روان ساختیم. و برخی از پریان در حضور او به کارگری می‌پرداختند با رخصت از پروردگار سلیمان و هر یک از پریان را که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد، با آتش سوزان گدازان تأدیب و تنبیه می‌نمودیم. پریان برای سلیمان طاق‌ها می‌ساختند و مجسمه‌ها و جام‌هایی به اندازه حوض‌ها و دیگرهای عظیم جا کرده در زمین. ای خاندان داوود! به شکرانه این موهبت و عطا خدمتی به درگاه خدا تقدیم کنید. بندگان ما بسیارند، ولی شاکران آنان اندکند.

پیامبر دیگر، حضرت داوود است که حکومتی عظیم داشت:

«وَ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ وَ الْحَكِيمَةُ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»^۵

خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آن چه می‌خواست به او آموخت.

در جایی دیگر خداوند این نکته را به حضرت داوود متذکر می‌شود:

«يَا داوود إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۶

ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق دوری کن، و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

خداوند همچنین در آیاتی دیگر از داوود نبی این گونه یاد می‌کند:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا داوودَ مِمَّا فَضَّلًا يَاجِبَالِ أَوْبَى مَعَهُ وَ الطَّيْرِ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ»^۷

و ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ (ما به کوه‌ها و پرندگان گفتیم) ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم.

و «وَ إِذْ كُرُّ عِبْدَنَا داوودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۸

ای پیامبر!... به خاطر بیاور بنده ما داوود علیه السلام را که صاحب قدرت، و بسیار بازگشت‌کننده به خدا بود.

یکی دیگر از پیامبران دولتمرد که خداوند در یک سوره مستقل، روند رسیدن او به حکومت و حکومت‌داری‌اش را تشریح کرده، حضرت یوسف علیه السلام است که می‌توان ایشان را الگوی کارگزار حکومت اسلامی معرفی کرد. او که بر اساس مشیت الهی، به عالی‌ترین مقام حکومتی دست یافته بود، حاکمی صالح به شمار می‌آمد.

۴- سبأ، ۱۲-۱۳

۵- بقره، آیه ۲۵۱

۶- ص، ۲۶

۷- سبأ، ۱۰

۸- ص، ۱۷

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن (قم: انتشارات مدرسه الامام علی ابن ابی‌طالب، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۴۳

۲- ص، ۳۰

۳- ص، ۳۵-۴۰



خداوند در آیات ۵۴ تا ۵۶ سوره یوسف می‌فرماید:

«وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهٖ اَسْتَحْلِيصُهٗ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ قَالَ اَجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي خَفِيضٌ عَلَيِّمْ. وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيْبُ بَرَحْمٰتِنَا مَنْ نَّشَاءُ وَلَا نَضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ»

پادشاه گفت: «او (یوسف) را نزد من آورید، تا وی را مخصوص خود گردانم!» هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد، (پادشاه به عقل و درایت او پی برد؛ و) گفت: «تو امروز نزد ما جایگاهی والا داری، و مورد اعتماد هستی!» (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزان سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!» و این گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم، که هر جا می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد!) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم؛ و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم!

یوسف نیز از این عنایت الاهی شکرگزاری می‌کند:

«رَبِّ قَدْ اَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِيْ مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَّلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّيْتَنِيْ مُسْلِمًا وَّالْحَقِيْقِيْ بِالْصَّالِحِيْنَ»^۹

۹- یوسف، ۱۰۱

پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما.

حضرت طالوت نبی از دیگر پیامبران زمامدار است که در چند آیه از قرآن از او نام برده شده است. اشموئیل به فرمان خدا، طالوت را به فرماندهی بنی‌اسرائیل برگزید اما آنان بهانه‌جویی کردند و برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازهایی از نظر نسب و ثروت لازم می‌دانستند که در طالوت یافت نمی‌شد. به همین سبب اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم. اشموئیل در پاسخ آن‌ها گفت که خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشیده است:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكًا قَالُوْا اَنْتَ يَكُوْنُ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَّلَمْ يُوْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰهُ عَلَيْكُمْ وَّرٰدَهُ بَسْطَهٗ فِي الْيَلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِيْ مٰلِكَهٗ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ»^{۱۰}

و پیامبرشان به آن‌ها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با این که ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.

در ادامه نیز خداوند جریان فرماندهی طالوت بر بنی‌اسرائیل را این‌گونه تشریح می‌کند:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ بِالْجُوْدِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بَنَهْرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيْ وَّمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهٗ مِنِّيْ اِلَّا مَنْ اَغْرَقَ غُرْفَهٗ بِيْدهٖ فَشَرِبُوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَّالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ قَالُوْا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوْتَ وَجُوْدَهٗ قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُوْنَ اَنْهُمْ مُّلَاقُوْ اللّٰهِ كُمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيْرَةٌ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَّاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ»^{۱۱}

و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی‌اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آن‌ها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آن‌ها (که هنگام تشنگی، از آن بنوشند، از من نیستند و آن‌ها که جز یک پیمانه با دست خود، بیش‌تر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به‌در آمدند، از آن نهر گذشتند، از کمی نفرات خود، ناراحت شدند و عده‌ای) گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم.» اما آن‌ها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است. در مورد پیامبران دیگر هم خداوند اشاره‌هایی در آیات الاهی خود دارد. برای نمونه درباره آل‌ابراهیم^{۱۲} می‌فرماید:

۱۰- یوسف، ۲۴

۱۱- یوسف، ۲۴

۱۲- آل‌ابراهیم شامل بنی‌اسرائیل و یوسف و داود و سلیمان و غیر آن‌ها می‌شود.



حضرت طالوت نبی از دیگر پیامبران زمامدار است که در چند آیه از قرآن از او نام برده شده است. اشموئیل به فرمان خدا، طالوت را به فرماندهی بنی‌اسرائیل برگزید اما آنان بهانه‌جویی کردند و برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازهایی از نظر نسب و ثروت لازم می‌دانستند که در طالوت یافت نمی‌شد. به همین سبب اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم. اشموئیل در پاسخ آن‌ها گفت که خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشیده است.

«فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما»^{۱۳}
ما به خاندان ابراهيم كتاب آسمانی و حكمت بخشيديم و حكومتی
عظيم به آن‌ها داديم.

لزوم زمامداری صالحان

آیات گوناگون قرآن بر لزوم زمامداری صالحان تأكيد می‌ورزد و بدین ترتیب بر این نکته اشاره می‌کند که با زمامداری صالحان، اخلاق زمامداری نیز حاکم خواهد شد. قرآن از یک سو بر اهمیت و جود پیشوا و رهبر تأكيد می‌کند. برای نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»^{۱۴}

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندهای! خداوند تو را از (خطرهای احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

«مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ»^{۱۵}

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده.
«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^{۱۶}

و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای است.

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا»^{۱۷}

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود.

از سویی دیگر، این منصب را امانتی الهی می‌داند که باید به اهلس برسد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^{۱۸}

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد! خداوند، شنوا و بیناست. به اعتقاد علامه طباطبایی، حکومت و ولایتی که از جانب خداوند متعال به کسی محول می‌گردد، یا مردم به شخصی واگذار می‌کنند، از بزرگ‌ترین امانت‌هاست.^{۱۹}

و از دیگر سو، تحقق حکومت حاکمان صالح را از وعده‌های الهی می‌شمارد و بر آن تأكيد می‌ورزد. برای نمونه در یک جا تأكيد می‌کند که سنت خداوند متعال بر این است که شایستگان زمام امور را به دست بگیرند:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِمَّا لَمْ يَأْتُوا بِهِ مُنْ قَبْلُ لِيُحْكُمُوا لِحُكْمِ اللَّهِ وَحَدُّوا نَفْسَهُمْ وَهُمْ حَسْبُ الْعَذَابِ»^{۲۰}

«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بِالْبَيِّنَاتِ لِيُخَوِّفَ قَوْمَهُ فَأَتَاهُمُ الْكُفْرَانُ أَتَمَّنَّ بِمَا لَهُمْ مِنْ يَدِيهِمْ وَسَيَرُجُونَ»^{۲۱}

و هنگامی که آیه‌ای برای آن‌ها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند) در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می‌کردند، گرفتار عقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

در آیه ۱۰۵ سوره انبیا نیز تأكيد می‌کند که حکومت و سروری بر زمین برای بندگان صالح و شایسته است: «أَنَّ الْأَرْضَ بِرِئْثِهَا عِبَادِيَ الصَّالِحِينَ» و در آیه‌ای دیگر نیز تأكيد می‌کند که خداوند مستضعفین را حاکمان زمین قرار خواهد داد:

«وَيُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۲۲}

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

زمامداران ناصح

همان گونه که در قرآن از زمامداران صالح نام برده شده است، زمامداران ناصح نیز مورد اشاره قرار گرفته‌اند. مصداق بارز حاکم ناصح، فرعون است که در قرآن بارها از او یاد شده است. آنچه به عنوان مصداق اقدامات ضد اخلاق زمامداری او در قرآن ذکر شده را می‌توان این گونه شمارش کرد:

۱. ادعای خدایی: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^{۲۳}
۲. قدرت طلبی: «فَوَدَىٰ فرعونُ في قومه قال يا قوم آلِيسَ لي مُلْكُ مِصرَ...»^{۲۴} (و فرعون در میان مردمش بانگ برآورد او گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من جاری است از آن من نیست؟) آیا نمی‌بینید،

۳. گمراه‌سازی جامعه: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ، إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلِكِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ»^{۲۵}؛ ما، موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم. به سوی فرعون و اطرافیان‌ش؛ اما آن‌ها از فرمان فرعون پیروی کردند؛ در حالی که فرمان فرعون، مایه رشد و نجات نبود!

۴. استکبار: «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ»^{۲۶}؛ او - فرعون - و سپاهیان‌ش در زمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که ایشان به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند.

۵. اسرافکار: «مَنْ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ»^{۲۷}؛ از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود.

۶. تحقیر مردم: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ»^{۲۸}؛ پس قوم خود را سبک‌مغر گردانید در نتیجه اطاعتش کردند.

۲۰- انعام، ۱۱۴

۲۱- قصص، ۵

۲۲- نازعات، ۲۴

۲۳- زخرفه، ۵۱

۲۴- هود، ۹۷-۹۶

۲۵- قصص، ۳۹

۲۶- دخان، ۳۱

۲۷- زخرفه، ۵۴

۱۳- نساء، ۵۴

۱۴- مائده، ۶۷

۱۵- نساء، ۸۰

۱۶- وعد، ۷

۱۷- ابراهیم، ۷۱

۱۸- نساء، ۵۸

۱۹- المیزان، ج ۴، ص ۳۸۵



۷. تفرقه افکنی: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ...»^{۲۸}؛ فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند.

۸. مال‌اندوزی و تباخر: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ... وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^{۲۹}؛ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟»

۹. قدرت‌طلبی: «وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ»^{۳۰}

۱۰. عصیان‌گری: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ بِآيَاتِنَا فَأَشْرَكَ بِرَبِّهِمْ وَأَكْأَبُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ»^{۳۱}؛ آن‌گاه از پی آنان موسی و هارون را با آیات خویش به سوی فرعون و اشراف او فرستادیم، ولی آن‌ها بزرگی کردند و قومی عصیان‌گرو بودند.

۱۱. اتهام‌زنی: «قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»^{۳۲}؛ (فرعون) گفت: «پیامبری که به سوی شما فرستاده شده مسلمان دیوانه است. و «قَالَ لِمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»^{۳۳}؛ (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: «این ساحر آگاه و ماهری است! و «قَالَ أَمْثَلْتُمْ لَه قَبْلُ أَنْ آتَن لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ» (فرعون) گفت: «آیا پیش از این که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی‌گمان، او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این یک توطئه است!)»

۱۲. استبداد: «قَالَ لئنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ»^{۳۴}؛ (فرعون خشمگین شد و) گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» و «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ»^{۳۵}؛ اما به زودی خواهید دانست! دست‌ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم!»

البته خداوند متعال، فقط از فرعون به عنوان زمامدار ناصالح یاد نمی‌کند بلکه از نمرود نیز به عنوان یکی از حاکمان ناصالح یاد شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...»^{۳۶}؛ (آیندید؟) (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم درباره پروردگارش مجادله و گفت‌وگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود).

اخلاق زمامداری

با توجه به آن چه گفته شد می‌توان اشاره‌های قرآنی درباره پیامبران زمامدار را به عنوان بایسته‌های اخلاقی زمامداران مطرح کرد. این بایسته‌ها را می‌توان از منظری دیگر به عنوان ویژگی‌های زمامدار شایسته نیز به شمار آورد. از سویی دیگر آن چه در مورد فرعون گفته شد، به‌واقع ویژگی‌های سلبی اخلاق زمامداری است. اکنون

به ویژگی‌های ایجابی اخلاق زمامداری از دیدگاه قرآن می‌پردازیم:

۱. رعایت عدالت و مساوات

یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های اخلاق زمامداری، رعایت عدالت و مساوات در رفتار، کردار و گفتار است. این مهم در آیات گوناگون قرآن مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. خداوند به حضرت ابراهیم وعده می‌دهد که: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۳۷}؛ پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند). قرآن به عدل و احسان فرمان می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...»^{۳۸} و دستور می‌دهد که حاکمان بین مردم به عدالت رفتار کنند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...»^{۳۹}؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! چرا که اخلاص در دین نیز مرهون همین است: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ... وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ...»^{۴۰}؛ بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است... و او را بخوانید، در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانید! (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی‌گردید.

در جایی دیگر نیز تأکید می‌کند که: «...فَأْتُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^{۴۱}؛ و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را اشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.

به همین دلیل است که در آیه ۲۶ سوره مبارک «ص» به حضرت داوود تأکید می‌کند: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛ ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

یکی از عینی‌ترین مظاهر عدالت اجتماعی، حکومت حضرت یوسف است که فاصله فقیر و غنی را بسیار کم کرد و آرامش را برای مردمان آن سرزمین به ارمغان آورد. وی با اجرای اصل عدالت اقتصادی، موفقیت بزرگی در رساندن مردم به حق خود از ثروت و درآمدهای جامعه به دست آورد.

۲. ایمان به خدا

یکی دیگر از مؤلفه‌های اخلاق زمامداری از دیدگاه قرآن، ایمان به خداوند متعال و رعایت تقوا است. این مسأله درباره پیامبر بزرگ

۳۷- بقره، ۱۱۴

۳۸- نحل، ۹۰

۳۹- نساء، ۵۸

۴۰- اعراف، ۲۹

۴۱- حجرات، ۹

۲۸- قصص، ۴

۲۹- زخرفه، ۵۱

۳۰- ص، ۱۲

۳۱- یونس، ۷۵

۳۲- شعراء، ۲۷

۳۳- شعراء، ۲۴

۳۴- شعراء، ۲۹

۳۵- شعراء، ۲۵

۳۶- بقره، ۲۵۸



تواضع در برابر مردم است. خداوند در آیه اول سوره انشراح خطاب به پیامبر می‌فرماید: «الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»؛ آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟

همچنین حضرت موسی هنگامی که دعوت خود را آغاز می‌کرد، نخستین خواسته‌اش از خداوند شرح صدر بوده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»؛ پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن. خداوند در جایی دیگر نیز بر لزوم تواضع در برابر ملت تاکید می‌کند: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛^{۴۲} بال (عطوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر. در جایی دیگر هم می‌فرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛^{۴۳} با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. همچنین در جایی دیگر تاکید می‌کند که: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا»؛^{۴۴} و روی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد.

۵. صبر و استقامت

صبر و استقامت و ایستادگی در برابر ظلم از مهم‌ترین شاخصه‌های اخلاق زمامداری است. یکی از مهم‌ترین دستورهایی که خداوند به پیامبر بزرگوار اسلام داده، همین مساله است: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ»؛^{۴۵} پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن. و «اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»؛^{۴۶} در برابر آن‌چه می‌گویند شکیبا باش.

اسلام به صراحت بیان شده است: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»؛^{۴۷} پیامبر، به آن‌چه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد. همچنین خداوند، شاخصه صالحان و حکومت آنان را اقامه فرامین الهی ذکر می‌کند: «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛^{۴۸} همان کسانی که هر گاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست.

قرآن همچنین این خصیصه را از ویژگی‌های حضرت داوود ذکر می‌کند: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّلْبُ»؛^{۴۹} ای پیامبر! ...به خاطر بیاور بنده ما داوود را که صاحب قدرت، و بسیار بازگشت‌کننده به خدا بود.

۳. بی‌توجهی به مظاهر دنیوی

از جمله شاخصه‌های اخلاق زمامداری، بی‌توجهی به مظاهر دنیوی و پرهیز از دنیاطلبی است. در آیه ۱۳۱ سوره طه بر لزوم پرهیز زمامداران دینی، از دنیاطلبی تاکید شده و آمده است: «وَلَا تَمُنَّ بِعَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، میفکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

۴- سعه صدر و تواضع در برابر مردم

یکی دیگر از شاخصه‌های اخلاق زمامداری، داشتن سعه صدر و

۴۵- طه ۲۵
۴۶- حجر ۸۸
۴۷- لقمان ۱۸
۴۸- اسراء ۳۷
۴۹- هود ۱۱۲
۵۰- ص ۱۷

۳۲- بقره ۲۸۵
۴۳- حج ۴۱
۴۴- ص ۱۷

یکی دیگر از شاخصه‌های اخلاق زمامداری، خوش اخلاقی و محبت به مردم است. پیامبر آن چنان نسبت به مردم مهربان و دلسوز بود که خداوند درباره ایشان می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آن‌ها ایمان نمی‌آورند.



نیز می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»^{۵۴}؛ به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است.

در جایی دیگر خطاب به پیامبر خدا آمده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^{۵۵}؛ به (برکت) رحمت الاهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برایشان آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

همچنین در آیه دیگر به پیامبر دستور می‌دهد که با مستضعفین همراهی کند و مدافع و مواظب آنان باشد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»^{۵۶}؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر.

۷. ساده‌زیستی

از جمله نشانه‌های اخلاق زمامداری از نگاه قرآن، ساده‌زیستی حاکم است. در آیات ۷ تا ۱۰ سوره فرقان، بر لزوم ساده‌زیستی و دوری از تجملات زمامداران اسلامی تاکید شده است: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا، أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مُسُحَّرًا لَا تَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا. تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا»؛ و گفتند: «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!) چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟! یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟!» و ستمگران گفتند: «شما تنها از مردی مجنون پیروی می‌کنید!» بین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند، آن گونه که قدرت پیدا کردن راه را ندارند! زوال‌ناپذیر و بزرگ است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این قرار می‌دهد: باغ‌هایی که نهرها از زیر درختانش جاری است، و (اگر بخواهد) برای تو کاخ‌هایی مجلل قرار می‌دهد.

در آیه ۱۳۱ سوره مبارکه طه نیز تاکید شده است: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِهِمْ فِيهِ وَرِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ ای رسول ما! هرگز به متاع ناچیزی که به قومی در جلوه حیات دنیای فانی برای امتحان داده‌ایم چشم آرزو مگشا و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده‌تر است.

۸. بینش و بصیرت

از جمله ویژگی‌های اخلاقی زمامداران، دارا بودن نعمت بینش و

همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^{۵۷}؛ و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند. در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره فصلت درباره صبر می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ بدی دیگران را با بهترین روش دور کن، تا آن که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم و صمیمی گردد. و از این خصلت بهره‌مند نشوند جز کسانی که صبر پیشه کنند و کسانی که دارای بهره‌ای بزرگ (از اندیشه و خرد) هستند.

۶. خوش اخلاقی و محبت به مردم

یکی دیگر از شاخصه‌های اخلاق زمامداری، خوش اخلاقی و محبت به مردم است. پیامبر آن چنان نسبت به مردم مهربان و دلسوز بود که خداوند درباره ایشان می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^{۵۸}؛ گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آن‌ها ایمان نمی‌آورند. در آیه دیگری

۵۴- توبه، ۱۲۸
۵۴- آل عمران، ۱۵۹
۵۵- هکف، ۲۸

۵۱- سجده، ۲۴
۵۲- شماره، ۳

بصیرت است. در سوره یوسف آیه ۱۰۸ آمده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ بگو: «این راه من است من و پیروانم؛ و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزله است خدا! و من از مشرکان نیستم - بینش و بصیرت حضرت یوسف در پیش‌بینی اوضاع سخت جامعه و تاکید او بر تلاش برای ذخیره‌سازی گندم، نشانه‌های آشکار بر بینش و دور اندیشی فراوان این پیامبر بزرگ خداست: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ»؛ هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره کنید).

۹. امانت‌داری

از جمله مؤلفه‌های اخلاقی زمامداران، رعایت امانت‌داری است. یکی از دلایلی که پادشاه مصر، حضرت یوسف را به پست و مقام رسانید، همین خصلت امانت‌داری اوست: «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ اسْتَحْلِفُكُمْ لِنَفْسِي فَمَا كَلِمَةُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»؛ پادشاه گفت: «او [یوسف] را نزد من آورید، تا وی را مخصوص خود گردانم!» هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد، (پادشاه به عقل و درایت او پی برد و) گفت: «تو امروز نزد ما جایگاهی والا داری، و مورد اعتماد هستی. به همین دلیل است که حضرت یوسف به پادشاه پیشنهاد می‌کند که او را مسؤول خزانه‌داری و امور مالی کشور گرداند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزان سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم. در جریان توطئه زلیخا نیز امانت‌داری یوسف کاملاً به اثبات رسید: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»؛ من از آن روی فرستاده پادشاه را برگرداندم که عزیز مصر بدانند در نهان به او خیانت نکردم و بدانند که خدا نیز ننگ خیانت‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند. در ماجرای حضرت موسی هم دختر شعیب از امانت‌داری موسی نزد پدرش سخن می‌گوید: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»؛ یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد.

۱۰. شجاعت و صلابت

از جمله شاخصه‌های اخلاق زمامداری از نگاه قرآن کریم، دارا بودن قاطعیت، صلابت و شجاعت در رهبری حکومت دینی است: «إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! (و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. همچنین در قرآن سفارش شده است که مؤمنان در مقابل دشمنان احساس ترس نکرده و در برابر ملامت سرزنش‌کنندگان تسلیم نشوند: «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ پس اگر ایمان دارید از آنان ترسید و فقط از (مخالفت) من بترسید. همچنین در آیه پایانی سوره کافرون، خداوند به قاطعیت در اصول توسط رهبر جامعه دستور

می‌دهد: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي»؛ پس دین شما برای شما و دین من برای من.

۱۱. دانایی و توانایی

از دیگر شاخصه‌های اخلاق زمامداری، داشتن دانایی و است. حضرت یوسف، دانایی و توانایی را از ضروریات‌های پذیرش مسؤولیت حکومتی می‌شمارد و خود را به صفت علیم و مکین وصف می‌کند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگاهبان (امین) و دانایم. در جایی دیگر نیز درباره دانایی و توانایی حضرت یوسف آمده است: «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْرَقَانِهِ إِلَّا نَبْأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبِيلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»؛ (یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شما فرارسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این، از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم).

مرحوم علامه طباطبایی درباره این شاخصه می‌نویسد: «کسانی که در سپردن مسؤولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسؤولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند. متخصصان خائن و آگاهان نادرست، همان ضربه را می‌زنند که درستکاران ناآگاه و بی‌اطلاع خواهند زد. منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین سپرده شود، تا نظام جامعه به سامان رسد. در بررسی علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ، عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است.»^{۶۵}

۱۲. دشمن‌ستیزی

دشمن‌ستیزی یکی از شاخصه‌های حکومت‌داری و اخلاق زمامداری است. این نکته در قرآن و ذیل دو موضوع اصل جهاد در راه خدا و اصل نفی سبیل بیان شده است. در مورد اصل جهاد در راه خدا آیات گوناگونی وجود دارد که خداوند خطاب به پیامبر لزوم جهاد تاکید می‌فرماید. برخی از این آیات عبارتند از: «و جاهدوا فی الله حق جهاده»^{۶۶}؛ و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید.

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^{۶۷}؛ (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید؛ سبکبار باشید یا سنگین‌بار! و با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^{۶۸}؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن‌ها سخت بگیر! جایگاه‌شان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند. در مورد اصل نفی سبیل نیز آیات گوناگونی آمده است. از جمله این آیات عبارتند از: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{۶۹}؛ و خداوند هرگز بر زبان مؤمنان، برای کافران را تسلطی قرار نداده

۶۳- یوسف، ۵۵

۶۴- یوسف، ۲۷

۶۵- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۶۷

۶۶- حج، ۷۸

۶۷- توبه، ۴۱

۶۸- توبه، ۲۳

۶۹- نسا، ۱۴۱

۵۶- یوسف، ۴۷

۵۷- یوسف، ۵۲

۵۸- یوسف، ۵۵

۵۹- یوسف، ۵۲

۶۰- قصص، ۲۶

۶۱- آل عمران، ۱۵۹

۶۲- آل عمران، ۱۷۵



است. «لَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدُهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا»^{۴۰}؛ بنابراین این از کافران اطاعت مکن، و به وسیله آن (قرآن) با آنان جهاد بزرگی بنما.

۱۳. شکرگزاری از فرصت خدمت

زاممداری، فرصتی برای خدمت به خلق و به‌واقع موهبتی است که از سوی خداوند داده می‌شود. شکرگزاری از فرصت خدمت، یکی از مؤلفه‌های اخلاق زمامداری است. نمونه بارز آن، داستان حضرت سلیمان است که خداوند در آیاتی از قرآن به آن اشاره می‌فرماید: «وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فِيهِمْ يَوْمَئِذٍ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِيِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّ بِمِنْ صَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»^{۴۱}؛ سپاهیان سلیمان از پریان و آدمیان به وادی موران رسیدند. یک تن از مورچگان به خیل موران ندا داد که ای موران به لانه‌های خود اندر شوید تا سلیمان و سپاهیان‌ش ندانسته شما را در زیر پا خرد نکنند. سلیمان سخن او را شنید و از آگاهی آن مور که سلیمان و سپاهیان‌ش را می‌شناسد به شگفت اندر شد و با رضایت خاطر تبسم کرد و گفت: بارخدا! چندان مرا در دنیا نگهدار که فرصت یابم و شکر این نعمت را بگزارم که به من و پدر و مادرم عنایت کرده‌ای و بتوانم در مقام شکرگزاری خدمتی تقدیم کنم که مورد رضای تو باشد. بارخدا! تو مرا به رحمت خود، در سلک بندگان شایسته است درآور.

۱۴. خوش‌قولی

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اخلاق زمامداری این است که زمامدار به قول و عهد خود وفادار باشد و به آن عمل کند. خداوند در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^{۴۲}؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

۱۵. مردمی بودن

مردمی بودن و کسب مقبولیت و اعتماد مردم، از جمله اصلی‌ترین شاخصه‌های اخلاق زمامداری است. عینی‌ترین نمونه این شاخصه، حضرت یوسف است که خداوند در قرآن به آن اشاره می‌فرماید. برای نمونه در آیه ۳۶ سوره یوسف آمده است: «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَكْذِبُمَا إِنِّي أُرَائِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أُرَائِي أَخْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْتُمَا بِتَابِؤَيْهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^{۴۳} و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم! و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

مردمداری موجب می‌شود تا مردم نیز از حاکم اطاعت کرده، او را دوست بدارند و فرامینش را اجرا کنند: «ثُمَّ بَأْتَىٰ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادًا يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ. ثُمَّ يَأْتَىٰ مِنْ بَعْدِ

ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَأْتُنَّ النَّاسُ وَفِيهِ يُغْصَرُونَ»^{۴۴}؛ پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آن چه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرامی‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پربرکتی است).

۱۶. راست‌گویی و صداقت

یکی دیگر از نشانه‌های اخلاق زمامداری، راست‌گویی و صداقت است؛ همان صفتی که حضرت یوسف نیز به آن شهرت داشت و به همین علت نیز مورد محبت و علاقه مردم قرار گرفته بود: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ إِفْتِنَا فِي سِنِّ بَقَرَاتِ سَمَانَ يَا كَلْبُنَّ سِنِّ عَجَافٍ وَسِنِّ سُنْبُلَاتِ خُضْرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»^{۴۵}؛ او به زندان آمد، و چنین گفت: یوسف‌ای مرد بسیار راست‌گو! درباره این خواب اظهارنظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه تر، و هفت خوشه خشکیده تا من به سوی مردم بازگردم، شاید (از تعبیر این خواب) آگاه شوند.

۱۷. شایسته‌سالاری (نهی خویشاوندسالاری)

از جمله اصلی‌ترین شاخصه‌های اخلاق زمامداری، نهی خویشاوندسالاری و پارتی‌بازی است که می‌توان از آن با عنوان شایسته‌سالاری یاد کرد. خداوند متعال بر این قضیه تأکید فرموده و در آیه ۱۰۵ سوره انبیا تأکید می‌کند که حکومت و سروری بر زمین برای بندگان صالح و شایسته است: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». عینی‌ترین مثال قرآن در این باره، جریان حضرت نوح است که وقتی متوجه شد فرزندش اهلیت ندارد، از حمایت او دست کشید: «وَتَأْتِي نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَخْكُمُ الْهَاقِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۴۶}؛ نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو از همه حکم‌کنندگان برتری!» فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیرصالحی است (فرد ناشایسته‌ای است)؛ پس، آن چه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!» عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی نخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زبان کاران خواهم بود.

۱۸. اصلاح‌گری

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اخلاق زمامداری این است که زمامدار به دنبال سعادت جامعه باشد و با تأکید بر اصل تزکیه و تعلیم، اصلاح جامعه را پی گیرد. خداوند، یکی از اهداف بعثت پیامبر اسلام را تعلیم آیات الهی، حکمت و تزکیه نفس بیان کرده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^{۴۷}؛ او کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده، رسولی

۴۳- یوسف، ۴۸ و ۴۹
۴۴- یوسف، ۴۶
۴۵- هود، ۴۷-۴۵
۴۶- جمعه، ۲

۷۰- فرقان، ۵۲
۷۱- نمل، ۱۹-۱۷
۷۲- صه، ۲-۳

خداوند متعال نگاه ویژه‌ای به بحث اخلاق و به‌ویژه اخلاق زمامداری دارد. قرآن کریم در بسیاری از آیات با صراحت و یا غیرمستقیم به این نکته اشاره کرده و همه زمامداران به‌ویژه زمامداران اسلامی را به این مهم فراخوانده است. مواردی چون بی‌توجهی به مظاهر دنیوی، بصیرت‌دانی و توانایی راست‌گویی و صداقت، حق‌گرایی، ایمان به خدا، بی‌توجهی به مظاهر دنیوی، دشمن‌ستیزی و... از جمله مؤلفه‌هایی هستند که از نگاه قرآن بایسته‌های اخلاق زمامداری به شمار می‌آیند.



در آیه‌ای دیگر آمده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجْلِبُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ...»^{۱۹} همان‌ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «أمی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزد خودشان است می‌یابند، آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر بازمی‌دارد، اشیا پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که خداوند متعال نگاه ویژه‌ای به بحث اخلاق و به‌ویژه اخلاق زمامداری دارد. قرآن کریم در بسیاری از آیات با صراحت و یا غیرمستقیم به این نکته اشاره کرده و همه زمامداران به‌ویژه زمامداران اسلامی را به این مهم فراخوانده است. مواردی چون بی‌توجهی به مظاهر دنیوی، بصیرت، دانایی و توانایی، راست‌گویی و صداقت، حق‌گرایی، ایمان به خدا، بی‌توجهی به مظاهر دنیوی، دشمن‌ستیزی و... از جمله مؤلفه‌هایی هستند که از نگاه قرآن بایسته‌های اخلاق زمامداری به شمار می‌آیند.

از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

قرآن، ارسپال پیامبران را منت خداوند بر بشر ذکر کرده و می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^{۲۰}؛ خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد.

به همین دلیل است که هود پیامبر یکی از مهم‌ترین وظایف خود را اصلاح‌گری جامعه ذکر می‌کند: «إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ...»^{۲۱}؛ تا آن جا که بتوانم جز اصلاح نمی‌خواهم و توفیق من منحصر با خداست...

۱۹. حق‌گرایی

دعوت مردم به سوی حق و دور ساختن آنان از باطل، از مهم‌ترین وظایف زمامداران صالح و از جمله شاخصه‌های اخلاقی آنان به شمار می‌آید. خداوند در آیه ۳۳ سوره توبه، یکی از علل ارسال رسل را همین مسأله می‌داند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَىٰ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّبَ عَلَيْهِ الضَّلَالَةَ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^{۲۲}؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در

روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

همچنین در آیه ۲۵ سوره حدید آمده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافَعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آن که او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

۲۰. اجرای حدود الهی

یکی دیگر از اصلی‌ترین شاخصه‌های اخلاق زمامداری این است که در عین مهربانی و شفقت با مردم، در اجرای حدود الهی هیچ‌گونه سستی به خرج ندهد. خداوند در قرآن، این نکته را یادآور شده است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ حُدُودَهُ يَدْخُلْهَا نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»^{۲۳}؛ و آن کس که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده‌ای است.

۱۷- آل عمران، ۱۶۴
۱۸- هود، ۸۸
۱۹- نحل، ۳۶
۲۰- نساء، ۸۰

نگاهی به شاخصه‌های زمامداری پیامبرگرامی اسلام ﷺ

اسوه جاودان زمامداری

هادی مازندرانی



شیوه زمامداری رسول اکرم ﷺ و اخلاق حکومتی ایشان باید همواره مورد توجه حاکمان باشد. در این تحقیق برخی از این شاخصه‌ها را بیان می‌کنیم.

اشاره

برخوردار است؛ چون او هر چیزی را به عظمت نمی‌ستاید... خداوند، پیامبر اکرم ﷺ را شخصیتی جهانی دانسته و درباره قلمرو رسالت او می‌فرماید: ما تو را برای جهانیان فرستادیم، اما بر مؤمنان منت نهادیم.^۱ اخلاق زمامداری این بنده برگزیده الهی دارای شاخصه‌هایی گوناگون و منحصر به فرد بود. در یک نگاه کلی می‌توان این شاخصه‌ها را در دو دسته بینشی و کنشی تقسیم کرد که در ادامه به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. عفو و گذشت

یکی از زیباترین جلوه‌های اخلاق زمامداری پیامبر خدا، عفو و گذشت ایشان نسبت به همگان به‌ویژه دشمنان بود. داستان فتح مکه، اسلام آوردن «ابوسفیان» و برخوردی که پیامبر اکرم با او و مشرکان مکه می‌کند، اخلاقی‌ترین نمونه پیروزی و برخورد لشکر غالب با مردم مغلوب در تاریخ

پیامبر اسلام؛ زمامدار بزرگ اخلاقی

حضرت علی رضی الله عنه درباره پیامبر بزرگ خدا می‌فرماید: «همانا خداوند از آغاز کودکی پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین فرشتگان خود را مامور وی ساخته بود که او را به راه مکارم و بهترین اخلاق جهانیان آشنا کند.»^۲ امام صادق رضی الله عنه نیز می‌فرماید: «خدای سبحان رسولش را به بهترین و ظریف‌ترین آداب الهی مودب کرد، وقتی ادب او به کمال رسید، اداره امور دینی و دنیایی مردم را به آن حضرت واگذار کرد.»^۳ پیامبر بزرگ اسلام متخلق به اخلاق الهی بود و این اخلاق را در حکومت خود نیز به بهترین وجه ممکن جاری ساخت. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی «خداوند پیامبر خود را به عظمت اخلاقی می‌ستاید: «و انک لعلی خلق عظیم» با جمله اسمیه و تاکید می‌فرماید: تو دارای اخلاق عظیمی هستی، وقتی خدای سبحان از چیزی به عظمت یاد کند، معلوم می‌شود که از عظمت فوق‌العاده‌ای

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۸، صص ۵۸ و ۵۹

پیامبر در عین برخورداری از ویژگی بخشش و عفو در جای خود دارای صلابت و قاطعیت نیز بود. عایشه همسر رسول خدا در این باره می‌گوید: پیامبر هیچ‌گاه به سبب ظلمی که به ایشان شده بود انتقام نمی‌گرفتند. مگر این که حرمت حدود الاهی رعایت نمی‌شد که در این صورت، برای رضای خدا انتقام می‌گرفتند.

را که گوشت گوسفندی را مسموم کرده بود تا پیغمبر بخورد، خدمت آن حضرت آوردند؛ فرمودند: چه چیزی تو را بر آن کار واداشت؟ گفت: با خود گفتم اگر او پیغمبر باشد زینش نمی‌رساند و اگر پادشاه باشد مردم را از او آسوده خواهیم کرد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ از او درگذشتند.^۹ این شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: ویژگی پیامبر این بود که هیچ‌گاه بر کسی تندی و غضب نمی‌کردند و بدی را با بدی پاسخ نمی‌دادند.^{۱۰}

۲. صلابت و قاطعیت

پیامبر در عین برخورداری از ویژگی بخشش و عفو، در جای خود دارای صلابت و قاطعیت نیز بود. عایشه همسر رسول خدا در این باره می‌گوید: پیامبر هیچ‌گاه به سبب ظلمی که به ایشان شده بود انتقام نمی‌گرفتند، مگر این که حرمت حدود الاهی رعایت نمی‌شد که در این صورت، برای رضای خدا انتقام می‌گرفتند.^{۱۱} زنی از اشراف قریش به نام فاطمه مخزومی، مرتکب سرقت شد. رسول خدا دستور داد حد الاهی را درباره او جاری کنند. قبیله بنی مخزوم ناراحت شدند و کوشیدند به هر وسیله‌ای، مانع اجرای حد شوند. اسامه بن زید که مورد توجه رسول خدا بود از ایشان تقاضای عفو کرد، اما حضرت به شدت ناراحت شده، فرمود: آیا درباره حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟ سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه‌ای چنین فرمود: ای مردم! علت این که ملت‌های قبل از شما هلاک شدند این بود که اگر فرد بلندپایه‌ای از آنان جرم می‌کرد او را به مجازات نمی‌رساندند، اما اگر از مردم ضعیف و ناتوان و گمنام، کسی خلاف می‌کرد، حکم خدا را درباره وی اجرا می‌کردند. سوگند به خدا، اگر (بر فرض محال) دخترم فاطمه نیز دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او اجرا می‌کنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است.^{۱۲} بر همین اساس آنانی که دست به قیام مسلحانه و اقدامات نظامی بردند، با قاطعیت پیامبر روبه‌رو شدند. ایشان قبیله «بنی قینقاع» را که خون مسلمانان را در بازار یرب ریختند، مجبور به کوچ کردند. یهودیان «بنی نضیر» را نیز که نقشه قتل پیامبر اکرم را ریختند و تصمیم به ترور او گرفتند، محاصره کرد. یهودیان آماده صلح و تسلیم شدند و پیامبر هم صلح آنان را پذیرفت، مشروط بر این که سلاح خود را تحویل دهند و اموال منقول خویش را ببرند و آن‌ها برای حمل در و پنجره، خانه‌های خود را ویران می‌کردند و سپس همگی به «خیبر» و از آن‌جا به شام کوچ کردند. یهودیان «بنی قریظه» هم در جنگ «حزاب» برخلاف پیمانی که با پیامبر اکرم بسته بودند، با اعراب مشرک

بشر است. پیامبر در فتح مکه، همه کسانی را که به ایشان ستم کرده بودند، عفو کردند و از هیچ کس انتقام نگرفتند، با آن که قریش و مشرکان مکه از آغاز ظهور اسلام تا آن روز، درباره رسول خدا از هیچ‌گونه دشمنی و آزاری فروگذار نکرده بودند. ایشان در مقابل ابوسفیان که گفت: ایوم یوم الملحمة؛ امروز روز کشتار و جنگ است، اعلام کردند: ایوم یوم المرحمة؛ امروز روز رحمت است؛ سپس فرمودند: اذهبوا انتم الطلقاء؛ بروید، شما آزادشدگانید.^{۱۳} ابوعبدالله جدلی درباره پیامبر می‌گوید: گویی به پیامبر می‌نگرم که همانند پیامبری از پیامبران بود که قومش او را زدند و خونینش کردند و او در حالی که خون از چهره‌اش می‌زدود، می‌گفت: خدایا! از قوم من درگذر که آن‌ها نمی‌دانند.^{۱۴} این عفو و گذشت در تمام مراحل زندگی ایشان جاری بود. برای نمونه بایستی به هبار بن اسود اشاره کرد که شتر زینب، دختر پیغمبر، را رم داد و او از میان هودج به زمین افتاد و طفلش سقط شد و خود نیز به واسطه همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه، خون او را هدر اعلان کرده بودند، ولی پس از مدتی، او بر پیغمبر وارد شد و گفت: می‌خواستم به عجم‌ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم. او تقاضای بخشش کرد و پیغمبر او را عفو نمودند.^{۱۵} این قیظی نابینا بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت و به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند، اما پیغمبر فرمودند: او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش.^{۱۶}

همچنین از امام صادق (ع) نقل شده است که رسول خدا در غزوة ذات‌الرقاع لب رودخانه‌ای زیر درختی بودند که سیلی آمد و میان او و یارانش جدایی انداخت؛ در حالی که مسلمانان کنار رودخانه در انتظار بودند سیل پایان پذیرد و خود را به پیغمبر برسانند، مردی به نام غورث از مشرکان، آن حضرت را تنها دید و به قبیله خود گفت: من محمد را می‌کشم؛ و با شمشیر به پیغمبر حمله کرد و گفت: یا محمد! چه کسی تو را از من نجات می‌دهد؟ در پاسخ او، فرمودند: پروردگار من و پروردگار تو. جبرئیل او را از روی اسب انداخت و به پشت بر زمین افتاد. رسول خدا ﷺ برخاستند و شمشیر خود را کشیدند و بر روی سینه او نشستند و فرمودند: ای غورث! چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ در پاسخ عرض کرد: جود و کرم تو، ای محمد! پیغمبر دست از او برداشتند. او هم به پاخواست، در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند، تو از من بهتر و کریم‌تری.^{۱۷} از امام باقر (ع) نیز نقل شده است که فرمودند: زن یهودی

۴- ابن هشام، سیره ابن هشام، سیرت رسول الله، ج ۴، ص ۴۹

۵- بخاری، حافظ عبدالله، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۲۳، ج ۶۵۳۰

۶- کمالی، سیدعلی، خاتم النبیین، ص ۱۰۷

۷- همان

۸- کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۲۸

۹- همان، ج ۲، ص ۱۰۸

۱۰- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۱۴۷

۱۱- ابن سعد طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۷

۱۲- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۵



پیمان‌نامه مدینه که به منزله قانون اساسی دولت نوظهور اسلامی هم به شمار می‌رود، از عالی‌ترین مضامین قانون‌مداری ایشان به شمار می‌آید. پیامبر ﷺ پیمان‌نامه مدینه را که نخستین قانون اساسی مستند در حوزه اسلام است برای روشن شدن روابط ساکنان مسلمان و غیرمسلمان داخل مدینه و ارتباط با مردمان خارج مدینه تنظیم کردند. این پیمان‌نامه در زمینه حل اختلاف از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

و یهودیان خیبر همکاری کردند و به دشمنان اسلام پیوستند. کعب رئیس قبیله «بنی قریظه» عهدنامه‌ای را که میان وی و پیامبر نوشته شده بود طلبید و در برابر همگان پاره کرد و گفت: کار پیمان پایان یافت، آماده نبرد باشید. سپاهیان اسلام، پس از پایان جنگ احزاب، دژ بنی قریظه را به محاصره خود درآوردند. در نهایت، یهودیان داوری سعد معاذ را پذیرفتند. پیامبر اکرم مردان قبیله سوم را به حکم داوری که خود آنان تعیین کرده بودند، اعدام و اموال آنان را مصادره کرد.^{۱۳}

۳- قانون‌مداری

ویژگی دیگر پیامبر، قانون‌مداری ایشان بود. جریان فاطمه مخزومی که پیش از این درباره آن سخن به میان آمد، از جلوه‌های قانون‌مداری ایشان به شمار می‌آید. حساسیت ایشان به رعایت دقیق قانون را می‌توان در روایتی از امام صادق که درباره سعد بن عباد، از اصحاب پیامبر، نقل شده است، تبیین کرد. بر اساس این روایت، سعد بن عباد در پاسخ به این که: چنانچه به چشم خود زنا می‌کردی یا با همسر خود ببینی، چه خواهی کرد؟ سخن از کشتن مرد زناکار می‌گوید. این پاسخ با اعتراض رسول‌الله مواجه می‌شود که: «ای سعد! پس قانون الهی در این که برای اجرای حد زنا باید چهار شاهد عادل شهادت بدهند، چه می‌شود؟». سپس پیامبر گرامی اسلام ضابطه عام حاکم بر تمام روابط در دولت اسلامی را بیان می‌کند: خداوند برای هر جرمی جریمه‌ای قرار داده است و برای کسی که قوانین الهی را زیر پا بگذارد نیز جریمه‌ای تعیین نموده است.^{۱۴}

پیمان‌نامه مدینه که به منزله قانون اساسی دولت نوظهور اسلامی هم به شمار می‌رود، از عالی‌ترین مضامین قانون‌مداری ایشان به شمار می‌آید. پیامبر ﷺ پیمان‌نامه مدینه را که نخستین قانون اساسی مستند در حوزه اسلام است برای روشن شدن روابط ساکنان مسلمان و غیرمسلمان داخل مدینه و ارتباط با مردمان خارج مدینه تنظیم کردند. این پیمان‌نامه در زمینه حل اختلاف از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شیوه‌ها و ابزار به کار رفته و پیش‌بینی شده در آن، سبب شده است که به‌صورت یکی از کارآمدترین نمونه‌های حل اختلاف جلوه کند. حضرت در این پیمان‌نامه، تکلیف همزیستی مهاجران و انصار، و نیز همزیستی مسلمانان و یهودیان را در شهر مدینه اعلام می‌کند.

۴. رفتار مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر

یکی دیگر از جلوه‌های رفتاری پیامبر، رفتار مسالمت‌آمیز ایشان با پیروان ادیان دیگر بود. حضرت، خود در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌کرد، از آنان قرض می‌گرفت، از بیمارانشان عیادت می‌کرد، در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می‌کرد و مانند شخصی عادی با آنان معامله می‌نمود. مسلمانان دیگر نیز یهودیان مدینه را هم‌پیمان خود و جزو ملت خویش می‌دانستند و رفتارشان بر اساس همین اصل محکم استوار بود.^{۱۵} پیامبر با یهودیان مدارا می‌کرد و وقتی که پیمان خود را می‌شکستند و بر آن‌ها دست می‌یافت، در مجازاتشان حد اعتدال را نگه می‌داشت و با به حکم کسی که یهودیان او را به داوری برگزیده بودند، رضایت می‌داد. به‌واقع، رفتار پیامبر با یهودیان بسیار ملایم‌تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود.^{۱۶} قبایل و دسته‌های مسیحیان نیز در زمان حیات پیامبر و پس از آن، پیوسته از حمایت آن حضرت و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان بر اساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند از منافع و حقوق آنان حمایت می‌کردند. تنها در آن دوران در سرزمین‌های اسلامی به جز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می‌کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند.^{۱۷}

۱۵- عباسعلی عمید زنجانی، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، ص ۹۵-۹۶

۱۶- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۴۸

۱۷- عباسعلی عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۱۱

۱۳- جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۳۱۴-۳۲۰

۱۴- الکافی، ج ۷، ص ۳۷۵



یکی دیگر از جلوه‌های رفتاری پیامبر، رفتار مسالمت‌آمیز ایشان با پیروان ادیان دیگر بود. حضرت، خود در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌کرد، از آنان قرض می‌گرفت، از بیمارانشان عیادت می‌کرد، در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می‌کرد و مانند شخصی عادی با آنان معامله می‌نمود. مسلمانان دیگر نیز یهودیان مدینه را هم‌پیمان خود و جزو ملت خویش می‌دانستند و رفتارشان بر اساس همین اصل محکم استوار بود.

در دست چپ من قرار دهند، دست از این کار نخواهم کشید تا این که در این راه هلاک شوم یا خداوند مرا نصرت داده و بر آنان غالب آیم»^{۲۰}، از همین حقیقت حکایت دارد. پیامبر اکرم همچنین در پاسخ به اهانت‌های مکرر قریشیان و آزار و اذیت ایشان، با صراحت و صلابت می‌فرمود: ای گروه قریش! آگاه باشید! سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، من مأوریت دارم که به جنگ و هلاکت شما اقدام کنم.^{۲۱}

۷. خوش‌برخوردی با مردم

یکی دیگر از مؤلفه‌های اخلاق زمامداری پیامبر اسلام، خوش‌برخوردی ایشان با مردم بود. پیامبر با هیچ کس مصافحه نمی‌کرد، مگر این که آن شخص ابتدا دست خود را پس می‌کشید و با هیچ کس نمی‌نشست، مگر این که آن شخص اول بلند می‌شد.^{۲۲} انس، خادم رسول خدا، می‌گوید: وقتی آن حضرت به کسی رو می‌کردند، صورت خود را از او بر نمی‌گرداندند تا آن که مخاطب، ایشان را ترک کند و هر گاه کسی قصد داشت با آن حضرت رازی در میان نهد، سر خود را به سوی او خم می‌کردند و همچنان می‌ماندند تا وقتی که آن شخص از ایشان بخواهد که راست شود.^{۲۳} وقتی درباره کسی از کاری که پیامبر دوست نداشت به ایشان خبر می‌رسید، رودرو می‌شدند و به وی تذکر نمی‌دادند که کاری ناپسند از نظر شرع انجام داده است، بلکه می‌فرمودند: چه خبر است مردمی را که چنین و چنان می‌کنند؟ پیامبر با این شیوه، آن کار ناپسند را محکوم و از آن نهی می‌کردند، بی‌آن که از فاعل آن نام ببرند.^{۲۴} زیدبن ثابت نیز در این باره می‌گوید: هر گاه اصحاب با ایشان می‌نشستند، هر گاه حرف از آخرت می‌زدند، پیامبر هم اصحابشان را همراهی می‌کرد، و هر گاه سخن از دنیا بود، همراه اصحابشان بودند و همین‌طور درباره صحبت کردن بر سر آب و نان.^{۲۵}

۷. تواضع

تواضع و فروتنی از دیگر جلوه‌های اخلاق زمامداری حضرت بود. امام باقر

۵. انتقادپذیری

روحیه انتقادپذیری و سماحت حضرت در برخورد با آنانی که به ایشان انتقاد می‌کردند، از دیگر شاخصه‌های زمامداری ایشان بود. روزی که ابراهیم، فرزند پیامبر درگذشت، پیامبر بر او اشک ریخت. عبدالرحمن بن عوف به انتقاد از کردار پیامبر پرداخت و گفت: شما که ما را از گریه نهی کردی؛ چگونه خود بر فراق فرزندت گریه می‌کنی؟ پیامبر به هدایت او پرداخت و گفت: من از چنین گریه‌ای که از عشق و عاطفه انسانی برخیزد، نهی نکردم، گریه من رحمت است و آن کسی که رحم نکند، مورد مرحمت قرار نمی‌گیرد.^{۲۶} روزی دیگر، مردی از بنی تمیم به نام ذوالخویصره نزد رسول خدا آمده، گفت: یا محمد! من امروز تقسیم تو را دیدم، رسول خدا فرمود: خوب، چگونه دیدی؟ گفت: عدالت را مراعات نکردی! رسول خدا فرمود: وای بر تو! اگر عدل و داد در نزد من نباشد، نزد چه کسی خواهد بود؟ شخصی برخاسته، گفت: یا رسول الله! او را نکشم؟ فرمود: نه. او را واگذار.^{۲۷}

۶. ایمان به هدف

پیامبر به اهداف خود ایمان داشت و برای رسیدن به آن‌ها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. تعبیر مشهور رسول الله در برابر تهدیدها و تطمیع‌های سران قریش که: «به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را

۱۸- علی بن برهان الدین حلبی، سیره الحلبی، ج ۳، ص ۳۴۸

۱۹- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۳

۲۰- سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام، ج ۱، ص ۱۶۶

۲۱- همان، ص ۱۷۲

۲۲- ورام بن ابی فراس، مجموعه‌وارام، ج ۱، ص ۳۰

۲۳- محمد ابوزهره، خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۳۷۱

۲۴- همان، ص ۳۷۰

۲۵- رضی الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵



اوست که در راه رضایت حق، در کام هر گونه سختی فرو رفت و جام مشکلات و ناگواری‌ها را جرعه‌جرعه سر کشید. روزگاری، خویشاوندان او به دورویی و دشمنی پرداختند و بیگانگان در کینه‌توزی و دشمنی با او متحد شدند. اعراب برای نبرد با پیامبر عنان گسیخته و با تازیانه‌ها بر مرکب‌ها می‌نواختند و از هر سو گرد می‌آمدند و از دورترین نقطه‌ها و فراموش‌شده‌ترین سرزمین‌ها، دشمنی خود را بر پیامبر فرود آوردند.^{۳۳}

۱۰. ساده‌زیستی

ساده‌زیستی و پرهیز از تجملات نیز یکی دیگر از شاخصه‌های حکومت نبوی است. این شاخصه در منزل پیامبر به دقت اجرایی می‌شد. در برخی جنگ‌ها، که غنیمت‌های فراوانی به دست مسلمانان افتاد، همسران پیامبر درخواست‌های گوناگونی داشتند. زینب، دختر جحش، بُرد یمانی؛ حفصه لباس مصری؛ میمون، خُله جوهریه، لباس مخصوص؛ و سوده، گلیم خیمری درخواست کرده بودند. آنان که در خانه پیامبر زندگی ساده‌ای داشتند، خواهان زندگی پر زرق و برق مادی بودند، اما پیامبر به فرمان خدا قاطعانه در برابر این خواسته‌ها ایستاد و آنان را میان ماندن و رفتن مخیر ساخت؛ یا خانه پیامبر را ترک کنند، هر طور خواستند زندگی کنند، و یا بمانند و با زندگی ساده پیامبر بسازند.^{۳۴} امام علی درباره این سیره پیامبر می‌فرماید: «این سیره مسلم رسول خداست - درود خدا بر او و خاندانش - که نشسته بر خاک غذا می‌خورد، نشست و برخاستی بردهوار داشت، خود به دست خویش پینه بر کفش می‌زد و جامه‌اش را وصله می‌کرد و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را نیز بر پشت می‌نشاند. روزی پرده‌ای رنگین و پرنقش و نگار بر در خانه آویخته دید. به یکی از همسرانش فرمود: «آن را از برابر دیدگانم دور بدار. هرگاه نگاهم بدان می‌افتد، به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم.» بدین سان، روی دل از دنیا برداشت و یاد آن را از صفحه جانش زدود. همواره دوست داشت جاذبه‌های دنیا از نگاهش پنهان بمانند، مبادا از آن پیرایه‌ای برگردد یا جاودانه‌اش انگارد و به جایگاه و مقام خاص از آن دل بیندود و بدین سان، دنیا را از صفحه جان و از خانه قلب بیرون راند و بر هر چه دنیایی بود، چشم فرو پوشید. آری! چنین است که هر که به راستی چیزی را منفور شمارد، نگاه و یاد آن را نیز ناخوش دارد.»^{۳۵} امام باقر علیه السلام نیز به محمد بن مسلم می‌فرماید: «ای محمد! شاید پیش خود فکر می‌کنی که پیامبر در سراسر زمان پیامبری خود سه روز پشت سر هم از نان گندم سیر شد. نه، به خدا که چنین نیست. از زمان بعثت تا زمان رحلت، سه روز پیایی از نان گندم سیر نخورد. البته نمی‌گویم که به آن دسترسی نداشت، حتی حضرت زمانی یکصد شتر به عنوان جایزه به یک نفر بخشید. اگر می‌خواست بخورد، می‌خورد.»^{۳۶}

۱۱. مشورت‌طلبی

یکی دیگر از اصول اخلاقی زمامداری رسول خدا، مشورت با افراد خیره و صاحب‌نظر است. به گفته برخی اصحاب، هیچ کس بیش از رسول خدا با اصحابش مشورت نمی‌کرد.^{۳۷} برای نمونه، در جنگ بدر، سپاه

در این باره می‌فرمایند: فرشته‌ای نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: اگر می‌خواهی بنده‌ای متواضع و رسول باش و اگر خواهی پادشاه و رسول باش. رسول خدا از راه مشورت به جبرئیل نگریست، او با دست اشاره کرد که افتادگی را اختیار کن و از این رو، رسول اکرم در پاسخ آن فرشته، فرمود: بندگی و تواضع را با رسالت اختیار کردم. جبرئیل هم در حالی که کلید خزانه‌های زمین را در دست داشت، گفت: اکنون هم از آن چه در نزد خدایت داری، چیزی کاسته نشد.^{۳۸} یکی از نزدیکان پیامبر می‌گوید: با رسول اکرم به بازار رفته، آن حضرت شلوارهایی خرید و به ترازودار فرمود: وزن کن و دقیق اندازه بگیر! در این میان، کاسب دست پیامبر را گرفت و بوسید، اما آن حضرت دست خود را کشید و فرمود: این کاری است که غیر اعراب با شاهان خود می‌کنند و من پادشاه نیستم، بلکه مردی از شمایم. وی آن‌گاه شلوارها را برداشت. من پیش رفته تا آن‌ها را بردارم، اما پیامبر فرمودند: صاحب هر چیزی سزاوارتر است که آن را بردارد.^{۳۹}

۸. مساوات

پیامبر بزرگوار اسلام، با مساوات و عدالت با مردم برخورد می‌کرد. امام صادق در این باره می‌فرماید: رسول خدا این گونه بودند که نگاه‌هایشان را بین اصحاب تقسیم می‌کردند. به این شخص و آن شخص مساوی نگاه می‌کردند. مجلس ایشان چنان بود که هیچ تفاوتی میان او و اصحابش دیده نمی‌شد. از ابوذر نقل شده است: سیره پیامبر چنین بود که در حلقه‌های میان اصحاب می‌نشستند، به گونه‌ای که اگر غریبی وارد مجلس می‌شد، نمی‌دانست رسول خدا کدام است، تا این که سؤال می‌کرد.^{۴۰} خود رسول خدا نیز در بیانی نورانی می‌فرمایند: همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک. باید قومی که به پدرانشان فخرفروشی می‌کنند بدین کار پایان بخشند مگر این که نزد خداوند پست‌تر و بی‌ارزش‌تر از سوسک فضله‌غلات باشند.^{۴۱}

۹. دلسوزی برای امت

خداوند متعال شور و عشق پیامبر برای هدایت مردم را چنین وصف می‌کند:
فَلَمَّا لَكَ يَا جَعْفَرُ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا^{۴۲}
شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری [کار]شان تباه کنی.

این شور و عشق برای هدایت مردم، بر دلسوزی ایشان برای هدایت جامعه دلالت دارد. حضرت علی علیه السلام درباره تلاش دلسوزانه پیامبر برای راهنمایی مردم می‌فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله طبیعی سیار برای بیماران است که مرهم‌های شفابخش او آماده و ابزار داغ کردن زخم‌ها را گذاخته است. برای شفای قلب‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال، آماده و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش‌شده است.»^{۴۳} در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «...شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده

۳۶- سید محمدحسین طباطبائی، میزان، ج ۶، ص ۴۴۱

۳۷- محمدابوزهره، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۵۹

۳۸- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۹

۳۹- مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۴۷۶

۴۰- کشف، ۶

۴۱- نهج‌البلاغه، خ ۱۰۸

۳۲- همان، خ ۱۹۴

۳۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۶

۳۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۹

۳۵- اصول کافی، ج ۸، ص ۱۳۰

۳۶- بیهقی، سنن کبری، ج ۷، ص ۴۵

سیره اخلاقی پیامبر بزرگوار در زمینه زمامداری، الگویی جاودان برای همه کسانی است که در کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی به دنبال اجرایی کردن حکومت نمونه و خوب هستند. پیامبر هم قاطعیت داشت و هم گذشت. هم مهربان بود و هم شجاع و دولت او نمونه‌ای برجسته از یک دولت الهی و اخلاقی بود.

اگر چه مسلمان شده باشد، باید او را به سوی قریش بازگردانند، ولی اگر یکی از مسلمانان و پیروان محمد به نزد قریش برود، لازم نیست او را به مدینه بازگردانند»^{۳۸}. این بند با اعتراض برخی اصحاب روبه‌رو شد اما همواره مورد احترام و عمل پیامبر قرار داشت. بر همین اساس، بازگرداندن «ابوجندل»، پسر سهیل بن عمرو امضاکننده صلح‌نامه از سوی قریش، و «عنه بن اسید(ابوبصیر)» از مصادیق این سیره اخلاق حکومتی رسول خدا به شمار می‌آید.^{۴۰}

نتیجه‌گیری

سیره اخلاقی پیامبر بزرگوار در زمینه زمامداری، الگویی جاودان برای همه کسانی است که در کشورهای اسلامی و حتی غیراسلامی به دنبال اجرایی کردن حکومت نمونه و خوب هستند. پیامبر هم قاطعیت داشت و هم گذشت، هم مهربان بود و هم شجاع و دولت او نمونه‌ای برجسته از یک دولت الهی و اخلاقی بود.

اسلام مقرر فرماده‌ی خود را در جایی قرار داده بود که به نظر «حباب بن منذر»، مناسب نبود؛ او خدمت رسول خدا که فرماندهی سپاه اسلام را به عهده داشت رسید و عرض کرد: آیا انتخاب چنین مکانی به امر خداوند است؟ پیامبر فرمود: امر خدا نیست که حق اظهار نظر نداشته باشید. این موضوع قابل مشورت است. «حباب» گفت: به نظر من جایی را باید انتخاب کنیم که نزدیک به آب باشیم تا دشمن نتواند با قطع آب، سپاهیان اسلام را از پای درآورد، که نظر او مورد قبول واقع شد. در جنگ احد که سپاه هزار نفری قریش از مکه با همه ساز و برگ نظامی برای هجوم به مدینه آماده شده بود، پیامبر خدا اصحاب خود را جمع کرد و درباره این موضوع که در شهر مدینه بمانند و یا در بیرون شهر با دشمن بجنگند، مشورت فرمود و چنین نتیجه گرفت «فأشار جمهورهم بالخروج اليهم فخرج اليهم»؛ که باید از شهر خارج شد.^{۳۷}

۱۲. خدمت به خلق

پیامبر اسلام، مظهر خدمت به محرومان و رفع مشکلات آنان بود. حضرت امام حسین در این باره به نکته ظریفی اشاره می‌کنند: از پدرم درباره ورود پیامبر [به خانه‌اش] پرسیدم. فرمود: ورود او در اختیار خودش بود و هر زمان که می‌خواست، وارد می‌شد، و چون به خانه‌اش می‌رفت، او قاتش را به سه بخش تقسیم می‌کرد: یک بخش برای خدا [عبادت و نیایش]؛ یک بخش برای خانواده‌اش، و یک بخش برای خودش. آن گاه، بخش مربوط به خودش را میان خود و مردم، قسمت می‌کرد و آن را از طریق خواص به توده مردم منتقل می‌کرد و چیزی را از آنان، دریغ نمی‌ورزید. در قسمت مربوط به امت نیز روش ایشان چنین بود که اهل فضل را در انجمنش مقدم می‌داشت و به هر یک، به فراخور فضل و منزلت دینی‌ای که داشت، زمانی را تخصیص می‌داد. برخی از آنان، یک حاجت و کار داشتند، برخی دو حاجت و برخی چند حاجت. پس، آن طور که صلاح ایشان و امت بود، به خواسته‌هایشان رسیدگی می‌کرد و در خور آنان، مطالبی را بیان می‌داشت و می‌فرمود: حاضران به غایبان برسانند و [می‌فرمود:] حاجت کسی را که نمی‌تواند حاجتش را به من برساند، به من برسانید؛ زیرا هر کس حاجت کسی را که نمی‌تواند آن را به زمامدار برساند، به گوش او برساند، خداوند، گام‌هایش را در روز رستاخیز، استوار می‌دارد.^{۳۸}

۱۳. وفای به عهد

از عالی‌ترین جلوه‌های اخلاق زمامداری پیامبر اسلام، وفای به عهد ایشان است. برای نمونه می‌توان به صلح‌نامه حدیبیه اشاره کرد که پیامبر به آن تعهد کامل داشت. در بخشی از این صلح‌نامه آمده است: «اگر کسی از قریشیان که تحت قیمومت و ولایت دیگری است نزد محمد آمد،

منابع و مأخذ

۱. نهج البلاغه
۲. کلینی، اصول کافی
۳. تفسیر موضوعی قرآن مجید
۴. ابن هشام، سیره ابن هشام، سیرت رسول الله
۵. بخاری، حافظ عبدالله، صحیح بخاری
۶. کمالی، سیدعلی، خاتم النبیین
۷. ابن شهر آشوب، مناقب
۸. ابن سعد، طبقات الکبری
۹. جعفر سبحانی، منشور جاوید
۱۰. عباسعلی عمید زنجانی، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز
۱۱. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام
۱۲. علی بن برهان الدین حلبی، سیره الحلبی
۱۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی
۱۴. سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی محمد ﷺ پیامبر اسلام
۱۵. ورام بن ابی فراس، مجموع‌ه‌وزام
۱۶. محمد ابوزهره، خاتم پیامبران
۱۷. رضی الدین طبرسی، مکارم الاخلاق
۱۸. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان
۱۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار
۲۰. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی
۲۱. طبرسی، مجمع البیان
۲۲. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۳۰
۲۳. بیهقی، سنن کبری
۲۴. سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۷

۳۹- سید هاشم رسولی محلاتی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۸ همان ۴۰-

۳۷- سیره ابن هشام ج ۳، ص ۶۷
۳۸- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۵۰





اخلاق زمامداری امیرالمومنین علیه السلام

هادی مجیدی

اشاره

از دیدگاه اسلام کارگزاران خدمتگزار مردم هستند، نه ارباب آنان؛ از این رو چگونگی رفتار و معاشرت آنان با مردم، باید براساس ارزش‌های اخلاقی اسلام باشد. تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد کارگزارانی در ادای مسؤولیت خویش موفق بوده‌اند که از ارزش‌های اخلاقی همانند پارسایی، حق‌محوری، عدل‌گرایی، سخاوت، مشورت و... بهره گرفته‌اند. حضرت علی علیه السلام خطر کارگزاران غافل و ناتوان را مدام گوشزد می‌کردند و از این که حکومت به دست افراد سست‌عنصر بیفتد نگران بودند؛ از همین رو مدام به کارگزاران هشدار می‌دادند و آن‌ها را از کم‌کاری برحذر می‌داشتند.

مقدمه

مقام و مسؤولیت، امانتی در دست کارگزار است که باید به خوبی آن را پاس دارد و ابزار برای گسترش عدل و حق قرار دهد، نه این که وسیله‌ای برای تسلط بر مردم و غارت اموال عمومی قرار گیرد و این، در صورتی ممکن است که کارگزاران حکومت از اخلاق شایسته برخوردار باشند.

حکومت علوی تمام توان خود را برای خدمت به مردم به کارگرفت و کوشید فساد اداری برجای مانده از حکومت‌های گذشته را از بین ببرد. امیرمؤمنان علیه السلام در مدت کم‌تر از پنج سال حکومت، در راه اصلاح رابطه کارگزاران با مردم، گام‌های مثبتی برداشت و بنیان حکومتی مردمی را پی‌ریزی کرد. برکناری کارگزارانی که خود را در تصرف بیت‌المال و تجاوز به حقوق مردم تام‌الاختیار می‌دانستند و گماردن کارگزاران مورد اعتماد و دارای حسن سابقه، گام‌های مثبتی در جهت خشنودکردن مردم بود و زمینه را برای اجرای احکام حیات‌بخش اسلام و احقاق حق و اجرای عدالت فراهم ساخت. امام علی علیه السلام ضوابطی را برای گزینش کارگزاران و اصلاح رفتار آن‌ها مقرر کرد و آنان را به ویژگی‌های شایسته اخلاقی سفارش و به پیراستن‌شان از ناشایستگی‌ها و آفت‌های اخلاقی ترغیب کرد. این‌ها اموری است که در تنظیم درست رابطه کارگزاران با مردم و

رفتار با آن‌ها، تأثیری مثبت و سازنده دارد.

حضرت علی علیه السلام خطر کارگزاران غافل و ناتوان را مدام گوشزد می‌کردند و از این که حکومت مردم، به دست افراد سست‌عنصر و ویرانگر بیفتد نگران بودند. از این رویوسسته به کارگزاران هشدار می‌دادند و ایشان را از کم‌کاری برحذر می‌داشتند. طبق این دیدگاه؛ کارگزاران، خدمتگزار مردم هستند، نه ارباب آنان. در نتیجه رفتار و معاشرت آنان با مردم باید براساس عناصر ارزشی اسلام باشد. تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد کارگزارانی در ادای مسؤولیت خویش موفق بوده‌اند که از عناصر مهم اخلاقی همانند پارسایی، حق‌محوری، عدل‌گرایی، سخاوت و... بهره گرفته‌اند.

مبنای اخلاقی امیرالمومنین علیه السلام

مبنای اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام حق‌مداری و دستوره‌های الهی است. امام به طور کلی تابع فرمان‌های الهی بود و اصول اخلاقی را در زندگی فردی و سیاسی خود، کامل رعایت می‌کرد. اصل اساسی حکومت، آن است که خدا بالاترین ارزش است و تمام ارزش‌های دیگر، در جهت قرب به او معنا می‌یابند. خوبی یعنی قرب به خدا و بدی یعنی دوری از او، وقتی خداوند تنها ارزش و کمال مطلق باشد، حاکم نباید حکومت را برای خود، منبع درآمد یا فضیلت بداند، بلکه آن را ودیعه‌ای الهی می‌داند؛ این اعتقاد



خداست. او در این زمینه ذره‌ای کوتاه نمی‌آید و غایت اخروی افعال خود را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌دارد. در عرصه سیاسی نیز اخلاق و سیاست امام علی علیه السلام اخلاق و سیاستی آخرت‌گراست و به همین دلیل در گستره اخلاق، هیچ‌گونه مصالحه‌ای را نمی‌پذیرد. در نتیجه هر عملی که به سعادت اخروی انسان بینجامد، پسندیده و هر عملی که به زیان اخروی اش انجامد، ناپسند است. این مسأله در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی انسان حاکم است. پس نمی‌توان در سیاست براساس مشی غیراخلاقی عمل کرد؛ زیرا موجب کفر اخروی می‌شود. هدف حضرت علی علیه السلام در سیاست، هدایت مردم و جامعه به سوی عدالت است و این، جز با پای‌بندی حکومت و کارگزارانش به اصول اخلاقی در سیاست، ممکن نیست. در نتیجه بر ضرورت تعهد اخلاقی زمامدار تأکید بیش‌تری دارد. حضرت در این باره می‌فرماید: «ای مردم! سوگند به خدا، من شما را به هیچ طاعتی امر نمی‌کنم، مگر این که خودم در آن طاعت از همه شما پیشی می‌گیرم، و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر این که خود پیش از شما از ارتکاب آن گناه خودداری می‌ورزم.»

ویژگی‌های اخلاقی کارگزاران از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. تقوا

تقوا برای هر مسلمانی لازم است ولی برای کارگزارانی که بخشی از جان و مال و ناموس مسلمانان در کنترل آن‌هاست لازم‌تر است. سفارش به هر دو نوع تقوا (تقوای عمومی و تقوای خاص کارگزاران) در کلمات به جا مانده از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام وجود دارد؛ چنان که می‌بینیم خطبه‌های طولانی در نهج البلاغه روایت شده که حضرت در آن اوصاف متقین را بنا به اصرار شخصی به نام هم‌ام بیان داشته‌اند.^۱ و اما در خصوص کارگزاران، آن حضرت تأکید خاصی به رعایت تقوا داشته‌اند به گونه‌ای که اولین توصیه به مالک اشتر در آغاز آن عهدنامه معروف، رعایت تقوای الهی است: در آغاز عهدنامه مالک اشتر می‌خوانیم که او را فرمان می‌دهد به تقوای الهی و گزینش طاعت او و پیروی آن چه در کتاب خود فرموده از واجبات و سنت‌هایش که کسی جز با پیروی آن، راه نیکبختی را نپوید و جز با انکار و تبه‌کردن آن، بدبخت نشود؛ زیرا با اختیاراتی که حاکم و قاضی دارد، امکان توجیه کارهای شبهه‌ناک و اموال مشکوک فراوان است و وقتی مالک را از همکاری با کارگزاران و حاکمان فاسد پیشین نهی می‌کند، وی را به همکاری با افراد پارسا و راستگو فرامی‌خواند.

۲. حق‌محوری

یکی از پایه‌های اصلی حکومت علوی، حق‌محوری حضرت بود. امام هیچ‌گاه حاضر نبود بنا بر مصلحت‌سنجی‌های کوتاه‌بینانه دست از حق بردارد و به باطل گراید. آن بزرگوار در رعایت حقوق مردم، نه خود کوتاهی می‌کرد و نه به کارگزاران خویش چنین اجازه‌ای می‌داد. حضرت، همگان به‌ویژه کارگزاران خویش را به رعایت حقوق متقابل دعوت می‌کرد چنان که به مالک اشتر می‌فرماید: «باید محبوب‌ترین امور نزد تو، میانه‌ترین آنان در حق باشد.»^۲

حضرت علی علیه السلام حقوق متقابل والی و مردم را از اعظم حقوقی می‌داند که خداوند رعایت آن را واجب گردانیده است تا همگان از آثار سرشار

به تمام برنامه‌های او جهت می‌دهد و همه آن‌ها را صبغه الهی می‌زند. جوهر اندیشه‌های اخلاقی امام علی علیه السلام تفکیک مطلق حق و باطل و اطاعت کامل از حق است. حضرت در این باره می‌فرماید: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست! من در جاده حق قدم برمی‌دارم. از دید حضرت علی علیه السلام تشخیص حق اهمیت حیاتی دارد؛ ولی پیروی از حق، مهم‌تر است. معنای ضمنی این سخن این است که تشخیص حق به ضرورت به معنای تبعیت از آن در عمل نیست. به همین دلیل در اندیشه امام علی علیه السلام نسبی‌گرایی راه ندارد و تمام مبارزاتش برای نشان دادن تفاوت حق و باطل بود.

امام علی علیه السلام در عرصه سیاست و حکومت نیز اثبات حق و عمل به آن را وظیفه اصلی حاکم می‌داند. از این دیدگاه، تفکیک اخلاق از سیاست، غیرممکن می‌شود و اخلاق جزئی از سیاست می‌گردد و سیاستی که از مدار اخلاق خارج شود، به‌واقع از مدار حق خارج شده است. اخلاق‌مداری در سیاست نتیجه حق‌مداری در اندیشه سیاسی است. حضرت درباره پیروی خویش از حق می‌فرماید: «از آن هنگام که حق را به من نمودند، در آن، دودل نشدم.»^۳

در نظام اخلاقی حضرت علی علیه السلام غایت نهایی «آخرت» است. هدف تمام اندیشه‌ها و افعال امام علیه السلام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به

۳ - همان، خطبه ۱۹۳

۴ - همان، نامه ۵۳

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷

۲ - همان، حکمت ۱۸۱



آن بهره‌مند شوند؛ از این رو می‌فرماید: «پس هنگامی که رعیت، حق والی را ادا کند و والی نیز حق رعیت را رعایت نماید، حق بین ایشان عزیز و راه‌های روشن دین برپا می‌گردد. نشانه‌های عدالت، استوار گشته، سنت‌ها جاری می‌شود که نتیجه نهایی این‌ها اصلاح زمان، بقای دولت و یأس دشمنان است.»^۵

۳. امانتداری

تلقی امانتداری از کار و مسؤولیت، اصل اساسی در اخلاق است. اگر انسان، کار و مسؤولیت را امانت بدانند، بی‌گمان حرمت آن را پاس می‌دارد و می‌کوشد که به خوبی آن را پیش ببرد و بالنده سازد. امام علی (ع) از کارگزاران و کارکنان نظام اداری خود می‌خواست که کار و مسؤولیت را امانت بدانند و در مناسبات و روابط خود امانتداری کنند از دیدگاه امیرمؤمنان (ع) اعمال حکومتی امانتهایی است در دست کارگزاران و نه طعمه‌هایی برای رسیدن به چرب و شیرین دنیا، چنان‌که به عامل خود در آذربایجان می‌فرماید: «همانا این فرمانداری تو برایت طعمه‌ای نیست بلکه امانتی بر گردن توست و تو از جانب مافوق خود مأمور به رعایت آن هستی»^۶ از این رو در آموزش‌های امام علی (ع) امانت و بالاترین امر و امانتداری برترین کار معرفی شده است. بنابراین، از ویژگی‌های ضروری کارگزار، امانتداری است. کارمند باید در انجام دادن وظایفی که بر عهده دارد، بکوشد و از هر گونه کوتاهی و بی‌توجهی بپرهیزد. کارگزار، امانتدار خلیفه مسلمانان است و باید پاسخ‌گوی امام خود باشد. از این جهت در سخنان امام علی (ع) حکومت به امانت تعبیر شده است. حضرت در گزینش کاتبان بر این نکته تأکید می‌ورزد که نباید انتخاب براساس خوش‌گمانی صرف و ظاهر آراسته آنان باشد؛ زیرا کسانی که ظاهر را در نظر می‌گیرند، در بسیاری از موارد خیرخواه نیستند. از این رو می‌فرمایند آنان را از دو راه می‌توان شناخت: نیکوکاری و امانتداری که نزد مردم به آن شناخته شده‌اند.

۴. عدل‌گرایی

از دیدگاه حضرت علی (ع) «عدالت» عنصر ذاتی و مهم‌ترین رکن سیاست است. اندیشه سیاسی امام، بدون درک مفهوم و اهمیت عدالت از نظر وی قابل درک نیست. در مقام عمل هم امام در اجرای عدالت هیچ‌گونه انعطافی را نمی‌پذیرفت، که این امر مشکلات بسیاری را برای حضرت ایجاد کرد. از دیدگاه امام (ع) وجه تمایز اصلی «حکومت اسلامی» با دیگر حکومت‌ها، عدالت و دوری از ستم است. چون تمام اصول اخلاقی که انسان‌ها در شرایط عادی بدان پایبندند، در شرایط ظالمانه از میان می‌رود. به همین دلیل حضرت علی (ع) تمام توان خویش را برای مبارزه با بی‌عدالتی به کار برد تا اصول اخلاقی را در مردم و در میان زمامداران پایدار کند. بنابراین از دیدگاه امام علی (ع) رعایت عدل و انصاف در روابط و مناسبات حکومتی و در خدمتگزاری مردم، اصلی است که بدون آن، نظام حکومتی از صورت انسانی خارج می‌شود و هر فساد و تباهی می‌تواند گریبانگیر آن شود. حاکمیت عدالت در نظام حکومتی و پاس داشتن داد و حفظ حقوق دیگران همانند حقوق خود و در مقام دوری، حقوق طرفین را یکسان و برابر رعایت کردن و برای دیگران حقوقی برابر خود قائل شدن، مهم‌ترین قاعده‌ای است که حافظ سلامت و قوت نظام حکومتی و مایه

پیوند دل‌هاست. اگر همین قاعده در نظام حکومتی رعایت شود، رابطه کارگزاران و کارکنان با مردم، سامان می‌یابد و عدل و احسان جلوه‌گر می‌شود. از این رو حضرت به مالک اشتر می‌فرماید: «باید محبوب‌ترین امور در نزد تو آنی باشد که از نظر عدالت فراگیرتر است.» گویا منظور حضرت این است که اگر خواستی بین چند کار عدالت‌گستر، یکی را برگزینی، آن را برگزین که عدالت را برای قشرهای بیش‌تری از مردم فراهم سازد یا آن که عدالت را همزمان در زمینه‌های بیش‌تری فراهم کند؛ در زمینه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...^۷

توصیه حضرت به عدالت‌ورزی در امور حکومتی چنان فراگیر است که شایسته است والی، حتی در سلام، تحیت، اشاره و نگاه کردن به رعیت مواسات را رعایت کند: «در نگاه، اشاره و تحیت بین ایشان، به مساوات رفتار کن تا بزرگان و اقویا در ستم‌ورزی تو طمع نکنند و ضعیفان از عدالت‌ورزی‌ات نومید نشوند.»^۸ سرانجام عدالت علی بن ابی‌طالب (ع) تا آن جاست که حتی درباره قصاص قاتل خویش می‌فرماید: «بنگرید اگر من از این ضربت او مردم، پس او را در مقابل ضربه‌اش، تنها یک ضربت بزنید.»^۹

۵. فروتنی

فروتنی، از ارزش‌های اخلاقی اسلام است و همه افراد به آن سفارش شده‌اند؛ اما فروتنی کارگزاران حکومت، اهمیت و ارزش بیش‌تری دارد. تواضع افراد در برابر صاحبان قدرت و ثروت پسندیده نیست؛ ولی تواضع صاحبان قدرت در برابر مردم بسیار باارزش است. این گونه تواضع که به آن سفارش فراوان شده، موجب تقویت جایگاه کارگزاران نزد خداوند شده و فایده آن، ایجاد الفت و محبوبیت بین آنان و مردم است. از این رو به مالک سفارش می‌کند که برای کار مردم، افرادی از اهل خشیت و تواضع را برگزیند. تأکید حضرت برای تواضع در برابر طبقات پایین جامعه از این روست که از سویی طبع بشر، به‌ویژه اگر حاکم و کارگزار هم باشد، مایل است که در برابر افراد ضعیف و به‌ظاهر فقیر گردن‌کشی کند و تکبر بورزد و از دیگر سو طبقات محروم جامعه به‌طور معمول دچار احساس حقارت هستند و نیاز عاطفی شدید دارند و این که مردم دیگر و به‌ویژه حاکمان و کارگزاران برایشان تواضع کنند تا آن‌ها بتوانند بدون احساس حقارت، مشکلات خود را بیان کرده، داد خویش را بستانند. از این روست که حضرت به مالک توصیه می‌کند که بخشی از وقت خود را برای نیازمندان قرار دهد و خود نیز بار عام دهد تا مردم نیازهای خویش را بیان کنند و در این مجلس عام برای خدا فروتنی کند و نیروهای نظامی و انتظامی را از خود دور سازد تا مردم بدون ترس با وی به‌گفت‌و‌گو پردازند. فروتنی حاکم در برابر مردم زیباست اما در برابر ثروتمندان و قدرتمندان جامعه روا نیست؛ زیرا از دید حضرت، کسی که در برابر ثروتمندی برای ثروتش تواضع کند، یک‌سوم دین خود را از دست می‌دهد.

۶. سخاوت

ویژگی بخشندگی در کارگزار، وی را به سمت کمک به مردم سوق می‌دهد و از بُخل و انباشت دارایی‌ها به بهانه‌های واهی و احتیاط‌های بی‌مورد باز می‌دارد. امام علی (ع) در نامه به مالک، بر سخاوت و جوانمردی کارگزارانش تأکید دارد: همواره خود را متصل گردان به کسانی که صاحب قوت و مردانگی و بانسب هستند و از خاندانی پارسا و سابقه‌ای

۷ - همان، نامه ۵۳

۸ - همان، نامه ۴۷

۵ - همان، نامه ۵۳

۶ - همان، نامه ۵۵



رفتار کارگزاران نباید به گونه‌ای باشد که فقط عده‌ای خاص در اطرافشان گرد آیند و تنها در جذب و حفظ منافع آن‌ها بکوشد؛ بلکه باید با رفتار خود همه مردم را جذب و در جهت منافع عمومی جامعه حرکت کنند؛ زیرا خشنودی جمعی خاص، نارضایتی عمومی را در پی دارد؛ اما رضایت عمومی، ناخشنودی خواص را می‌پوشاند. امام علی (علیه السلام) تفاوت این دو رفتار و منش را به خوبی تبیین فرموده است.

و هلاک نسازد.

امام علی (علیه السلام) زهد را ثمره یقین می‌داند و آن را به کوتاهی آرزو، و شکر هنگام نعمت و پارسایی در مواجهه با حرام تفسیر کرده است. حضرت، زهد را خوی و خصلت پرهیزگاران و سنجیه توبه‌کنندگان می‌شمارد. ایشان مکرر به کارگزاران خویش توصیه می‌کردند که ساده زندگی کنند و از رفاه و تجمل‌گرایی پرهیزند و به‌ویژه با مال حرام ثروت‌اندوزی نکنند و همیشه خدا را ناظر بر اعمالشان بدانند؛ چنان‌که طی نامه‌ای به شریح‌بن حارث که خانه‌ای به ۸۰ دینار خریده بود، نوشته است: «ای شریح! به‌زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواہانت نمی‌پرسد، تا آن که تو را از آن خانه بیرون می‌کند و تنها به قبر می‌سپارد. ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آن‌گاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای...»^۹

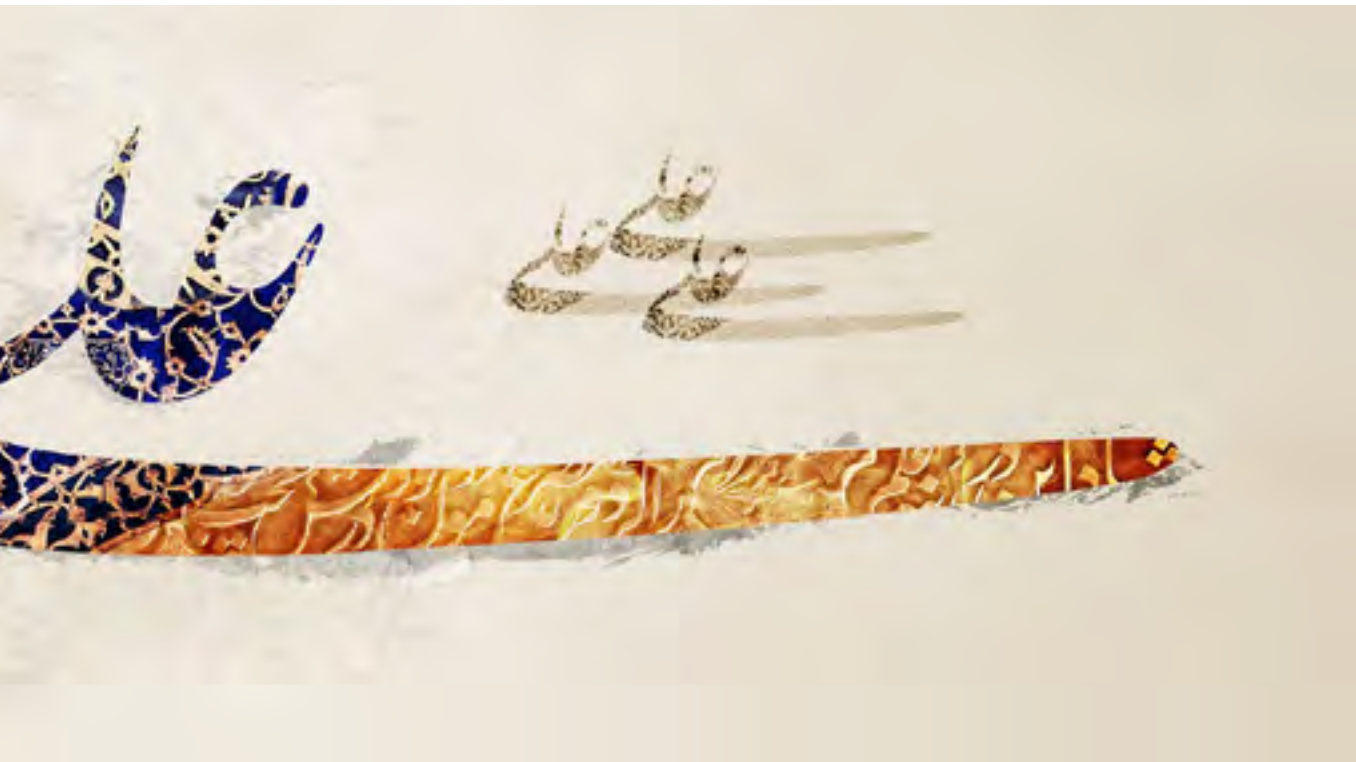
۸. مهرورزی

محبت از دید اجتماعی، نیرویی مؤثر است و بهترین اجتماع، آن اجتماعی است که با نیروی محبت اداره شود. محبت زعیم و زمامدار به مردم و نیز محبت و ارادت مردم به زعیم و زمامدار عامل بزرگی برای ثبات و ادامه حیات حکومت است. تا محبت نباشد، رهبر نمی‌تواند و یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری کند و مردم را افرادی منضبط و قانونی تربیت کند؛ حتی اگر عدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کند. مردم هنگامی پیرو قانون خواهند بود که از زمامدارشان علاقه ببینند و آن علاقه‌هاست که مردم را به پیروی می‌کشاند. از این‌رو، انجام دادن کارها و خدمتگزاری از روی مهرورزی والاترین هنر در اخلاق است؛ چنان‌که اگر انجام دادن

نیکو برخوردارند و نیز اهل بزرگواری، شجاعت، بخشندگی و جوانمردی‌اند؛ چراکه اینان بزرگواری را در خود فراهم کرده و نیکی‌های را گرد آورده‌اند. حضرت در ویژگی‌ها و شرایط قاضی نیز بر علم، حلم، پارسایی و سخاوت وی تأکید می‌کند؛ زیرا انسان بخشنده کم‌تر در معرض آفت رشوه و خلاف قرار می‌گیرد و با سخاوتی که دارد می‌تواند وابستگی مالی را از خود دور سازد.

۷. زهد و ساده‌زیستی

زهد یعنی نداشتن علاقه و وابستگی به دنیا، تأسف نخوردن بر از دست دادن نعمت‌های مادی و دنیایی و شاد نشدن به آن‌چه در آینده به دست او می‌آید. زهد به معنای فقر و ناداری نیست؛ بلکه به معنای دل نیستن به دنیا است. به کسی زاهد گفته می‌شود که با امکان استفاده از نعمت‌های دنیایی و بهره‌مند شدن از آن، زهد بورزد. زهد کارگزاری که قدرت و بیت‌المال را در اختیار دارد، باارزش و سازنده است. انسان زاهد می‌تواند با زندگی ساده برای دیگران الگو باشد. حضرت علی (علیه السلام) با این که در رأس حکومت بود، زندگی زاهدانه‌ای داشت و هدایایی را که برایش می‌آوردند، به مردم می‌داد و می‌گفت: من از دنیای شما به دو جامه و دو قرص نان بسنده کردم؛ در حالی که می‌توانستم غذای خود را از عسل مصفا و مغز گندم قرار دهم و از پارچه ابریشم استفاده کنم. آن حضرت هیچ‌گاه زهد را به معنای ترک زندگی و گوشه‌نشینی نمی‌دانست و هنگامی که عاصم‌بن‌زیاد، زن و فرزند خود را رها کرده و به عبادت پرداخته و مدعی شده بود که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقتدا می‌کند، حضرت به او فرمود: وای بر تو! من چون تو نیستم؛ چرا که خلائوند بر رهبران حق واجب کرده خود را با مردم تهیدست برابر نهند تا تهیدست را اندوه فقرش به هیجان نیاورد



می‌کنند و دورترین مردم نزد آن‌ها باید کسانی باشند که عیوب مردم را می‌جویند.

۱۰. خیرخواهی

از ویژگی‌های شایسته کارگزار، خیرخواهی است. خیرخواهی یعنی آن‌چه را به صلاح مردم، کشور و اسلام است، اجرا کند یا به امام و رهبر بگوید، گرچه برخلاف نظر وی باشد؛ از این‌رو در فرهنگ سیاسی اسلام، از خیرخواهی به «النصیحة لائمہ المسلمین» تعبیر می‌شود. حضرت امیر علیه السلام در موارد گوناگون به اهمیت این موضوع پرداخته و بر آن تأکید فرموده است. خیرخواهی گستره وسیعی دارد: خیرخواهی برای خدا، یعنی اجرای دستورهای الهی و برای رسول خدا، یعنی اجرای سنت پیامبر، و خیرخواهی برای حاکم اسلامی، یعنی انجام دادن و بیان آن‌چه به مصلحت است؛ چه با نظر حاکم موافق باشد چه مخالف. در عهدنامه مالک اشتر درباره شرایط و ویژگی‌های لشکریان برگزیده، نخستین نکته را خیرخواهی آن‌ها می‌داند: «برای فرماندهی سپاه خویش کسی را برگزین که از همه نزد تو به خدا، پیامبرش و امام خیرخواه‌تر باشد.»^{۱۰}

۱۱. مشورت‌جویی

در جوامع بشری، مشورت و بهره‌گیری از تجربه‌ها و افکار دیگران یک اصل پذیرفته شده است. از این‌رو است که رهبران و کارگزاران جوامع،

امور با مهرورزی همراه شود، صورتی زیبا و انسانی می‌یابد و موجب پیوند جان‌ها و الفت قلب‌ها می‌شود و در رفتار و مناسبات حکومتی، انقلابی معنوی به وجود می‌آورد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمتی والا فرموده است: «دل‌های آدمیان رمنده است، پس هر که با آن الفت برقرار سازد، روی بدو نهد.»^{۱۱}

۹. توجه به مصلحت عمومی

رفتار کارگزاران نباید به گونه‌ای باشد که فقط عده‌ای خاص در اطرافشان گردآیند و تنها در جذب و حفظ منافع آن‌ها بکوشد؛ بلکه باید با رفتار خود همه مردم را جذب و در جهت منافع عمومی جامعه حرکت کند؛ زیرا خشنودی جمعی خاص، نارضایتی عمومی را در پی دارد؛ اما رضایت عمومی، ناخشنودی خواص را می‌پوشاند. امام علی علیه السلام تفاوت این دو رفتار و منش را به خوبی تبیین فرموده است: «باید محبوب‌ترین کارها نزد تو آن باشد که به حق نزدیک‌تر و عدل در آن گسترده‌تر است و خشنودی رعیت در آن بیش‌تر تأمین شود؛ زیرا ناخشنودی عامه مردم، خشنودی نزدیکان را بی‌اثر می‌کند و خشم نزدیکان و خاصه، با رضایت مردم، پوشیده می‌شود.»^{۱۱} بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام برترین مردم را کسی می‌داند که به مردم بیش‌تر نفع می‌رساند. از دید حضرت، محبوب‌ترین افراد نزد کارگزاران باید کسانی باشند که در جهت منافع مردم کوشش بیش‌تری

۱۰ - همان، حکمت ۵۰

۱۱ - همان، نامه ۵۳

از نگاه حضرت علی (علیه السلام) کارگزار اسلامی باید دارای خصوصیات ویژه‌ای باشد. آنچه در این مقاله بدان پرداخته شد یعنی مواردی چون: مشورت‌جویی، خیرخواهی، توجه به مصلحت عمومی، تقوا، عدل‌گرایی و... تنها بخشی از شاخصه‌های یک کارگزار اسلامی از نگاه حضرت بود که با تتبع بیشتر در سایر بیانات حضرت می‌توان موارد دیگری را نیز به این موارد افزود.

مشاوران متعدد در زمینه‌های مختلف دارند. از دیدگاه اسلام، مشورت، تبادل افکار و بهره‌گیری از تجارب دیگران است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشورت را موجب رشد می‌دانست و خود آن حضرت در زمینه‌های مختلف با اصحاب خود مشورت می‌کرد؛ چنان‌که در جنگ‌های بدر، احد، طائف و صلح حدیبیه و... با اصحاب خود مشورت کرد. از دیدگاه علی (علیه السلام) نیز مشورت و بهره‌گیری از تجربیات دیگران اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که آن حضرت از تجربه به عنوان علم جدید یاد کرده است. با توجه به اهمیت مشورت است که علی (علیه السلام) یکی از وظایف مالک اشتر را مشورت کردن می‌داند؛ چنان‌که مالک اشتر را به همنشینی و مذاکره با علما و حکیمان اسلامی امر می‌کند.

کارگزاری که استبداد رأی دارند و خود را از انداز دیگران بی‌نیاز می‌دانند، در ایفای مسؤلیت موفق نبوده و در معرض لغزش‌ها و خطرهای جدی قرار می‌گیرند. بی‌گمان، یکی از مسائل مهم مذاکره با فرهیختگان و دانشوران، بهره‌گیری از افکار و تجربیات آنان در زمینه مسائل حکومتی است؛ که بهره‌گیری از افکار صاحبان فکر و اندیشه موجب هدایت و رشد و بی‌نیازی از انداز دیگران موجب هلاکت و خطر جدی خواهد بود. با توجه به بررسی‌های مهمی که پیرامون دیدگاه علی (علیه السلام) در خصوص لزوم مشورت کارگزاران، صورت گرفت، می‌توان گفت: یکی از ویژگی‌های مهم مدیران حکومتی و کارگزاران، مشورت با دیگران است. نکته قابل ذکر آن است که از دیدگاه علی (علیه السلام) کارگزاران نباید با هر کسی مشورت کنند؛ زیرا مشورت با برخی افراد در مسایل حکومتی نه تنها مفید نیست،

بلکه زیان‌آور است. از این روست که علی (علیه السلام) به مالک اشتر دستور می‌دهد که با علما و حکیمان مشورت کرده و از مشورت با برخی از افراد پرهیز کند چنان‌که فرمود: «با بخیل مشورت نکن؛ زیرا از بخشش و کمک به دیگران بازمی‌دارند و از فقر می‌ترسانند. همچنین با افراد ترسو مشورت نکن؛ زیرا آن‌ها تو را از انجام کارهای مهم بازمی‌دارند و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آن‌ها برای جمع‌آوری ثروت و یا کسب مقام، ستمگری را در نظر تو نیک جلوه می‌دهند.»^{۱۳} امام (علیه السلام) مالک اشتر را به تبادل نظر در امور اجتماعی با دانشمندان و جلسه‌های مشورتی با آنان سفارش می‌کند: «با دانشمندان، فراوان گفت‌وگو کن و با حکیمان سخن فراوان در میان نه و درباره آن‌چه کار شهره‌ایت را استوار می‌سازد و در برپاداشتن آن‌چه مردم پیش از تو به پا داشته و راست و درستکار مانده‌اند، مذاکره نما.»^{۱۴}

امام علی (علیه السلام) برای مشاوران شرایطی قائل است و افراد را از مشورت با گروه‌هایی خاص نهی می‌کند؛ از جمله مشورت با کسانی که از موضوع موردنظر آگاهی ندارند و نیز مشورت با دشمن، زیرا از اخبار محدوده حکومت آگاه می‌شود؛ البته مشورت با دشمن عاقل را بر دوست نادان ترجیح می‌دهد.^{۱۵} وی از مشورت با زن‌ها نیز نهی می‌کند؛ چون در آن دوران زنان از مسائل اجتماعی به دور بودند؛ اما مشورت با زنانی را که دارای کمال عقل و تجربه باشند، شایسته می‌داند: «از مشورت با زنان برحذر باش؛ جز آن‌که به کمال عقل رسیده و دارای تجربه باشد.»^{۱۶} بنابراین کارگزاران حکومت به سبب قدرت و اختیاراتی که دارند، همیشه در معرض گرفتار شدن به آفت‌های قدرت و سوء استفاده از موقعیت خوبیند. از این رو لازم است کارگزاران حکومت اسلامی متخلق به اخلاق اسلامی بوده، سفارش‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) را در این باره به کار گیرند. ویژگی‌های مذکور مربوط به مقطع زمانی خاص نیستند؛ بلکه در تمام زمان‌ها کاربرد دارند. چه بسا کارگزاری که این عناصر را نادیده گرفته و از حکومت به عنوان ریاست‌طلبی و... استفاده کند که این‌گونه بهره‌گیری از حکومت، خیانت به امانت است و موجب پشیمانی در قیامت. چنان‌که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: حکومت در دست کارگزار، امانت است و آن، در روز قیامت، مایه خواری و پشیمانی است مگر این که کسی آن را به حق و از راه مشروع تصاحب کند و به وظیفه خویش عمل نماید.

نتیجه‌گیری

از نگاه حضرت علی (علیه السلام) کارگزار اسلامی باید دارای خصوصیات ویژه‌ای باشد. آنچه در این مقاله بدان پرداخته شد یعنی مواردی چون: مشورت‌جویی، خیرخواهی، توجه به مصلحت عمومی، تقوا، عدل‌گرایی و... تنها بخشی از شاخصه‌های یک کارگزار اسلامی از نگاه حضرت بود که با تتبع بیشتر در سایر بیانات حضرت می‌توان موارد دیگری را نیز به این موارد افزود.

۱۳ - همان

۱۴ - همان

۱۵ - غررالحکم، ۲۴۶۲

۱۶ - بحار الانوار، ۱۰۳/۵۶/۲۵۳



خورشید انقلاب

جلوه‌هایی از اخلاق سیاسی و زمامداری حضرت امام خمینی رحمته الله علیه

رضا محمدی فیروزجایی

۲۶

ماهنامه سیاست و دنیا / شماره ۳۵

اشاره امام خمینی رحمته الله علیه به عنوان رهبری اخلاق مدار که شیوه زمامداری او مانند پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، از بزرگ‌ترین رهبرانی به شمار می‌آید که در عصر غیبت در جایگاه زمامداری صالح و سیاستمداری اخلاق محور به مدیریت جامعه می‌پرداخته است. مقاله حاضر جلوه‌هایی از اخلاق سیاسی و زمامداری بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران را در آینه خاطرات و بیانات جمعی از نزدیکان ایشان، به ویژه خلف صالح ایشان یعنی مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای بیان می‌کند.

می‌شود، از بس گریه می‌کنند این دستمال‌های معمولی برای پاک کردن اشکش کفاف نمی‌دهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ این قدر اشک می‌ریزد. آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر می‌شد که یک ملت را تکان می‌داد و او را تکان نمی‌داد، آن مردی که عظمت و هیمنه قدرت‌های جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود، آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آن جور اشک می‌ریخت. این‌ها خیلی قیمت دارد. این فرصت‌ها را قدر بدانید.^۱

۱- ۱۳۸۹/۰۸/۰۳

زهد و تقوا

مقام معظم رهبری: یک علت این که امام بزرگوار ما یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه حالات اثر شگفت‌آوری می‌گذاشت، معنویت او بود، صفای باطن او بود، ارتباط و اتصال او به خدا بود، اشک‌های نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج‌سیداحمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند

سپس می‌گوید این خانه کوچک است و در شأن شما نیست و خانه بزرگ‌تر می‌خواهد و آرام‌آرام انسان در دام شیطان می‌افتد.^۴

پرهیز از ریاست‌طلبی و تجملات شاهانه

مقام معظم رهبری: همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد از مقام و از مطرح شدن برای ریاست - حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است - رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ‌گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند برای مطرح کردنش تلاش کنند، تا آن جایی که بتواند، مانع می‌شود. . . . امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کرد که در اول شروع نهضت، در منزل مرحوم آیت‌الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از هم‌دوره‌های خودشان صحبت می‌کرد و به ایشان گفته بود شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم.^۵

حجت‌الاسلام فرودسی پور: روزی از کمیته استقبال از تهران به پاریس زنگ زدند. من مسؤول دفتر و تلفن امام بودم. تلفن‌کننده شهید مظلوم دکتر بهشتی بود که می‌گفت: برای ورود امام برنامه‌هایی تنظیم شده، به امام بگویید که فرودگاه را فرش می‌کنیم، چراغانی می‌کنیم، فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا را با هلی‌کوپتر می‌رویم و . . . وقتی خدمت امام مطالب را گفتم پس از استماع دقیق که عادت همیشگی ایشان بود که سخن طرف مقابل را به دقت گوش کنند و آن‌گاه جواب گویند، با همان قاطعیت و صراحت خاص خود فرمودند: برو به آقایان بگو مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند! ابتدا این کارها لازم نیست. یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران بازمی‌گردد. من می‌خواهم در میان اتم باشم و همراه آنان بروم ولو پایمال شوم.^۶

مقدم دانستن اخلاق بر سیاست

حجت‌الاسلام جمی: یک بار پس از ملاقات من با حضرت امام در جماران، یکی از مسؤولان مملکتی برای انجام کاری به خدمت امام رسید. همراه او پدر مستش نیز حضور داشت. پس از این که وی از خدمت امام بازگشت، گفتم: وقتی می‌خواستیم به حضور امام برسیم، من جلو افتاده بودم و پدرم را دنبال خود می‌بردم. پس از تشریف، پدرم را به امام معرفی کردم. امام نگاهی کردند و فرمودند: این آقا پدر شما هستند؟ پس چرا جلوتر از وی راه افتاده‌اید و وارد شدید؟ ببینید امام چقدر دقیق بودند! فردی که این همه دشمن دارد و بر سیاست شرق و غرب نظارت می‌کند، از یک مسأله اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند.^۷

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی: من سی سال با استاد بزرگوارم رهبر عظیم‌الشأن انقلاب بودم، به جان این شخصیت بزرگوار قسم می‌خورم مطلبی که شبیه غیبت باشد از ایشان ندیدم. غیبت که نه، شبیه غیبت هم ندیدم. فراموش نمی‌کنم یک وقت ایشان برای درس گفتن به مسجد سلماسی آمدند در حالی که نفس ایشان به شماره افتاده بود، فرمودند: والله تا حال این قدر ترسیده‌ام و افزودند: نیامده‌ام که درس بگویم، آمده‌ام که قدری حرف بزنم. من که تقریباً ده پانزده سال درس ایشان می‌رفتم هیچ وقت یک جسارت از ایشان به طلبه‌ها ندیدم. امام در این حالت بود که فرمودند: اگر علم نداری، اگر دین نداری، عاقل باش و نخواه که هویت انسانی‌ات را به هم بزنی. بعد هم به خانه رفتند و تب مالت ایشان عود کرد و سه روز برای تب مالت در خانه ماندند. همه این قضایا برای این بود که شنیده بودند یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده بود. امام خودش غیبت نکرده بود بلکه یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده اما نفس امام به شماره افتاده بود.^۲

دنیاجویی

مقام معظم رهبری: اما همین انسان، در چهره زندگی شخصی و خصوصی خود، یک انسان زاهد و عارف و منقطع از دنیاست. البته منظور، دنیای بد است؛ همان چیزی که خود او می‌گفت دنیای بد، آن چیزی است که در درون شماست. این ظواهر طبیعت زمین و درخت و آسمان و اختراعات و امثال این‌ها دنیای بد نیست. این‌ها نعمت‌های خداست؛ باید این‌ها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون‌طلبی و آن احساس تعلقی است که در درون انسان است. امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود. او برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست. برای تنها پسرش که عزیزترین انسان‌ها برای امام، مرحوم حاج‌احمد آقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که می‌فرمود اعزّ اشخاص در نظر من ایشان است، در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه‌ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون‌طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه به‌عکس، هدایای فراوانی برایش می‌آوردند که آن هدایا را در راه خدا می‌داد. آن چه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت‌المال نبود، برای بیت‌المال مصرف می‌کرد.^۳

محمدعلی انصاری به نقل از مرحوم حاج‌سیداحمد خمینی: حاج‌احمد آقا می‌گفت: روزی از برادران سپاه مستقر در بیت امام درخواست کردم جلوی ایوان بیت را نرده‌ای نصب کنند. وقتی برادران مشغول این کار شدند امام وارد شده فرمودند: احمد! چه کار می‌کنی؟ عرض کردم برای حفاظت جان علی [فرزندم] که خدای نکرده به پایین پرت نشود از برادران خواسته‌ام نرده‌ای جلوی ایوان نصب کنند و این کار مرسوم در همه جا است. حضرت امام فرمودند: شیطان از همین جا سراغ آدم می‌آید، اول به انسان می‌گوید منزل شما احتیاج به نرده دارد، بعد می‌گوید رنگ می‌خواهد،

۲- پایه پای آفتاب، ج ۳ ص ۳۱۹
۳- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

۴- روزنامه رسالت، ۱۳۷۲/۳/۹

۵- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

۶- روزنامه کیهان، ۱۳۶۸/۴/۱۴

۷- پایه پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۵



شجاعت

مقام معظم رهبری: کسی مثل امام بزرگوار ما که یکتنه وارد شد و توانست به برکت عزم و اراده راسخ و ایمان و توکل، همه ملت را بسیج کند و این حرکت عظیم را راه بیندازد، بیش از هر چیز متکی بود به همان جوشش قلبی، معنوی، روحی، توکل، معرفت، عبادت. تا آخر عمر هم این بزرگوار با وجود پیری و ناتوانی و شکستگی، نیمه شب برمی‌خاست، اشک می‌ریخت. ما خبر داشتیم از نزدیکان ایشان که به همه خصوصیات زندگی ایشان واقف بودند، شنیده بودیم، اطلاع داشتیم؛ ایشان نیمه‌های شب برمی‌خاست، از خدای متعال استمداد می‌کرد - «رهبان اللیل» - شب با آن حالت، آن وقت روز مثل شیر غرّانی می‌آمد توی میدان‌ها، قدرت‌ها را شکست می‌داد، ضعف‌های ملت را برطرف می‌کرد، اراده‌های همه ما مردم را تقویت می‌کرد و راه می‌انداخت؛ به برکت آن پشستوانه معنوی.^۸

آیت‌الله امینی: روز شهادت امام صادق علیه‌السلام بود و من در خانه حضرت امام خمینی رحمته در خدمت ایشان بودم. عده‌ای از آقایان علما نیز حضور داشتند. ناگهان عده‌ای از طلبه‌ها با سر و دست شکسته و چشم‌گریان و بی‌عیا و عمامه سراسیمه به منزل امام وارد شدند. آن‌ها بسیار مضطرب و پریشان بودند. خودتان حتماً می‌توانید تصور کنید که با توجه به رعب و وحشتی که ساواک در دل‌ها انداخته بود، دیدن طلبه‌ها با آن وضع چقدر باعث اضطراب می‌شد. در این موقع یکی از آقایانی که در منزل حضور داشت، خدمت امام عرض کرد: آقا! وضع خطرناکی است، اجازه دهید در منزل را ببندیم. امام فرمودند: نه! وقتی به امام اصرار کردند و بر بستن در خانه پافشاری کردند، امام فرمودند: گفتیم نه! اگر بیش از این اصرار کنید، به خیابان می‌روم و از آن جا هم به سوی حرم می‌روم. بعد فرمودند: این چوبی که بر سر طلبه‌ها زده‌اند، باید به سر من می‌زدند. آن وقت، شما به من می‌گویید که در خانه‌ام را ببندم. اگر در خانه‌ام را ببندم که این طلبه‌ها نمی‌توانند داخل بیایند.^۹

قطعت

مقام معظم رهبری: امام بزرگوار ما در راه حق و عدالت قائل به رودربایستی و ملاحظه این و آن و ترس و ضعف و عقب‌نشینی نبود؛ او هم همان‌طور که امیرالمؤمنین توصیه فرموده بود که: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل»^{۱۰}، از تنهایی نمی‌ترسید؛ از این که تنها بماند، نمی‌ترسید، واهمه نداشت؛ حق با اوست، پس خدا با اوست. با مجاهدت حرکت کرد، خدای متعال هم ملت ایران و ملت‌های مسلمان را با او در دل و در جوارح همراه کرد و دیدید چه حرکت عظیمی به وجود آمد. امام این‌جوری بود.^{۱۱} حجت‌الاسلام اشراقی: بعد از آزادی امام از تهران و رفتن ایشان به قم، روزنامه اطلاعات نوشته بود: روحانیت با دولت سازش کرد. امام وقتی که

متوجه موضوع شدند، تصمیم گرفتند فردای آن روز این خبر دروغ را تکذیب کنند. دولت طاغوت هم پی برده بود که این صحبت برای آن‌ها گران تمام می‌شود؛ به همین خاطر یک نفر از رؤسای سازمان امنیت به نام مولوی را به قم فرستادند تا با امام صحبت کند و ایشان را متقاعد کند که از صحبت درباره این خبر بپرهیزند. او خطاب به امام گفت: دیدید عرض کردم این حبس و زندان تمام می‌شود و شما هم به قم تشریف می‌برید؟ امام در جواب گفتند: من هیچ اصراری نداشتم که به قم بیایم؛ زیرا در این جا وظایفم بیش‌تر است و در آن جا کم‌تر بود. بعد آن مرد شروع به اظهار علاقه و محبت‌های عجیب و غریب کرد و گفت: ما خیلی ارادتمندیم و دستگاه دولت خیلی به شما علاقه دارد و شخص شاه به شما علاقه دارد و مملکت مرجع می‌خواهد و... چاکر هم آمده است خدمتان عرض کند که از سخنرانی فردا صرف‌نظر کنید و ما هم قول می‌دهیم که بعد از این به او امرتان توجه کنیم. امام بدون هیچ رودربایستی فرمودند: دو تا، چهار تا! یا این که شما به آن روزنامه دیکته کرده‌اید که بنویسد، و ظاهراً هم همین‌طور است. یا این که خودش گفته است. اگر شما گفته باشید، با شما طرف هستیم و در صورتی که شاه این کار را کرده باشد، با او طرف هستیم.^{۱۱}



صبر و استقامت

مقام معظم رهبری: امواج سهمگین در مقابل او چیز کم‌اهمیتی محسوب می‌شدند. هیچ حادثه سنگینی نبود که بتواند او را شکست دهد و او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. در همه حوادث تلخ و سختی که در زمان ده‌ساله رهبری آن بزرگوار پیش آمد که خیلی زیاد هم بود، امام از همه آن‌ها بزرگ‌تر بود. هیچ کدام از این حوادث آن جنگ، آن حمله امریکا، آن توطئه‌های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکل‌های مختلف می‌کردند نمی‌توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست کند او از همه این حوادث، قوی‌تر و بزرگ‌تر بود.^{۱۲}

۱۱- پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۵
۱۲- ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

۸- ۱۳۹۲/۰۲/۲۵
۹- پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۶۹
۱۰- ۱۳۸۶/۰۵/۰۶ - ۱۰



شده بود که ما بدون این که ایشان را ببینیم می توانستیم بگوییم که الان مشغول چه کاری هستند.^{۱۶}

مردمی بودن

مقام معظم رهبری: او معتقد به مردم بود؛ حقیقتاً به آرای مردم اعتقاد داشت. او به نظر و به رأی مردم اعتقاد داشت. . . به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می ورزید و آن‌ها را دوست می داشت. . . انقلاب که پیروز شد، امام می توانست اعلان کند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهد؛ هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد؛ اما این کار را نکرد. درباره اصل و کیفیت نظام، رفاندم راه انداخت و از مردم نظر خواست؛ مردم هم گفتند «جمهوری اسلامی»؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند؛ همه مردم، یا اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده‌ای را معین کند و بگوید این‌ها برونند قانون اساسی بنویسند؛ هیچ کس هم اعتراض نمی کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداخت و حتی عجله داشت که این کار هرچه زودتر انجام گیرد. . . دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات یعنی همان رفاندم جمهوری اسلامی را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال که همان سال ۵۸ باشد امام چهار بار از آرای مردم برای امور گوناگون استفسار کرد؛ برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام که قانون اساسی یک‌بار خبرگانش انتخاب شدند، یک‌بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد برای ریاست جمهوری و برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. امام به معنای واقعی کلمه معتقد به آرای مردم بود؛ یعنی آن چه را که مردم می خواهند و آرائشان بر آن متمرکز می شود.^{۱۷}

حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی: یک روز بعد از ظهر حدود هفت الی هشت موشک به اطراف جماران اصابت کرد. من خدمت امام رفتم

۱۶- مرضیه حدیده چی دباغ: برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۹

حجت‌الاسلام انصاری: شبی که خبر شهادت دکتر بهشتی و یارانش به دفتر امام رسید نمی دانستیم این خبر را چگونه به گوش امام برسانیم، چون امام شهید بهشتی را از جان و دل دوست داشتند. به رادیو تلویزیون اطلاع داده شد که خبر را شب پخش نکنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش می کردند.

قرار شد فردای آن روز حاج احمد آقا و آقای هاشمی بیابند به نحوی خبر را به امام اطلاع دهند که برای امام سکنه‌ای پیش نیاید. در خانه هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند، چون ممکن بود خبر، ساعت هفت یا هشت صبح پخش شود. جالب این جاست که وقتی خانم‌ها قبل از ساعت هفت می رفتند که رادیو را بردارند، امام به آن‌ها می فرمایند:

رادیو را بگذارید سر جای خود، من جریان را از رادیوهای خارجی شنیدم و جالب‌تر این که وقتی حاج احمد آقا و آقای هاشمی خدمت ایشان رفتند، امام به آن‌ها دلداری دادند و فوراً دستور تشکیل مجلس ترمیم کابینه و انتخاب رئیس دیوان عالی را صادر فرمودند.^{۱۳}

آرامش بخشی به مسؤلان

حجت‌الاسلام امام جمارانی: شبی که کودتای نوژه پیش آمد، آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی خدمت امام رسیدند و به ایشان پیشنهاد کردند بهتر است شما از این جا به جای دیگر منتقل شوید. امام فرمودند: من از این جا یک قدم بر نخواهم داشت. به ایشان عرض شد: جان شما در خطر است. باز ایشان فرمودند: نه! من در خطر نیستم شما بروید، هم از خودتان محافظت کنید و هم از رادیو تلویزیون و بگویید که این جا هم یک دستگاه بگذارند که اگر خواستم پیامی بدهم آماده باشد.^{۱۴}

نظم و انضباط

خاطره اول: ایامی که ما در نجف بودیم ساعتان را با کارهای امام تنظیم می کردیم؛ یعنی آن موقعی که ایشان کاری انجام می دادند ما می فهمیدیم که ساعت چند است. امام دو و نیم ساعت پس از مغرب از منزل بیرون می آمدند و سه ساعت از شب گذشته، بدون کم و زیاد به حرم می رفتند و این اواخر که مأمورین امنیتی مراقب ایشان بودند خیالشان راحت بود؛ امام که داخل حرم می شدند مأمورین پی کار خود می رفتند، چون می دانستند امام چه ساعتی بیرون می آید، همان وقت برمی گشتند.^{۱۵}

خاطره دوم: برادران فیلمی را از برنامه‌های انقلاب به فرانسه آورده بودند، پیشنهاد کردند به امام بگوییم که بعد از شام فیلم را ببینند. رفتم عرض کردم: شام آماده است بیایم؟ امام به ساعت نگاه کرده و فرمودند: ده دقیقه به وقت شام مانده است. ساعات روز و شب امام چنان تقسیم‌بندی

۱۳- برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۲۷۲

۱۴- روزنامه جمهوری اسلامی ویژه اربعین ارتحال امام

۱۵- حجت‌الاسلام ناصری: برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲،



از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن‌گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ستایش‌گونه کوتاه یک شاگردش که البته همه ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود آن‌چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرورفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این‌گونه متواضع و باحیا بود.^{۱۸}

حجت‌الاسلام امام جمارانی: امام در حالی به ایران وارد شدند که شور و شفع بر مردم حاکم بود و خود ایشان هم تعبیر جالبی در این مورد دارند. بعد از سخنرانی در بهشت زهرا^(ع) امام اظهار تمایل کردند که به داخل جمعیت بروند. عکسی هم از امام هست که نه عمامه دارند و نه عبا، و وسط جمعیت گیر افتاده‌اند. امام فرموده بودند: من احساس کردم دارم قبض روح می‌شوم. تعبیر امام این بود که: بهترین لحظات من همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می‌رفتم. این نهایت تواضع و خلوص امام را می‌رساند که این طور نسبت به مردم ابراز احساسات داشتند.^{۱۹}

پرهیز از ریاکاری و تظاهر

مقام معظم رهبری: امام تعالیم اسلام را برای مردم بیان کردند؛ معنای حکومت را بیان کردند؛ معنای انسان را بیان کردند و برای مردم تشریح کردند که چه بر آن‌ها می‌گذرد و چگونه باید باشند. حقایقی

۱۸- ۲۱/۱۴/۱۳۷۸

۱۹- ۲۲/۱۴/۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۴۵

و عرض کردم: اگر یک مرتبه یکی از موشک‌های ما به کاخ صدام بخورد و صدام طوری بشود، ما چقدر خوشحال می‌شویم؟ اگر موشکی به نزدیکی‌های این جا بخورد و سقف پایین بیاید و شما طوری بشوید چه؟ امام در پاسخ گفتند: والله من بین خودم و آن سپاهی که در سه راه بیت است، هیچ امتیاز و فرقی قائل نیستم. والله اگر من کشته شوم یا او کشته شود، برای من فرقی نمی‌کند. گفتم: ما که می‌دانیم شما این‌گونه‌اید، اما برای مردم فرق می‌کند. امام فرمودند: نه! مردم باید بدانند اگر من به جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزل مرا بکشد و مرا نکشد، من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد. من زمانی می‌توانم به مردم خدمت کنم که زندگی‌ام مثل زندگی مردم باشد. اگر مردم یا پاسداران یا کسانی که در این محل هستند طوری‌شان بشود، بگذار به بنده هم بشود تا مردم بفهمند همه در کنار هم هستیم. گفتم: پس شما تا کی می‌خواهید این جا بنشینید؟ به پیشانی مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: تا زمانی که موشک به این جا بخورد.^{۱۸}

خوش رفتاری با مردم

مقام معظم رهبری: امتحان عجیبی برای امام^(ع) و شما مردم به وجود آمد. آن بزرگوار به مردم با همان چشمی نگاه می‌کرد که پیامبران نگاه کرده بودند. پیامبران دنبال آدم‌های برجسته و ممتاز نبودند؛ بلکه در پی انسان‌های مؤمن و توده مردم می‌گشتند؛ «خفصوا اجنحتهم للمؤمنین». امام دنبال خواص نمی‌گشت، به توده مردم دل می‌داد، با آن‌ها حرف می‌زد و با آن‌ها رابطه داشت؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین^(ع) به مالک اشتر سفارش می‌کرد.^{۱۹}

آیت‌الله یزدی: یک بار یک روستایی گفته بود: یکی از لباس‌های امام را که ایشان در آن نماز خوانده باشند، می‌خواهم. و طوری اصرار کرده بود و به عهده من گذاشته بود که من خجالت می‌کشیدم به‌امام بگویم؛ ولی ناچار موظف شدم بگویم. یک بار که خدمت امام بودم، کارم که تمام شد، عرض کردم: آقا! یک مسأله دیگر هست که من عرض می‌کنم، هرطور که نظرتان است عمل کنید. بنده‌خدایی گفته است که یک لباس شما را می‌خواهد که با آن نماز خوانده‌اید؛ عبا یا هر چه باشد. همین که حرفم را زد، دیدم امام با تبسم و نهایت خوش‌رویی فرمودند: اشکالی ندارد. بعد صدا کردند و گفتند: آن عبا را بیاورید. من واقعا تعجب کردم که این شخصیت، با این عظمت در برابر درخواست یکی از مردم معمولی روستاهای اطراف اصفهان، با نهایت خوش‌رویی بلافاصله آن عبا را دادند.^{۲۰}

تواضع و فروتنی

مقام معظم رهبری: شبی در یک جلسه خصوصی، با دو سه نفر

۱۸- پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۸۶

۱۹- ۱۳۶۸/۰۴/۰۴

۲۰- پایه پای آفتاب، ج ۴، ص ۲۲۸

احساس مسؤولیت در برابر خالق

فریده مصطفوی: یک روز ایشان پیامی خطاب به بسیجیان نوشته بودند و آن را برای پخش به رادیو و تلویزیون فرستاده بودند. ناگهان خواستند که پیام را قبل از پخش بازگردانند. من دیدم که واژه‌های را تغییر دادند و گفتند: در پیام چنین نوشته بودم: من با تمام همم به شما دعا می‌کنم، لذا آن را به بیش‌ترین همم تبدیل کردم. این جمله دقیق‌تر است. هرگز کلامی خلاف واقع بر زبان و قلم جاری نکردند و هرگاه که احتمال می‌رفت آن‌گونه که نوشته‌اند عمل نکنند، بلافاصله اقدام به تغییر عبارات و واژه‌ها می‌کردند تا در پیشگاه خالق متعال مسؤول نباشند.^{۲۷}

دلسوزی و محبت به همگان

مقام معظم رهبری: او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه نیمه‌شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره باصلابتش دشمنان ملت ایران را می‌ترساند و به خود می‌لرزاند آن سَد مستحکم و کوه استوار وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده‌ام که یک‌وقت در یکی از



سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به‌امام بگویند که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برآیم آورده‌اند. من پسر من کشته شده، اما برآیم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سر پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار

۲۷- پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۲۶

را که اشخاص جرأت نمی‌کردند بگویند، ایشان به‌طور صریح - نه به شکل درون گوشتی، نه به شکل شب‌نامه، نه آن طوری که گروه‌ها و احزاب به‌صورت بسته و سلول‌های حزبی و برای کادرهای حزبی بیان می‌کنند - روان، آسان، در فضا، برای عموم مردم بیان کردند. این بود که مردم پاسخ گفتند.^{۲۳}

فاطمه طباطبایی: امام دقیقاً به همه دستوراتی که از ابتدا داده بودند، عمل می‌کردند و در واقع خود همان دستورات بودند، خود کتاب اربعین حدیث‌شان بودند که در زمان جوانی نوشته بودند. اگر فرضاً از ریا صحبت کرده‌اند و آن را نکوهش کرده‌اند، خود به شدت از آن پرهیز کرده‌اند. یاد می‌آید روزی پسر من وارد خانه شد در حالی که سر زانوی شلوارش پاره شده بود و من آن را وصله کرده بودم. ایشان فرمودند: چرا حسن این طور آشفته است؟ من به حالت شوخی گفتم: همین است دیگر آقا، زندگی مستضعفی است.

بلافاصله چهره‌شان درهم رفت و دوباره فرمودند: نخواهی که ریا کنی. گفتم نه، چرا ریا؟... فرمودند: مواظب باش. اگر توجه به ظاهر نباشد. آن ارزش است. اما اگر بخوای بگویی من چنین هستم، این ریاست. امام این جملات را با همان شدتی به من گفتند که در سن سی‌سالگی در کتابشان نوشته بودند.^{۲۴}

پرهیز از تبعیض و پارتی‌بازی

حجت‌الاسلام علی‌اکبر آشتیانی: زمانی که مرحوم آیت‌الله طالقانی فهمیدند فرزندشان دستگیر شده‌اند، در اعتراض به این موضوع، چند روزی از نظرها پنهان شدند. پس از آن که ایشان خدمت امام رسیدند، امام به آقای طالقانی گفتند: پسر شما یکی از منصرفان وابسته به گروهک‌های چپ است و نباید این قدر از این بابت که دستگیر شده است، ناراحت شوید. سپس اضافه کردند: والله اگر احمد دچار کوچک‌ترین انحرافی باشد و حکمش مرگ باشد، من شخصاً او را خواهم کشت.^{۲۵}

مسؤولیت‌پذیری

سیدمحمدجواد مهری: یکی از خدمتگزاران جمهوری اسلامی می‌گفت: خدمت امام رسیدم و عرض کردم من از کار کردن خسته شده‌ام، کارهایم خیلی زیاد است و توان انجام آن‌ها را ندارم، اگر ممکن است دیگری را به جای من نصب کنید تا من کمی استراحت کنم. امام در پاسخ من فرمودند: اگر بناست کسی دست از کار بکشد و از وظیفه شانه خالی کند من از شما اولی هستم؛ چون با این سن پیری و خستگی فراوان، بیش‌تر نیاز به آسایش دارم. من شرمندم و دیگر حرف نزد.^{۲۶}

۲۳- ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

۲۴- برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۳، ص ۲۵۹

۲۵- پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۵۳

۲۶- مجله پاسدار اسلام، ش ۲۳



تترسیدن از دشمن

مقام معظم رهبری: اوائل انقلاب... در یک قضیه بسیار مهمی، من و دو نفر دیگر که آن روز عضو شورای انقلاب بودیم، از تهران رفتیم قم خدمت امام... تا نظر ایشان را نسبت به آن قضیه و اقدام مهم بپرسیم. وقتی قضیه را برای ایشان شرح دادیم، امام رو کردند به ما، گفتند از آمریکا می ترسید؟ گفتیم نه. گفتند پس بروید اقدام کنید. ما هم آمدیم اقدام کردیم و موفق شدیم. اگر ترس آمد، اگر طمع آمد، اگر غفلت آمد، اگر گرایش های انحرافی پا در میان گذاشت، کارها مشکل خواهد شد.^{۳۲}

خاطره اول: علامه جعفری می گوید که شخص دانشمند بسیار موثقی برای این جانب نقل کرد که با عده ای از فضلا در حضور امام نشسته بودیم، سخن از هر دری درباره قدرت های بزرگ دنیا می رفت که امام فرمودند: «من تاکنون به یاد ندارم از چیزی یا کسی ترسیده باشم، جز خداوند متعال»^{۳۳}



خاطره دوم: در جریان تصرف لانه جاسوسی، اکثر مسؤولین مخالف بودند و هر روز مسأله تازه ای مطرح می کردند. یکی می گفت: با آمریکا نمی شود جنگید. دیگری می گفت: آمریکا در منطقه نیرو پیاده کرده است. یکی می گفت: ناوگان آمریکا آمده است. ولی امام فرمودند: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

لذا وقتی یکی از شخصیت های انقلاب از توطئه ها پیش امام گله کرد، امام با آرامی دست به سینه ایشان زد و فرمود: تو چرا می ترسی؟ هیچ طوری نمی شود!^{۳۴}

۳۲- ۱۳۹۱/۰۹/۲۱

۳۳- برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۵

۳۴- حجت الاسلام انصاری: برداشت هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۳۰۵

و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد!^{۳۵}

یک روز همراه شهید حجت الاسلام والسلمین سلیمی که از بیت امام برای تقویت روحیه و دیدار از رزمندگان اسلام به جبهه جنوب آمده بودند، صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت: چند روز پیش در محضر امام از جسارت ها و اهانت های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض امام رسید که این خبیث خیلی به شما جسارت می کند. صحبت ما که تمام شد، آقا فرمودند: اتفاقاً چند روز قبل من به یاد ایشان بودم و برای او دعا می کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنان تا این قدر احساس دلسوزی می کردند.^{۳۶}

دشمن ستیزی

مقام معظم رهبری: در یک مورد دیگر، یک وعده ای در مورد پایان جنگ تحمیلی، یکی از دولت های وابسته به آمریکا داده بود، بحث صدها میلیارد یا هزار میلیارد در میان بود، امام اعتنایی به آن نکردند، اعتماد نکردند. ما حالا در قضایای گوناگون جاری خودمان داریم همین معنا را لمس می کنیم، می بینیم که چطور نمی شود به وعده مستکبرین اعتماد کرد، به حرف هایی که در جلسه خصوصی می زنند نمی شود اعتماد کرد، این را داریم لمس می کنیم. امام آن را جزو خطوط اصلی کار خود قرار داد، اعتماد به خدا، بی اعتمادی به مستکبران. این البته به معنای قطع رابطه با دنیا نبود، چون اسرآن کشورها به مناسبت های مختلف برای امام پیام تبریک می فرستادند، امام هم به پیام تبریک آن ها جواب می داد. ارتباط این جور، در حد معمول، مؤذبانه و محترمانه وجود داشت اما هیچ گونه اعتمادی به مستکبرین و قلدران و تبعه و دنباله روان آن ها وجود نداشت.^{۳۷}

حجت الاسلام محتشمی: امام به دقت موضع گیری سیاسی دشمن را بررسی می کردند. ایشان دستور داده بودند که تمام روزنامه ها، خبرگزاری ها و اظهار نظرها در رادیو و تلویزیون بررسی شود و هر روز خلاصه ای از موضع گیری های آنان نسبت به انقلاب، اسلام و مردم به ایشان داده شود. امام هر روز دقیقاً این امور را مطالعه و تجزیه و تحلیل می کردند، اظهار نظر صریح ایشان این بود: ما باید آن چه را که دشمن تبلیغ می کند و پسندیده می داند، برخلاف آن عمل کنیم و آن چه را که مذمت کرده و علیه آن تبلیغ می نماید، عمل کنیم.

در مورد بازگشت امام به ایران، در آن مقطع خاص، همه تجزیه و تحلیل می کردند و نظر می دادند که نباید رفت. دشمن به شدت بر این مسأله اصرار داشت و متأسفانه تقریباً تمام دوستان نیز تحت تأثیر همین جو، تحلیل ها و استدلال ها بودند. این افراد اصرار داشتند که امام در این موقعیت نباید برگردد. امام فرمودند: وقتی من دیدم دنیا مخالفت می کند، فهمیدم این راه حق است.^{۳۸}

۳۵- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴-۲۸

۳۶- غلام علی رجایی: برداشت هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۲۱۱

۳۷- ۱۳۹۴/۰۳/۱۴

۳۸- پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۵۵

تکلیف‌گرایی

مقام معظم رهبری: امام از روز اول فرمود: ما مأمور به تکلیفیم، نه به نتیجه؛ این، عین اخلاص است؛ محض اخلاص است؛ فقط برای خداست که ذره‌ای قدرت‌طلبی و جلب حطام مادی در این چنین دلی وجود ندارد. امام به تکلیف خود که مأموریت او بود عمل کرد، خدا هم نتیجه را به او داد: دنیا از صدای امام پُر شد. ما آن روزها نه بلند بودیم تبلیغات بکنیم، نه ابزارهای تبلیغاتی در اختیار انقلاب و نظام نوپا بود، با این وصف، وقتی کسی به هر نقطه‌ای از دنیای اسلام و حتی بیرون از دنیای اسلام قدم می‌گذاشت، نفس امام، نام امام، یاد امام را در آن جا زنده می‌دید؛ خداوند متعال این گونه به کلمه طیبه برکت می‌دهد و آن را پیش می‌برد.^{۳۵}

تقوا نسبت به قضاوت درباره اشخاص

مقام معظم رهبری: یکی از چیزهایی که در همین زمینه [مسأله محاسبات معنوی و الهی در خط امام] وجود داشت، رعایت تقوای عجیب امام در همه امور بود. تقوا در مسائل شخصی یک حرف است؛ تقوا در مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و عمومی خیلی مشکل‌تر است، خیلی مهم‌تر است، خیلی اثرگذارتر است... یک شب در خدمت امام بودیم، من از ایشان پرسیدم نظر شما نسبت به فلان کس چیست - نمی‌خواهم اسم بیاورم؛ یکی از چهره‌های معروف دنیای اسلام در دوران نزدیک به ما، که همه نام او را شنیدند، همه می‌شناسند - امام یک تأملی کردند، گفتند: نمی‌شناسم. بعد هم یک جمله مذمت‌آمیزی راجع به آن شخص گفتند. این تمام شد. من فردای آن روز یا پس فردا - درست یادم نیست - صبح با امام کاری داشتم، رفته خدمت ایشان. به مجردی که وارد اتاق شدم و نشستم، قبل از این که من کاری را که داشتم، مطرح کنم، ایشان گفتند که راجع به آن کسی که شما دیشب یا پریشب سؤال کردید، «همین، نمی‌شناسم». یعنی آن جمله مذمت‌آمیزی را که بعد از «نمی‌شناسم» گفته بودند، پاک کردند. ببینید، این خیلی مهم است.^{۳۶}

رعایت عدالت اجتماعی

مقام معظم رهبری: از مشخصه‌های خط امام، عدالت اجتماعی و کمک به طبقات مستضعف و محروم است که امام آن‌ها را صاحب انقلاب و صاحب کشور می‌دانست. امام، پابرهنگان را مهم‌ترین عنصر در پیروزی‌های این ملت می‌دانست؛ همین‌طور هم هست و همان‌طور که گفتیم، امام به گفتن هم اکتفا نکرد. امام از همان اول انقلاب، جهاد سازندگی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد و بنیاد مسکن را به وجود آورد و دستورات مؤکد به دولت‌های وقت داد. عدالت اجتماعی، جزو شعارهای اصلی است؛ نمی‌شود این را در درجه دوم قرار داد و به حاشیه راند. مگر می‌شود؟!^{۳۷}

۳۵- ۱۳۸۴/۱۰/۱۹

۳۶- ۱۳۸۹/۰۳/۱۴

۳۷- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

عدم ملاحظه‌کاری

مقام معظم رهبری: امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه لاقط در سطوحی از ایده‌های به‌اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتی خود روحانیون امثال ماها هم در داغ کردن آن جو روشنفکری و به عبارت دقیق‌تر، روشنفکرزدگی دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه این چیزها را شست و کنار گذاشت! من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون



اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی‌کردیم! ما اگر می‌خواستیم در آن وقت‌ها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی‌کند؛ در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب، امام مسأله بی‌حجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقت‌ها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت می‌کردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما می‌گفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام اصلاً دچار رودربایستی نمی‌شد. بنابراین، ملاحظه‌کاری و رودربایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند.^{۳۸}

ادب همراه با اقتدار

مقام معظم رهبری: امام مؤدبانه حرف می‌زد اما مواضع قاطع و روشن خود را... بیان کرد... سران کشورها به مناسبت‌های مختلف برای امام پیام تبریک می‌فرستادند، امام هم به پیام تبریک آن‌ها جواب می‌داد. ارتباط این‌چواری، در حد معمول، مؤدبانه و محترمانه وجود داشت اما



پرهیز از غرور

مقام معظم رهبری: ببینید، خرمشهر وقتی آزاد شد، خوب، خیلی پیروزی بزرگی بود- آن‌هایی که درست یادشان هست، سال ۶۱- خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه، از جاهای مختلف آمدند، من آن وقت رئیس‌جمهور بودم، آقایان رؤسای جمهور چندین کشور- پنج شش تا، هفت تا کشور- آمدند این‌جا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الان دیگر وضع شما با گذشته فرق می‌کند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت، یعنی این قدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعاً یک معلم بود. امام یک معلم اخلاق بود. تا این حادثه عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول تو خیابان اثرش در روحیه مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون دل‌ها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت‌المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، این‌ها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مساند قدرت نشستند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند.^{۳۳}

۱۳۸۸/۰۶/۱۶-۴۲

هیچ‌گونه اعتمادی به مستکبرین و قلدران و تبعه و دنباله‌روان آن‌ها وجود نداشت.^{۳۴}

اقتدار در تصمیم‌گیری

مقام معظم رهبری: این، بُعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر و یک انسان بااراده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیاید، می‌تواند تصمیم بگیرد؛ اگر صلح هم باشد، می‌تواند تصمیم بگیرد. برای اداره یک کشور و برای مواجهه با دشمنان، می‌تواند تصمیم‌گیری کند.^{۳۵}

رفتار منصفانه با مخالفان

مقام معظم رهبری: از اول انقلاب در بین همین گروه‌هایی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سال‌های مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلاف‌هایی به وجود آمد. امام علیه السلام با همه این اختلافات یک جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام علیه السلام هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضا کرد، برخورد کرد. یک گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آن‌ها بود، یک گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه قصاص آن حرکت را انجام دادند، یک گروه حتی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از این‌ها امام یک نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست‌وزیر بود، رئیس‌جمهور بود، حتی بعدها در اواخر عمر امام علیه السلام در سطوح بالاتر از رئیس‌جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمی‌شود با این‌ها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی‌شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، این جور شد دیگر؛ این انشعاب‌ها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهک منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می‌آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می‌آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با این‌ها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسأله، مسأله رسوخ دادن مبنای غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلک است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.^{۳۶}

۱۳۹۴/۰۳/۱۴-۳۹

۱۳۷۸/۰۳/۱۴-۴۰

۱۳۸۸/۰۶/۲۰-۴۱

پناه ملت و مسؤولان در مشکلات گوناگون

■ مقام معظم رهبری: ما آن خانواده بزرگ و فعالی هستیم که امید و اتکا و قوت قلبش، به پدر [امام] این خانواده بود. با بودنش، همه تکیه‌ها - بعد از خدا - به او بود. هر مشکلی برای کشور و مسؤولان پیش می‌آمد، سرانگشت هنرمند و کارآمد او بود که گره را باز می‌کرد. در جنگ و سیاست خارجی و مسائل داخلی و مسائل اقتصادی و اجتماعی، ملت و دولت و مسؤولان، حقیقتاً پشتشان به امام بزرگوارمان گرم بود. این، واقعیتی است که ما ده سال این‌طور حرکت و سیر کردیم و این کشور را اداره نمودیم... مکرراً اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌ای می‌گذاشتیم و خدمت امام علیه السلام می‌بردیم و او بود که با نظر صایب و اراده قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن‌ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.^{۴۳}

باز هم امام حمایت کردند. قبل از آن که دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی‌صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره‌ها، امام علیه السلام، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سر کار بود و هر نخست‌وزیری که سر کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولت‌ها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله بنده به آن تذکر می‌دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراض‌شان را به آن، منعکس می‌کردند. ایشان در عین تذکر دادن، از دولت حمایت می‌کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می‌آمد، به طور خصوصی و محرمانه تذکر می‌دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سر کار بود، پشتیبانی می‌کردند. من یک‌وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می‌خواهم چنین کسی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هرکس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می‌کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست‌وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه ایشان نبود. می‌فرمودند: این شخص، مسؤول امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می‌برد. ما باید از او حمایت کنیم.^{۴۴}

دشمن شناسی و دوست شناسی

■ مقام معظم رهبری: امام دو خصوصیت دیگر هم داشت، که این هم جز با نورانیت الهی ممکن نبود، و آن عبارت بود از: دشمن شناسی و دوست شناسی. در شناخت دشمن‌ها و دوست‌ها اشتباه نکرد. از اول دشمن‌ها را شناخت و آن‌ها را اعلام کرد و تا آخر هم در مقابلشان ایستاد، و نیز از اول دوست‌ها را شناخت و آن‌ها را اعلام کرد و تا آخر هم از دوستی آن‌ها منتفع شد.^{۴۵}

دشمنی با کفار و رحمت با دوستان

■ مقام معظم رهبری: در آن لحظه‌ای که امام علیه السلام ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما به شدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهم‌ترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه حساس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» باشید، و اگر با هم بودید، هیچ کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی صفحه‌ای امام علیه السلام می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.



حمایت از مسؤولان

■ مقام معظم رهبری: ببینید در طول یازده سال زندگی مبارک امام در دوران انقلاب، چند دولت سر کار آمد؟ امام از همه دولت‌ها حمایت کردند. از «دولت موقت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛

درخشش آفتاب

جلوه‌هایی از روش حکومت‌داری امام‌خامنه‌ای رهبر

فاطمه عرب

۳۶

ماهنامه فرهنگ‌پویا / شماره ۳۵

حضرت امام خامنه‌ای به تعبیر امام راحل عظیم‌الشأن همچون خورشید روشنی‌بخش هستند. بیان جلوه‌هایی از منش و روش حکومت‌داری این خورشید فرزوان انقلاب می‌تواند برای همه مسؤولان، درس‌آموز باشد. در این نوشتار، بخش‌هایی از شیوه‌های حکومت‌داری ایشان را با استفاده از کتاب «در پرتو خورشید» و با حذف نام راویان این خاطرات، تقدیم حضورتان می‌کنیم.

اشاره

توجه ویژه به معنویت

هرگز مسؤولیت‌های بزرگ اجرایی، مانع عروج معنوی مقام معظم رهبری رهبری نیست. ایشان در اوج خدمت در جایگاه رهبری، از عبادت و توسل غافل نمی‌شوند. معظم‌له پیش از رهبری نیز در این پهنه سیر می‌کردند. فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، گاه مانعی بر سر راه مسائل معنوی و عبادی می‌شوند؛ اما در زندگی آیت‌الله خامنه‌ای، سیر در این عرصه نمود خاصی دارد. ایشان سوای از برنامه‌های معنوی روزانه و عبادت‌های شبانه، گهگاهی پا به حریم قدس رضوی می‌گذارند و نیمه شبی در جمکران به عشق امام زمان ع می‌سوزند.

ساده‌زیستی

زندگی شخصی آقا از سادگی و سلامت خاصی برخوردار است. این سادگی به زندگی نزدیکان ایشان نیز سرایت کرده است. آقا و فرزندان‌شان اهل تجملات نیستند. همین اعتقاد، آنان را از سوءاستفاده از مقام و موقعیت باز داشته است. من این سادگی را در منزل ایشان به تماشا نشسته‌ام. روزی معظم‌له مرا به کتابخانه خود دعوت کردند، من در آنجا یک میز بسیار ساده و قدیمی دیدم. در کنار میز یک صندلی کهنه بود. هر دوی آن میز و صندلی، مربوط به قبل از پیروز انقلاب اسلامی بود. مقام معظم رهبری در کتابخانه ساده خود، هنوز از همان میز و صندلی استفاده می‌کنند.

ایشان هرگز از توسل به اولیای خدا و عبادت‌هایی که باعث صفای قلب و روحانیت آدمی می‌شود، غافل نیستند.

معظم‌له نه تنها این حضور در درگاه ربوبی و عبادت‌های عارفانه را مانعی بر سر راه انجام وظایف خطیر رهبری نمی‌دانند، بلکه این عبادت‌ها را عاملی برای موفقیت در عرصه خدمت می‌شمرند که ما آن را فیض الاهی می‌دانیم.

چه شب‌هایی که جمکران، میزبان آقا بوده است و مردم نیز شاهد عبادت رهبر فرزانه خود بوده‌اند و چه ایامی که مقام معظم رهبری در عشق امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سوخته‌اند و مریدان در حسرت حال مرادشان، از خداوند بزرگ درخواست چنین حضوری کرده‌اند.

تواضع و فروتنی

در همه دیدارها، تواضع ایشان را کاملاً احساس کرده‌ام. روزی برای تعیین مسؤولی برای نمایندگی ولی فقیه در سپاه، با معظم‌له صحبت کردم و نظر خود را نسبت به فردی که برای این مسؤولیت در نمایندگی انتخاب کرده بودم، گفتم. ایشان فرمودند: اگر از من نظر می‌خواهید، من مصلحت نمی‌دانم. علت آن را هم توضیح دادند. بعد، در زیر نامه - که برای همین موضوع تقدیمشان کرده بودیم - نوشتند: والامر الیکم!

من از این نوع برخورد، واقعا خجالت کشیدم و شرمند شدم. نمی‌دانستم در برابر این تواضع رهبری، چه بگویم. بنده به امر معظم‌له به سپاه پاسداران آمدم، حالا آقا می‌فرمایند: اگر نظر مرا می‌خواهی، نظر من این است، اما والامر الیکم!

در آن روز، من به ایشان گفتم: همه اختیارات دست شماست. شما امر بفرمایید و بنده انجام می‌دهم. یقیناً برای ایشان، پست رهبری جاذبه ندارد. ایشان در دیداری با خبرنگار فرمودند: روحیه من همان روحیه دوران طلبگی در قم است. واقعا همین گونه است؛ همان روحیه‌ای که معظم‌له در حجره مدرسه فیضیه داشتند، امروز هم من همان روحیه را در ایشان احساس می‌کنم. این را من با تمام وجود لمس کردم. ایشان اگر رهبری را پذیرفتند، فقط به عنوان وظیفه و احساس مسؤولیت بوده است.

انتقادپذیری

دختر هفده ساله‌ای از تهران به نام زینب نوری‌زاد، در نامه‌ای به مقام معظم رهبری می‌نویسد: روز مقدس قدس، مردی در میان خطبه‌ها بلند شد، مثل این که نامه‌ای داشت و شما به گمان من... او را در انتظار هزاران هزار، خرد کردید! وی در این نامه، از آیت‌الله خامنه‌ای می‌خواهد تا ذهن وی را در این خصوص روشن نمایند.

مقام معظم رهبری با تواضع، در پاسخ به آن دختر جوان می‌نویسد: دختر عزیزم! از تذکر شما خرسند و متشکرم و امیدوارم خداوند همه ما را ببخشد و از خطاهای کوچک و بزرگ ما که کم هم نیستند، درگذرد. من در باب آن چه شما یاد آوری کرده‌اید، هیچ دفاعی نمی‌کنم. و گاهی گوینده از تلخی لحن خود به قدر شنونده آگاه نمی‌شود و در این موارد همه باید از خداوند متعال بخواهند که آن گوینده را متوجه و اصلاح کند و اگر ممکن شود به او تذکر دهند. توفیق شما را از خداوند متعال مسألت می‌کنم.

رعایت حقوق همسایه‌ها

مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۴ به استان قم سفر کردند. محل استقرار ایشان، دفتر معظم‌له بود. طبعاً به خاطر حفاظت منطقه، رفت و آمدها کنترل می‌شد. محدودیت‌هایی در اطراف دفتر به وجود آمده بود. معظم‌له برای همین مسائل، برنامه‌ای با همسایه‌ها داشتند و در آن جلسه، از همه آنان به سبب محدودیت‌های پیش آمده و کنترل‌ها، عذرخواهی نمودند! کاش خانه آیت‌الله خامنه‌ای در کنار خانه ما بود. این، جمله‌ای بود که بعد از آن دیدار، بر زبان هزارها قمی جاری شد.

صمیمیت با مردم

وارد اتاق ملاقات مقام معظم رهبری شدم تا دیداری با مرادم تازه کنم. در گوشه اتاق نشسته و منتظر قدم مبارک آقا بودم.

در همین هنگام پیرمردی روستایی با لباس‌های مندرس و سلواری کرباسی و کوتاه وارد شد و کنار من نشست و با لهجه خراسانی، گفت: حاج آقا کجاست؟

متوجه او نشدم. باز تکرار کرد. گفتم: مقام معظم رهبری را می‌گوی؟ گفت: بله! حاج آقا کی می‌آید؟

گفتم: همین جا بنشین، الان تشریف می‌آورند.

انتظار به پایان رسید، مقام معظم رهبری وارد اتاق شدند. با ورود آقا به اتاق، پیرمرد سراسیمه به سوی آقا رفت، باب گفت و گو باز شد. یاد روزهای خراسان به خیر!

غرق در دیدار شده بودم. بزرگ‌ترین شخصیت انقلاب با یک روستایی ساده، چه صمیمانه می‌گوید و می‌شنود!

سوءاستفاده نکردن از موقعیت

در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، ایشان ماجرای را برای من تعریف کردند که بسیار شنیدنی و جالب است.

معظم‌له فرمودند: روزی در دفتر کارم نشسته بودم. تلفن زنگ زد. مادرم پشت خط بود، گوشی را که برداشتم، با صدای خنده ایشان روبه‌رو شدم. علت را پرسیدم، مادرم گفت: چند روزی است که در خانه هیچ نداریم، پدرت هم پولی ندارد.

این داستان برای من بسیار مهم بود؛ پدر و مادر رئیس جمهور کشور، پول و غذا ندارند.

ماجرای مذکور نشان از ساده‌زیستی در خانه مقام ولایت دارد. ایشان در خانه بسیار ساده زندگی می‌کنند و هیچ فردی تا به حال نتوانسته از موقعیت معظم‌له سوءاستفاده کند. چه افتخاری برای ملت مهم‌تر از این که چنین شخصیت ارزشمندی رهبری آنان را به عهده دارد.

مقابله با آقا‌زدگی

یکی از مسؤولان نظامی، دستور تصرف مکانی را صادر کرده بود. گر چه حق با او بود؛ اما شیوه اقدام، قانونی نبود.

سازمان قضایی نیروهای مسلح گزارش حادثه را تنظیم کرد و خدمت مقام



معظم رهبری ارسال نمود. ایشان در زیر آن گزارش، مرقوم فرمودند: با متخلف برخورد کنید، ولو پسر من باشد!

بی توجهی به دنیا

در زمان جنگ، همراه آیت‌الله خامنه‌ای برای بازدید از لشکر ۲۱ امام رضا علیه‌السلام جبهه شدیم. ایشان قبل از حرکت فرمودند: ماشین کم بیاورید! یکی یا دو ماشین کافی است! وقتی از اهواز خارج شدیم، دیدیم حدود ده ماشین دیگر پشت سر ماشین ما در حال حرکت هستند. آیت‌الله خامنه‌ای به راننده فرمودند: توقف کن! و بلافاصله به من گفتند: از ماشین دومی به بعد یا به اهواز برمی‌گردند و یا اگر قصد آمدن دارند، خودشان به تنهایی می‌آیند. چه دلیلی دارد که پشت سر من راه افتاده اند؟! اگر رئیس‌جمهور با یک کاروان ماشین حرکت کند، سرمشقی برای دیگران می‌شود. برای من یک یا دو ماشین کافی است!

زهد و تقوا

درباره حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه، بارها شنیده بودیم که معظم‌له یک قدم برای مرجعیت برداشتند. امروز ما همان خصیصه را در شخص آیت‌الله خامنه‌ای می‌بینیم. ایشان هم یک قدم برای مرجعیت برداشتند. با وجود اصرار فراوان مردم، هنوز مقام معظم رهبری از دادن رساله خودداری می‌کنند.

در روزهای آغازین رهبری ایشان - مرداد ۱۳۶۸ - که هنوز مراجع بزرگواری چون حضرات آیات خویی، گلپایگانی، مرعشی نجفی و اراکی در قید حیات بودند، یکی از افراد حاضر در جلسه، به مقام معظم رهبری گفت: برخی شما را به عنوان مرجع تقلید مطرح می‌کنند.

ایشان فرمودند: من مطلقاً مطرح نیستم! همین بار رهبری که بر دوش من گذاشته شده است، را هم نمی‌خواستم؛ اما وقتی تکلیف شد، خددا بقوه، امیدوارم بتوانم همین بار سنگین را به مقصد برسانم، من دوست ندارم کسانی که منسوب به ما هستند، در این مسیر گامی بردارند! بعدها که شرایط به گونه‌ای دیگر شد و اصرارها فراوان شد، مقام معظم رهبری پذیرفتند که مرجعیت شیعیان خارج از کشور را بپذیرند؛ ولی در رابطه با داخل فرمودند: مراجع بزرگوار دیگری هستند.

عمل به وظیفه

یکی - دو ماه پس از انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری، بنده به دیدار ایشان رفتم. قبل از شروع به جلسه کاری، به معظم‌له گفتم: چطور شد که چنین وضعی پیش آمد؟! می‌خواستم قدری داستان رهبری را از زبان خود ایشان بشنوم.

مقام معظم رهبری فرمودند: فالانی! آن روزی که مجلس خبرگان درباره جانشین امام رحمت‌الله علیه بحث می‌کرد، من هیچ فکری نسبت به خودم نداشتم و اصلاً تصور نمی‌کردم که خبرگان چنین تصمیمی بگیرند. نیمه اول اجلاس - صبح تا ظهر - به من این طور فهماند که ممکن است اسم بنده مطرح شود. من ظهر به منزل آمدم، دور رکعت نماز خواندم و با حالت استغاثه و ناله و زاری، از خداوند درخواست کردم که این مسؤولیت را روی دوش من قرار ندهد!

من کم‌تر به یاد دارم که برای تقاضایی چنین استغاثه و تضرعی به درگاه

روزی در منزل ایشان قند تمام شده بود. به معظم‌له عرض شد: آیا اجازه می‌دهید مقداری قند از دفتر برای منزل بیاوریم؟
مقام معظم رهبری فرمودند: قند دفتر مربوط به مراجعین است و ما باید از جای دیگری این قند را تهیه کنیم.
این دقت را تنها در زندگی بزرگان دین می‌توان یافت. این حرکت نشان از اوج عظمت و تقوای معظم‌له دارد.

خداوند کرده باشم. من به شدت و با تمام وجود، از خداوند می‌خواستم که برای این مسؤولیت روی دوش من قرار نگیرد. در عصر آن روز مجلس خبرگان اصلاً به نظر من و قبول یا عدم قبول من، کاری نداشت. کار با آن کیفیت انجام شد. گرچه من از مصمم قلب دلوطلب این کار نبودم؛ لیکن وقتی دیدم که این مسؤولیت، شرعاً و قانوناً بر دوش من قرار گرفت، تصمیم گرفتم به تمام و کمال، به این وظیفه عمل کنم. این روش، نشان از عدم دنیاگرایی و قدرت‌طلبی آقا دارد؛ اما چون پای وظیفه پیش می‌آید، ایشان تسلیم عمل به وظیفه است.

رعایت بیت‌المال

یکی از مسؤولان دفتر معظم‌له نقل کرد: روزی در منزل ایشان قند تمام شده بود. به معظم‌له عرض شد: آیا اجازه می‌دهید مقداری قند از دفتر برای منزل بیاوریم؟

مقام معظم رهبری فرمودند: قند دفتر مربوط به مراجعین است و ما باید از جای دیگری این قند را تهیه کنیم.

این دقت را تنها در زندگی بزرگان دین می‌توان یافت. این حرکت نشان از اوج عظمت و تقوای معظم‌له دارد.

تدبیر و مدیریت

در بحران جنگ خلیج فارس - در سال ۱۳۶۹ - مقام معظم رهبری ابلاغ فرمودند واحدهای نظامی در منطقه جنوب و غرب گسترش پیدا کنند.

نظارت دقیق بر امور

مقام معظم رهبری نظارت دقیق بر جامعه دارند، دشمنان داخلی و خارجی را به خوبی می‌شناسند، و بموقع و به‌طور شایسته، به هدایت مردم می‌پردازند.

معظم‌له بر ارگان‌های دولتی و اوضاع و احوال کشور، از راه‌های گوناگون نظارت دارند و در موارد مختلف، با تذکرات و دستورهای خود، تا آن‌جا که امکان دارد، مشکلات را برطرف می‌نمایند؛ حتی در مواردی به مسائل جزئی نیز نظارت دارند.

ایشان در یکی از گفتارهای خود، فرمودند: یکی از مسؤولان را من در جایی، در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانه بود. من به ایشان پیغام دادم. گفتم به ایشان بگویید اگر می‌خواهد جبران آن برخورد را نماید؛ باید مثل همان جایی ظاهر شود - و به آن شخص تحقیر شده - بگوید: بابا! من نوکر شما هستم!! یک مسؤول کشور چه کاره است؟! ما چه هستیم؟ فلسفه وجودی ما چیست؟ غیر از خدمت به مردم؟! ما باید از چنین رهبری قدردانی کنیم. چقدر برخورد ایشان دلسوزانه و مردمی است. همین رفتارها ایشان را در دل مردم جای داده است.

نظم و انضباط

نظم و انضباط مقام معظم رهبری زبانزد خاص و عام است. ایشان یک فرد منظم و مرتب می‌باشند و در صحبت‌ها و سخنرانی‌های خود در جمع نیروهای مسلح، همواره همه را دعوت به نظم می‌کنند.

گاهی که برخی بی‌نظمی‌ها را می‌بینند، به شدت ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند: بی‌نظمی نباید در نیروهای نظامی باشد. رفت‌وآمدها، حضور در سر کار و وضع ظاهری نیروهای مسلح باید مرتب باشد.

بارها در جلساتی که با نظامیان داشته‌اند، تأکید زیادی روی نظم و انضباط نموده‌اند. رژه نیروهای نظامی را که کاملاً کنترل می‌کنند و گاه کوچک‌ترین و جزئی‌ترین حرکات نیروها را به فرماندهان آنان گوشزد می‌نمایند.

این دقت و توجه به مسائل از سوی فرماندهی معظم کل قوا، الگویی برای همه فرماندهان نظامی است.

احترام به قانون

هنگام غبارروبی مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام، خدام حرم دستمال‌های سفید آغشته به گلاب ناب را برای غبارروبی به افراد می‌دهند.

مقام معظم رهبری، تولیت آستان قدس رضوی را به آقای واعظ طیبسی سپرده بودند؛ ولی با این حال، برای برداشتن پارچه متبرک به غبار خریح امام رضا علیه‌السلام از او اجازه می‌گیرند!

احترام مقام معظم رهبری به قانون برای همه ما درس است. ایشان پس از کسب اجازه از آقای واعظ طیبسی، در حالی که چشم‌هایشان پر از اشک بود و به راز و نیاز مشغول بودند، با دقت، دستمال را تا کردند و در جیب خود گذاشتند. برای ما خیلی زیبا بود که آقا در آن حال این همه توجه دارند که دستمال متبرک را تا کنند و با نظم کامل در جیب خود قرار دهند.

ما جزو واحدهایی بودیم که در منطقه جنوب، حوالی پادگان حمید اردو زده بودیم. این حرکت در پی همان فرمان بود؛ فرمانی که در آن آورده بودند: به هیچ وجه نباید پذیرفت که کسی حتی به اندازه یک وجب، به خاک ما تجاوز کند.

این دستور قاطع فرماندهی کل قوا، همه ما را هم مصمم کرده بود که کوچک‌ترین رخنه و نفوذ را نپذیریم. ما هر آن‌چه در توان داشتیم، به میدان آوردیم و آماده مقابله احتمالی با دشمن شدیم.

امریکایی‌ها تصمیم داشتند با تصویب مصوبه‌ای در کنگره خود، از خاک جمهوری اسلامی ایران برای حمله به عراق استفاده کنند. تدبیر فرمانده معظم کل قوا و در پی آن، حضور گسترده نیروها در مناطق غرب و جنوب، امریکایی‌ها را از تصمیمشان بازداشت.



قاطعیت

جمع بین انعطاف و قاطعیت، از خصوصیات رهبری دینی است. جامعه اسلامی در یک زمان به قاطعیت رهبر نیاز دارد و زمانی نیز رهبری جامعه باید با انعطاف، مسائلی را حل و فصل کند.

تشخیص چگونگی برخورد در هر زمان، کار رهبری جامعه دینی است. این کار، کار بسیار دشواری است. در زمان حاضر، لایق‌ترین شخص برای تصدی این مسؤولیت و بهترین فرد برای رهبری - که توانایی جمع بین انعطاف و قاطعیت را داشته باشد - آیت‌الله خامنه‌ای هستند.

بعد از رحلت حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه مستکبران جهانی برای لغو حکم اعدام سلمان رشدی - که توسط بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران صادر شده بود - فعالیت گسترده‌ای را علیه ایران آغاز کردند و برخی از کشورها، سفیران خود را از ایران فراخواندند.

در پاسخ به این حرکت‌های قلدرانه، مقام معظم رهبری نه تنها تسلیم فشارها نشدند؛ بلکه با قاطعیت فرمودند: سفیران فراخوانده شده راهی جز بازگشت ندارند!

گر چه در آن روز این قاطعیت برای عده‌ای غیر قابل هضم بود؛ اما مرور زمان، آینده نگری و حسن تدبیر رهبری را روشن کرد و جهان بر تصمیم قاطع و پیش‌بینی آیت‌الله خامنه‌ای آفرین گفت.

با گذشت زمان، همه سفیران به کشورمان بازگشتند و نه تنها حکم اعدام سلمان رشدی لغو نگردید، بلکه عزتی دیگر به عزت‌های مسلمین ایران افزوده شد.

شناخت ارزش‌های صحیح و واقعیت‌های جامعه شرط عقلایی یک زمامدار

در گفت‌وگو با علامه مصباح رحمته الله علیه



اشاره

هر چند که به وقت راه رفتن یا ایستادن بر عصایش تکیه می‌کند، اما هرگز به وقت اندیشیدن، نوشتن، سخن گفتن و تصمیم گرفتن جز به خدا تکیه نمی‌کند. اثبات این نگاه دشوار نیست؛ کافی است به راه رفته زندگی این بزرگ‌مرد نگاهی انداخت تا معنای زندگی بر مبنای بینش توحیدی را فهمید. از آن روزی که او تنها و دست خالی وارد مدرسه فیضیه شد و در اتاقی نمود سکونت کرد، تا به امروز که آسانسور به بالا آوردن او از طبقه همکف تا دفتر ریاست یکی از عظیم‌ترین مراکز پژوهشی جهان تشیع افتخار می‌کند، کسی نه تغییری در تکیه‌اش به خدا و توسلش به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) دیده است، و نه دست دراز کردن به سوی کسی یا امدار شدن به اندیشه مکاتب دست‌ساز و تحریف شده. به جرأت می‌توان گفت، اگر مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه جز یک کتاب و یک الگو برای شاگردان امروز و مدیران فرهنگی و افسران جوان جنگ نرم فردا نداشت، و آن کتاب هم، کتاب زندگی علامه مصباح و آن الگو، شخص و شخصیت او بود، کفایت می‌کرد: شخصیتی که شاگرد مکتب امام خمینی و علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت رحمت‌الله علیهم است، و با همه بزرگی، خود را مرید رهبر معظم انقلاب می‌خواند.

بی‌شک اگر بهره‌گیری از برداشت‌های این عالم نواندیش نسبت به پدیده‌های نو نبود، تنها به بخش‌هایی از زندگی او به عنوان «کتاب»، «الگو» و «اخلاق» کارگزاران پسندیده می‌کردیم.

پویا در آغاز از محضر تان می‌خواهیم بحثی مفهوم‌شناختی درباره اخلاق سیاسی و زمامداری و رابطه اخلاق با سیاست و زمامداری بیان بفرمایید.

علامه مصباح: در نگاه نخست، موضوع خیلی واضح است، اما وقتی انسان دقت می‌کند، می‌بیند در این مقدمات مسائلی هست که باید قبلاً حل شده باشد تا این سؤال‌ها جای خودش را باز کند، مثل اینکه اصلاً اخلاق و سیاست و زمامدار یعنی چه؟ رفتار زمامدار چه ارتباطی با اخلاق دارد؟ و خیلی چیزهای دیگر. شاید در هیچ بخشی از بحث‌های فلسفی به اندازه فلسفه اخلاق اختلاف وجود نداشته باشد. گاهی جواب‌های متناقض به یک سؤال داده می‌شود؛ مثلاً درباره اینکه اخلاق با سیاست چه ارتباطی دارد و چه نسبتی بین حوزه اخلاق با حوزه سیاست وجود دارد؟ برخی، نسبت بین آن‌ها را تبیین می‌دانند و معتقدند رفتار سیاسی و رفتار اخلاقی هیچ ربطی به هم ندارند؛ در جامعه با یک مشت گرگ و کفتار و روباه مواجه هستیم که هرچ و مرج ایجاد می‌کنند و ما می‌خواهیم این‌ها کم‌تر به جان هم بیفتند. هابز، فیلسوف معروف انگلیسی، می‌گوید انسان‌ها گرگ هستند! با این نگاه، سیاست، مدیریت یک مشت گرگ و کفتار و روباه است و طبعاً جای اخلاق نیست. این را ضمیمه کنید با آن کلمه قصار آقای ماکیاوول که هدف وسیله را توجیه می‌کند! با هر وسیله ممکن، هرچ و مرج را کنترل کنید. سیاست یعنی این، و اصلاً ربطی به اخلاق ندارد. حالا آن کسی که این کار را می‌کند، اگر به اخلاق و دین هم پایبندی دارد، ویژگی‌های شخصی خودش است و ربطی به حوزه سیاست ندارد. این با فرهنگ ما خیلی مبیانت دارد، هر چند متأسفانه در گروه‌هایی از جامعه ما هم رگه‌هایی از این طرز فکر وجود دارد و برخی تصور می‌کنند که سیاست یعنی مدیریت زندگی مادی مردم، اما اخلاق مربوط به مسائل روحی و ملکات نفسانی خود افراد است و به سیاست ربطی ندارد! ادعای جدا بودن دین از سیاست هم از همین جا ناشی می‌شود؛ چون بخش عمده دین، مسائل اخلاقی است.

این جا باید بین گوینده و شنونده موضع واحدی وجود داشته باشد و شنونده بدانند طبق چه مبنایی بحث می‌کنیم. باید بگوییم منظورمان از اخلاق و سیاست و زمامدار چیست؟ منظورمان این نیست که گرگی بر گرگ‌های دیگر مسلط شود.

به نظر ما، هرگونه رفتار معنادار مرتبط با ارزش‌های انسانی، تحت عنوان اخلاق مطرح می‌شود و به آن‌هایی که رابطه مثبت با نتایج دارد اخلاقی، و به ضد آن ضداخلاقی می‌گوییم. طبق اصطلاحی دیگر، اخلاق فقط ملکات است و هم اخلاق خوب داریم و هم اخلاق بد. مراد از سیاست هم مدیریت جامعه برای رسیدن به اهداف مطلوب است؛ یعنی طراحی و اجرای نقشه‌ها به گونه‌ای که جامعه را به اهداف مطلوب خود برساند. اگر اخلاق و سیاست را این‌گونه معنا کنیم، می‌توانند جهات مشترکی داشته باشند؛ یعنی ممکن است اهداف ما در سیاست با اهدافی که در اخلاق در نظر می‌گیریم باهم ارتباط داشته باشند؛ ارتباط اتحاد یا عام و خاص. بنابراین رفتار سیاستمدار یا زمامدار صالح جامعه باید به گونه‌ای باشد که جامعه را به سوی کمالات مطلوبش سوق دهد.

پویا مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اخلاق زمامداری در اسلام چیست و چه شاخصه‌هایی دارد؟

علامه مصباح: این‌ها یک بحث عام و یک بحث خاص دارد. مبانی راجع به اخلاق زمامداری بحث عامی دارد که همه این مبانی را نسبت

به کل اخلاق و سیاست در نظر بگیریم و بعد اخلاق زمامداران را به عنوان بخشی از آن نظام کلی اخلاقی ببینیم که چه ویژگی‌های خاصی دارد. در این صورت، رابطه مبانی اخلاق زمامداری با مبانی اخلاق، رابطه جزء و کل است؛ چون بخشی از اخلاق، مربوط به زمامداران است و با نحوه سیاست‌گذاری و رفتارهای سیاسی آن‌ها ارتباط می‌یابد. درباره رابطه این مبانی با این بخش اخلاق، یک جواب این است که همان تأثیری که این مبانی در کل اخلاق دارد، در جزء آن هم دارد. اما طبق تعریف مختلفی که برای اخلاق و سیاست وجود دارد، این رابطه تفاوت می‌کند. طبق نظر هابز، اخلاق در سیاست موضوعی ندارد تا بخواهیم مبانی آن را بگوییم. برخی اخلاق را تابع قراردادهای اجتماعی و امری صرفاً اعتباری می‌دانند، یعنی هر جامعه‌ای هر چه قرارداد کند ارزش اخلاقی دارد. مثلاً یک روز در اروپا هم بی‌حجابی زشت بود، اما حالا خیلی پسندیده است! اگر هم کسی به گونه‌ای دیگر رفتار کند بد است و او را خیلی جاها راه نمی‌دهند. بر این اساس، درباره زمامداران چه بگوییم؟ زمامداران باید طبق اقتضائات ذوق مردمشان رفتار کنند. اگر ذوق آن‌ها مختلف است، فریبکارانه به همه بگویند با شما هستیم! یعنی با هر کس به گونه‌ای صحبت کنند که خوشش بیاید و این همان نفاق است. اما اگر قائل باشیم اخلاق مبانی ثابتی دارد که در انسان‌شناسی و هستی‌شناسی نهفته است، در این صورت، اهداف سیاست هم فرق می‌کند. بر این اساس، زمامدار خوب کسی است که بتواند با اجرای سیاست‌هایی در کشور، به تحقق اهداف واقعی اخلاقی و معنوی جامعه کمک کند. شبیه این نسبت به اخلاق و معنویات در قانون اساسی ما هم آمده است. دوباره تأکید می‌کنم که ما باید روی معانی بیش‌تر تکیه کنیم. حالا اگر تعریف مرسوم در دنیا را نمی‌توانیم عوض کنیم، دست کم در نشریه خودمان بگوییم این‌جا منظور ما این‌هاست، و نویسندگانی ما اصطلاحات مختلف به کار نبرند تا خواننده گیج نشود. سعی کنیم همه مقالات ما طبق همین اصطلاحات باشد.

پویا یک نکته مهم در این جا، تعامل اخلاقی بین کارگزاران و مردم است و این که تأثیر اخلاقی متقابل میان کارگزاران و مردم چیست؟

علامه مصباح: این هم طبق اصطلاحات فرق می‌کند. بعضی‌ها شاید ابتدا به نظرشان برسد که منظور از اخلاق زمامدار این است که او تواضع و ادب و رفتار صمیمی داشته باشد؛ چون هر قدر خوش‌رفتارتر باشند، مردم بیش‌تر به آن‌ها تمایل پیدا می‌کنند و حرفشان را بهتر می‌پذیرند. متقابلاً رفتار خوب مردم در برخورد با زمامداران هم موجب می‌شود که آن‌ها موفق‌تر باشند. اما بر اساس آن معنای عمیق و وسیعی که برای اخلاق و سیاست در نظر گرفتیم، برقراری نظام اخلاقی در یک جامعه مراتبی دارد. فرض این که همه در حد‌اعلی ارزش اخلاقی باشند، خیلی آرمانی و کالم‌حال است. پس باید سعی کرد هرچه امکان دارد ارتباط بین این دو قشر نزدیک‌تر شود تا بهتر بتوانند با یکدیگر تعامل داشته باشند.

پویا به اعتقاد حضرت عالی نقطه عزیمت در راستای اصلاح و ارتقای سطح اخلاقی جامعه به‌ویژه زمامداران از کجاست؟

در مسائل طبیعی یا حتی مسائل انسانی فردی می‌توان سیر و تحول و تکامل و این‌ها را در خطی مستقیم بررسی کرد که از نقطه‌ای شروع می‌شود و به تدریج مراتبی را پیش می‌رود تا به هدف مطلوب می‌رسد؛ اما در امور اجتماعی این‌گونه نیست؛ چون پدیده‌های اجتماعی معلول یک



هنگام انتخابات انجام می‌دهیم؛ یعنی مردم را آگاه می‌کنیم که زمامداران چه شرایطی باید داشته باشند، و چه کسانی این شرایط را دارند و چه کسانی ندارند. از طرف دیگر اگر مردم فرد صالحی را پیدا نکردند، نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود. باید کسانی هم به فکر این باشند که خودشان صلاحیت لازم را داشته باشند؛ یعنی خودسازی کنند و آمادگی برای خدمت را داشته باشند.

یکی از چیزهایی که ما تصور می‌کنیم تقدم نسبی دارد و خیلی‌ها از آن غافل هستند، وجود عالمی است که بتواند مربی باشد و راه را به دیگران نشان دهد. باید در هر پارسیستمی این را در نظر بگیریم. برای مثال، اگر بخواهیم دانشگاهی اصلاح شود، چنانچه استاد خوب نداشته باشد فایده‌ای ندارد. برای تدریس، ابتدا باید مربی و استاد تربیت کنیم. همچنین با توجه به واقعیت‌های جامعه، اکثر قریب به اتفاق مردم بیش‌تر به دلیل نیازهای مادی، مانند غذا و امنیت، به حرکت و تکاپو می‌افتند. نمی‌شود این‌ها را ندیده گرفت. اگرچه مردم تصدیق کنند که انسانیت انسان به معنویات و به تعالی روح و قرب خداست، شکم گرسنه این حرف‌ها را درک نمی‌کند. جوانی که تحت فشار غریزه است، وقتی با صحنه مهیجی مواجه شود نمی‌تواند خودش را کنترل کند؛ باید راهی برای تأمین نیاز او پیدا کرد. اگر صرفاً بگویند دست به فساد زن، به نامحرم نگاه نکن، و خودت را کنترل کن فایده‌ای ندارد. باید در مقابل او راهی هم باشد که بتواند به طور طبیعی نیازهای خود را برطرف کند. نمی‌توان گفت که ما می‌خواهیم مردم را تربیت کنیم و به این مسائل کار نداریم. آیاتی را که در اوایل بعثت نازل شده ملاحظه کنید. می‌گوید چرا شما بدبخت شدید؟ می‌گویند خدا ما را بدبخت کرده؛ نه «کلا بل لا تکرمون الیتیم و لاتحاضون علی طعام المسکین»^۱ عیب کار شما این‌هاست؛ فکر دیگران نیستید، بچه‌های یتیم و بی‌سرپرست را رسیدگی نمی‌کنید، به مسکین و فقرا غذا نمی‌دهید و به فکر جیب خودتان هستید «و تاکلون التراث اکلا لماً و تحبون المال حیاً جمّاً»^۲ پس اول باید آن نیاز ضروری مسکین را تأمین کنید، بعد به این بپردازید که به حرص و جمع مال و زراندوزی مبتلا نشوید. این‌ها همه با هم و قبل از این است که به فکر معنویات و قرب الی الله باشید. تا این نیازها برطرف نشود، انسان به چیزهای دیگر نمی‌پردازد، بلکه! اگر این‌ها به حد ضرورت تأمین شد، مدتی سیر معنوی کرد، و تربیت صحیح هم داشت، به جاهایی می‌رسد که مسائل دیگر برای او اهمیت ندارد و سختی‌ها را تحمل می‌کند. تأکید مقام معظم رهبری بر مسائل معیشتی، مقداری مربوط به این واقعیتی است و مقداری هم جنبه سیاسی دارد که شعارهای سیاسی دیگران را از دستشان بگیرند؛ چون آن شعارها برای توده مردم جاذبه دارد. مدیریت سیاسی اقتضا می‌کند که شعار دشمن از دستش گرفته شود. دیگران شعارهایی مطرح کردند که جاذبه دارد و مردم را از دین و حق و انقلاب بازمی‌دارد. باید روی آن‌ها تکیه شود تا مردم انقلاب را هم فراموش نکنند. نمی‌توان به همه گفت این کار را نکن تا خدا خیلی دوستت بدارد! می‌گوید می‌خواهم خدا دوستم نداشته باشد! باید همان‌گونه که او می‌فهمد به او گفت و قدم‌قدم او را به پیش برد. «لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء والیصیف فلیعبوا رب هذا البیت»^۳ رب هذا البیت کیست؟ «الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف»^۴ او این را می‌فهمد. می‌گوید اطاعت خدا بکن؛ آن خدایی که گرسنگی را رفع کرد و امنیت را به تو داد. خدایپرستی برای بسیاری از مردم باید از این راه باشد. اگر بگوییم همه چیزهای مادی و غریزی را فراموش کنید و مشغول عبادت خدا شوید، چند درصد مردم می‌پذیرند؟! زمامدار

عامل نیستند تا بگوییم از کجا شروع و به کجا ختم شود. برای یک پدیده اجتماعی، ابتدا تصور می‌شود که یک عامل وجود دارد، بعد مشاهده می‌شود که عوامل متعددی دخالت دارند و هر کدام از این‌ها به‌گونه‌ای اثر می‌گذارد. به همین دلیل نمی‌توان هیچ پدیده اجتماعی را با یک عامل خاص تبیین کرد و در این صورت، معمولاً استثناء دارد؛ یعنی معمولاً عامل یا عوامل دیگری هم مؤثر بوده‌اند که ما از آنها غفلت کرده‌ایم و با لحاظ آن یک عامل، می‌گوییم این تبیین استثناء دارد. مسائل اجتماعی بسیار پیچیده است و گاهی عوامل آن نیز تأثیر و تأثر متقابل دارند. این که ما بگوییم آیا مردم زمامدار صالح را می‌سازند یا زمامدار است که مردم را می‌سازد یا هر دو همدیگر را، به نظر می‌رسد هر دو در هم تأثیر دارند و این یک استثناء دارد و آن زمامدار معصوم است که خدا تعیین می‌کند. البته هر انسان معصوم هم کمابیش تحت تأثیر عوامل طبیعی و اجتماعی و امثال این‌هاست؛ منتهی تأثیر این عوامل در آن‌ها کم‌رنگ‌تر است. مثلاً زندگی در مکه این‌گونه بود که سران عرب نوزادان و کودکان خود را به قبیله دیگری می‌فرستادند؛ چون معتقد بودند که آن‌ها نزد مادر، ناپزورده تربیت می‌شوند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شدند ایشان را به قبیله‌ای فرستادند تا مرضعه‌ای حضرت را شیر بدهد. معنایش این نبود که مادر او شیر نداشت. رسم این بود که بزرگان بچه‌های خود را می‌فرستادند که در زندگی فردی ورزیده شوند. بعد هم تجارت و رفت‌وآمد و معاشرت و سختی‌هایی که تحمل می‌کردند، همه در شکل‌گیری شخصیت شخص اثر می‌گذارد.

بین پراتنز عرض کنم که به همین جهت است که عصمت با اختیار منافات ندارد، وگرنه، اگر عصمت به این معنا بود که شخص را از اول این‌گونه ساخته‌اند و خودش هیچ اختیاری ندارد، دیگر کار او ارزشی نمی‌داشت؛ هر کسی دیگر را هم این‌گونه ساخته بودند همین‌گونه می‌شد. اگر ما برای پیغمبر و معصومین امتیاز قائل هستیم، به خاطر افعال اختیاری آن‌هاست. جمع بین عصمت و اختیار، مسئله بسیار مهم و دقیقی است.

به هر حال، حتی در معصومین هم استثنای مطلق وجود ندارد که بگوییم تحت تأثیر عوامل اجتماعی و طبیعی نیستند؛ منتهی در آنجا یک عامل غالب و مدیریت فوقانی وجود دارد. بنابراین انتظار این که اگر بخواهیم جامعه را اصلاح کنیم باید از یک نقطه خاص شروع کنیم بجا نیست. البته اگر اولویت قائل می‌شویم برای این است که بعضی بر بعضی ترجیح دارند. مثلاً اگر فهم صحیحی از هدف زندگی نباشد، کسی نمی‌تواند مسیر صحیح را انتخاب کند و تصور می‌شود هدف از آفرینش ما لذت بردن هر چه بیش‌تر در دنیا بوده است! تا این فهم غلط اصلاح نشود، سایر ارزش‌ها و پدیده‌ها تحقق پیدا نمی‌کند. پس ممکن است بعضی مسائل تقدم و تأخر نسبی داشته باشند، اما نمی‌توان گفت اگر از نقطه‌ای شروع کردیم، این تنها نقطه آغازین است که به حکم تقدم عقلی باید از این جا شروع کرد و بعد هم حتماً به نقطه خاصی می‌رسد. پس جواب صحیح این است که مجموعه‌ای از عوامل را باید در نظر گرفت و با هم پیش برد. بلکه! در مجموعه‌های کوچک شاید بتوان نوعی تقدم و تأخرهایی قائل شد، اما در کلان این‌گونه نیست که ترتیب معین و منحصر به فردی وجود داشته باشد. اگر رهبر صالح و پیغمبری مبعوث شد، چون تربیت‌شده خدایی است می‌تواند اصلاح را شروع کند و مبدا شود؛ در غیر این حالت، باید افراد بگردند مربی صالحی را که طبق نظام ارزشی ما دارای ویژگی‌های مطلوبی باشد پیدا و انتخاب کنند؛ شبیه همین کاری که

هم اگر فقط بر جهات معنوی تکیه کند و امور مادی جامعه را از یاد ببرد، مردم از او برمی گردند و موقعی که باید کمک کنند نمی کنند. این دین آمده است تا همه را به سوی سعادت ببرد؛ مگر کسانی که از روی عناد و تنبلی فوق العاده نخواسته باشند، و الا دین، ظرفیتی دارد که همه مردم را بهشتی کند. اسلام حتی برای پست‌ترین نیازهای مادی هم راه صحیح ارضا قرار داده است.

پویا | یک زمامدار چقدر مسئول به بهشت بردن مردم و نجات آن‌ها از آتش و عذاب است؟

علامه مصباح: جواب آن فی الجمله معلوم شد. جوامع و گروه‌ها فرق می کنند؛ خود زمامدار باید حد نصایی از این درک و این طرح دین را داشته باشد؛ چون فرض ما این است که می خواهد یک نظام دینی را محقق کند. برخی زمامداران می گویند این‌ها برای ۱۴۰۰ سال پیش‌تر بوده و به درد امروز نمی خورد. ته دل او این است؛ گاهی به زبانش هم جاری می شود، گاهی هم زبگ است و نمی گذارد دیگران ته دل او را بفهمند. در روایت داریم که گناه یک درهم ربا از هفتاد بار زنا با محارم در مسجدالحرام سنگین تر است. حال، اگر زمامداری بگوید مگر این زندگی بدون ربا می شود؟ حالا اسم آن را کارمزد بگذارید! این معنایش این است که دستورات دین به درد امروز نمی خورد! پس باید زمامدار یک حد نصایی داشته باشد و بداند که اجمالا می خواهد به دستورات دین عمل کند، وگرنه، به درد نظام اسلامی نمی خورد.

حالا اگر به فرض محال، العیاذ بالله، مدیری پیدا نشد که این‌ها را باور داشته باشد، مسئله صورت دیگری پیدا می کند، که حکم اضطراری در آنجا چیست. اگر امام معصوم خلیفه مسلمین نشد، ممکن است کار به جایی برسد که باید با هارون الرشید هم ساخت. اما این حکم اضطراری است. اگر گوشت بره گیرتان نیامد، خوردن گوشت سگ هم گاهی واجب می شود. این حکم اضطراری است و حسابش جداست. «فمن اضطر فی مخصصة غیر متجانف لائم فإن الله غفور رحیم». اما تئوری این نیست. اصل تئوری این است که حداقل ارکان نظام، باید اسلامی باشد. پس شرط عقلایی یا عقلانی یک زمامدار این است که از یک طرف، ارزش‌های صحیحی را که برای نظام لازم است، و از طرف دیگر، واقعیت‌های جامعه را به خوبی بشناسد. اگر از لحاظ اخلاقی و معنوی جامعه پیشرفته‌ای باشد، خیلی زود می تواند ارزش‌های والا را مطرح کند، وگرنه، باید از همان منطق سطح پایین‌تر استفاده کند و از آنجا شروع کند: «أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف».

از طرف دیگر، زمامدا باید آسیب‌های متوجه جامعه را خوب بشناسد. پس اگر زمامدار اسلامی این سه چیز را نشناسد، حد نصاب لازم را نخواهد داشت: اول، اصل نظام ارزشی اسلام، یعنی اینکه بداند اسلام چه می خواهد؛ دوم، واقعیت‌های جامعه، تا بداند که آن برنامه را با چه مقدمات و ابزاری می توان در جامعه اجرایی کرد؛ و سوم، آسیب‌ها و دشمنان داخلی و خارجی را خوب بشناسد، تا بتواند در مقابل آن‌ها مقاومت کند.

پویا | به نظر حضرت عالی علت بداخلاقی برخی از سیاستمداران چیست و چطور فردی برای رسیدن به مقام، گرفتار بداخلاقی می شود؟ راه کارهای برون رفت از این معضل چیست؟

علامه مصباح: همان طور که ارزش‌ها را شیبه شجره‌ای می دانیم که «أصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی أكلها کل حین یأذن ربها»^۶ مفاسد

شرط عقلایی یا عقلانی يك زمامدار این است که از يك طرف، ارزش‌های صحیحی را که برای نظام لازم است، و از طرف دیگر، واقعیت‌های جامعه را به خوبی بشناسد. اگر از لحاظ اخلاقی و معنوی جامعه پیشرفته‌ای باشد، خیلی زود می تواند ارزش‌های والا را مطرح کند، وگرنه، باید از همان منطق سطح پایین‌تر استفاده کند و از آنجا شروع کند: «أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف».

از طرف دیگر، زمامدا باید آسیب‌های متوجه جامعه را خوب بشناسد.





هم ریشه‌ای دارند که از آن شاخه‌های گوناگون ظاهر می‌شود و در فصول و شرایط مختلف زندگی، میوه‌های تلخ و زهرآلود خودش را به جامعه می‌دهد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى»^۸ اصل همه خیرات انسانی تزکیه است؛ ارتباط با خدا تزکیه را تحقق می‌بخشد. به عبارت دیگر، ریشه همه فضائل ارتباط با خداست. نمونه آن نماز و مناسک دین است. مفسد و جنایت‌ها هم از دنیاطلبی سرچشمه می‌گیرد. در این تعبیر هم نکته دقیقی نهفته است، نمی‌گوید «بل تشتغلون بالحیة الدنیا» شما به زندگی دنیا اشتغال پیدا کردید. خوب، اگر زندگی نکنیم پس چه کنیم؟ پس برای چه ما را خلق کردی؟ نمی‌گوید «بل تلتنون بلذات الدنیا» شما از لذت دنیا لذت می‌برید. لذت بردن بد نیست؛ دل‌بستگی بد است؛ اینکه این لذت باید از هر راهی پیدا شود، بد است. اینکه من باید این غذای شیرین را بخورم و این غریزه را باید ارضا کنم؛ اگر شد از راه حلال، و اگر نشد، از راه حرام؛ این حب دنیاست که بد است. وگرنه، اگر من نظر ابزاری به دنیا داشته باشم و لذت هم ببرم اشکالی ندارد. در این صورت، لذت دنیا ابزار و وسیله است، و هدف فوق این‌هاست. دل‌بستگی و توجه اصلی باید به هدف ارزشمندی باشد؛ ابزار رسیدن به آن گاهی تلخ است و گاهی شیرین؛ نه این که همیشه از ابزار شیرین استفاده کنم، و اگر نشد هدف را فراموش کنم! گاهی تزامم پیش می‌آید میان اینکه به این ابزار توجه داشته باشم، یا به آن هدف؛ در موارد تزامم، باید ببینم کدام بهتر است: «وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»؛ لذت آخرت، هم بهتر و هم پایدارتر

يك مسئله اساسی، که جنبه مبنایی دارد و در صدر اسلام هم کمابیش مطرح بوده. و امروز هم متأسفانه در سطوح خیلی بالایی هنوز به قوت خودش باقی است. این است که آیا پرداختن به کارهای دنیا و سر و کله زدن با عوامل مختلف که بعضی از آن‌ها فاسق و منافق و جانی هستند، با رشد معنوی و اخلاقی و سلوک و سیر الی الله سازگار است یا نه؟ این مسئله به صورت ساده‌ای در صدر اسلام مطرح بود. حالا آن طوری که تاریخ نشان می‌دهد. امثال حسن بصری، و به گفته برخی، ربیع بن خثیم می‌گفتند امور دنیا آلودگی دارد و آدم هر قدر بتواند کنار باشد بهتر است. افرادی با این طرز فکر در جنگ‌های امیر المؤمنین (علیه السلام) هم شرکت نکردند و با این که به ایشان اظهار علاقه می‌کردند، گفتند این‌ها آلودگی می‌آورد و بدین جهت، دوست نداریم وارد جنگ شویم. کسانی که به اصطلاح صوفی مسلک بودند می‌گفتند باید تارک دنیا شد. تأسیس خانقاه برای همین بود.

بین ارزش‌های مادی و ارزش‌های معنوی، امور معنوی را ترجیح دهد. اگر بخواهیم جامعه خودمان را هم از نظر فرهنگی آسیب‌شناسی کنیم، باید در همین زمینه جست‌وجو کنیم که مسئولان ما چقدر معتقد به این ارزش‌ها هستند. نشانه آن هم زندگی شخصی آن‌هاست؛ ببینیم چقدر رعایت حلال و حرام و ارزش‌های اخلاقی را می‌کنند و به فقرا و همسایگان توجه دارند.

پویا گاهی انسان بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که آیا وارد حوزه پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی به قیمت تنزل از برخی ارزش‌های اخلاقی شود یا ارزش‌های اخلاقی را کاملاً خط قرمز قرار دهد و از خیر ورود در عرصه‌های سیاسی صرف‌نظر کند. چیزی که در تحلیل‌های سیاسی از صدر اسلام می‌خوانیم، گاهی این ابهام‌ها هست و برای آن یک قاعده مشخص دقیقی نداریم. این باعث می‌شود که برای بعضی‌ها ورود در حوزه انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی ابهام داشته باشد و احیاناً اختلاف‌نظرهایی هم داشته باشند. آیا زمامدار باید خط قرمزهایی را لحاظ کند یا این‌که با توجه به واقعیت‌های جامعه از اجرای خیلی از اصول اخلاقی و احکام اسلامی صرف‌نظر کند؟ وقتی تشکیل حکومت می‌دهیم، خط قرمز آن کجاست؟ با رعایت چه حداقلی از موازین اخلاقی می‌شود به عرصه سیاست وارد شد؟ علامه مصباح: دین را باید از ابعاد مختلف بررسی کرد تا بتوانیم این سؤال را جواب دهیم. باید نظام اخلاقی، اجتماعی و سیاسی اسلام، و مسئله امامت را در نظر بگیریم. به علاوه، زمینه‌های تاریخی هم وجود دارد. رفتارهای ائمه اطهار علیهم السلام گاه از این جهت با یکدیگر اختلاف دارد. خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدا یک جور عمل کردند، بعد جوری دیگر. همه این‌ها را باید ملاحظه کرد تا جواب روشن شود.

یک مسئله اساسی، که جنبه مبنایی دارد و در صدر اسلام هم کمابیش مطرح بوده، و امروز هم متأسفانه در سطوح خیلی بالایی هنوز به قوت خودش باقی است، این است که آیا پرداختن به کارهای دنیا و سر و کله زدن با عوامل مختلف که بعضی از آن‌ها فاسق و منافق و جانی هستند، با رشد معنوی و اخلاقی و سلوک و سیر الی الله سازگار است یا نه؟ این مسئله به صورت ساده‌ای در صدر اسلام مطرح بود. حالا آن طوری که تاریخ نشان می‌دهد، امثال حسن بصری، و به گفته برخی، ربیع بن خثیم می‌گفتند امور دنیا آلودگی دارد و آدم هر قدر بتواند کنار باشد بهتر است. افرادی با این طرز فکر در جنگ‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم شرکت نکردند و با این‌که به ایشان اظهار علاقه می‌کردند، گفتند این‌ها آلودگی می‌آورد و بدین جهت، دوست نداریم وارد جنگ شویم. کسانی که به اصطلاح صوفی مسلک بودند می‌گفتند باید تارک دنیا شد. تأسیس خانقاه برای همین بود.

این قبل از اسلام هم سابقه دارد؛ در مسیحیت، مسئله رهبانیت جدی بود؛ قرآن هم می‌فرماید: «و رهبانیه ابتدعوها ما کنیناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعايتها». «الآن در عالم مسیحیت افرادی طالب حقیقت هستند که شبانه‌روز مشغول عبادتند و اصلاً به مسائل سیاسی و اجتماعی دنیا کاری ندارند. در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی، شاید در کلمبیا یا آرژانتین بود، یک کشیش ارتدوکس مسیحی از طریق سفیر به دیدن ما آمد؛ خیلی اظهار محبت به ایران و امام (علیه السلام) داشت؛ یاد نمی‌رود که در کنار من نشسته بود، دست من را روی قلبش گذاشت و گفت: شما در قلب ما جا دارید، و دین شما خوب است. بعد سفیر تعریف کرد



است. همه اشکالات از این جاست که دغدغه آخرت را نداریم! می‌گوییم فعلاً دنیا را عشق است! باید تحریم‌ها را برداریم. کاری نداریم که بعد چه خواهد شد؟! نباید این‌گونه منفعلانه رفتار کنیم. هر وقت برای آن زندگی ابدی و عالی ما ضرری ندارد، خوب است؛ «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» اما اگر تراحم داشت «و الآخرة خیر و ابقى»! قرآن می‌فرماید: ولی شما این کار را نمی‌کنید «بل تؤثرون الحیة الدنیا». اشکال ما این است که در مقام تراحم بین دنیا و آخرت، دنیا را مقدم می‌داریم. این ریشه همه مفاسد است.

باید از امیرالمؤمنین (علیه السلام) الگو بگیریم؛ وقتی می‌خواستند نمک را بردارند، حضرت گفت: شیر را بردار! ریشه دلبستگی‌ها در معرفت است. اگر معرفت صحیح نسبت به انسان، دنیا و آخرت باشد، کار درست می‌شود. اما برای بعضی‌ها آخرت یعنی مرگ. همان‌طور که از مردن بدش می‌آید، از آخرت هم بدش می‌آید. آخرت برای کسانی که معرفت صحیح دارند یعنی نامتناهی، در مقابل متناهی. چقدر تفاوت دارد! بعضی‌ها وقتی اسم آخرت برده می‌شود چندششان می‌شود! این شناخت باید عوض شود. وقتی مسئول یک کشور خودش باور ندارد و همین حالت را داشته باشد، چه انتظاری از دیگران دارید؟ البته تأثیر یکطرفه نیست؛ همین مردم هم هستند که می‌توانند کمک به اصلاح او کنند. وقتی او ببیند مردم معرفت صحیح دارند و برای دلبستگی‌های دنیا ارزش قائل نیستند، نمی‌تواند بر آن‌ها ریاست کند یا ملزم می‌شود خواسته‌های آن‌ها را تأمین کند. این‌ها تأثیر و تأثر دارند. زمامدار باید به ارزش‌های اسلامی معتقد باشد و در تراحم



و گفت ایشان مسئول یک دیر است که عده زیادی دختر و پسر در آنجا شبانه‌روز مشغول عبادت و خواندن انجیل و حفظ کردن هستند و به هیچ کار دیگری نمی‌پردازند؛ فقط به عبادت مشغول هستند و با هیچ کسی جز این کشیش یا افرادی مانند او ملاقات ندارند. الآن هم در عالم مسیحیت و کشورهای غربی چنین گرایشی وجود دارد. چنین دیرهایی در ایتالیا هم هست، می‌گویند می‌خواهیم پاک باشیم و با خدا ارتباط داشته باشیم.

رگه‌هایی از این طرز فکر در میان مسلمان‌ها نیز هست. مقداری از گرایش‌های تصوف از همین رهبانیت اثر پذیرفته است. آیا واقعاً در اسلام دور راه داریم؛ یک راه برای زهد و عبادت و تارکین دنیا، مثل راهب‌های مسیحی، و یک راه هم راه‌های اجتماعی، مثل جنگ و جهاد و تدبیر و سیاست؟! یک وقت خدمت یک استاد بزرگ و برجسته اخلاق بودیم؛ خدا ان‌شاءالله درجات او را عالی کند؛ آقای از یکی از شهرهای استان فارس که ایشان هم شخص محترمی بود و شاید هم مجتهد، و از لحاظ معنوی و اخلاقی هم خیلی در محل خودشان موجه بود و مقبولیت مردمی داشت، آمده بود نزد آن استاد اخلاق، و خیلی مودبانه گفت که در محضر شما چیزی مخفی نیست، ولی من برای این که می‌خواستم وظیفه خودم را بهتر بدانم عرض می‌کنم که خدا کرامت‌هایی را به من داده؛ و بخشی از کرامت‌هایش را گفته، و بعد گفت من وقتی منبر می‌روم، پس از آن، احساس می‌کنم مقداری تاریک شده‌ام؛ چون وقتی با مردم حرف می‌زنم بالاخره لوازمی دارد. وقتی از منبر پایین می‌آیم احساس می‌کنم مقداری تاریک شده‌ام. فکر می‌کنم صحبت با مردم برای معرفت من ضرر داشته باشد و اگر فقط به کارها و عبادت‌های خودم مشغول باشم برای خودم مفیدتر است و نورانیت من بیش‌تر خواهد بود. شما چه می‌فرمایید؟ آیا با وجود این تنزل روحی منبر بروم؟ آن بزرگوار فرمود: کاری که برای خدا باشد، ضرر ندارد؛ این که خیال می‌کنی اثر منفی دارد، ممکن است موقت باشد، ولی آثار خوبی در تو خواهد داشت و برای اصل ایمان و تقوی تو مفید است. بطور کلی، اگر کار برای خدا باشد، ضرر ندارد.

بنابراین کارهای اجتماعی یا سیر و سلوک معنوی قابل جمع هستند. جواب مسئله همین کلمه آخری است که من از آن بزرگوار نقل کردم. اگر کاری را که خدا از ما خواسته واقعاً به قصد خدا انجام دهیم ضرر ندارد؛ حتی اگر موقتاً مشکلاتی را ایجاد کند، نورانیت معنوی آن، مشکلات را جبران می‌کند.

علی علیه السلام نان و خرما بر در خانه فقرا می‌برد، بعد هم نصف شب در نخلستان‌ها مشغول گریه و عبادت می‌شد. باید دید در هر حالی برای هر کسی چه وظیفه‌ای است. وظیفه اشخاص مختلف است؛ ممکن است برای کسی کاری واجب باشد، و برای شخص دیگر، کاری دیگر واجب باشد. وظیفه‌ها عین هم نیست، و موقعیت‌های اجتماعی در شکل وظیفه‌ها اثر می‌گذارد.

از همین جا من به یک جواب کلی می‌رسم که ما گاهی خیال می‌کنیم ارزش‌های اخلاقی در یک خط است، و همه باید همین خط را بپیمایند؛ در صورتی که با تامل در آموزه‌های دینی خواهیم دید که خیرات و وظایف همه در یک خط نیستند و همه موارد برای هر فردی مطلوبیت مساوی ندارد. ممکن است یک خط برای برخی مهم‌تر باشد. مثلاً عده‌ای پول دار هستند؛ مهم‌ترین وظیفه آن‌ها انفاق است، اما وظیفه یک طلبه این است که درس خود را خوب بخواند، یا سرباز باید در جبهه بجنگد. خدا انسان‌ها را مختلف قرار داده؛ استعدادهای ذاتی آن‌ها و شرایط اجتماعی باعث می‌شود وظایف آن‌ها تفاوت پیدا کند. حالات، امکانات و

ما گاهی خیال می‌کنیم ارزش‌های اخلاقی در یک خط است. و همه باید همین خط را بپیمایند؛ در صورتی که با تامل در آموزه‌های دینی خواهیم دید که خیرات و وظایف همه در یک خط نیستند و همه موارد برای هر فردی مطلوبیت مساوی ندارد. ممکن است یک خط برای برخی مهم‌تر باشد. مثلاً عده‌ای پول‌دار هستند؛ مهم‌ترین وظیفه آن‌ها انفاق است. اما وظیفه یک طلبه این است که درس خود را خوب بخواند، یا سرباز باید در جبهه بجنگد. خدا انسان‌ها را مختلف قرار داده؛ استعدادهای ذاتی آن‌ها و شرایط اجتماعی باعث می‌شود وظایف آن‌ها تفاوت پیدا کند.



نوع فعالیت‌هایی که می‌توانند انجام دهند، باعث می‌شود تکالیف آن‌ها مختلف باشد. البته اینکه وظایف مختلف در کدام موارد قابل جمع است، احتیاج به بررسی دارد. این کار فقیهی است که دین را بهتر می‌شناسد و می‌فهمد؛ البته فقیهی که تنها به مفاهیم ذهنی اکتفا نکرده باشد. اگر بنده بخواهم بفهمم وظیفه من چیست، باید خودم را بشناسم، ببینم

خدا چه امکانات و چه استعدادهای ذاتی به من داده است. مثلاً بنده در طول هفتاد سال طلبگی از این جامعه اسلامی چه بهره‌هایی برده و چه اندوخته‌ام، و این‌ها را در چه راهی می‌توانم مصرف کنم که برای اسلام مفیدتر باشد و خدا برای من چه چیزی را بیش‌تر دوست دارد. اگر بگویم دوست دارم تو بروی سوریه در جبهه جنگ شرکت کنی تا کشته بشوی، و من بگویم من می‌خواهم درس بخوانم و علوم آل محمد (علیهم‌السلام) را بین مردم ترویج کنم، می‌گوید اگر می‌خواهی مرا عبادت کنی آن چه من می‌گویم بکن! شیطان گفت اگر خدا من را از سجده آدم معاف کند عبادتی می‌کنم که هیچ کسی تا حالا نکرده باشد. خدا گفت اگر می‌خواهی عبادت من بکنی آن چه من می‌گویم بکن. بگویم خدایا! من می‌خواهم با تو انس بگیرم، برای تو شب تا صبح گریه کنم. می‌گوید اگر بنده من هستی می‌گویم برو جبهه کشته بشو. عکس آن هم هست؛ اگر عالمی که الآن باید با معلومات خود مسائل علمی مردم و جامعه را حل کند، بگوید من می‌خواهم بروم شهید بشوم! می‌گویند تو برو درس بخوان؛ ثواب آن از هفتاد شهید بیش‌تر است. مرحوم آقای بهجتی می‌گفت: خدمت امام رفته؛ گفتم آقا ما با دوستانمان می‌خواهیم به جبهه برویم؛ فرمودند هر وقت من رفته، تو هم برو!

البته هر قدر فهم و ظرفیت فرد بیش‌تر باشد، تکلیف او پیچیده‌تر و امتحانش مشکل‌تر است. گاه مردم را می‌توان قانع کرد که دلیل انتخاب این کار توسط من این بود و ممکن است آنها هم قبول کنند اما چه بسا این فریب نفس است تا کار خود را توجیه کنیم. دیگران هم ممکن است تحسین کنند و بگویند شما درست می‌گویید؛ اما باطن قضیه چیز دیگری است. این قاعده را اگر در نظر بگیریم، حتی تفاوت رفتارهای ائمه (علیهم‌السلام) را می‌توان تا حدودی توجیه کرد که چرا این امام آن کار را کرد، و آن امام آن کار دیگر را. پاسخ خلاصه این است که شرایط اجتماعی و زمانی تفاوت داشت. این که بگویم چرا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای پذیرش مقام آن قدر سخت‌گیری می‌کرد، باید واقعیت‌های جامعه را در نظر بگیریم. بنده یک جواب خاصی دارم که علی (علیه‌السلام) یک الگوی خلافت صحیح داشت که در این عالم دنبال فرصت می‌گشت که آن را پیاده کند و مدتی که ایشان به حکومت رسید می‌خواست الگوی ریاست صحیح بر جامعه را به بشر نشان دهد. چنین اولویتی برای شخص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود و برای دیگران میسر نبود. عموم مسلمانان از ابتدا به حضرت رو نیاوردند؛ ۲۵ سال خودشان خلیفه تعیین کردند، و بعد به حضرت پیشنهاد کردند. حضرت می‌دانست بناسبت پنج سال خلافت او به جنگ با گویندگان لا اله الا الله بگذرد. اگر حضرت خلافت را نمی‌پذیرفت، تا این اندازه هم معلوم نمی‌شد که اصلاً اسلام به معنای صحیح کلمه قابل اجرا است. آن دوران هم مثل دوره ۲۵ ساله می‌شد. اگر یک دوره ۳۰ ساله، ۴۰ ساله و حتی ۱۰۰ ساله دیگری هم مانند آن می‌گذشت مهم‌تر بود یا اینکه معلوم شود اسلام یک چنین شکل حکومتی هم دارد و قابل اجرا است؟ ایشان برای خودش واجب‌تر می‌دانست که یک الگوی اسلامی کامل ارائه دهد. ارائه کامل الگوی حکومت اسلامی در این عالم برای هیچ کس دیگر مثل علی (علیه‌السلام) میسر نبود و اگر این نبود، ما باور نمی‌کردیم احکام اسلام قابل عمل باشد.

پویا آیا سیره حضرت امام (علیه‌السلام) هم همین نبود که پوز به ابرقدرت‌ها را به خاک مالید؟
 علامه مصباح: برای ایشان شرایط خیلی بهتری فراهم بود. از آقای

علم‌الهدی نقل کردند که ایشان فرمودند: اوائل انقلاب یک جلسه خدمت امام بودیم؛ در اندرونی نشستیم بودیم؛ جوان‌های حزب الهی داغ از جبهه آمده بودند و در حسینیه شروع به شعار دادن کردند. با اینکه امام کسی نبود که تحت تأثیر ابراز احساسات مردم واقع شود، محسوس بود که از شعارهایی که برای امام می‌دادند ایشان به وجد آمدند و از جای بلند شدند و به حسینیه رفتند تا جواب شعارهای حاضرین را بدهند. ایشان می‌گویند: وقتی امام (علیه‌السلام) بلند شد که برود، فرمودند: اگر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ده نفر از این‌ها را داشت، در حق حضرت زهرا (علیها‌السلام) این همه جنایت نمی‌شد. امروز شرایط خیلی عوض شده است.

پویا امروزه یک موضوع اجتماعی مهمی مطرح است؛ می‌گویند الآن تزاخم بین حفظ نظام و احکام است؛ مثلاً اگر ما به جامعه درباره حجاب یا موسیقی فشار بیاوریم که سراغ حرام نروید، باعث می‌شود که مردم از نظام جدا شوند. ما در تزاخم حفظ نظام و رعایت مرز حلال و حرام کدامیک را ترجیح بدهیم؟

علامه مصباح: اولاً اینکه چنین تزاخمی به طور مطلق وجود داشته باشد، دروغ است. در بسیاری از موارد، مردم به حجابشان بیش‌تر اهمیت می‌دهند. حتی امروزه شاهد حرکت‌های جهانی برای حجاب هستیم و حتی حجاب، طرفدارانی از غیر مسلمان‌ها دارد. این که واقعا چنین تزاخمی وجود دارد، دروغ است. اکثر این شبهات برای تبلیغات است و باید با تبلیغات متقابل، آن‌ها را خنثی کرد.

ثانیاً به فرض وجود تزاخم، آیا تزاخم بین حفظ نظام و الزام مردم به رعایت حجاب است، یا بیان حکم آن؟ به فرض وجود تزاخم بین حفظ نظام و الزام به حجاب، می‌توانیم با وضع مقرراتی ساده و یا دادن امتیازاتی برای باحجاب‌ها جامعه را به رعایت حجاب تشویق کنیم. تکلیف بیان اصل حجاب و دعوت به حجاب و تشویق به حجاب، با این تزاخم ساقط نمی‌شود؛ زیرا می‌توان با امتیازاتی برای باحجاب‌ها و تبلیغ آن در سخنرانی‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون و مانند آن، برای حجاب فرهنگ‌سازی کرد.

ثالثاً اگر به فرض تزاخمی وجود داشت، ملاک، تشخیص مقام معظم رهبری است. چون تشخیص و اعلام حکم، کار ولایت امر است و در نهایت ایشان باید تکلیف مردم را روشن کنند. به هر حال، در اسلام بن بست نداریم. بله! عده‌ای هر روز در صدد بهانه‌جویی و بهانه‌تراشی هستند. پویا: از محضر حضرت‌عالی بسیار سپاسگزاریم که علیرغم ضیق وقت، دوباره برای نشریه فرهنگ پویا فرصت این حضور و استفاده از محضر‌تان را فراهم نمودید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. فجر، ۱۷-۱۸.
۲. فجر، ۱۹-۲۰.
۳. قریش، ۳۱.
۴. قریش، ۴.
۵. رک. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵.
۶. مانده، ۳.
۷. ابراهیم، ۲۴-۲۵.
۸. اعلی، ۱۴-۱۸.
۹. بقره، ۲۰۱.
۱۰. حدید، ۲۷.

این گونه زمامداری...

اخلاق زمامداری از نگاه بزرگان

فائزه فلاطونی

اشاره

اشاره: در مقاله حاضر کوشیده‌ایم تا از نگاه سه تن از بزرگان، به تبیین شاخصه‌های اخلاق زمامداری و بایسته‌های آن بپردازیم. حضرات آیات شهید دکتر بهشتی، جوادی آملی و مظاهری از جمله بزرگانی هستند که دیدگاه‌هایی سودمند را در این زمینه ارائه کرده‌اند. دیدگاه‌های این بزرگان را استخراج، خلاصه و دسته‌بندی کرده و به محضر تان تقدیم می‌کنیم.

آیت‌الله شهید بهشتی

تأمین مصالح عمومی

تأمین مصالح و ضمانت آن، برگزیده بودن حکومت، دخالت اراده مردم در نصب و عزل حکومت و تعیین برنامه از اموری است که خداوند تعیین می‌نماید. ضامن بودن خدا نیز به این معنی است که از جانب خود، حکومتی بر مردم فرستاده است؛ هر چند هنگام تعیین حکومت، اراده مردم دخیل نبوده اما پس از آن که به اراده خداوند تعیین گردید، بدین معنی نیست که حکومتی مخالف اراده مردم به آنان تحمیل گردد. کسی که از جانب خدا به حکومت منصوب گشته است، مصالح عمومی (مصلحت مادی، معنوی، اخلاقی و دینی کل جامعه بشری در طول زمان‌ها) را به بهترین وجه ممکن تأمین می‌نماید.^۱

عدم انحراف از سیره پیامبر

ای مسؤلان جمهوری اسلامی! خطاب به خودم که یکی از شما هستم و خطاب به بقیه که شما هستید؛ ما اگر ذره‌ای از این سیره نبی اکرم منحرف شویم، اگر در مناسبات داخل جامعه اسلامی و مناسبات بیرون جامعه اسلامی، تنها القیابی که با آن حرف می‌زنیم القیای قدرت باشد، به خدا سوگند این جمهوری دیگر جمهوری اسلامی باقی نخواهد ماند. ما اگر در هر برخورد، در هر رفتار، در هر رابطه نشان بدهیم که عاشق آن هستیم که انسان‌هایی را به راه نورانیت و اسلام وارد کنیم، با سخن مان، با عمل مان، با عدل مان، با حق مان و با صدق مان و حاکمیت بر جامعه‌ی اسلامی، حاکمیت صدق و حق و عدل شود، آن وقت است که می‌توانیم مطمئن باشیم جمهوری اسلامی ما جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند.^۲

۱- شهید بهشتی، سه گفتار، صص ۲۹ و ۳۱

۲- سخنرانی آیت‌الله بهشتی در مسجد جامع نیشابور، تاریخ هفدهم دی ماه ۱۳۵۹



اقدام بر اساس کتاب و سنت

تعیین پیامبران و امامان از جانب خداوند هر چند تعیینی است، اما تحمیلی نمی‌باشد و ایمان مردم اطاعت از آنان را به دنبال می‌آورد. در عصر غیبت نیز امامت نه تعیینی است و نه تحمیلی، بلکه شناختنی، پذیرفتنی و با انتخابی است. در رأس طرح اسلام برای «مدیریت جامعه» اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت وجود دارد که پیامبر، امام و نایب امام باید مطابق آن عمل نمایند.^۲

پرهیز از تشنگی قدرت

قدرت به صورت یک تمنا و هوس و هوس برای بسیاری از انسان‌ها جاذبه دارد. خیلی‌ها دل‌شان برای قدرت‌مند شدن و ریاست لک می‌زند. بسیاری مردمی که همه‌ی بهرهمندی‌ها و تمتعات دیگر زندگی را حاضرند فدای قدرت کنند؛ اما بت آن‌ها و مقصود آن‌ها قدرت و ریاست است. من به این‌ها لقب «تشنگان قدرت» می‌دهم؛ می‌گویم این‌ها کسانی هستند که هیچ چیز جز جاه و جلال و جبروت و قدرت و ریاست ارضی‌شان نمی‌کند. در میان این‌ها به چهره‌هایی برخورد می‌کنیم که حتی ناموسشان را در راه دستیابی بر ریاست و قدرتشان داده‌اند. ... در نظام اسلام، حکومتی که آهنگ تشنگی قدرت، جاه و جلال، کبریا و عظمت داشته باشد، این حکومت، حکومت اسلامی نیست؛ این حکومت، طبیعتش، ماهیتش، بقائش، همه چیزش، خود به خود ضد اسلام است. خدا گواه است اگر در نظام جمهوری اسلامی ما این اصل خدشه‌دار شود، هر یک از ما که مسؤولیتی را از جانب امت و امام بر عهده داریم، هوس پیدا کنیم که ما نیز دارای جاه و جلال و جبروت باشیم، ولو به تعداد بسیار کم، آن وقت زلویه انحرافی از خلق متعالی توحیدی اسلامی در جامعه‌مان پیدا شده و باید نگران کیلومترها انحراف از مسیر پاک و مقدس و نورانی اسلام باشیم.^۴

پرهیز از تشریفات و تجملات

ماها وقتی در جامعه می‌آییم و می‌رویم، قلبمان دوست دارد همان طلبه‌ای باشیم که هستیم، با همان شیوه در جامعه آمد و شد داشته باشیم، تشریفات ولو به اندازه سر سوزن برای آمد و شد ما قائل نشوید. ... ما باید از همین سپیده‌دم جمهوری اسلامی اگر دو تا چشم داریم ده چشم دیگر هم قرض کنیم، مواظب باشیم دچار انحراف نشویم. در اسلام حکومت در خط اشباع و ارضا و میل به قدرت، حرام است، گناه است و عقاب دنیا و آخرت را به همراه دارد.^۵

خدمت بی‌منت به مردم

در اسلام حکومت در هر حدی، در هر منصبی، در هر درجه‌ای، در هر جایی، تنها و تنها بار سنگین‌تر را بر دوش کشیدن است. حکومت، یعنی شرایط و امکانات بیش‌تر خدمت را در اختیار گرفتن. هر کسی شرایط و امکانات بیش‌تر خدمت در اختیارش بگذارد، وظیفه و مسؤولیتش در جهت خدمت به مردم خود به خود سنگین‌تر می‌شود. انقلاب اسلامی ما تا وقتی که تمام افراد قرار گرفته در شبکه حکومت، عاشقان خدمت بی‌منت به مردم نشوند، به مرحله مطلوبش در بافت و

ساخت حکومت نرسیده است.^۶

خدمت به مردم

ما چاره‌ای جز این نداریم که هر مساله دیگری سر راهمان باشد، به آن اهمیت ندهیم و همچنان در متن مردم و در دل جامعه و با شما مردم روزها را و ساعت‌ها را با همان تواضع و فروتنی و بکرنگی و بی‌آلایشی و صفای اسلامی بگذرانیم.^۷

مهربانی با مردم

من وقتی می‌بینم مسؤولان مختلف جمهوری اسلامی از هر نظر می‌کوشند ساده و مردمی باشند، دل قوی می‌دارم و خدای را سپاس می‌گزارم که خدایا می‌توان به ادامه رحمت امیدوار بود که ما هم همچنان هر چه جلو می‌رویم، مسؤولانی از این قبیل داشته باشیم. وقتی فرماندارها، استاندارها، وزرا، معاونان و مسؤولان گوناگون را می‌بینیم که این‌ها رفتارشان با مردم رفتاری پر مهر و متواضعانه است، احساس شمع می‌کنم و امیدوار می‌شوم که این خط پاک پرفروغ همچنان به جلو می‌رود. جز این راهی وجود ندارد، جز این زمینه امید به آینده وجود ندارد. اگر این جا کشور شیعیان علی (علیه السلام) است، اگر این جا سرزمین پیروان محمد (صلی الله علیه و آله) است، باید رفتار و روش همه حکومت‌کنندگان چنین باشد.^۸

رفتار متواضعانه با مردم

من در این رابطه بار دیگر سخن را به روحانیت عزیز متوجه کنم؛ روحانیت! روحانیان و علمای اعلام! ما می‌توانیم بر مسند قدرت بنشینیم، اگر توانایی آن را داریم، اگر آمادگی بار سنگین مسؤولیتش را داریم، اگر عرضه و لیاقت و ایمان و توانایی و کاردانی داریم، بر یکی از این مسندهای قدرت بنشینیم، این اشکالی نیست، انسانی که توانایی دارد (خواهی عمامه بر سر و خواهی کلاه باش) بالاخره وظیفه است باید بر عهده بگیرد، این اشکالی ندارد، ولی ما نباید با دست قدرت با مردم رابطه برقرار کنیم و اگر چنین کردیم هم روحانیت را آلوده کرده‌ایم، هم حکومت را، تواضع و فروتنی و مردمی بودن و قدرت را در خدمت مردم به کار انداختن برای همه کسانی که در حکومت سهم و مسؤولیتی دارند، وظیفه است و برای روحانیونی که مسؤولیت می‌پذیرند وظیفه به توان دو؛ برای این که تنها با یک چنین مواظبت و مراقبت و محاصره به نفسی است که می‌توانند این دو رسالت را با هم درآمیزند، هم وظیفه‌ای از وظایف سنگین اداره و مدیریت جامعه را عهده‌دار شوند - هر کسی اعم از روحانی و غیرروحانی توانایی و آمادگی قبول یک مسؤولیت حکومتی داشته باشد و قبول نکند امروز گناه کرده است - و هم می‌توانند نقش روحانیتی خود را حفظ کنند و ایفا کنند که «تواضع زگردن فرزندان نکوست»^۹

خدمت خالصانه به مردم

هر قدر مردم ببینند انسان‌هایی امکان گردن‌فرازی دارند، امکان جاه و جلال و جبروت دارند، اما ساده و مردمی رفتار می‌کنند، هر قدر مردم این را از آن‌ها ببینند، سخن آن‌ها و عمل آن‌ها برای مردم سازنده‌تر و مؤثرتر

۶- همان

۷- همان

۸- همان

۹- همان

۳- شهید بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، ص ۱۸ و ۱۹

۴- سخنرانی آیت‌الله بهشتی در مسجد جامع نیشابور، هفدهم دی ماه ۱۳۵۹

۵- همان



توانست با ملت تا همیشه در یک راه بروند. در اسلام و در نظام اداری اسلام، امام امت و مسؤولان امت و ولات و والیان و مسؤولان بخش‌ها و مناطق مختلف، این‌ها باید با مردم باشند و با مردم حرکت کنند.^{۱۳}

گریز از غرور و تشریفات

ما راهمان این است، ما این راهمان را به هیچ قیمت از دست نخواهیم داد. پیوند میان اسلام و روحانیت و روستاییان و کشاورزان عزیز، کارگران عزیز، زن و مرد شهری و روستایی، دانش‌آموزان و دانش‌جویان و معلمان عزیز، پیوند این چنین است و ما تداوم انقلاب و تداوم این جمهوری اسلامی را تنها و تنها در ادامه این را می‌شناسیم. این است که مولا علی (علیه السلام) که یک روحانی و امیرمؤمنان است و یک حاکم است، در همان خطبه حقوق حاکم بر مردم و حقوق مردم بر حاکم، خطاب به مردم می‌گویند: ای مردم! مبدا تحت تأثیر رسوبات فرهنگ جاهلی گذشته با علی هم با همان آداب و تشریفات حرف بزنید که با جباران سخن می‌گفتید، با علی آن طوری که با پیغمبر حرف می‌زدید حرف بزنید، علی جانشین پیغمبر است.^{۱۴}

پرهیز از کاغذبازی

در نظام اداری اسلام براساس اعتماد والیان به مردم، این پیچیدگی کسل‌کننده ملال‌آور که در نظام کاغذبازی و بوروکراسی و دیوان‌سالاری و کاغذبازی ناشی از ضعف اعتماد است، اگر قرار باشد نخست وزیر به وزرا اعتماد کند، یعنی وزرا در خور این اعتماد باشند، وزیر به معاونانش اعتماد کند، یعنی معاونان شایسته این اعتماد باشند، معاونان به مسؤولان بعدیشان اعتماد کنند، حکومت مرکزی بتواند به استاندارها اعتماد کند، استاندار بتواند به فرماندارها اعتماد کند، اگر شبکه اداره به شبکه اعتماد تبدیل بشود، بسیاری از این کاغذبازی‌ها دیگر زمینه نخواهد داشت.^{۱۵}

احساس مسؤولیت در برابر همه مردم

مدیران کشور و مدیران جامعه در عین آن که باید برای حاکمیت مکتب کوشا باشند و در برابر خدا و دین خدا و خلق خدا از این نظر مسؤولانه عمل کنند، در عین حال باید بدانند مکتب اسلام در پی جذب و پرورش و رشد دادن به همه انسان‌هاست، مدیران اداره کنندگان باید خود مسلمانان قبلاً ساخته شده باشند، اما وظیفه آن‌ها این است که جوّی و جریانی به وجود آورند که آن‌هایی که تا حالا ساخته نشده‌اند در آن جوّ و آن جریان امکان ساخته شدن پیدا کنند و آن هم با امکانی بالا. خواهش می‌کنم به این نکته باز توجه کنید، چون این نکته، نکته مهمی است در نظام اسلامی؛ مبدا مسؤولان اداره کشور فکر کنند چون ما روی مکتبی بودن مسؤولان و کارکنان تا این اندازه پافشاری داریم، بنابراین، بگویند به این که آقا ما حکومتی هستیم، در خدمت مؤمنان نیست این طور؛ ای مؤمنان دست‌اندرکار حکومت، شما حکومتی هستید در خدمت کل انسانیت، نه فقط در خدمت مؤمنان، رسالت شما این است که با حسن مدیریتتان جوّی و جریانی به وجود آورید که در آن جوّ و جریان انسان‌هایی که هنوز مؤمن نیستند با تمام قلب رو به ایمان و رو

خواهد بود. بنابراین، روحانیت دست‌اندرکار حکومت، در این رابطه وظیفه مضاعف دارد. دادستان انقلاب، حاکم شرع، قاضی دادگاه مدنی، مسؤول کمیته، اگر روحانی باشد و امثال این‌ها، از کسانی که احياناً در کسوت روحانیت مقام و قدرتی و حکومتی در اختیار دارند، مواظب باشند خدای از من و شما حساب‌کنشی‌اش سنگین‌تر از دیگران است و حکومت‌کنندگان دیگر آن‌ها که معمم نیستند و روحانی نیستند، آن‌ها هم مواظب باشند در جمهوری اسلامی حکومت و قدرت برای خدمت است و تنها حکومت و قدرتی که در جهت خدمت خالصانه به مردم باشد، مشروعیت دارد و حکومت و قدرتی که در این جهت نباشد، مشروعیت ندارد.^{۱۶}

تلاش برای مسؤولیت دادن به مردم

یکی از پایه‌های اساسی حفظ دین، خوداداره کردن و خودگردانی در هر فرد مسلمان است و در جمع مسلمان‌ها بهترین مدیریت بر طبق معیارهای اسلام، مدیریتی است که به عناصر و افراد و به مردم محل‌ها امکان بدهد که خودشان را براساس معیارهای اسلامی اداره کنند؛ خودگردانی براساس معیارهای اسلامی، این روح سیاست اداری در نظام اسلام است؛ لذا می‌بینیم که در زمان مولا علی (علیه السلام) که نامه‌های آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان به والیان و قضاتش در اطراف سرزمین پهنای اسلام به مقدار زیادی به یادگار مانده و در نهج‌البلاغه گردآوری شده، در این نامه‌ها می‌بینیم که مولا به ولاتش در چارچوب مکتب، اختیارات تام می‌دهد و مسؤولیت تام هم می‌خواهد و تازه از ولات می‌خواهد که تنها خود را مسؤول اداره قلمرو ولایت‌شان ندانند، بلکه بکشند تا مردم قلمرو مسؤولیت‌شان را در اداره امور آن جا و در اقامه صلاح امت و صلاح دین در آن جا دخیل و شریک و سهیم کنند و حتی مسؤولیت اصلی را بر عهده آن‌ها بگذارند و برای این که بشود مردم خودشان در اداره امورشان صمیمانه حضور پیدا کنند، یک چیز از همه مهم‌تر است و آن ایمان مردم به زمامداران است.^{۱۷}

در متن جامعه بودن

امام از نظر بینش و از نظر منش و رفتار می‌تواند صدها برابر از امت خودساخته‌تر و متکامل‌تر باشد ولی از نظر جایی که قرار می‌گیرد، حق ندارد جا، و قرارگاهش آن قدر از امت جلوتر باشد که میان او و امت یک فاصله پرنشدنی همواره وجود داشته باشد؛ زیرا چنین امامی خودبه‌خود نقشی در راهبری امت نخواهد داشت. امام باید فاصله پیشتازی‌اش در مقام عینیت با امت آن قدر باشد که امت او را با تمام ویژگی‌هایش بتواند ببیند و به او اقتدا کند.^{۱۸}

ایمان به ملت

برای این که ملت خودش را از دولت جدا نداند، باید به این دولت ایمان و اعتقاد داشته باشد و دولت موظف است متقابلاً به ملتش ایمان داشته باشد. کسانی که به عنوان زمامداران این بلوغ، این رشد، این عشق، این شوره، این ایمان، این فداکاری در ملت ما نباشند، این‌ها هرگز نخواهند

۱۰- همان

۱۱- محمدرضا سربانندی، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت‌الله شهید بهشتی، صص ۳۵۶ تا ۳۷۰

۱۲- مدیریت و رهبری از دیدگاه شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، فصلنامه مصباح، سال پنجم، شماره ۱۸، صص ۳۶-۳۴

۱۳- محمدرضا سربانندی، پیشین، صص ۳۵۶ تا ۳۷۰

۱۴- سخنرانی آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی در مسجد جامع نیشابور، هفدهم دی ماه ۱۳۵۹

۱۵- محمدرضا سربانندی، پیشین، صص ۳۵۶ تا ۳۷۰

به خدا بیاورند، این یک اصل مهم است.^{۱۶}

انتقادپذیری

ما هیچ وقت نباید از خود راضی باشیم، ما باید همیشه گوش بدهیم که «المؤمن مرأت المؤمن» چشم‌مان را باز کنیم ببینیم اگر نقصی داریم در بیان و زبان و برخورد با برادران‌مان، این نقص خودمان را بازشناسی کنیم و برطرف کنیم. بنابراین، ما می‌خواهیم همه‌مان تا آخر عمر این خصلت سازنده اسلامی را که در آن هم تواضع و فروتنی است، هم بندگی خداست و مایه نزدیک‌تر شدن به یکدیگر است حفظ کنیم.^{۱۷}



آیت‌الله جوادی آملی

رابطه بین کارگزار و مراجعه کننده، حفظ پیوند بندگی با خداست

رابطه بین کارگزار و مراجعه کننده در نظام اسلامی، تنها حول محور قرارداد و اعتبار اداری نمی‌گردد؛ چون انگیزه در این نظام، همانا صیانت پیوند با خداوند است که همگان با ذات اقدسش ارتباط وجودی دارند و اگر مسائل دیگری مانند استخدام و ریاست یا معاونت و... مطرح است، فقط به منظور ایجاد نظم صورتی در جامعه می‌باشد؛ و گرنه تنها عامل ارتباط بین افراد مسلمان در یک نظام اسلامی، همان حفظ پیوند بندگی با خدای سبحان است.

هدف باید تقرب به خداوند باشد

این پیوند مقدس، در صورتی یافت می‌شود و می‌ماند که هم اصل کار مطابق با دستور وحی آسمانی باشد؛ یعنی کار حلال، و عمل مشروع باشد و هم انجام آن برای تحصیل رضای پروردگار بوده، هدفی غیر از تقرب

۱۶- همان

۱۷- همان

به خداوند در قلب کارگزار راه پیدا نکند (حُسن فعلی و حُسن فاعلی). اگر کاری مشروع نبود یا بر فرض مشروعیت آن، انگیزه کارگزار تحصیل خرسندی خداوند متعالی نبود، بلکه بر اساس روابط قراردادی صورت پذیرفت، همانند سرابی خواهد بود که هرگز تشنه مقام و نیازمند به کمال را سیراب نمی‌کند. در قیامت که روز ظهور پیوند حقیقی و گسستن ارتباط قراردادی و اعتباری است، کارگزارانی که پایه کارشان بر اساس مشروعیت آن و تحصیل رضای الهی بوده، مسرورند و کارمندانی که کارشان نامشروع یا هدفشان رسیدن به مقام وهمی و حفظ پیوند قراردادی بوده، غمگین هستند؛ زیرا آن‌چه را که حق و صواب بوده، فراهم نکرده‌اند تا بماند و سودمند باشد و آن‌چه فراهم نموده‌اند، باطل و ناپایدار بود و با فرا رسیدن روز حقیقت، رخت بر بسته است.

لزوم رعایت عواطف و اخلاق

چون رعایت عواطف و اخلاق، همانند مراعات حقوق و احکام، در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است و احترام به عواطف از بهترین چهره‌های حقوق معنوی انسان‌ها در نظام اسلامی به شمار می‌آید، لذا لازم است کارگزاران ارجمند این نظام الهی، به آن‌ها عنایت خاص داشته باشند.

لزوم رعایت تعهد و میثاق

تعهد ایجاب می‌کند که انسان متعهد، خود را وامدار عهد خویش بداند و به آن بدون هیچ کاستی وفا کند؛ «یا ایها الذین امنوا أوفوا بالعقود...»؛ ای کسانی که به خداوند ایمان آوردید! به عهد خود وفا کنید؛... و الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا...؛ نیکان، کسانی هستند که به عهد خود وفا می‌کنند و رعایت عهدها را همانند عبادت خداوند، گرامی می‌دارند. «و أوفوا بالعهد إن العهد كان مسؤولاً»؛ به میثاق خود عمل نمایید و به آن وفا کنید؛ زیرا هنگام محاسبه الهی رعایت عهد مورد سؤال قرار می‌گیرد؛ و در این جهت، فرقی بین عهد با خدا و عهد با بندگان وی نیست؛ پس کارگزار اسلامی که متعهد به انجام خدمات صادقانه است، در قیامت مسؤول خواهد بود.

لزوم ادای امانت و حرمت خیانت

قبول سمت و پست، به منزله پذیرش امانت جامعه به شمار می‌رود و ادای امانت، واجب و خیانت به آن حرام است: «إن الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها...»؛ خداوند به شما امر می‌کند که هر گونه امانتی را به صاحب آن برگردانید. خواه امانت‌های مادی باشد، خواه معنوی، خواه به شخصیت‌های حقیقی باشد، خواه به شخصیت‌های حقوقی؛ «یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا أماناتکم...»؛ ای مؤمنین! به امانت خداوند و پیامبر خیانت نکنید. همچنین به امانت‌های خودتان خیانت ننمایید. «والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون»؛ مردان با ایمان، امانت‌ها و عهدهای خود را مراعات می‌کنند.

پرهیز از مال حرام و رشوه

هر کارگزاری مسؤول است برابر تعهد معین، کار مباح مخصوص به حوزه وظیفه خود را انجام دهد و اگر عمداً از انجام آن امتناع نمود، حقوقی که دریافت می‌کند، حرام است. همچنین اگر بخواهد برای تضييع حق دیگران یا احقاق باطل و ابطال حق، مالی را از مراجعه کننده بگیرد، کار حرامی کرده است: «ولاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها إلی الحکام



بندگان خدا برخوردار و از لغزش‌های اخلاقی و اجتماعی برکنار باشیم.

گفتارمان عالمانه و محققانه باشد

ذات اقدس الهی که مستخلف‌عنه ما است و ما خلیفه او هستیم و در صراط خلافت او داریم گام برمی‌داریم، همه حرف‌های او صدق است و حق و «من اصدق من الله قبلا» «و من اصدق من الله حدیثا» و مانند آن ما هم موظفیم در گفتارمان عالمانه و محققانه باشیم که در این بخش ما خیلی بحث نکنیم چون این فضا فضای انتظامی است، اگر در آموزش عالی بود فضای فرهنگی بود، در این زمینه انسان بیش‌تر بحث می‌کرد؛ خوب ما در این قسمت فعلا بحثی نداریم که «وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» باشید «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» باشید، تصدیق‌مان عالمانه تکذیب‌مان عالمانه این مدار فرهنگی است.^{۱۸}



آیت‌الله مظاهری

تخصص و تعهد

درباره طالبوت و جالوت در قرآن کریم آمده است که: جنگی بین حق و ناحق اتفاق افتاد، و از پیامبر آن زمان خواسته شد که رئیس و فرماندهی برای لشکر تعیین کند. آن پیامبر از خداوند خواست تا فرماندهی معرفی نماید، پروردگار عالم، جوانی را برای فرماندهی لشکر برگزید. مردم اعتراض کردند که این جوان است و مناسب فرماندهی و ریاست نیست. آن پیامبر از سوی خداوند به مردم اعلام کرد که این جوان، دو صفت دارد: تخصص و تعهد. از این قرآن، به خوبی می‌فهمیم که این دو صفت ویژگی اولیه یک مدیر موفق است.

۱۸- این مطالب از مجموع چند سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی برگرفته از سایت ایشان گردآوری شده است.

لتأكلوا فريقاً من أموال الناس بالإثم و أتمتعوا بتعلمون»؛ اموال خود را به باطلی که خارج از محور دین و قانون الهی است، مصرف نکنید و آن‌ها را عمداً به قاضیان و حاکمان ندهید تا از رهگذر این کار حرام، مقداری از اموال و حقوق دیگران را به پتنگ آورید.

قوام به قسط و عدل بودن

گرچه بر هر مسلمانی لازم است که عادل باشد و به قسط قیام کند، لیکن کارگزاران نظام اسلامی، مخصوصاً عهده‌داران سمت قضا و داوری، باید بیش از دیگران به ملکه فاضله عدالت متصف باشند؛ لذا قرآن کریم درباره آنان چنین فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَآلَهُ أُولَىٰ بِهِمَّا فَلَآ تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّوا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» ای مؤمنین! برای اقامه قسط و عدل، قوام باشید یعنی شدت قیام و ایستادگی را رعایت نمایید و حتی اگر اقرار به حق یا شهادت به آن، به زیان شما یا پدر و مادر و نزدیکان بود، به اقامه آن مبادرت کنید. توانگری یا تهیدستی افراد، مانع اقامه عدل و داد نشود و رعایت حکم خدا درباره آنان اولی و سزاوارتر است و از پیروی هوس بپرهیزید؛ مبادا از اجرای عدالت بازمانید! و اگر از ادای شهادت سرپیچی کردید یا اعراض نمودید، خداوند همواره از کار شما با خبر بوده و هست. غرض آن است که در مسؤولان نظام اسلامی، غیر از آن‌چه در شهروندان متعارف معتبر است، چیز دیگری لازم است و آن این که قوام به قسط و عدل باشند تا از گزند هرگونه تبعیض و اهمال و ندانم‌کاری و مانند آن مصون باشند.

پرهیز از تشویق و پاداش ناروا

گرچه ترغیب خدمت‌گزاران راستین، لازم و تکریم کارگزاران امین و متعهد، سودمند است، لیکن توقع نابجا و انتظار بی‌مورد کسی که کاری انجام نداده و دوستدار تشویق و ستایش است، مایه عذاب وی خواهد بود: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيَجِئُونَكَ أَن يَقْتُلُوا لِمَا كَفَرُوا فَلَآ تَحْسَبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ می‌پندارید کسانی که به آن‌چه کرده‌اند (کم‌کاری و نفاق و عدم حضور در صحنه و...) خوشحال‌اند و دوست می‌دارند که در قبال کارهای نکرده، ستایش شوند و از عذاب الهی رهایی یابند! بلکه برای آنان عذابی است دردناک!

خطر جاه‌دوستی و مال‌خواهی

فرزانه کسی است که وسیله را هدف نپندارد و غیر از هستی محض و لقای خداوند که همان حقیقت هستی است هر چیز دیگر را وسیله بداند و به چیزی که گذراست، دل نبندد؛ زیرا خطر مال‌دوستی و جاه‌طلبی به قدری زیاد است که اگر کسی به آن مبتلا شد، چیزی از ایمان او نمی‌ماند.

پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر، صحابی نامور و مبارز نستوه و زاهد شب و شیر روز، چنین فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ! حُبُّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ أَذْهَبَ لِدِينِ الرَّجُلِ مِنْ ذَبْنَيْنِ ضَارِبَيْنِ فَيَرْزُبُ الْغَنَمَ فَأَغَارَا فِيهَا حَتَّىٰ أَصْبَحَا فَمَاذَا أَبْقِيَا مِنْهَا؟» دوستی مال و جاه، دین مرد را بیش از آن اندازه می‌برند که دو گرگ خون‌آشام شبانه به آسایشگاه گوسفندان حمله برند و در بامداد چیزی از آن رمه باقی نگذارند!

اگر کارگزاری برای به دست آوردن جاه یا برای حفظ آن کوشش کند، از آسیب آن مصون نخواهد ماند. امید است همگان از توفیق خدمت به

ایجاد مواسات و عدالت

این شرط، بسیار مهم است، و باید همگی سعی کنیم با زیر دستان خود مدارا نموده و با آنان مثل یک رفیق صمیمی و برادر برخورد کنیم و قانون مواسات بین ما حاکم باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک! فرماندارها و فرماندهان لشکر تو باید از افرادی باشند که مواسات بر وجود آنان حاکم است. مواسات، قانون بسیار مهمی است، و کپی شده از عالم تکوین است. مواساتی که اسلام دارد از عالم تکوین نشأت گرفته است. انسان اعضای مختلفی دارد: پا، دست، چشم و... در بین اعضا، سر به منزله رئیس است در بدن. لذا می‌گویند: سر انسان از اعضای رئیسه است. بین سر و بقیه اعضای بدن قانون مواسات و برابری حاکم است و سر هیچ گاه تحمیل کننده بر بقیه اعضای بدن نیست و با آنان مستبدانه بر خورد نمی‌کند.

منطقی بودن

یکی دیگر از ویژگی‌های مدیر موفق این است که رئیس و مسؤول با استدلال و منطق به میدان کار وارد شود نه با زور و قلدری. البته ممکن است با زور و تحمیل تشکل به وجود بیاید اما به قول شیخ‌الرئیس بوعلی سینا رحمه الله چنین نظمی دوام و استمرار نخواهد داشت. شما اگر سنگی را به وسیله زور و نیروی بازو به طرف بالا پرتاب کردید، آن سنگ به اندازه زور و بازوی شما بالا خواهد رفت و بیش از آن ادامه نخواهد یافت، و سرانجام به طرف پایین خواهد آمد طبق فرموده قرآن، اگر پدر، مادر و رئیسی بخواند نظرش را بر زیر دستانش تحمیل کند نه تنها پیشرفتی ندارد که آنان را عقده‌ای بار خواهد آورد. لذا اگر تندخویی و خشونت به میان آمد انسان به جای گرفتن نتیجه مثبت، با سرعت تمام به سوی ضدمطلوب خود می‌رود.

پرهیز از تندخویی

رئیس تندخو و نامهربان، گذشته از این که در مسند مدیریت ناموفق بوده و شکست می‌خورد، مصیبت فشار قبر را نیز برای خود خریده است. معاذ، جوان پاک و خوبی است، جبهه رفته و برای اسلام پیکارهای فراوان نموده است، زمانی که از دنیا رفت فرشتگان به قدری در تشییع جنازه‌اش شرکت نموده‌اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: زمین در تشییع معاذ از ملائکه پر شده است. رسول گرامی اسلام در تشییع و غسل و کفنش شرکت کردند، و با دست مبارک خود بر قبر گذاشتند، اما زمانی که قبر را با خاک پر نموده و روی آن را پوشانیدند، پیامبر رو به اصحاب کرده و فرمودند: قبر چنان فشاری به معاذ داد که استخوان‌های سینه‌اش در هم شکست، اصحاب تعجب کردند و پرسیدند: یا رسول الله! معاذ که انسان خوبی بود. پیامبر فرمود: آری! آدم خوبی بود، بهشت هم می‌رود، اما در خانه با زیر دستانش رفتار تندی داشت و تندخو بود.

سعه صدر

دریادلی و سعه صدر، از صفات لازم یک مدیر است. با این ابزار است که مسؤولان و مدیران می‌توانند با حوادث رو به رو شوند و مشکلات مردم را درک کنند. از همین روست که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: *أله الرئاسة سعة الصدر؛ ابزار ریاست، سعه صدر است. مسؤول و رئیس، در اثر زیادی ارباب رجوع و سختی کار، و بد بودن افراد زیر دست هرچه که خسته و عصبانی باشد باز نمی‌تواند بداخلاقی کند و از مرز اعتدال خارج شود و*

برخورد خشن و نامناسب با ارباب رجوع داشته باشد و در نتیجه، کار خوب و خدمات گذشته‌اش را حیط و نابود کند عزیزان! به خاطر داشتن میز ریاست یا معاونت، مغرور نشوید و خود را گم نکنید، این عنوان‌ها همه هیچ است.

قاطعیت

انسان وقتی شرح زندگی افرادی که در دنیا پیروز و موفق بوده‌اند را می‌شنود و یا درباره آنان مطالعه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که پیروزی و موفقیت این گروه، مرهون قاطعیت آنان است. منظور از قاطعیت تشخیص وظیفه، تشخیص راه رسیدن به هدف، جدیت در گفتار و ایمان به پروردگار عالم است، اگر کسی این چهار صفت را دارا باشد قاطعیت دارد بنابراین، اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد و به هدف برسد، ابتدا باید هدف را در نظر بگیرد و آن را به خوبی تشخیص بدهد، سپس راه آن را بیابد و بداند که از چه راهی رفت. در مرتبه سوم باید در گفتار خود جدی باشد؛ یعنی گفتار و کردارش با هم بخواند و تنها شعار نباشد. در مرحله چهارم - و بلکه باید گفت قبل از همه این‌ها - امید به خدا داشته باشد و او را پناه و پشتیبان خود بداند.

صبر و استقامت

یکی دیگر از شرایط مدیر و مسؤول، صبر و استقامت است. باید بدانیم که در دنیا مشکل فراوان است و هیچ کس بی‌مشکل و گرفتاری نیست. دنیا را بلا و گرفتاری احاطه کرده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: دنیا با بلا و مصیبت، پیچیده شده است همان طور که اگر انسانی در آب باشد، آب محیط بر اوست. انسان نیز در دنیا به وسیله گرفتاری و مصیبت‌ها احاطه شده است و تنها چیزی که هست این که مشکل‌ها بزرگ و کوچک بوده و انواع مختلف دارد. امروز به رنگی است و فردا به رنگ دیگر. ما باید قبل از هر چیز درک کنیم که: زندگی همراه با مشکلات است. در اداره و در اجتماع با سختی‌ها و گرفتاری‌های متعدد روبه‌رو خواهیم بود و باید آن‌ها را یکی پس از دیگری حل کنیم، و بر موج‌ها سوار شده، آن‌ها را پشت سر بگذاریم؛ نه آن که تسلیم امواج شده و خود را به امواج بسپاریم. همچنین باید بدانیم که: رسیدن به موفقیت و کمال، مرهون مشکلات است؛ و تنها بدین وسیله می‌توان به هدف رسید. اگر بی‌صبری و ضعف از خود نشان دهی، به جایی نمی‌رسی، اگر زحمت ۲۳ ساله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبود صدای اسلام به جایی نمی‌رسید. اگر صبر و استقامت شیعه نبود، ولایت و فقاقت همانند امروز سر بلند نمی‌شد مردم ایران در اثر صبر و استقامت و تحمل ناگواری‌ها بود که توانستند انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند بنابراین، شما مسؤولان، مدیران و کارمندان و کارکنان عزیز اداره و سازمان‌ها که حل مشکل و گرفتاری جامعه به دست شما است، صبر و استقامت داشته باشید، ارباب رجوع را از خود و انقلاب نرنجانید، درست است که توقعات بی‌جا زیاد است و کمبودها فراوان و راضی کردن مردم کاری مشکل است اما چه باید کرد؟ ارباب رجوع مقصر نیست، چرا که گرفتار است، تو هم مقصر نیستی چرا که بیش از این در اختیار نیست، مسؤولان بالاتر از تو هم مقصر نیستند، چرا که آنان نیز تمام تلاش را می‌کنند؛ حرف این است که اگر ارباب رجوع به خواسته‌اش نمی‌رسد لااقل فحش هم نشود، با عصبانیت و خشونت با او برخورد نشود، بلکه با خوش رویی و منطق قانع شود و با رضایت از نزد تو برگردد!^{۱۹}

۱۹- منبع: آیت‌الله مظاهری، اخلاق در اداره



برخورد پیامبر ﷺ با منتقدان، مخالفان، معاندان، منافقان و اهل بغی

پیامبر و مدیریت مخالفان

مصطفی بیگ محمدی

تهدیدهای دشمنان مختل خواهد شد. متأسفانه نسبت به راهبرد سخت، که آخرین چاره و درمان اجتماعی در اسلام، برای جلوگیری از فساد و هلاکت جامعه است، نگاه بدبینانه وجود دارد. خداوند در قرآن کریم از این نگاه چنین یاد می‌کند: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است، و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

نبایستی فراموش کرد که خداوند مهربان بر اساس حکمت و برای تعالی بشریت، به پیامبران و اوصیای ایشان که منعکس‌کننده رحمانیت و رحیمیت پروردگار هستند، امر به جنگ و قتال می‌کند.

فلسفه جنگ و قتال با کفار در نگاه علامه طباطبایی رحمته

چرا جنگیدن و قتال بر مؤمنین کره و گران بوده؟ دو صورت می‌تواند داشته

بر اساس رفتار و کنش‌های هر فرد می‌توان ارزش‌ها و اهداف او را شناخت. پیامبران الهی، برترین انسان‌های دوران خود بوده‌اند که رفتارهای سنجیده و سودآوری برای انسان‌ها داشته‌اند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ جایگاه ویژه‌ای در میان پیامبران دارد و شناخت ایشان برای هر انسان مسلمان و غیرمسلمان بزرگانندیش که خواستار رشد و تعالی باشد، ضرورت دارد. بهترین روش، شناخت رفتاری ایشان است. پیامبر اسلام ﷺ در هر برهه تاریخی، با توجه به نیاز جامعه، راهبردی را با هدف رساندن انسان‌ها به سعادت تبیین و اجرا می‌کردند. بی‌گمان، سعادت انسان در گرو دین‌داری است. یکی از مواردی که باید در رفتارشناسی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد، چگونگی رفتار ایشان با دشمنان خداوند است. پیامبر اعظم ﷺ با دشمنان دین، برخوردی درجه‌بندی‌شده داشت و انعکاس رفتارشان بر اساس شدت عمل آن‌ها می‌بود؛ بدین گونه که به مقدار دشمنی و شقاوت طرف یا افراد مقابل که به ضرر اسلام و مسلمین بوده، برخورد را نرم یا سخت و سخت‌تر می‌کردند. برخورد سخت و قتال در اسلام، سیاست همیشگی و کلی نیست بلکه راهبردی برای به سعادت رساندن جامعه است، به گونه‌ای که اگر این راهبرد نهایی نباشد، سعادت جامعه بر اساس نیرنگ‌ها و

باشد. وجه اول: از این جهت که در جنگ جانها در خطر قرار می‌گیرد. حداقل خستگی و کوفتگی دارد و ضررهای مالی به بار می‌آورد، و امنیت و ارزانی ارزاق و آسایش را سلب می‌کند. از این قبیل ناراحتی‌ها که مورد کراهت انسان در زندگی اجتماعی است به دنبال دارد. آری! این گونه نامالایمات طبعاً بر مؤمنین هم شاق است.

وجه دوم: مؤمنین به تربیت قرآن بار آمده‌اند، و عرق شفقت و رحمت بر تمامی مخلوقات در آنان شدیدتر از دیگران است. تربیت‌شدگان قرآن حتی از آزار یک مورچه هم پرهیز دارند. نسبت به همه خلایق رأفت و مهربانی دارند، چنین کسانی البته از جنگ و خونریزی کراهت دارند. هر چند دشمنانشان کافران باشند، بلکه مومنان دوست دارند با دشمنان هم به مدارا رفتار کنند، و آمیزشی دوستانه داشته باشند. خلاصه با عمل نیک و از راه احسان آنان را به سوی خدا دعوت نموده، و به راه رشد و در تحت لوی ایمان بکشانند. که جان برادران مؤمنشان به خطر نیفتد و هم کفار با حالت کفر هلاک نشوند و در نتیجه برای ابد بدبخت نگردند.

چون مؤمنین این گونه فکر می‌کردند، خدای سبحان در آیه مورد بحث به ایشان فهمانید که اشتباه می‌کنند. خدایی که قانونگذار حکم قتال است، خوب می‌داند که دعوت به زبان و عمل در کفاری که دچار شقاوت و خسران شده‌اند هیچ اثری ندارد، و از بیش تر آنان هیچ سودی عاید دین نمی‌شود. کفار نه به درد دنیای کسی می‌خورند، نه

به درد آخرت. پس این گونه افراد در جامعه بشریت عضو فاسدی هستند که فسادشان به سایر اعضا هم سرایت می‌کند و هیچ علاجی به جز قطع کردن، و دور افکندن ندارند.

این دو وجه هر چند هر دو می‌توانند جمله «وَهُوَ كَرِهٌ لَّكُمْ» را توجیه کنند، و لیکن وجه اول به نظر با آیات عتاب مناسب‌تر است، علاوه بر این که تعبیر در جمله «كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ» هم به بیانی که گذشت که چرا به سیغه مجهول آمده، مؤید وجه اول است.

برخورد قهرآمیز پیامبر ﷺ با شمشیر نسبت به دشمنان انواع مختلفی داشته است. شیوه برخورد و رفتار سخت پیامبر اسلام ﷺ منشأ و سنتی برای تصمیم درباره چگونگی برخورد با دشمنان در دولت علوی علیه‌السلام و مهدوی ﷺ بود و خواهد بود. در حدیثی معروف امام صادق ﷺ برخورد پیامبر ﷺ را با معاندین اسلام به پنج روش تقسیم کرده‌اند.

مبعوث شدن پیامبر ﷺ با پنج شمشیر

حفص بن غیاث نقل می‌کند که شخصی از امام صادق ﷺ درباره جنگ‌های امیرالمؤمنین ﷺ پرسید و سائل از دوستان (شیعیان) ما بود. امام ﷺ به او فرمودند: خداوند، محمد ﷺ را (در برابر دشمنان) با پنج شمشیر مبعوث کرد. سه شمشیر از آن‌ها عربان است و غلاف نمی‌شود تا وقتی که جنگ تمام شود و جنگ تمام نمی‌شود مگر این که آفتاب از مغرب طلوع کند و آفتاب از مغرب طلوع نمی‌کند مگر این که همه مردم در آن روز ایمان می‌آورند (احتمالاً اشاره به عصر ظهور دارد)، ولی در آن روز ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیآورده بود و یا در ایمان خود خیری کسب نکرده بود، به حالش سودی ندهد. (دو شمشیر دیگر) شمشیری از آن شمشیرهای پنج‌گانه

در غلاف است و شمشیر دیگر در غلاف است و کشیدن آن با دیگران و حکم آن با ماست.

شمشیرهای سه‌گانه عربیان:

۱. شمشیر بر مشرکان عرب
خداوند می‌فرماید: «فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُوهُمْ وَ اِخْصِرُوهُمْ وَ اَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۲؛ مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آن‌ها را بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی برای آنان بنشینید، اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، آن‌ها هم برادران دینی شما خواهند بود. درباره این‌ها جز شمشیر و کشتن و یا داخل شدنشان به اسلام پذیرفته نمی‌شود (و اگر کشته شوند) مال آن‌ها به غنیمت گرفته می‌شود و فرزندانشان اسیر می‌شوند به آن صورت که پیامبر خدا ﷺ اسیر گرفت و او اسیر گرفت و عفو کرد و از آن‌ها فدیة قبول نمود.

۲. شمشیر بر اهل ذمه

خداوند می‌فرماید: «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يَحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ»^۳؛ با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده‌اند و آن‌چه را که خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌گرایند با آنان که به آن‌ها کتاب داده شده (اهل کتاب)، بچنگید تا وقتی که جزیه بدهند، در حالی که کوچک شده‌اند.

هر کس از اهل کتاب در کشور اسلامی باشد، از آن‌ها جز دادن جزیه و یا کشته شدن پذیرفته نمی‌شود. هر گاه آن‌ها جزیه‌دادن را قبول کنند، اسیر گرفتن آن‌ها حرام است و اموالشان حرمت دارد و می‌توانیم با آن‌ها ازدواج کنیم و هر کس از آن‌ها در کشوری باشد که در حال جنگ با مسلمانان است اسیر کردنشان و اموالشان بر ما حلال و نکاحشان حرام است و از آن‌ها جز کشته شدن و یا داخل شدن به اسلام پذیرفته نیست.

۳. شمشیر بر مشرکان عجم (یعنی ترک و دیلم و خزر)

خداوند در سوره محمد ﷺ می‌فرماید: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخْتَهُمْ فَشَدُّوا الوَثَاقَ فَمَا مَتَّأ بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَ لَكِن لِّيَبْلُوآ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ»^۴؛ پس چون با کافران روبه‌رو شدید گردن‌هایشان را بزنید و چون با آن‌ها سخت گرفتید آن‌ها را در بند کشید و پس از آن یا از روی منت و یا گرفتن فدیة آزادشان کنید.

منظور فدیة گرفتن و فدیة دادن میان آن‌ها و اهل اسلام است و از اینان جز کشته شدن و یا داخل شدن به اسلام پذیرفته نیست و نکاحشان جایز

۲. توبه، ۵
۳. توبه، ۲۹
۴. محمد، ۴



نیست مادامی که در دارالحرب قرار دارند.

نمی‌کرد، زمین تباه می‌شد، ولی خدا بر جهانیان فضل و کرم خویش را ارزانی می‌دارد.

اما شمشیرهایی که در لافافه است:

۴. شمشیر بر اهل بغی و تأویل (یعنی خروج کنندگان بر امام عادل)

خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَتِ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آن‌ها صلح برقرار کنید و اگر یکی بر دیگری ستم کرد با آن گروه ستم کرده بجنگید تا به فرمان خدا گردن نهید. وقتی این آیه نازل شد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: همانا در میان شما کسی وجود دارد که پس از من بر اساس تأویل خواهد جنگید همان گونه که من بر اساس تنزیل جنگیده‌ام. گفته شد: او کیست یا رسول الله؟ فرمود: پینه‌کننده کفش و منظورش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود (که در آن حال مشغول

پینه‌زدن کفش خود بود) عمار یاسر در جنگ صفین می‌گفت: سه بار زیر این پرچم همراه با پیامبر خدا ﷺ و خاندانش جنگیده‌ام و این به خدا سوگند که چهارمی است، به خدا سوگند که اگر ما را بزنند و ما را به نخلستان‌های سرزمین بحرین برسانند باز ما می‌دانیم که بر حقیق و آن‌ها بر باطلند. سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره آن‌ها مانند رفتار پیامبر در فتح مکه با مردم مکه بود که از آنان اسیر نگرفت و فرمود: هر کس در خانه‌اش را ببندد و سلاح خود را زمین بگذارد و یا وارد خانه ابو سفیان شود در امان است. همچنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ بصره (جنگ جمل) درباره آن‌ها فرمود: فرزندان‌شان را اسیر نکنید و زخمی‌هایشان را نکشید و کسی را که فرار کرد دنبال نکنید و هر کس در خانه‌اش را ببندد و سلاح بر زمین گذارد در امان است.

۵. شمشیری که در غلاف است

همان شمشیری است که با آن حکم قصاص اجرا می‌شود. خداوند می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْفُسٌ بَالِئَاتٍ...»؛ «نفس در مقابل نفس» پس کشیدن آن حق اولیای مقتول و حکم آن بر ماست.

این بود شمشیرهایی که خداوند پیامبرش را با آن‌ها مبعوث کرد و هر کس آن‌ها و یا برخی از آن‌ها و یا شیوه به کارگیری آن و یا احکام آن را انکار کند، به آن چه خداوند بر محمد ﷺ نازل کرده کافر شده است.

پرسش اساسی این است که: اگر قتال و جنگ رخ ندهد و اسلام با دشمنان خود فقط با چهره رحمانی برخورد کند، چه پیش خواهد آمد؟ در قرآن کریم

به این پرسش پاسخ داده شده است. خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ «... و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع

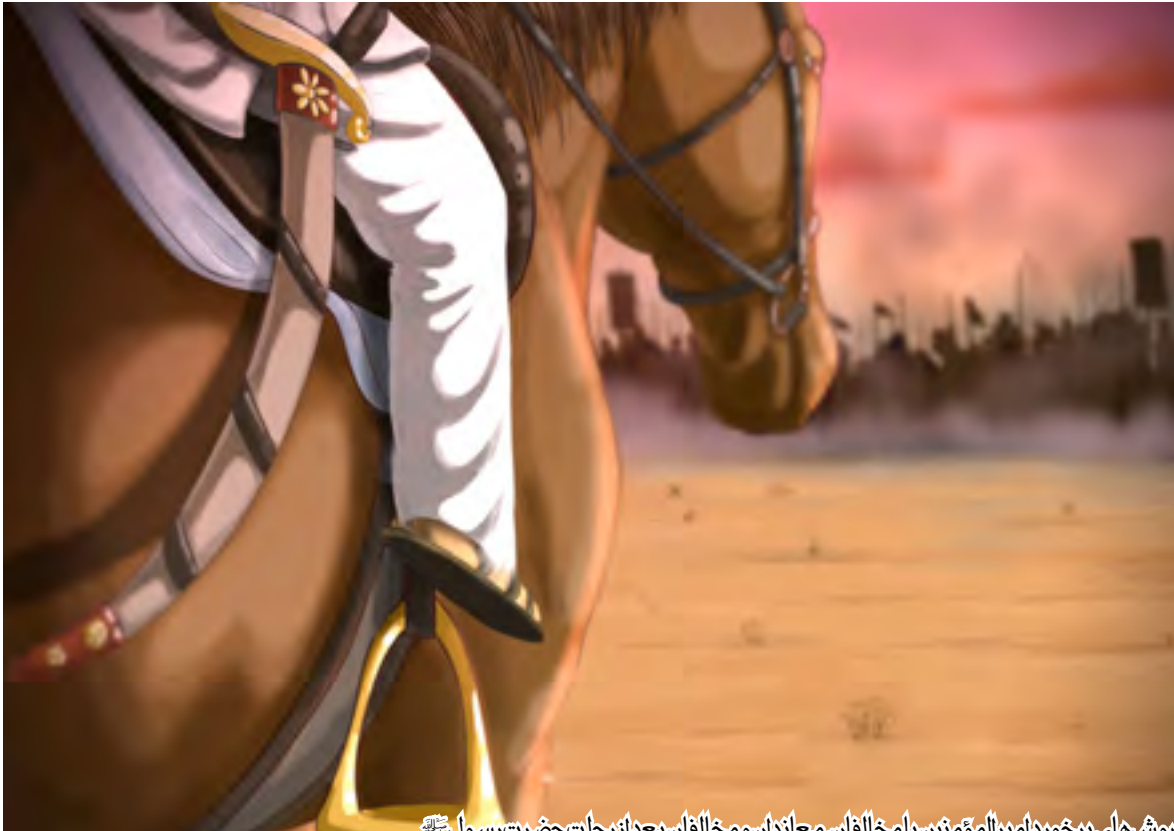
حکمت تشریح حکم قتال و جهاد در نگاه علامه طباطبایی

آیه هر چند که در مقام تعلیل، نسبت به تشریح قتال و جهاد قرار دارد و حاصلش این است که تشریح قتال به منظور حفظ مجتمع دینی از شر دشمنان دین است که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند زیرا اگر جهاد نباشد همه معابد دینی و مشاعر الهی ویران گشته، عبادات و مناسک از میان می‌رود، لیکن در عین حال مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگری، اعم از مساله جهاد است. چون دفاع مردم از منافع حیاتی خود و حفظ استقامت وضع زندگی، سنتی است فطری که (چه این آیه بفرماید و چه نفرماید) در میان مردم جریان دارد. هر چند که این سنت فطری هم منتهی به خدای تعالی می‌شود. اوست که آدمی را به چنین روشی هدایت کرده، چون می‌بینیم که انسان را

مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات دفاع نموده، تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حقش را دفع دهد، و نیز او را مجهز به فکر کرده، تا با آن به فکر درست کردن وسایل دفع، و سلاح‌های دفاعی بیفتد، تا از خود و هر شأنی از شوون زندگی که مایه حیات و یا تکمیل حیات و تمامیت سعادت او است دفاع کند. دفاع و قتال آخرین وسیله بقا است. انسان‌ها وقتی به آن متوسل می‌شوند که راه‌های دیگر به نتیجه نرسد؛ مانند آخرین دوا که همان داغ کردن زخم است. وقتی به سوزاندن و بستن زخم متوسل می‌شوند که دواهای دیگر نتیجه ندهد. چون در جنگ و قتال با دشمنان بشریت نیز اقدام به سوزاندن و بستن بعضی از اجزای یا افراد اجتماع می‌شود که بین برونند، تا بقیه نجات یابند. این سنتی است که در جوامع بشری جریان دارد و به انسان‌ها اختصاص نداشته است. هر موجودی که به نحوی شخصیت و استقلال دارد این سنت را دارد که احیانا مشقت موقتی را برای راحتی دائمی تحمل کند، می‌توان

گفت که در آیه شریفه به این نکته اشاره شده است که قتال در اسلام از فروع است همان سنتی است فطری، که در بشر جاری است. چیزی که هست وقتی همین قتال و دفاع را به خدا نسبت دهیم آن وقت «دَفَعُ اللَّهُ» می‌شود و می‌گوییم: خداوند به خاطر حفظ دینش از خطر انقراض بعضی از مردم را به دست بعضی دفع می‌کند. اگر تنها معابد را نام برده با این که اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی‌ماند تا چه رسد به معابد آن؛ بدین جهت است که معابد مظاهر دین و شعائر و نشانه‌های دین است که مردم به وسیله آن به یاد دین می‌افتند، و در آن‌ها نشسته احکام دین را می‌آموزند و صورت دین را در اذهان مردم حفظ می‌کنند. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که در شرایع سابق نیز حکم دفاعی فی الجمله بوده هر چند که کیفیت آن را بیان نکرده است.

خداوند به خاطر حفظ دینش از خطر انقراض بعضی از مردم را به دست بعضی دفع می‌کند. اگر تنها معابد را نام برده با این که اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی‌ماند تا چه رسد به معابد آن؛ بدین جهت است که معابد مظاهر دین و شعائر و نشانه‌های دین است که مردم به وسیله آن به یاد دین می‌افتند، و در آن‌ها نشسته احکام دین را می‌آموزند و صورت دین را در اذهان مردم حفظ می‌کنند. از این آیه شریفه استفاده می‌شود که در شرایع سابق نیز حکم دفاعی فی الجمله بوده هر چند که کیفیت آن را بیان نکرده است.



روش‌های برخورد امیرالمؤمنین با مخالفان، معاندان و مخالفان بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ

امیر المؤمنین علیه السلام در مواجهه با مخالفان

سعید سلیمی

چکیده

در دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام تا انتهای حکومت کوتاه مدت آن امام همام پیوسته مسلمین گرفتار جنگ‌های سنگین داخلی بودند تحمل این جنگ‌ها برای کسانی که بصیرت نداشتند ممکن نبود و مشکلات زیادی را برای خودشان و امیرالمؤمنین علیه السلام و حتی تاریخ ایجاد کردند که هنوز مسلمانان هزینه‌ی آن بی‌بصیرتی را با کشته و ذبح شدن پرداخت می‌کنند. اما عواملی چند باعث ایجاد چنین فضایی شد تا امیرالمؤمنین علیه السلام نتواند سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله را بار دیگر احیاء کند. این نوشتار تلاش دارد بعضی از عوامل مهم که در این باره کمتر مورد توجه قرار گرفته را مرور و بررسی کند.

این پرسش مطرح است که رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با منتقدین و مخالفین، معاندین، منافقین و یاغیان در دوران زمامداری خود چگونه بوده است. در مورد دو دسته اول یعنی منتقدین و مخالفین جواب روشن است نمونه‌ی بارز آن دوازده هزار خوارج نادان بودند که نمی‌فهمیدند - با وجود هر دلیل و هر برهانی باز هم - اهل خطا هستند چون در هر صورت با کسی در

افتاده‌اند که او با حق و حق با اوست.^۱ پس امیرالمؤمنین علیه السلام هشت هزار از آن‌ها را با ارشاد و روشن‌گری از لبه پرتگاه جهنم بازگردانید و هدایت فرمود اما تکلیف آنان که عملاً حرف حق را نپذیرفتند و با لجاجت به دنبال تحریف دین و برداشت دلخواه و خطرناکی از اسلام بودند را با شمشیر روشن ساخت تا بیش از این پرونده گناهشان سنگین نشود. این جماعت در حکومت عدل علی علیه السلام ملحق می‌شوند به آنان که در جمل، فرقه عثمانی‌مذهب را بنیان‌گذاری کردند و آنان که در صفین به پیروی از همین مذهب خدعه پیراهن عثمان را سر چوب کردند و علیه مولا و ولی امر مسلمین طغیان کردند. طغیان علیه ولی امر، مصداق خروج از دین و خارجی بودن و ارتداد است. اصولاً بر خلاف فقه و احکام شرعی، که جاهلان ملحق به کفار هستند، در اداره جامعه اسلامی با این دو گروه دو برخورد متفاوت خواهد شد یکی را با تبلیغ و ارشاد و دیگری را با تنبیه و عتاب، تدبیر می‌نمایند. چون بر خلاف جاهل، کافر به کسی گفته می‌شود که حجت بر او تمام شده اما لجاجت می‌کند و گاهی هم محارب است. یعنی علیه مسلمانان ایجاد جنگ و تنش می‌کند.



شایستگی امیرالمومنین علیه السلام به عنوان یک انقلابی تمام عیار برای الگو شدن

البته تشخیص این که چه کسی را در چه زمانی مورد چگونه برخوردی قرار دهند کاری بس مشکل است و تنها از رهبر با بصیرت برمی آید و گرنه ریختن خون حتی یک بی گناه در قرآن کریم بسیار عظیم شمرده شده است.^۲ و گاهی همین یک خون ممکن است آن قدر اثر سوء در جامعه بگذارد که همه را نسبت به آن دین و نظام بدبین کند و تا حد فروپاشی پیش ببرد. فلذا امیرالمومنین علیه السلام در مورد جنگ نهروان می فرماید: «فقط من بودم که چشم فتنه را کور کردم»^۳ امام علی علیه السلام یک رهبر انقلابی است، او اشداء علی الکفار^۴ است. او اتکا به خداوند دارد و فقط او را قدرت مطلق می داند. علی علیه السلام می توانست به سبک معاویه بلکه به مراتب قوی تر حکومت را اداره کند چنانچه خود حضرت به این امر اشاره دارد^۵ اما علی علیه السلام از خدا و روز قیامت می ترسد و به دنبال عوام فریبی و جمع کردن طرفداران و هواداران^۶ و چند صباح ریاست بیش تر نیست پس این جاهلان مقدس ماب را به همان منافقان زیرک ملحق کرد و از سر راه اسلام ناب برداشت. حال باید دانست که این ها چگونه مسلمانانی بودند؟ و چرا آن قدر بی معرفت بودند؟ چرا معتقد بودند که میدان جنگ جای دین داری و دل سوزی و نماز و احکام و این خورده فرمایشات نیست! گویا اصلا توجیه نبودند که برای اقامه دین و احیاء سنن پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگیدند که اگر توجیه بودند نمی پرسیدند الان در این میدان جنگ جای نماز خواندن است؟!^۷

میزان معرفت مسلمانان در عصر امیرالمومنین علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول سیزده سال تبلیغ خود در مکه هرگز اقدامی برای جنگ نکرد بلکه جهاد دفاعی هم نداشت. چون یارانش احکام جهادی را نمی دانستند و با معارف عالی اسلام در حد مناظره آشنا نبودند و نسبت به حقیقت اسلام ناب طفل دبستانی بودند از آنان به عنوان مجاهد استفاده نکرد حتی در سال های اول هجرت به مدینه تا این مهم فراهم نشد؛ آن ها را برای جهاد علمی و نظامی به میدان جنگ نفرستاد و با خود نیز نبرد. چون هر لحظه ممکن بود شخص مشرک در وسط میدان جنگ از یک تازه مسلمان سوالات سطح بالای اعتقادی بپرسد و هدایت شود و به لشکر اسلام ملحق شود و نیز ممکن بود رعایت نکردن فقه جهاد، مردم طرف مقابل را برای همیشه از اسلام متنفر سازد پس هیچ گونه بی دقتی از سوی لشکر اسلام نباید سر می زد که اگر می زد مانند کاری که خالد بن ولید کرد، بر پیامبر لازم بود بلافاصله برای رفع شبهه و جبران خطا اقدام فرماید چنانچه در آن واقعه برای رفع ذهنیت بدی که نسبت به اسلام ناب پیش آمده بود، بلافاصله امیرالمومنین علیه السلام را فرستاد تا اسلام حقیقی را به مردم یمن معرفی کند و داستان آن مشهور است.^۸ این جماعت، به ویژه پس از دوران رحلت پیامبر، نه قدر علی را دانستند و نه منزلت او را شناختند. اما نوع عملکرد علی علیه السلام در مواجهه با حکومت خلفا و زمانه خود جالب توجه بود.

بعضی از عوامل تاثیر گذار در نوع عملکرد امیرالمومنین علیه السلام را می توان این گونه برشمرد:

۱- سازش کار لواهل تعامل نبودن امیرالمومنین علیه السلام چون او معصوم بود و قول و فعل و تقریر^۹ او به منزله تایید شخص یا عملکرد افرادی بود که بعدها در اداره جامعه اسلامی مورد الگو قرار می گرفتند پس عدم برخورد مشکل ساز می شد حتی تقیه هم جا نداشت چون امر تشکیل حکومت

اسلامی بدعت نماز تراویح به جماعت!^{۱۰} نبود که امیرالمومنین علیه السلام از کنار آن بگذرد و برخورد با آن را به مجال دیگر بسپارد. اصولا امیرالمومنین علیه السلام به کسی نان قرض نمی داد تا بعد جبران نکند. ای کاش مردم زمان های مختلف متوجه می شدند که ایجاد حکومت اسلامی تا چه اندازه اهمیت دارد تا برای برپایی حاکمیت اسلام از هیچ هزینه ای دریغ نمی کردند.

۲- خطر روم شرقی به عنوان یکی از ابرقدرت های زمانه که خود را برای حمله به ممالک اسلامی آماده می کرد^{۱۱} و احتمال ملحق شدن معاویه به او برای نابودی اسلام می رفت و قرار بود امیرالمومنین علیه السلام با چنین مستکبرینی برخورد کند اما با توجه به شرایطی که برای امام حسن علیه السلام ایجاد شد امام علیه السلام با هدنه^{۱۲} کاملا خلافت را به معاویه واگذار کرد تا معاویه با پادشاه روم علیه اسلام هم پیمان نشود و صورت ظاهری اسلام باقی بماند که البته معاویه با آن پادشاه که ادعای کدخدایی داشت بر سر میز مذاکره نشست و با پرداخت مبلغی هنگفت به عنوان باج! مصالحه کرد.

۳- جنگ های داخلی با مسلمانانما روحیه یاران بی بصیرت امیرالمومنین علیه السلام را تا آن جا تضعیف می کرد که علیه او قیام می کردند و او را به توبه فرا می خواندند^{۱۳} بلکه حضرت را سرزنش می کردند به این که: چرا در ایمان معاویه شک دارد؟! فکر کنید که یک لشکر باطل از خود مسلمین برابر با لشکر حق، در بدنه اسلام وجود داشته باشد و مانع جدی برای تحقق برنامه ها باشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ طبیعتا جنگ و خون ریزی داخلی به مراتب از جنگ با کفار خارجی بدتر است.

۴- قتل های امیرالمومنین علیه السلام از اجداد مشرک اموی و غیراموی که در ملاقات صعصعه بن صوحان با حضرت در بستر شهادت، خود حضرت به آن موضوع اشاره فرمود^{۱۴} و نیز در جواب نامه ای که به معاویه نوشت به این موضوع تصریح فرمود^{۱۵} اضافه بر این قتل ها کشتگان جمل و صفین و نهروان که نزدیک صد و پنجاه هزار نفر می شدند کینه علی علیه السلام را در دل جنگ افروزان شدیدتر کرد تا حدی که حضرت را در محراب شهید کردند و قبر آن حضرت تا عصر امام صادق علیه السلام (حدود صد سال) مخفی بود^{۱۶} تا از جسارت و نبش قبر مبغضین آن حضرت، مصون بماند.

۵- حداقل بیست سال تبلیغات بنی امیه علیه بنی هاشم در شام از زمان خلیفه دوم تا آغاز خلافت امیرالمومنین علیه السلام که البته تا زمان انقراض دولت اموی ادامه داشت و به طور خاص تمرکز آن، حول محور امیرالمومنین علیه السلام و بستگان او بود این کینه روزی توسط بنی العباس ادامه پیدا کرد و قتل عام عباسیان از طالبیین (اولاد ابوطالب) موجب شد کتاب هایی نظیر مقاتل الطالبیین^{۱۷} یا مقاتل کربلا و مانند آن نوشته شود.

۶- پدیده آقازاده ها که هر کدام به لطایف الحیل خود را اهل بیت پیامبر می خواندند و با فریب عوام غریبه با اسلام، اهلیت های جعلی را به مردم قالب می کردند برای این بخش نیاز به توضیح مفصل هست اما اجمالا اشاره می کنیم به ادعای شیخین که خود را به دلیل این که پدر زن پیامبر هستند از اهل بیت می دانستند در حالی که ابوسفیان و ابولهب هم پدر زن پیامبر بودند و ابولهب عمومی پیامبر هم بود و فرزندان آنان امثال عایشه و عبدالله بن عمر از این طریق محبوبیت خاصی در جامعه پیدا کرده بودند و نمونه دیگر زبیر پسر عمه پیامبر و ابن عباس پسر عمومی پیامبر بودند و نیز نسل آنان ادعا می کردند که اگر فرزندان ابوطالب از اهل بیت هستند پس فرزندان برادران و خواهران ابوطالب مثل عباس و صفیه نیز از اهل بیت هستند! و نیز معاویه که برادر زن پیامبر بودند خود را از اهل بیت معرفی می کردند. حتی معاویه از این طریق خال المؤمنین و یزید

پسر دایمی مومنان شد! در خصوص عایشه اگر چه از امهات المومنین بود اما چون آیه تطهیر در شأن او نازل نشده بود و در کساء پیامبر راه پیدا نکرد از اهل بیت نبود. با این حال بر خلاف دیگر زنان پیغمبر خود را و حتی پدرش را از اهل بیت نامید و با این ادعا علیه اهل بیت واقعی جنگ جمل را راه اندازی کرد! بسیار قابل توجه است که خطبه امام سجاد (ع) در شام کاملاً معرفی اهل بیت واقعی است. در این خصوص مسعودی جریان بسیار عجیبی را درباره حضرت زهرا (ع) و دیگران نقل می کند.^{۱۸}

۷- ثروت های بی حد و حصر بنی امیه که اندوختن و غارت آن به صورت عمده در عصر خلیفه دوم شروع شد و در عصر خلیفه سوم شدت گرفت و حتی عثمان جان خود را در این راه از دست داد. تا آن جا که آن قدر او را دفن نکردند تا سنگان پای او را بردند و خوردند.^{۱۹} و اما در مورد خلیفه اول چون دوران او دو سال بیش تر نبود شاید خبر چشم گیری در دست نباشد امام در عصر خلیفه سوم که یکی از بنی امیه بود^{۲۰} تمام پست های کلیدی جهان اسلام در دست کارگزاران اموی قرار گرفت و از این راه ثروت های نجومی غیر قابل احصائی به چنگ دشمنان قسم خورده ی بنی هاشم افتاد درباره ثروت این یقه سفیدها، کتاب های تاریخی، گزارشات هولناکی را ثبت و ضبط کرده اند.^{۲۱} نکته قابل توجه این که در خطبه اولین روز خلافت حضرت امیر (ع) این عبارت که: «اگر پول بیت المال را حتی کابین زناشنان کرده باشند پس خواهیم گرفت» مشهور است.^{۲۲}

۸- وجود یهودیان به ظاهر مسلمان شده در بین مسلمین که از مشاهیر آنان می توان به اشعث کندی^{۲۳} و کعب الاحبار اشاره کرد این کعب الاحبار در زمان خلیفه دوم اظهار مسلمانی کرد و به محض به خلافت رسیدن امیر المومنین (ع) به شام گریخت و به معاویه پناهنده شد. در شام تحت نظارت این یهودیان و شاگردان مسلمان نمای آنان تشکیلات سازمان یافته جعل حدیث به صورت بسیار جدی و رسمی شکل گرفت تا جایی که علامه امینی تعداد آن ها را بالغ بر (۴۰۸۶۸۴) حدیث ذکر می کند.^{۲۴} آنان حتی قرآن را طبق دلخواه خود تفسیر و معنا می کردند که خود قرآن به این مسئله تذکر می دهد.^{۲۵}

۹- عادی شدن خلیفه کثی توسط عثمان که مشروح آن در نهج البلاغه^{۲۶} آمده است تا آن زمان هرگز برای کشتن خلیفه اجتماع نمی کردند و قبح آن شکسته نشده بود. اما پس از آن ارزش این جایگاه آن قدر تنزل پیدا کرد که هر بی سر و پای مصمیم می گرفت برای خلیفه زمان خود قتلگاهی بسازد.

۱۰- وجود خواص بی بصیرت در بدنه جبهه ی حق. در این قسمت فقط به دو نمونه از آن ها اشاره خواهیم کرد اول ابن عباس پسر عمو و امین امیر المومنین (ع) که خزانه را غارت کرد و در جواب نامه های مولا نوشت که حق من بیشتر از این ها است!^{۲۷} برادر همین عبدالله یعنی عبیدالله بعدها به امام حسن (ع) خیانت کرد و حضرت را به خاطر سکه های معاویه رها کرد و گریخت! دوم سلیمان بن صرد خزاعی کوفی بود که در جنگ جمل حضرت را یاری نکرد و در صلح با معاویه امام حسن (ع) را سرزنش کرد و در کربلا در منزل بود ولی نیامد اما بعدها یکی از روسای قیام توانین شد!

علی (ع) مظهر عدل خدا و نفس نفیس پیامبر (ص)

این عوامل بزرگ و نیز عوامل کوچک تر، شرایط کار را برای امیر المومنین (ع) که می خواست اسلام دفن شده را نبش قبر کند و شوک حیات بخشی به «اسلام نیمه جان» یا به عبارت دیگر «محتضر» بدهد، بسیار دشوار

می کرد. امیر المومنینی که به «هدف وسیله را توجیه می کند!» اعتقادی نداشت در جریان ملاقات با ابن ملجم پیش از شب نوزدهم همواره فرمود: «من حیات او را اراده می کنم و او قتل من را»^{۲۸} و وقتی به حضرت گفتند که او را بکش به جای استفاده از طناب پنج وجبی^{۲۹} فرمود «او که هنوز جرمی مرتکب نشده چگونه من او را قصاص پیش از جنایت کنم»^{۳۰} و در این باره کتابی هم تالیف شده است.^{۳۱} و نیز در جنگ جمل که عایشه به کینه ی قیام فاطمه (ع) علیه خلیفه وقت - که پدر عایشه بود - قیام کرد علی او را فقط از همسری پیامبر طلاق داد^{۳۲} و دیگر از او انتقام نگرفت با این حال آن اول مظلوم عالم^{۳۳} و آن شهید تنها^{۳۴} را با شایعه و تبلیغات جلاد معرفی کردند و عجیب این جاست که آن امام رثوف عطفو را تندرو و خشونت طلب و... به تاریخ شناسانند تا حدی که هشتاد سال^{۳۵} خاص و عام دهان آلوده ی خود را به لعن و سب کسی باز کردند که قرآن کریم او را نفس نفیس پیامبر (ص) معرفی کرده بود^{۳۶} آیا آن امام غریب قدار و خون ریز بود؟ آیا تشنه ی قدرت بود یا شایسته خدمت؟ آیا آزار آن حضرت به یک مورچه رسید؟^{۳۷} آن حضرت فراریان جنگ جمل را بر خلاف صفین رها می کرد تا فرار کنند.^{۳۸}

نتیجه گیری:

پس از رسول خدا (ص) مسلمانانی که از سر ناچاری و از باب تنها گزینۀ نجات بخش برای بیعت به سمت امیر المومنین (ع) خروش آوردند، عمدتاً دنیا طلبانی بودند که درد دین نداشتند و از آن بدتر، اصلاً معرفت و شناختی از دین مبین و اسلام ناب نداشتند. از طرفی پس مانده خراب کاری های زمام داران قبلی کار را سخت کرده بود آنان چنان مردم را به سمت جاهلیت برده بودند که مردم تازه مسلمان، بی دینی محض ناکثین و مارقین و قاسطین را اسلام محض می دانستند و علی (ع) که خود تمام اسلام بود را تکفیر می کردند و بر امیر المومنین (ع) فرض بود که در آن مدت کوتاه پنج ساله تمام عقاید و سنن پیامبر اعظم را یک بار دیگر احیا کند چرا که این فرصت پس از او تا امام دوازدهم برای احدی فراهم نمی شد. پس امیر المومنین (ع) در همان مدت کوتاه مسلمان نماهای تکفیری را به صورت علنی از بین برد تا همه بدانند که مسیر اسلام ناب صدو هشتاد درجه با اسلام فعلی تغییر پیدا کرده است و اگر همین امر بسیار مشکل و دشوار از طرف او به عنوان نفس پیامبر (ص) صورت نمی گرفت به هیچ عنوان تصویر صحیحی از اسلام ناب برای آیندگان منعکس نمی شد.

پی نوشت ها:

۱. «رسول خدا فرمودند: علی مع الحق و الحق مع علی.» (امالی صدوق مجلس ۲۰، حدیث ۱، ص ۱۴۴).
۲. در سوره مائده آیه ۳۲ می فرمایند: «هر کس شخصی را به ناحق و یا بی آنکه فساد و فتنه ای در روی زمین کرده باشد بکشد، مثل آن باشد که همه مردم را کشته است.»
۳. ابتدای خطبه ۹۳ نهج البلاغه.
۴. فتح آیه ۲۹: «محمد رسول الله و کسانی که با او هستند بر کافران بسیار دل سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند...»
۵. خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه و در خطبه ۱۲۶ این نوع از سیاست را مورد نکوهش قرار داده است.
۶. حضرت در خطبه ۴۱ می فرمایند: «... در زمانی به وجود آمده ایم که بیشتر مردم خیانت و حيله گری را کیاست و عقل می شمارند، و نادانان آن ها را اهل تدبیر می خوانند، چگونه فکر می کنند؟...»
۷. تذکره الصلاة صفحه های ۴۳-۴۴.



۸. فروغ ابدیت، ص ۸۲۴

۹. تقریر یعنی کسی عملی را نزد معصومی انجام دهد یا مطلبی بگوید و معصوم با سکوت خود آن را تأیید کند. البته اگر در شرایط تقیه و مانند آن نباشد گفتنی است تقریر عالم مانند تقریر معصوم حجت شرعی نیست.

۱۰. تهذیب الاحکام، جلد ۳، صفحه ۷، حدیث ۲۲۲۷: بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۸۱.

۱۱. یعقوبی در جلد ۲ صفحه ۱۴۴ می‌نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح) به او گزارشی رسید که امپراتور روم شرقی (بیزانس) با سپاهی عظیم برای حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است معاویه نیز چون قدرت مقابله با او را نداشت با آنان صلح کرد و متعهد شد یکصد هزار دینار به دولت او باج دهد. این سند تاریخی نشان می‌دهد که اگر جنگ میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه در می‌گرفت، پیروز میدان امپراتوری روم بود در این باره امام باقر (علیه السلام) به شخصی که بر صلح امام حسن (علیه السلام) ایراد گرفت، فرمود: اگر امام حسن (علیه السلام) این کار را نمی‌کردند خطر بزرگی به دنبال داشت (بحار الانوار، جلد ۴۴، ص ۱).

۱۲. هنده معنایی شبیه به آتش بس دارد رک: از شاد مفیده، جلد ۲، ص ۱۳.

۱۳. امام علی اولین مظلوم تاریخ، ص ۲۸۱.

۱۴. الفیای ولایت، ص ۲۷۵، حضرت در برتری خود نسبت به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: «سوقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره توبه را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عموی یا یکی از نزدیکانش به دست من کشته نشده باشد با این همه اصلاً تترسیدم و اطاعت امر نموده و تنها رفتم و مأموریت خود را انجام دادم. ۱۵. نامه ۱۰ نهج البلاغه «ای معاویه! من ابوالحسن قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر هستم».

۱۶. منتهی الامال، جلد ۱، ص ۳۹۱ و مفاتیح الجنان پس از ذکر فضیلت زیارت حضرت و قبل از شروع زیارت حضرت امیر (قصه هارون الرشید).

۱۷. مقاتل الطالبیین اثر ابوالفرج اصفهانی که توسط جواد فاضل تحت عنوان کشته شدگان از فرزندان ابوطالب ترجمه شده است.

۱۸. مروج الذهب جلد ۱ صفحه ۳۷ می‌نویسد: «ساز یکی از اهالی بغداد، مذهب کسی را پرسیدند گفت او به زندقه متمایل است او مرجئی و قدری و ناصبی و رافضی است! او دشمن معاویه بن خطاب است که با علی بن عاص جنگ کرد» و باز می‌نویسند: «عده‌ای از عامه از یکی از علمای شام پرسیدند درباره علی چه می‌دانی؟ گفت پدر فاطمه است همان فاطمه که زن پیامبر بود! و خواهر معاویه و دختر عایشه بود! گفتم عاقبت کار علی چه شد؟ گفت در جنگ خنین با پیامبر جنگید و کشته شد» و باز می‌نویسند: «گروهی از متمکنان و سران شام را پس از مرگ حمار به نزد ابوالعباس سفاح آوردند آنان قسم خوردند که ما تاکنون فکر می‌کردیم تنها خویشاوندان و خاندان پیامبر بنی‌امیه هستند!» و...

۱۹. الفتح، ص ۳۸۵.

۲۰. عثمان بن عفان بن امیه بن عبد شمس.

۲۱. دو تاریخ همگون صفحه ۲۵ بخشی از این ثروت‌های فهرست کرده است.

۲۲. خطبه ۱۵ نهج البلاغه.

۲۳. او از بزرگان و افراد تأثیر گذار سپاه امیرالمومنین (علیه السلام) بود و با شیب بن ربیع و معاویه همکاری. تنگاتنگ داشت او شوهر ام فروه خواهر ابوبکر است. تعالسی در لطائف المعارف (فارسی طبع آستان قدس رضوی ص ۱۲۱) می‌گوید: اشعث یهودی بود دختر اشعث (جد) امام حسن (علیه السلام) را شهید کرد. پسرانش محمد و قیس از فرماندهان قتله کربلا بودند و همین محمد مسلم بن عقیل را تحویل این‌زاد داد و او بود که مسلم را از بالای دارالاماره به پایین افکند و او بود که حجرین عدی را تحویل زیاد بن ابیه داد تا به شهادت برساند و پسر محمد، عبدالرحمن همدست حجاج بن یوسف می‌باشد و در کشتار شیعیان و سادات همکاری داشت و حکایت اشعث یهودی و جنایت‌های او و بستگانش فراوان است حتی خود اشعث در جریان شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) از همدستان ابن ملجم بود.

۲۴. امام علی اولین مظلوم تاریخ، ص ۳۵۵.

۲۵. سوره آل عمران آیه ۷ می‌فرماید: «... به آنان که در دلشان میل به باطل است از بی تشابه رفقه تا به تأویل کردن آن آیه در این راه شبهه و فتنه‌گری پدید آرند».

۲۶. در قسمتی از خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه به عثمان می‌فرماید: «من تورا به خدا سوگند می‌دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت گردی. چه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره می‌فرمود: در این امت پیشوایی کشته خواهد شد که پس از آن درهای کشت و کشتار به روی آن‌ها تا قیامت باز خواهد گردید، امور این امت را بر آن‌ها مشتبه می‌کند، فتنه و فساد در میان‌شان گسترش می‌دهد تا آن جا که حق را از باطل تمیز نمی‌دهند، و به سختی در آن فتنه غوطه‌ور می‌شوند و به شدت در هم آمیخته و فاسد خواهند گردید...».

۲۷. اولین مظلوم تاریخ، ص ۳۱۰.

۲۸. شبهای پیشاور، ص ۹۴۳.

۲۹. اسرار آل محمد، ص ۲۸۰.

۳۰. ۳۲۰ داستان از معجزات و کرامات امام علی به نقل از بصائر الدرجات صفحه ۸۸ حضرت فرمود: بسیار عجیب است می‌گویند که من کسی را بکشم که هنوز مر نکشته است.

۳۱. علی بن ابیطالب صوت العدله الانسانیة اثر جورج جرداق مسیحی ترجمه شده تحت عنوان علی صدای عدالت انسانیت.

۳۲. در رابطه با طلاق عایشه رجوع کنید به کتاب‌های دست گل سال علی، جلد ۱، ص ۴۱۶ که از اثبات الهدهده، جلد ۱، ص ۶۷۱، حدیث ۹۰۶، نقل کرده و نیز سفینه ایحار چاپ سنگی (ماده طلق) جلد ۲ صفحه ۹۳ که از خود عایشه این مطلب را نقل می‌کند و نیز احتجاج طبرسی، جلد ۲، ص ۸۷.

۳۳. در زیارت پنجم مذکور در مفاتیح الجنان می‌خوانیم: «السلام علیک یا ولی الله، انت اول مظلوم و اول من غضب حق».

۳۴. شهید تنها صفحه ۳۶-۳۷ به نقل از مناقب آل ابیطالب، جلد ۲، ص ۶۰ و تاریخ مدینه دمشق، جلد ۴۲، ص ۵۴۹ و کتاب سلیم، ص ۱۳۶ و شرح الاخبار، جلد ۲، ص ۴۶۶، حدیث ۸۱۵.

۳۵. ۱۰۰۱ نکته درباره غدیر، ص ۱۴۹ و ۶۹۸.

۳۶. سوره آل عمران آیه ۶۱ (مباهله): «... انفسنا و انفسکم...».

۳۷. حضرت در خطبه ۲۲۴ می‌فرماید: «به خدا اگر هفت تقسیم جهان را با تمام ثروت‌ها و اندوخته‌های آن به من دهند تا در مقابل پوست جوی از دهن مورچه‌ای ظالمانه بگیرم هرگز نخواهم کرد».

۳۸. دسته گل سال علی، ص ۱۷۷ به نقل از تحف العقول (ترجمه عطایی)، ص ۵۶۵ و وسائل الشیعه، جلد ۱۱، ص ۵۶ از امام هادی (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت امیر این کار را می‌کردند چون فراریان جنگ جمل رهبرشان را از دست داده بودند و دیگر به دنبال جنگ نبودند اما فراریان صفین دوباره مداوا و تجهیز می‌شدند و باز می‌گشتند.

منابع:

قرآن کریم.

شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۸، ج ۱، ترجمه غلامحسین انصاری.

شیخ صدوق، امالی، قم، انتشارات تذهیب، ۱۳۸۶، ج ۲، ترجمه کریم فیضی.

جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، تهران، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۱، ج ۲، ۱۳۵۱.

مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه امام علی، قم، دفتر انتشارات صدر، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۳۷۴.

سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، قم، نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۱، ترجمه اسماعیل انصاری.

علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ج ۳، ۱۳۶۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

نصربن مزاحم، وقعه الصفین (بیکارصفین)، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۲، ترجمه پرویز اتابکی.

مهدی معزالدوله، تذکره الصلاة، تهران، ناشر سید هاشم ذرین، ۱۳۷۷، ق.

ابن اثیر، اسدالغابه، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، انتشارات وفاء، بیروت، ج ۲، ۱۴۰۳ هـ.ق.

ابوجعفر طوسی، تهذیب الاحکام، ت ۴۶۰ هـ دارصعب، بیروت.

احمدباقر اسحق، تاریخ یعقوبی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ج ۶، ۱۳۷۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی.

محمدبن نعمان (شیخ مفید)، ارشاد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، ج ۷، ۱۳۸۴، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی.

ع عطایی، اولین مظلوم تاریخ، مشهد، انتشارات ندای اسلام، ج ۲، ۱۳۷۵.

رضا جاهد، الفیای ولایت، مشهد، انتشارات سنبله، ۱۳۸۸، ج ۲، ۱۳۸۸.

شیخ عباس قمی، منتهی الامال، قم، انتشارات مومنین، ج ۴، ۱۳۶۶، مصحح صادق حسن‌زاده.

ابن‌اعثم کوفی، الفتح، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۲، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی.

محمدعلی رسولی، مخاطبات النبی لعلی، انتشارات انصاریان، ج ۱، ۱۳۸۰.

محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، دو تاریخ همگون، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور، تهران، چاپخانه حیدری، ج ۳، ۱۳۷۷ هـ.ق.

احمدبن علی طبرسی، احتجاج، تهران، کتابخانه سنائی، ج ۳، ترجمه حسن مصطفوی.

سیدمحمدرضا حسینی مطلق، شهید تنها، قم، انتشارات کوثر کویر، ج ۲، ۱۳۸۶.

حسن ملک‌محمدی، ۱۰۰۱ نکته درباره غدیر، قم، موسسه انتشارات حرم، ج ۷، ۱۳۸۹.

عباس عزیزی، ۳۲۰ داستان از معجزات و کرامات امام علی، قم، انتشارات سلسله، ج ۳، ۱۳۸۱.

شخصیت اخلاقی امیر المومنین علیه السلام

محمد مهدی مرادی

۶۱

اشاره بهترین و کامل ترین نمونه حکومت اسلامی پس از حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حکومت مولای متقیان علی علیه السلام است. سیاست وی، سیاست راستین اسلام است و از تعالیم عالی اسلام سرچشمه می گیرد.

شاخص های اخلاقی زمامداران در آموزه های وحیانی و سیره و معارف ائمه علیهم السلام به ویژه حضرت علی علیه السلام از جایگاهی بس رفیع برخوردار است؛ تا آنجا که حضرت در بسیاری از نامه های خود به زمامداران در سرتاسر قلمرو حکومت اسلامی با عناوینی گوناگون ویژگی های ضروری را گوشزد می کردند. این پژوهش در پی آن است که با استناد به سیره حضرت علی علیه السلام بارزترین ویژگی ها و شاخص های اخلاقی زمامداران را بیان کند.

مقدمه

در تربیت انسان و رشد جامعه، عوامل مختلفی تأثیرگذار است که هر یک به نوعی در شکل دهی شخصیت انسان و چگونگی جامعه نقش ایفا می کند؛ اما در این میان اثرگذاری حاکمان و زمامداران نیز بسیار اهمیت دارد. این مهم هم در فرضیه های علوم اجتماعی و سیاسی مطرح شده است و هم شواهد تاریخی فراوانی دارد.

فرضیه مذکور بر این مبنا استوار است که اگر حاکمان و مسؤولان، صالح و متعهد باشند، مردم نیز به پیروی از آنان به تدریج مسیر صلح و صلاح را در پیش می گیرند؛ به عکس، اگر زمامداران فاسد و مسؤولان قانون گریز باشند، این آفت یا بیماری به جامعه نیز سرایت خواهد کرد و مردم را هم به انحراف می کشاند.

وضعیت خوراک و پوشاک

از جمله موارد اخلاقی، توجه به خوراک و پوشاک زمامدار و حکومتیان است که طبق موازین اسلامی باید با وضعیت قشر متوسط به پایین یکی باشد.

حضرت علی علیه السلام در این باره گوی سبقت را از همه ربنوده و خوراک و پوشاکی داشته اند که هیچ تهیدستی از آن استفاده نمی کرد.

امام علیه السلام در پاسخ «عاصم بن زیاد» که به آن حضرت عرض کرد: شما چرا به خوراک سخت و پوشاک درشت، اکتفا نموده ای و این چنین بر خود سخت گرفته ای؟ فرمود: وای بر تو! خدای عزوجل بر پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند، تا فقر و تنگدستی، فقیر را از جا به در نبرد.^۱

۱- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۱۱



روزی حضرت، قنبر را امر کرد که مردی را حد بزند. قنبر تحت تاثیر احساسات، سه تازیانه اضافه زد. علی علیه السلام آن مرد را وادار کرد که برای جبران آن زیاده، قنبر را سه تازیانه بزند.^۵ علی علیه السلام با مشاهده کوچک‌ترین انحراف از نمایندگان و کارگزاران خویش، به شدت دلتنگ می‌شد و با ارسال نامه‌های شدیدالحن آنان را به خطای خویش متوجه می‌ساخت. این نامه‌ها فراوان است.

عدالت خواهی و عدالت محوری

از دیگر سیاست‌های راهبردی امام علی علیه السلام در سبک زندگی ایشان، عدالت خواهی و عدالت محوری است. همین عنصر نیز بسیاری را از وی و حکومتش دور می‌کند؛ زیرا اجرای عدالت در حق خود و خویشان بسیار دشوار است؛ این در حالی است که آموزه‌های اسلامی تاکید دارد که عدالت را حتی در حق دشمنان چنان اجرا کنید که به کسی ظلم نشود. رفتار حضرت علیه السلام را با یکی از شاعران معروف که نخست از یاران ایشان بود، بررسی می‌کنیم. نام این شاعر «نجاشی» است. وی در جنگ صفین شاعر امام علیه السلام بود.

پس از جنگ صفین هنگامی که در کوفه بود در روز اول ماه رمضان به شاعر دیگری به نام «ابوسمال» برخورد، او نجاشی را به خانه خود فراخواند و وسوسه‌اش کرد و هر دو باهم به باده‌نوشی پرداختند. این خبر به امام علیه السلام رسید، جمعی را فرستاد تا آن دو را دستگیر کنند. ابوسمال خود گریخت، ولی نجاشی گرفتار شد و او را نزد امام علیه السلام بردند. امام علیه السلام فرمود او را ۸۰ تازیانه زدند، پس از آن ۲۰ تازیانه بر آن افزودند. نجاشی رو به امام علیه السلام کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آن چه به عنوان حد بود، دانستم، ولی نفهمیدم ۲۰ تازیانه اضافی برای چه بود! فرمود: برای گستاخی تو نسبت به پروردگارت و روزه خوردن در ماه رمضان.^۶

این سخت‌گیری‌ها در اجرای عدالت نه فقط طلحه و زبیر و طارق و نجاشی و... را از وی رنجانید بلکه برادرش عقیل بن ابی طالب و پسر عمش عبدالله بن عباس را هم ناخشنود کرد.

مبنای نگرش اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام به سیاست

در نظام اخلاقی حضرت علی علیه السلام غایت نهایی «آخرت» است. هدف تمام اندیشه‌ها و افعال امام علیه السلام کسب سعادت اخروی و نزدیکی به خداست. او در این زمینه دژهای کوتاه نمی‌آمد و غایت اخروی افعال خود را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌داشت. در عرصه سیاسی نیز، اخلاق و سیاست امام علی علیه السلام اخلاق و سیاستی آخرتگراست و به همین دلیل در گستره اخلاق، امام علیه السلام هیچ‌گونه مصالحه‌ای را نمی‌پذیرد.

حضرت تفاوت خود با کسانی چون معاویه و عمروبن عاص را در توجه خویش به آخرت و غفلت آنان می‌داند و غافلان از آخرت نمی‌توانند پیرو حق باشند. ایشان در این باره می‌فرمود: فرق من و عمروبن عاص در این است که یاد مرگ نمی‌گذارد به فکر بازی و لهو باشم و فراموشی آخرت نمی‌گذارد او حق را بگوید.^۷

حضرت علیه السلام درباره معاویه می‌فرمود:

به خدا سوگند، معاویه زیرک‌تر (سیاست‌مدارتر) از من نیست، لیکن شیوه او

ابن عباس می‌گوید: روزی بر امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که آن حضرت نعلین خود را پینه می‌زد. عرض کردم: ارزش این کفش چیست، تا آن که تو خود آن را پینه زنی؟ فرمود: به خدا قسم این کفش نزد من از دنیای شما یا از حکومت شما محبوب‌تر است! مگر این که حقی را بر پا دارم یا باطلی را دفع کنم.^۲

علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: به خدا سوگند علی علیه السلام چنان غذا می‌خورد و چنان می‌نشست که برده‌های می‌خورد و می‌نشیند. او دو پیراهن سنبلانی می‌خرد و بهترین آن را برای غلامش اختیار می‌کرد و هر گاه آستین آن از انگشتانش تجاوز می‌کرد، آن را قطع می‌نمود و اگر از کعبش تجاوز می‌نمود آن را کم می‌کرد، او پنج سال حکومت کرد و اجر بر روی اجر [برای ساخت خانه‌های شخصی] نهاد.^۳

دنیاجویی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در طول دوران حکومت خود، به مبارزه با «دنیازدگی» و «رفاه‌طلبی» که مسلمانان به آن دچار شده بودند، پرداخت و با بیان جایگاه واقعی دنیا، آنان را به زهد و دوری از دنیا و توجه به آخرت ترغیب کرد؛ چراکه ریشه همه مفاسد و گناهان، حب دنیاست.

براین اساس هر عملی که دنیا و اهداف و منافع دنیوی را بر آخرت و سعادت اخروی انسان ترجیح دهد، مردود است. هیچ‌گونه هدف محض دنیوی در سیره و مشی حضرت علیه السلام چه در زمان خلافت و چه در زمان خانه‌نشینی نبوده و آن چه برخی به اشتباه از آن به رفاه دنیوی تعبیر می‌کنند چیزی جز سعادت اخروی نبوده است. در نتیجه هر عملی که به سعادت اخروی انسان بینجامد، پسندیده و هر عملی که به زیان اخروی‌اش انجامد، ناپسند است. این نکته در تمام حوزه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی حضرت علیه السلام حاکم است.

در این باره حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «دنیا! از من دور شو که مهارت بر دوش نهاده است گسسته و من از چنگالت به درجسته‌ام و از ریسمان هایت رسته و از لغزشگاه‌های دوری گزیده‌ام. کجایند مهربانی که به بازیچه‌های خود فریب‌شان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهای دام فریب بر سرراه‌شان نهادی؟ آن‌ها در گورها گرفتارند و در لابه‌لای لحدها ناپایدار.»^۴

رعایت حدود الهی در سیاست

بُعد مهم دیگری که می‌تواند در زمینه اخلاق سیاسی، اندیشه سیاسی حضرت علی علیه السلام را تبیین کند، تأکید وی بر ضرورت رعایت حدود الهی از سوی حکومت است. توجه به حدود الهی در سیاست، سیاست را به طور کامل اخلاقی می‌کند و زمامداران را از توسل به روش‌های غیراخلاقی در پیشبرد اهداف سیاسی باز می‌دارد. امام علیه السلام هدف سیاست را نیز اجرای حدود الهی می‌شمارد. در نتیجه، برای رسیدن به اهداف سیاسی، زیرپا گذاشتن حدود الهی را به هیچ وجه روا نمی‌داند. طبیعی است که این امر به خودی خود می‌تواند زمینه حاکمیت اخلاق در حوزه سیاست شود.

حضرت در کار دین، سخت‌گیر و بی‌اغماض بود. همین عامل او را برای بعضی از اهل زمانه تحمل‌ناپذیر کرده بود.

۲- منهای البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۴، ص: ۱۴۷

۳- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص: ۱۰۲

۴- انساب الأشراف، ج ۲، ص: ۳۹۱

۵- کلینی، کافی، ج ۷، ص: ۲۶۰

۶- الفارات، ج ۲، صص ۵۳۶-۵۳۳

۷- نهج البلاغه، خطبه ۴۲

پیمان شکنی و گنهکاری است [و برای رسیدن به هدف خویش مرتکب انواع گناه و خیانت می شود]؛ و اگر پیمان شکنی ناپسند و ناشایست نبود، زیرکتر از من کسی نبود (من در این میدان نیز سیاستمدارترین مردم بودم). اما هر پیمان شکنی گناه است و هر گناهی نوعی کفر. روز رستاخیز، پیمان شکن را درفشی است افروخته و او بدان درفش شناخته. به خدا، مرا با فریب غافلگیر نتوانند کرد و با سخت گیری ناتوانم نتوانند.^۸

این فرار از زندگی آن حضرت نشان می دهد که او تا چه میزان خود را مسؤول یتیمان و فرزندان «شاهد» می دانست، ولی در عین حال در کنار محبت و انجام مسؤولیت عاطفی، مسائل تربیتی و بازسازی اخلاقی آنان را نیز فراموش نمی کرد و می فرمود: همچنان که فرزندان خود را تربیت می کنید، یتیمان را نیز ادب کنید، و همان گونه که در هنگام نیاز فرزندان خویش را می زنید، از یتیمان نیز غفلت نکنید.^۹

ممنوعیت تملق گویی

حضرت علیه السلام از چالپلوسی و ستایش و کرنش بیزار بود، حتی مدح آمیخته به تملق را نیز از عیوب اخلاقی می شمرد و در مقابل رفتار و گفتار ذلت آمیزی که منافی با عزت و شرف انسانی بود، سکوت نمی کرد و اگر کسی مرتکب چنین عمل غیر اخلاقی می شد از او انتقاد می کرد. روزی یکی از اصحاب او را مدح کرد، حضرت علیه السلام به شدت او را از این عمل منع کرد و در خطبه ای بعد از جنگ صفین فرمود: بدانید از بدترین حالات زمامداران، نزد صالحان، این است که گمان برده شود که آنان فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جویی، به خود گرفته است؛ من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن مدح و ثنا خوشم می آید. من چنین نیستم.^{۱۰}

کمک به نیازمندان، ستم بدگان و طبقات پایین جامعه

بیشترین سفارش حضرت علی علیه السلام به کارگزاران خود درباره رعایت حقوق طبقات پایین و قشرهای محروم جامعه بوده است. وصیت علی علیه السلام به مالک درباره طبقه فروتر جامعه از حیث منزلت اجتماعی و اقتصادی چنین است: سپس طبقه اهل حاجت و مسکنت اند، که لازم است عطایا و اعانت و یاری ایشان.^{۱۱} امیرالمؤمنین علیه السلام روزی زنی را مشاهده کرد که مشک آبی را به دوش گرفته و با زحمت و مشقت آن را حمل می کند؛ از آن بانو درخواست کرد که ظرف سنگین آب را در اختیار وی قرار دهد... علی علیه السلام مشک را برداشت و از احوال زن پرسش نمود، معلوم شد شوهر وی از سربازان شهید اسلام در رکاب آن حضرت بوده است، و هزینه زندگی فرزندان شهید باعث کار آن زن و آب کشی به خانه دیگران گردیده است. حضرت علیه السلام سحرگاه زنبیلی پر از خرما و روغن و آرد و گوشت... را به دوش گرفت و به خانه مزبور حمل کرد.

اصل مساوات؛ اساس حکومت

بعضی از یاران امام علیه السلام پس از ملاحظه بذل و بخشش های معاویه به اطرافیان، به امام علیه السلام گفتند: ای امیرمؤمنان! مردم عموماً علاقه مند به دنیا هستند و برای آن تلاش می کنند، اگر از بیت المال مقداری بیش تر به اشراف عرب و قریش می بخشیدی، وضع بهتر می شد و پراکندگی به وجود نمی آمد و بهتر می توانستی در بین رعیت عدالت به خرج دهی و سرانجام بیت المال را به طور مساوی تقسیم کنی! حضرت علیه السلام هنگامی که دید رعایت مساوات در عطایای بیت المال مورد اعتراض جمعی از یارانش قرار گرفته و آن را برخلاف سیاست دانسته اند، فرمود: آیا از من می خواهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آن ها حکومت می کنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز به چنین کاری دست نمی زنم. اگر اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان مردم تقسیم می کردم، تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است. آگاه باشید! بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، این کار ممکن است در دنیا باعث سربلندی انجام دهنده آن شود ولی در آخرت موجب سرافکندگی وی خواهد شد، احیاناً در میان مردم (دنیاپرست) گرمی اش می نماید ولی در نزد خدا خوارش می سازد، هیچ کس مال خویش را در غیر راهی که خداوند فرموده مصرف نکرد و به غیر اهلش نسپرد، جز این که سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، پس اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیازمند گردد، بدترین رفیق و ملامت کننده ترین دوست خواهند بود.^{۱۲}

نتیجه گیری

در بحث حکومت داری از دیدگاه شرع مقدس اسلام و سیره معصومین علیهم السلام و به صورت خاصه سیره علوی علیه السلام به عنوان نمود بارز حاکمیت اسلام، نه تنها اخلاق اجتماعی برای مدیریت، مورد نیاز است بلکه اخلاق فردی نیز در این قضیه مهم، اثرگذار است. امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت کوتاه خود، جلوه بارز اخلاق مداری فردی و اجتماعی را به نمایش گذاشتند و با تاسی به وحی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله، مدل حاکمیت اسلام را برای زمامداران اسلامی در طول تاریخ به یادگار نهادند. اقتصاد و فرهنگ، از مهم ترین ارکان حکومت داری زمانه امیرمؤمنان علیه السلام در رفتار فردی و اجتماعی ایشان بود و بایسته است تا حاکمان و مدیران نظام اسلامی آن را در حیطه مدیریتی خود به اجرا گذارند.

علی علیه السلام پس از در زدن و اجازه گرفتن به طور ناشناخته وارد خانه شد، و پیشنهاد فرمود زن اجازه دهد یا او بچه ها را به بازی گرفته و مشغول کند، و با به خمیر کردن و نان پختن بردازد؛ زن گفت: شما بچه ها را مشغول کنید، من به کار خمیر کردن و پختن نان می پردازم، خدا از تو راضی شود، و بین من و «علی بن ابی طالب» حاکم گردد! حضرت علی علیه السلام مقداری گوشت را پخت و با خرما و غیره بر دهان بچه ها گذاشت، و هر بار که لقمه ای را به آنان می خوراند می فرمود: ای فرزندانم! علی را حلال کنید.^{۱۱}

۸- خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه (الاصحیحی صالح)، ص ۳۱۸
 ۹- الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۸، ص ۳۵۵
 ۱۰- تحف العقول، النص، ص ۱۳۲
 ۱۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص ۵۲

۱۲- وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۹

۱۳- حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۸۳

علل انحراف کارگزاران از فضایل اخلاقی

حمیده طرقي اردکاني

رویکرد امام علی (علیه السلام) در دوران ۵ ساله خلافت و حکومت‌داری، از جهات گوناگون، الگوساز است.

اشاره

نگاه سیاسی حضرت در مقام امام معصوم و حجت‌الاهی، بیانگر شیوه درست برخورد با مسائل سیاسی است. قلمرو گسترده اسلام در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقتضا می‌کرد ایشان کارگزاران متعددی برای مناطق مختلف منصوب کند. با وجود دشواری راه‌های ارتباطی در آن زمان، نظارت مستقیم بر عملکرد کارگزاران، همواره مد نظر امام علی (علیه السلام) بود. ایشان در موارد متعددی، راه‌های درست حکومت‌داری را به کارگزاران خود آموخته و در موارد لزوم، انحراف آن‌ها از شیوه درست را آشکارا متذکر شده‌اند. این مقاله به بررسی برخی علل انحراف اخلاقی کارگزاران از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌پردازد.

عَلَّتْ أُولُ دَوْرِي مِنْ تَقْوَا

تقوا یکی از درون‌مایه‌های اصلی در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به مردم به طور عام و کارگزاران به طور خاص است. بر این اساس، بی‌تقوایی را می‌توان مهم‌ترین عامل انحراف اخلاقی کارگزاران دانست. در حکمت ۳۲۴ نهج‌البلاغه، یکی از شیواترین سخنان حضرت در تأکید بر تقوا بیان شده:

اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ؛

از نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید؛ زیرا همان که گواه است، داور می‌کند.

در خطبه ۱۸۳ نیز می‌خوانیم:

فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينُهُ وَتَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَابُلِكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَغْلَنْتُمْ كَتَبَهُ قَدْ وَكَلْ بِذَلِكَ حَفْظَهُ كِرَامًا لَا يُسْقَطُونَ حَقًّا وَلَا يُشْبِتُونَ بَاطِلًا؛

پس بترسید از خدایی که در پیشگاه او حاضرید، و اختیار شما در دست اوست، و همه حالات و حرکات شما را زیر نظر دارد. اگر چیزی را پنهان کنید می‌داند، و اگر آشکار کردید ثبت می‌کند؛ برای ثبت اعمال، فرشتگان

بزرگواری را گمارده که نه حقی را فراموش، و نه باطلی را ثبت می‌کند. بر این اساس، حاکمی که اصل کلی «در محضر خداوند بودن» را فراموش کند و علم الهی به کارهای آشکار و پنهان خود را از یاد ببرد، گام مهمی در شروع انحراف اخلاقی خود برداشته است. پیامدهای منفی این انحراف، مصادیق بسیاری دارد از جمله قبول رشوه، پارتی‌بازی، ترجیح دادن روابط بر ضوابط، مادی‌گرایی افراطی، بی‌توجهی به قشر ضعیف و مانند آن. داشتن تقوا در اخلاق کارگزاران چنان اهمیتی دارد که حضرت علی علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر (نامه ۵۳ نهج البلاغه) سفارش به تقوا را در صدر نامه قرار می‌دهد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْخَارِثِ الْأَشْثَرُ فِي عَهْدِهِ ... أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيْتَابِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا تَسْعَدُ أَحَدًا إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا تُشْقَى إِلَّا مَعَ جُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا؛

به نام خداوند بخشنده و مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی‌گزیند. او را به ترس از خدا فرمان می‌دهد، و این که اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آن چه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت‌ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید. چند سطر بعد در همین نامه، بار دیگر بر اهمیت تقوا و خطر شهوت‌رانی تاکید می‌شود:

وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيَرْعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ؛

و به او فرمان می‌دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و هنگام سرکشی رامش کند، که: «همانا نفس همواره به بدی وامی‌دارد جز آن که خدا رحمت آورد».

نامه ۵۶ نهج البلاغه خطاب به شریح بن هانی است هنگامی که حضرت وی را در جایگاه فرمانده سپاه خود به سوی شام حرکت می‌دهد. این نامه کوتاه، دستورالعملی است برای تمام کارگزاران تا با خطرهای این انحراف اخلاقی یعنی بی‌تقوایی آشنا شوند:

أَتَقَى اللَّهُ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ وَ خَفَ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغُرُورَ وَ لَا تَأْمَنُهَا عَلَى حَالٍ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرُدَّ نَفْسَكَ عَنِ كَثِيرٍ مِمَّا تَحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهٍ سَمَّتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرْرِ فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا رَادِعًا وَ لِنَزْوَيْكَ عِنْدَ الْحَفِظَةِ وَاقِمًا قَامِعًا؛

در هر صبح و شام از خدا بترس، و از فریبکاری دنیا بر نفس خویش بیمناک باش، و هیچ‌گاه از دنیا ایمن مباش، بدان که اگر برای چیزهایی که دوست می‌داری، یا آن چه را که خوشایند تو نیست، خود را بازنداری، هوس‌ها تو را به زیان‌های فراوانی خواهند کشید، سپس نفس خود را باز دار و از آن نگهداری کن، و هنگام خشم، بر نفس خویش شکننده و حاکم باش.

عَلَّتْ دَوْمٌ: تَجَمُّلٌ گرای و دوری از ساده‌زیستی

از نگاه امیرمؤمنان، کارگزار، هنگامی می‌تواند مشکلات زبردستان و رعیت را درک و برای برطرف کردن آن‌ها تلاش کند که سبک زندگی خود را بر اساس همان افراد بنا نهد. ایشان هرگز کارگزاری را که به دنبال تجمل و زراوندی است نمی‌پذیرد. این امر به اندازه‌ای مهم است که

حتی اگر کارگزار ساده‌زیست باشد اما بر حسب اتفاق، اقدامی بر خلاف ساده‌زیستی انجام دهد به‌صراحت مورد نکوهش حضرت قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه این است که امام علی علیه السلام در بیان دلیل پذیرش خلافت توسط خود نیز بر این امر تاکید می‌کند:

لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبَرِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَقْبَلْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَقْبَلْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ؛

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغال‌های بی‌ارزش‌تر است. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

ایشان در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه نیز به یکی از دلایل لزوم ساده‌زیستی کارگزاران اشاره می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ؛

خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیآورد، و به طغیان نکشاند. بر این اساس، انحراف کارگزاران از اصل ساده‌زیستی، می‌تواند عامل و انگیزه‌ای برای قیام مردم ضد آن‌ها باشد؛ واقعیتی که به وضوح در زمان خلافت عثمان تجربه شد.

عَلَّتْ سَوْمٌ: استبداد به رأی و دوری از مشورت گرفتن

آیه ۳۸ سوره شوری، اهمیت مشورت کردن را به روشنی نشان می‌دهد: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

این تاکید به اندازه‌ای است که حتی به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده می‌شود در بعضی امور، با اصحاب خود مشورت کند:

وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آل عمران، ۱۵۹)

خودکامگی در رأی و به حساب نیآوردن صاحبان اندیشه در تصمیم‌های خرد و کلان، یکی دیگر از عوامل انحراف کارگزاران است. حضرت علی علیه السلام ضمن تاکید بر اهمیت مشورت کردن با افراد بادانش، به آسیب‌شناسی این مقوله می‌پردازد و در نامه خود به مالک اشتر، وی را از مشورت کردن با چند دسته از افراد نهی می‌کند:

وَ لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بِخِيَلٍ يَعْذِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعْذُكَ الْفَقْرُ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا خَرِيصًا يَزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجُورِ ... وَ أَكْثَرَ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مَنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيْتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِالْأَدَاكِ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ؛

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری بازمی‌دارد، و از تنگدستی می‌ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیه تو را سست می‌کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می‌دهد. ... با دانشمندان، فراوان گفت‌وگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.



عَلَّتْ چهارم: نپذیرفتن پند دلسوزان

هیچ کارگزاری، مصون از اشتباه نیست. با این حال، یکی از بهترین راه‌ها برای مصون ماندن از اشتباه، توجه به نصیحت خیرخواهان است. کارگزاری که خود را بی‌نیاز از پند و نصیحت (هرچند از سوی افرادی با رویکرد سیاسی متفاوت) بداند بر اشتباه‌های خود اصرار خواهد کرد که نتیجه آن، چیزی جز غوطه‌ورتر شدن در انحراف نخواهد بود.

در نامه ۵۳ نهج البلاغه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن معرفی بدترین وزیران برای یک کارگزار، بر این نکته تاکید می‌کند که کارگزار باید همواره در جست‌وجوی افرادی باشد که در بیان اشتباه‌های او، صریح و بدون تعارف هستند و همواره خطاهای کارگزار را تذکر می‌دهند؛ چه

خوشایند او باشد چه نباشد:

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزَيْرًا وَمَنْ شَرَّكَهُمْ فِي الأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الأَثَمَةِ وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ أَرْأِهِمْ وَنَفَادِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصْرِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوَنِ ظَالِمًا عَلَيَّ ظَلَمَهُ وَلَا أَمِيًّا عَلَيَّ إِثْمَهُ أَوْلَيْكَ إِخْفَ عَلَيْكَ مَوْتُهُ وَأَحْسَنَ لَكَ مَعُونَةً وَأَحْسَنَ عَلَيْكَ عَطْفًا وَأَقْبَلَ لِعَيْبِكَ إِفْسًا فَاتَّخِذْ أَوْلَيْكَ خَاصَّةً لَخَلْوَاتِكَ وَخَفَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ إِثْرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمَرِّ الحَقِّ لَكَ وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ كَرِهَ اللهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَقِعَا ذَلِكَ مِنْ هَوَاك حَيْثُ وَقَعَ؛

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشته، پس مبدا چنین افرادی محرم راز تو باشند؛ زیرا آنان یاوران گناه کاران، و یاری‌دهندگان ستمکارانند. تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آن‌ها را داشته، اما گناهان و کردار زشت آن‌ها را نداشته باشند؛ کسانی که ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده، و گناه کاری را در گناهی کمک نرسانده باشند. هزینه این‌گونه از افراد بر تو سبک‌تر، و یاریشان بهتر، و مهربانی‌شان بیش‌تر، و دوستی آنان با غیر تو کم‌تر است. آنان را از خواص و دوستان نزدیک و رازداران خود قرار ده، سپس از میان آنان افرادی را که در حق‌گویی از همه صریح‌ترند، و در آن‌چه خدا برای

دوستانش نمی‌پسندد تو را مددکار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد چه نباشد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۲۱۶ از مردم می‌خواهد که هرگز از مشورت دادن و گفتن حق به وی دوری نکنند: فَلَا تَكْفُوا عَن مَقَالَةِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ فَايِي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أخطِئَ وَلَا أَمِينُ ذَلِكَ مِنِّي فَعَلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللهُ مِنِّي نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عبيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا يَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَى وَأَعْطَانَا البَصِيرَةَ بَعْدَ العَمَى؛

پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم، و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا

من و شما، بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آن‌چه بودیم خارج کرد و بدان‌چه صلاح ما بود درآورد. به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.

در حکمت ۳۴۷ نیز در تعریف چابپلوسی که آفتی است برای رویکرد مردم به کارگزاران، می‌فرماید:

الثَّنَاءُ بَأَكْثَرِ مِنَ الأَسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الأَسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ؛ ستودن بیش از آن‌چه سزاوار است نوعی چابپلوسی، و کم‌تر از آن، درماندگی

در نامه ۳۵ نهج البلاغه.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن معرفی

بدترین وزیران برای یک

کارگزار، بر این نکته تاکید

می‌کند که کارگزار باید

همواره در جست‌وجوی افرادی

باشد که در بیان اشتباه‌های او،

صریح و بدون تعارف هستند و

همواره خطاهای کارگزار را تذکر

می‌دهند؛ چه خوشایند او باشد

چه نباشد.

یا حسادت است.

مصانه یکی از مفاهیمی است که در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه مطرح شده. حضرت مردم را از گفت‌وگو با ایشان بر اساس رویکرد مصانه، نهی می‌کنند و خطرهای آن را برای کارگزاران یادآور می‌شوند:

و لَا تَخَالِطُونِي بِالمُصَانَعَةِ وَلَا تَطْنُوا بِي اسْتِغْفَالًا فِي حَقِّ قَبِيلٍ

۱. می‌پرسند اگر امام معصوم است چرا می‌فرماید خود را برتر از آن که اشتباه کنم نمی‌دانم؟ دو پاسخ مطرح است. اول آن که امام علیه‌السلام فرمود بدون کمک خدا از اشتباه مصون نمی‌باشم که خود اثبات عصمت است. دوم- امام علیه‌السلام در تمام کارهای حکومتی با مشاوران خود مشورت می‌کرد، و به رأی و نظر آن‌ها عمل می‌کرد. فرمانداری را نصب می‌کرد و بعدها مشخص می‌شد که آن شخص لایق نبوده، این‌گونه نبود که مشورت نکند یا در همه جا از علم غیب کمک بگیرد. (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۴۴۶، پاورقی)



لِي وَلَا التَّمَّاسِ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ؛ اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا از عهده و وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی را که مانده است بپردازم، و واجباتی را که بر عهده من است و باید انجام گیرد ادا کنم.

علت پنجم: دوری از مردم

از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزاری که خود را از مردم پنهان کند به گونه‌ای که مردم، امکان گفتگوی مستقیم با وی را نداشته باشند دچار انحرافات متعددی خواهد شد. یکی از این انحرافات اخلاقی، تکبر و خودخواهی است. ارتباط مستقیم با

مردم، عاملی است برای کسب فضیلت اخلاقی تواضع:

وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفَرَّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجَلَّسْ لَهُمْ مَجْلَسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لَهِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ وَتَقْعُدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَعْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمَهُمْ غَيْرَ مُسْتَعْتَبٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُسْتَعْتَبٍ ثُمَّ أَحْتَمِلُ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَنَجَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْأَنْفَ يَسْطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْتِافَ رَحْمَتِهِ وَ يُوجِبُ لَكَ تَوَابَ طَاعَتِهِ وَ أَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا وَ أَمْنًا فِي إِجْمَالٍ وَ إِغْدَارٍ؛

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفت‌وگو کند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملت‌ی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی‌اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد». پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ‌خویی و خودبزرگ‌بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن‌چه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی بازمی‌داری با مهربانی

و پوزش خواهی همراه باشد. (نهج البلاغه، نامه ۵۳) همراهی کارگزار با مردم هنگامی تاثیرگذار است که آراسته به لطف، رحمت و مهربانی باشد و گرنه آثار منفی آن بیشتر خواهد بود. در بخش دیگری از این نامه می‌خوانیم:

وَ أَشْعُرُ قَلْبِيكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يُفْرَطُ مِنْهُمْ الزَّلِيلُ وَ تَعْرَضُ لَهُمْ الْعِلَلُ وَ يَوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا فَأَعْطَهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَجِبُ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ؛

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند:

دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد.

حضرت علی علیه السلام این نوع برخورد با مردم را با برخورد پدر و مادر با فرزندانشان مقایسه و تاکید می‌کند کارگزار باید همان نگاهی را به امت داشته باشد که

والدین به فرزندان دارند:

ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانُ مِنْ وُلْدِهِمَا وَ لَا يَتَفَقَّدُ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَ لَا تُخْفِرَنَّ لَطْفًا تَهَادَيْتَهُمْ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ؛

پس در کارهای آنان به گونه‌ای ببندیش که پدری مهربان درباره فرزندش می‌اندیشد، و مبادا آن‌چه را که آنان را بدان نیرومند می‌کنی در نظرت بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری تو نسبت به آنان - هرچند اندک باشد - خوار میندازد؛ زیرا نیکو، آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند.

گرچه این نوع نگاه کارگزار باید نسبت به تمام مردم باشد، طبقه ضعیف جامعه نیازمند دلگرمی و دستگیری بیشتری هستند. بنابراین، کارگزار هنگامی می‌تواند از آفت دوری از مردم جلوگیری کند که به این قشر از جامعه، توجه ویژه داشته باشد. اهمیت این نکته به اندازه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام



کلام خود در این باره را با عبارت هشدارآمیز (الله الله) شروع می‌کند:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزُّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا وَ أَحْفَظَ اللَّهُ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَّتْ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ ... فَلَا تَشْخَصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفْقِدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعِيُونَ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنَ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضِعِ فَلْيَزِفْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ؛

سپس خدا را خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ

چاره‌ای ندارند، [و عبارتند از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران، درمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن‌داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز برمی‌دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت‌المال، و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده. ... مبدا سرمستی حکومت، تو را از رسیدگی به آنان بازدارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسؤلیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی برمگردان. به ویژه امور کسانی را از آنان بیش‌تر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کم‌تر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خداترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به‌گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی؛ زیرا این گروه در میان رعیت بیش از دیگران به عدالت نیازمندند و حق آنان را به‌گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی.

بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد، و تندروی تو را فرومی‌نشانند، و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی بازمی‌گردانند. پرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی؛ زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می‌سازد، و هر خودپسندی را بی‌ارزش می‌کند.

بی‌گمان، هنگامی که مردم، این غرور و مستی را در کار گزار ببینند در گفت‌وگو با وی، احساس راحتی نخواهند داشت و چه بسا با تملق با او سخن خواهند گفت. نگاه مردم به کار گزار به عنوان فردی خودخواه و جبار، آفتی جدی در عملکرد کار گزار است. حضرت علی علیه السلام به‌صراحت از مردم می‌خواهد که هرگز این نوع نگاه را نسبت به خود ایشان نداشته

حکومت‌داری از نگاه اسلام
هنگامی ارزشمند است که با هدف الهی و در راستای خدمت به بندگان باشد. بر این اساس، قدرت و مقام تنها ابزاری است برای رسیدن به این هدف مقدس. اگر این نوع رویکرد به قدرت در کار گزار کم‌رنگ شود به تدریج غرور و مستی قدرت، جایگزین آن خواهد شد؛ امری که انحراف بزرگ اخلاقی است و انحراف‌های دیگری را به دنبال خواهد آورد. بر این اساس امام علی علیه السلام در سفارش خود به مالک اشتر، ضمن پیش‌فرض گرفتن مردود بودن این انحراف، راهکارهایی برای رهایی از آن ارائه می‌کند.

باشند:

فَلَا تَتَّبِعُوا عَلِيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لَا يُخْرِجُنِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حَقِّهِ لِمَ أَفْرَغُ مِنْ أَدَائِهَا وَ فَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِضَائِهَا فَلَا تَكْلُمُونِي بِمَا تَكْلُمُونَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبِدَاةِ وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمَصَانَعَةِ وَ لَا تَنْظُرُوا بِي اسْتِنْقَالًا فِي حَقِّ قَبِيلِ لَبِي وَ لَا التَّمَاثُ بِإِعْظَامِ نَفْسِي فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَفْتَلِ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ؛

اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبایی خود مستایبید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی را که مانده است بپردازم، و واجباتی را که بر عهده من است و باید انجام گیرد ادا کنم. پس با من چنان سخن مگویند که با پادشاهان سرکش می‌گویند، و چنان که از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجوید، و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برایش دشوارتر خواهد بود. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)

نکته پابانی

آنچه در این مقاله به آن پرداخته شد، تنها ۶ علت از علل انحراف اخلاقی کارگزاران بر اساس سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه بود. البته علل انحراف اخلاقی، منحصر در این ۶ مورد نیست اما می‌توان ادعا کرد که این موارد، از جمله مهم‌ترین علت‌های انحراف کارگزاران است و مطالعه تاریخ، چه تاریخ صدر اسلام و چه تاریخ معاصر، تأیید می‌کند که هرگاه این ۶ عامل، گریبان‌گیر حاکمان و کارگزاران شده باشد، به گمراهی و زلالت اخلاقی آن‌ها انجامیده است. این عوامل، چیزی نیست که از نگاه مردم پنهان بماند. رعایا با توجه به همین عوامل، درباره کارگزاران خود قضاوت خواهند کرد و به آن واکنش نشان خواهند داد؛ واکنشی که گاهی به قیمت جان کارگزاران منحرف تمام شده است!

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح.
۳. نهج البلاغه، ترجمه مرحوم دشتی، چاپ اول؛ ۱۳۷۹، نشر مشهور، قم.

علت ششم: غرور و مستی قدرت

حکومت‌داری از نگاه اسلام، هنگامی ارزشمند است که با هدف الهی و در راستای خدمت به بندگان باشد. بر این اساس، قدرت و مقام، تنها ابزاری است برای رسیدن به این هدف مقدس. اگر این نوع رویکرد به قدرت در کار گزار کم‌رنگ شود به تدریج، غرور و مستی قدرت، جایگزین آن خواهد شد؛ امری که انحراف بزرگ اخلاقی است و انحراف‌های دیگری را به دنبال خواهد آورد. بر این اساس، امام علی علیه السلام در سفارش خود به مالک اشتر، ضمن پیش‌فرض گرفتن مردود بودن این انحراف، راهکارهایی برای رهایی از آن ارائه می‌کند:

وَ إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَهْمَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَيَّ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طَمَاحِكَ وَ يَكْفِ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَغِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ. إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يَهَيِّئُ كُلَّ مُخْتَالٍ؛

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خودبزرگ‌بینی شدی به

رویارویی مبانی در میدان

زامامدار پشت‌مبانی ایستاده و بنیان‌ها خود در وسط میدان هستند

معصومه اسماعیلی

ریش ساده‌انگارمان می‌خندد. ما در هرچه استاد نباشیم، در نوشتن‌های انتزاعی و پرداختن به بن‌مایه‌ها ید طولایی داریم؛ غافل از این که به عمل کاربرآید به سخن‌دانی نیست... می‌گوییم و می‌نویسیم بنیان‌های تفکر غربی و تو بخوان غرب و تمام اقدام و عمل غربی؛ تفکر غرب همواره بر بنیان‌های مشخصی استوار بوده که در طول سالیان دراز چکش خورده، ورز داده شده و آه تنور به خود دیده و اکنون به شکل مشخصی در اقدام و عمل غربی تبلور یافته‌اند. اگرچه در نهایت حقایقی چون شهادت‌طلبی، مقاومت، ایمان با عمل دینی، تفکر جهادی و مقولاتی از این دست یک‌باره تمام آن کاسه‌کوزه‌ها را بدون این که بدانند دقیقاً از کجا خورده‌اند به هم می‌زند اما پرداختن به مبانی برای یافتن شاه‌راه‌های نفوذ، مهم و ضروری است.

مقدمه

بنیان‌ها، زیرساخت‌ها، میناها و هرآن‌چه در این وادی است، اکنون آرایش جنگی گرفته‌اند. در روزگاری زندگی می‌کنیم که مبانی در برابر مبانی، شمشیر کشیده و زمامداران همه بر کرسی بنیان‌های فکری چیده شده‌ای نشستند. بر خلاف دیروزی که بنیان‌های فکری پشتوانه تفکر زمامداری بودند امروز زمامدار پشت آن‌ها ایستاده است و بنیان‌ها خود وسط میدان هستند. زمامداری می‌آید و یکی می‌رود و همه در خدمت مینا و بنیان فکری ویژه‌ای هستند. تا چندی پیش در خصوص بنیان‌های فکری غرب درگیر برگزاری همایش بودیم و امروزه در وسط شهر، روی بیلبوردهای تبلیغی خودمان و گاهی در کوچه‌های پر از عابر با فرستاده‌های همان زیرساخت‌ها روبه‌رویم. گفتند توهم توطئه است؛ حالا توطئه روبه‌رویمان ایستاده و قاه‌قاه به

ترابط دین و دنیا در اسلام و غرب

آنچه نوع نظام یک کشور را شکل داده و محتوای یکی از مبانی مهم در تفکر غربی، نگاه سکولاریستی و رویکرد جدانگاری دین و دنیاست. نگاه سکولاریستی به دین موجب حذف نقش دین در همه حوزه‌های اجتماعی از جمله سیاست، اخلاق، هنر و تعلیم و تربیت می‌شود. (بیات و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۳۳۹) گروه‌های سکولار، یا دین را به کلی منکرند و یا با قبول دین، محدوده آن را به مسائل فردی اختصاص می‌دهند. در این میان برخی سکولارها با قبول حقانیت دین یا به این نکته معتقدند که دین به شرط حضور معصوم می‌تواند در اجتماع وارد شود یا بر این نکته تأکید می‌کنند که ورود دین در حوزه اجتماع به فداست آن خدشه وارد می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱-۶۶، ص ۶۷) سکولاریسم اخلاقی نوع خطرناکی است؛ چراکه مروج بی‌اعتنایی یا به حاشیه راندن دین از عرصه اخلاق است. (بیات و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸) که این مطلب از گرایش جدید به حسن و قبح عقلی سرچشمه می‌گیرد. در قدیم منظور از حسن و قبح عقلی گرایشی در برابر نص‌گرایی افراطی بود که ریشه حسن و قبح را در عقل می‌جست و دین را مؤکد حکم عقل و هادی آن معرفی می‌کرد؛ اما برداشت معاصر از حسن و قبح عقلی، جدایی عقل از دین است. اعتقاد معاصر منجر به نظریه تغییر در حسن و قبح افعال می‌شود بدین معنا که حسن و قبح نزد ملتی می‌تواند کاملاً متفاوت از ملت دیگر باشد اما این معنا در اسلام دیگر گونه است. متفکران اسلام نیز خوبی و بدی را به خوبی و بدی دائم و ثابت و متغیر تقسیم می‌کنند اما اسلام معتقد است که برخی امور ذاتا و همواره حسن و برخی قبیح‌اند و این ملت یک ملت متفاوت نخواهد بود؛ مثلا قبح ظلم و حسن عدل، دائمی است (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱۴، ص ۱۱).

مکاتب اخلاقی جهان طبق تقسیم علامه طباطبایی به چهار طیف مکتب انبیای سلف، مکتب ویژه قرآن، مکتب فلاسفه یونان و مکتب نسبی‌گرایی اخلاقی تقسیم می‌شود. دو مکتب اول، اخلاق دینی و دو مکتب دوم اخلاق سکولار است. تفاوت دو مکتب در شکل اعتقاد و التزام عملی به اعتقاد است. از این رو در دو مکتب اخلاق دینی، ایمان حقیقی به اصل مبدأ و معاد، التزام عملی به احکام دینی و ارزش‌های اخلاقی را در پی می‌آورد؛ همچنان که بی‌توجهی به این مبانی موجب عدم التزام اخلاقی و پدید آمدن ناهنجاری‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی می‌شود. اخلاق دینی بر عقل و اندیشه مبتنی است و از مکتب پیامبران بهره‌مند است در حالی که اخلاق سکولار ابتدا بر مکتب نبوت را نفی می‌کند. از همین معنا تفاوت در بنیان فکری اسلام و غرب در مسأله اخلاق قابل دریافت است. مکتب اخلاقی اسلام بر پایه مکتب قرآن است که مکتب انبیای سلف را نیز در خود دارد و بر پایه اعتقاد به مبدأ و معاد، زیست‌الاهی و دینی و ملتزم به این دو اصل را می‌طلبد اما در غرب قضیه واژگونه است و توجه به این اصول ضروری نیست؛ در نتیجه التزام عملی و اخلاقی نیز در پی نخواهد داشت.

ترابط عقل و دین در اسلام و غرب

از ابتدای مسیحیت این پرسش وجود داشته که آیا عقل جانشین نقل می‌شود یا خیر؟ برخی به سمت عقل‌گرایی رفته و برخی، نقل‌گرایی را اختیار کرده و گروهی سعی در رویکردی تألیفی داشته‌اند. آگوستین گفت ایمان بی‌اور تا بفهمی و کبر گکارده به تعارض عقل و دین رأی داده و عقل

را مایه به تأخیر انداختن ایمان و نگون‌بختی دانست و در نتیجه ایمان را بر عقل تقدم داد. (پترسون و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۵۳) در اسلام نیز وضع به همین منوال بود اما در دوران معاصر پرسش‌ها شکل دیگری به خود گرفت؛ آیا عقلانیت ابزاری با نقل دینی سازگار است؟ و نقل دینی، عقل ابزاری را تأیید می‌کند؟ در اسلام پاسخ به این پرسش، مثبت است؛ زیرا عقل ابزاری عقل برنامه‌ریز است که احکامی صادر می‌کند و نقل دینی عملکرد عقل برنامه‌ریز را می‌پذیرد؛ چراکه از نظر اسلام، عقل، هدایت‌گر درونی و برنامه‌های انبیا و امامان، هادی بیرونی است که مکمل هم هستند اما نکته مهم این است که عقل ابزاری قالبی است که باید برنامه‌های آن به عنوان محتوا تأمین شود. اگر عقل، برنامه و اهداف خود را از دین تأمین کند قطعا دستاوردی موافق دین خواهد داشت و اخلاق دینی را توصیه خواهد کرد. در معارف الاهی و اسلامی، عقل وسیله کسب فضایل و حقایق و نیز موهبتی است که خداوند به انسان بخشیده تا به وسیله آن خدای خود را پرستش کند. در حدیث آمده است: «العقل ما عُبد به الرحمان و اكتسب به الجنان» (کلینی، ۱۳۸۱، ج اول، ص ۱۱) و این جا نقطه تقابل بنیان فکری اسلام و غرب است. بر اساس راسیونالیسم و اصالت عقلی که در غرب مطرح می‌شود، عقل، تنها وسیله تأمین خواسته‌های مادی و طبیعی بشر بوده و به صورت ابزار عمل می‌کند.

تفکر غربی معتقد به نقش دین در عقل ابزاری و هدف‌گذاری دینی برای عقل نیست؛ لذا وقتی عقل محتوای خود را از نظر برنامه‌ها یا اهداف یا هر دو از دین نگیرد دستاوردی دینی نیز نخواهد داشت و در نتیجه میان اخلاق و دین رابطه معناداری درک نخواهد شد. غرب در ادامه همین اندیشه به اصالت عقل معتقد شده است. ماکس وبر و به تبع او برخی روشنفکران اسلامی معتقدند عقلانیت ابزاری، افسون‌زدا و نقل دینی افسون‌زاست. (خسرپناه، ۱۳۷۹، ص ۲۳۲)

از جمله دستاوردهای عقل ابزاری از دوره رنسانس به بعد، اعتقاد به برتری کمیت بر کیفیت است. اساس و پایه این رویکرد به بنیان‌گذار فلسفه جدید غرب، یعنی دکارت فرانسوی برمی‌گردد. دکارت به شدت با روش‌های کیفی مخالف بود. به همین دلیل، با مشایبان که بیش تر به نگرش کیفی توجه می‌کردند مخالفت کرده و روش آنان را مردود اعلام کرد. این طرز فکر پس از او در پیروان مکتب وی و در نهایت در فرهنگ غربی متداول شد. مشایبان در عالم طبیعت به دو حقیقت صورت نوعیه و جسمیه و امتداد و بعد جسمانی اعتقاد داشتند که بر این اساس همه چیز در جسمانیت خلاصه نمی‌شد اما دکارت، معتقد شد؛ کمیت، بنیاد واقعیت‌های طبیعی را تشکیل می‌دهد. (منوچهر صانعی، ۱۳۷۶، ص ۴۷، ۹۵ و ۹۵) وی در رساله «گفتار در روش» خود از این مسأله بحث می‌کند که در علوم بهتر است مفاهیم به صورت کمی و با امار و ارقام بیان شود. (رنه دکارت، بی‌تا، ج اول، ص ۱۶۶) سخن دکارت، انسان را به یاد سخن هابز انگلیسی می‌اندازد که می‌گفت: تفکر چیزی جز محاسبه نیست. (منوچهر صانعی، ۱۳۷۶، ص ۹)

امروزه دانشمندان غربی معتقدند علم دقیق، چیزی جز اندازه‌گیری مفاهیم کمی نیست؛ از این رو، به نفی روح مجرد پرداختند؛ زیرا نمی‌توانستند آن را اندازه‌گیری کنند. نتیجه این تفکر، تبلیغ مصرف‌گرایی بیش تر با مفهوم «توسعه» است. مقصود از توسعه (development)، توسعه کمی، یعنی بالا رفتن میزان تولید و مصرف است. (محمد مددپور، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۳۵) اسلام در همین زمینه به ابعادی فراتر از توسعه کمی می‌اندیشد و رشد در محتوا و مغزافزار بشر را مهم‌تر از سخت‌افزار می‌داند و به سبب

توجه به همین نکته است که مقام معظم رهبری بر استفاده از کلمه پیشرفت در مقابل واژه توسعه اصرار دارد تا بعد کیفی و محتوایی اولویت یابد؛ البته مفهوم توسعه بار معنایی دیگری نیز دارد. ما وقتی می‌گوییم پیشرفت، نباید توسعه به مفهوم رایج غربی تداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین‌المللی حرف رایجی است. ممکن است پیشرفتی که ما می‌گوییم، با آن چه که امروز از مفهوم توسعه در دنیا فهمیده می‌شود، وجوه مشترکی داشته باشد - که حتماً دارد که حتماً دارد - اما در نظام واژگانی ما، کلمه پیشرفت معنای خاص خودش را داشته باشد که با توسعه در نظام واژگانی امروز غرب، نایبستی اشتباه بشود. آن چه ما دنبالش هستیم، لزوماً توسعه غربی - با همان مختصات و با همان شاخص‌ها - نیست. غربی‌ها... وقتی می‌گویند کشور توسعه‌یافته، یعنی کشور غربی؛ با همه خصوصیاتش: فرهنگش، آدابش، رفتار و جهت‌گیری سیاسی‌اش؛ این توسعه‌یافته است. در حال توسعه یعنی کشوری که در حال غربی‌شدن است؛ توسعه‌نیافته یعنی کشوری که غربی نشده و در حال غربی‌شدن هم نیست. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴) پیشرفت در مقابل توسعه، برای همه جوامع عالم، الگویی یکسان ندارد. شرایط گوناگون تاریخی، جغرافیایی، جغرافیای سیاسی، طبیعی، انسانی و شرایط زمانی و مکانی - در ایجاد مدل‌های پیشرفت، اثر می‌گذارد. ممکن است یک مدل پیشرفت برای کشوری یک مدل مطلوب باشد؛ عیناً همان مدل برای یک کشور دیگر نامطلوب باشد. (بر گرفته از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴) بر این اساس بر خلاف تفکر غربی نمی‌توان برای همه نسخه‌ای یکسان دست و پا کرد.

تفاوت بنیادی در نگاه به انسان

در انسان‌شناسی غربی که با عنوان اومانسیسم یا اصالت انسان مطرح است، انسان به عنوان یک موجود طبیعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (واعظی، ۱۳۷۷، ص ۶-۷) انسان‌شناسی در غرب در بدنه متلاطم و مذبذبی گرفتار شده است گاه پروتاکوراس انسان را معیار هر چیز در نظام هستی می‌داند (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۷۷) و گاه هابز انسان را با گرگ مقایسه می‌کند. (فروغی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲۰). تلقی و کاربرد غرب از انسان به صورت موجودی خودبسنده و به تعبیری قائم به خود است که خالق همه چیز از جمله اخلاق، سیاست، اقتصاد است و وحی در این زمینه نقشی ندارد. این تفکرات، برخاسته از اندیشه ژان ژاک روسو است که در تبیین مسائل جامعه مدنی، انسان را به عنوان موجودی طبیعی و نه دارای بعد ماورایی، محور تعیین‌کننده می‌داند. انسان برای خود خدایی است و به خدا نیز در این تفکر چندان احتیاجی نیست. بر اساس این فکر، گرگ، اخلاقی درنده‌خو دارد و انسانی که گرگ تصور می‌شود با همین نظام اخلاقی زندگی خواهد کرد. کیلینک معتقد است:

«فلسفه طبیعی دکارت، فلسفه کاملاً مکانیستی است. از نظر دکارت، جسم زنده (انسان) یک ماشین است و با جسم بی‌جان فرق ندارد جز این که ترکیب آن پیچیده‌تر است. این جمله از دکارت است که: بدن انسان چیزی نیست جز مجسمه یا ماشین که از خاک ساخته شده است. او نه تنها جهان و بدن انسان و حیوان را ماشینی پیشرفته می‌داند، بلکه اعمال حیاتی را نیز به صورت مکانیکی تبیین می‌کند؛ نتیجه این تبیین به آن جا رسید که جهان و

انسان جز حرکت و امتداد چیزی نیست. (منوچهر صانعی، ۱۳۷۶، ص ۵۹) از جمله خصوصیات فرهنگ غرب در خصوص انسان، اصالت‌دادن به قدرت است. قدرت در تفکر غربی کمال استعدادها می‌داند. اگر در نزد افلاطون برترین فضیلت عدالت بود و مسیحیان نوع‌دوستی را ترویج می‌کردند، در دنیای معاصر غرب، فضیلت برتر، قدرت است و رسیدن به این کمال به عنوان هدف مهم، وسیله را توجیه می‌کند و در این میان موازین اخلاقی در خدمت به این هدف تعیین می‌شوند. نظریه اراده معطوف به قدرته همت نیچه، به گسترش مسأله اصالت قدرت مساعدت شایانی کرد. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۷/۳۹) همچنین دیدگاه فرانسویس بیکن که قدرت و تسلط را کمال آدمی می‌دانست و یا اعتقاد هابز، فیلسوف و سیاستمدار غربی، که انسان را گرگ انسان می‌دانست، به تقویت این مبنا انجامید و این روحیه در فرهنگ غرب موجب شد که به کشورهای مختلف تجاوز کرده، به غارت‌گری بپردازند. اما انسان در اسلام از آن جهت مورد بحث قرار می‌گیرد که موجودی کمال‌پذیر است. از انسان‌شناسی در متون دینی با عنوان معرفت نفس، علم‌النفس یا خودسازی یاد می‌شود. چنین انسانی می‌تواند با هادی درونی و فطری خویش به سمت سعادت گام بردارد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴-۵) در این تفکر، ابعاد، ارزش‌ها و ویژگی‌های انسان از بستر متون دینی به دست آمده و برای شناخت او، از روش نقلی بیش از روش تجربی و مشاهده استفاده می‌شود؛ چراکه خالق انسان از همه بیش‌تر می‌داند که چه ساخته و او را برای چه آفریده است. انسان در این تفکر، موجود جاودانه و رو به سوی قرب الاهی و کمال‌نهایی است. او باید خود را مدینه فاضله‌ای سازد که مظهر اخلاق حسنه است و از این رو کرامت یافته، افضل مخلوقات باشد.

شاید بنیان‌های تفکر غربی همه چیز را در اختیار انسان قلمداد کرده، او را خدایی بخشند اما نتیجه همه بنیان‌های فکری این تفکر، ساختن گرگی در پوست یک انسان است. انسان در کسوت سعیت پنهان شده و تا سر حد حیوانی تنزل یافته است. عقل او عقلی ابزار است و دین او با دنیا نسبتی ندارد اما از دیدگاه اسلام، تصور تمام این بنیان‌ها معکوس است.

منابع

۱. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷
۲. بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱
۳. پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی نسب، تهران، طرح نو، بی‌تا
۴. جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱
۵. خسروینا، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹
۶. رنه دکارت، رساله گفتار در روش، چاپ شده در مجموعه سیر حکمت در اروپا، ترجمه محمدعلی فروغی، نشر زوار، بی‌تا
۷. صانعی، منوچهر، فلسفه دکارت، انتشارات الهدی، ۱۳۷۶
۸. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴
۹. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار، ۱۳۷۲
۱۰. کلینی، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸
۱۱. محمد مددیور، خودآگاهی تاریخی، نشر بهار، ۱۳۸۰
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، تهاجم فرهنگی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، خودشناسی برای خودسازی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷
۱۴. واعظی، احمد، انسان از دیدگاه اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۷

بایسته‌های اخلاقی زمامداران

زهرا مروستی

اخلاق

در واژه‌کاوی اخلاق در فرهنگ‌های لغت به این معنا می‌رسیم که اخلاق، درون‌ناپیدای آمی است؛ درون و باطنی که خلق‌ها و سرشت‌ها و صفات نفسانی در آن پایدار گشته و این خلق‌و‌خو تعیین‌کننده شخصیت و منش و رفتار هر فرد از انسان‌هاست؛ انسانی با خلق آرام یا عصبانی و ناآرام، انسانی با مناعت طبع و یا کوتاه‌نظر و هزاران اخلاق و خلق‌های نیک و بد.

زمامدار

این واژه، پیوندی عمیق با سیاست دارد؛ زیرا زمامدار، پیشوایی است که زمام امور را در دست می‌گیرد و اوضاع را کنترل می‌کند و با در دست داشتن افسار اسب لجام‌گسیخته سیاست، آن را آرام می‌گرداند و خرامان خرامان، به راهی که در پیش رو دارد هدایتش می‌کند.

اخلاق و زمامدار

ارتباط زمامدار با سیاست، بدیهی است؛ اما ارتباط اخلاق با دین نیز به تعقیق و استدلال دارد. در ارتباط اخلاق با دین نظریه‌های گوناگونی مطرح است؛ برخی اخلاق را بخشی از دین، گروهی آن را عین دین و برخی دیگر دین را بخشی از اخلاق می‌دانند. در این نوشتار، مجال پرداختن به همه این دیدگاه‌ها نیست اما دیدگاه یکی از اندیشه‌وران معاصر را مطرح می‌کنیم که اهل دانش به درستی گفتارش ایمان دارند: علامه طباطبایی، اخلاق را بخشی از دین و یکی از امور فطری انسان می‌داند: «کارهای خوب و بد به الهام فطرت از طرف پروردگار برای انسان معلوم شده؛ یعنی انسانی که دارای فطرت سلیم باشد، می‌فهمد که چه کاری را باید بکند و چه کاری را نباید بکند.» ایشان، دین را یگانه راه سعادت انسان و پرورش‌دهنده فطرت می‌داند. طبعاً از این رابطه (اخلاق و فطرت) (فطرت و دین)، ارتباط اخلاق و دین مشخص و روشن می‌شود که دین، بهترین پرورش‌دهنده اخلاق به منزله یکی از انگیزه‌های فطری است: «اخلاق، بخشی از دین است. دین به ما می‌گوید در زندگی به دنبال صفات پسندیده باشیم و از ناپسند پرهیزیم.»^۱ پیوند زمامدار با سیاست و اخلاق با دین، ارتباط دین و سیاست را به ذهن متبادر می‌سازد. بنا بر همان نطق معروف و تاریخی سیدحسین مدرس که «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست»، ارتباط اخلاق و زمامدار همچون دین و سیاست ارتباطی لازم و ملزوم است. لازمه زمامدار بودن، اخلاق است. آشکاری این ارتباط، قرن‌ها پیش با بعثت پیامبری که خاتم همه پیامبران و سرآمد همه زمامداران و کارگزاران بوده، مشخص شد آن‌گاه که فرمودند: «إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» به راستی که من مبعوث شدم تا شرافت‌های اخلاقی را کامل کنم. لازم و ملزوم بودن این ارتباط عقلانی، بایسته‌هایی را رقم می‌زند که پرداختن به برخی از آن‌ها ما را در روشن ساختن این ارتباط یاری می‌کند.

بایسته‌های اخلاقی زمامدار

بایسته‌های اخلاقی، بایدهایی است که اگر زمامدار آن‌ها را نداشته نباشد، صلاحیت زمامدار بودن را ندارد؛ مانند بایسته شجاعت برای ارتشی و عدالت برای قاضی. بایسته‌های اخلاقی آن قدر مهم هستند که حضرت امیر، هنگامی که ابوالأسود دوتلی را برای قضاوت برگزیده بودند، در همان روز او را عزل کردند؛ به دلیل این که وی بایسته‌های اخلاقی لازم را برای قاضی بودن دارا نبود و زمان محاکمه، صدایش از طرفین دعوا بالاتر بود.

نمود این بایسته‌ها در اخلاق فردی، اجتماعی و اداری اهمیت بسیار دارد؛ چنان‌که اخلاق فردی زمامدار به اخلاق اجتماعی و اداری سرایت می‌یابد.

بایسته‌های اخلاق فردی زمامدار

به تصریح بنیان‌گذار انقلاب، امام خمینی رحمه‌الله، ایمان، تزکیه و تقوا امری هستند که در رفتار و اخلاق زمامدار بسیار مهم می‌نمایند. تقوا در رأس همه امور است و زمامدار با تقوای خویش، در انجام امور تنها و تنها خدا را در نظر می‌گیرد و انتظار قدرانی دیگران از کارش را ندارد و به کار خویش به چشم خدمت می‌نگرد. با تقواست که فرد زمامدار تزکیه می‌یابد و با تزکیه، ایمان فرد در این مسیر چند برابر می‌شود. «تزکیه نفوس به این است که خودخواهی‌ها، خودبینی‌ها، ریاست‌طلبی‌ها، دنیاطلبی‌ها، از بین برود و به جای همه آن خدای تبارک تعالی بنشیند.»^۲



بایسته‌های اخلاق اجتماعی زمامدار

اخلاق اجتماعی از تسری اخلاق فردی به حیطه اجتماع است و در این حیطه، مردم محور امور قرار می‌گیرند. زمامدار با خلق نیکوی فردی خویش که با تقوا و تزکیه و ایمان به آن دست یافته است، برای کسب رضای خدا، به مردم خدمت می‌کند و در این خدمت از مواردی اجتناب می‌کند. او با اجتناب از یکسری رفتارها و اخلاق‌ها، الگوی رفتاری-اخلاقی را در واقعیت ایجاد می‌کند؛

۱. اجتناب زمامدار از اشرافی‌گری که الگوی رفتاری ساده‌زیستی را ایجاد می‌کند. امام خمینی رحمه‌الله درباره ضرورت این روحیه می‌فرماید: «اگر می‌خواهید در مقابل باطل بایستید و از سلاح شیاطین و توطئه‌ها در روح شما اثر نگذارد، خود را به ساده‌زیستن عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید. مردان بزرگ که خدمات‌های بزرگ برای ملت‌های خود کردند، اکثراً ساده‌زیست و بی‌علاقه به زخارف دنیا بودند.»^۴

۲. اجتناب از قدرت‌طلبی که الگوی رفتاری توجه به طبقه محروم را ایجاد می‌کند؛ چنان‌که رهبر انقلاب در دیدار با رئیس و مسؤولان و کارگزاران قوه قضائیه، بیان داشتند: «در کشور ما، مثل خیلی جاهای دیگر، قشر محروم و فقیر و پابرهنگان و روستائیان و طبقات مستضعف بیش‌تر مظلوم واقع شدند. در حق آن‌ها، احتمال مظلومیت قوی‌تر است تا فلان آدم پول‌دار زمین‌دار وسیع‌الامکان، به درد و تظلم همه باید رسید؛ اما به آن کس که در او، احتمال مظلومیت بیش‌تر است، قشرهای مظلوم و پایین جامعه، دلسوزانه‌تر باید رسید.»

۳. اجتناب از تبختر و تکبر که الگوی رفتاری تواضع در مقابل مردم را ایجاد می‌کند. شخص متبخت‌تر و متکبر به دلیل روحیه خودبزرگ‌بینی پذیرای سخن حق نیست و حق را قربانی امیال و مقاصد فردی و گروهی و حزبی می‌کند. فرد زمامدار با منش رفتاری تواضع به نفع خویش‌تر نیز عمل خواهد کرد؛ چراکه تبختر و تکبر، دشنام و ناسزاگویی و در نهایت ناراضی مردم را برمی‌انگیزاند.

۴. اجتناب از خُلف و وعده که الگوی رفتاری ایفای تعهد را ایجاد می‌کند. خلف وعده از ناشایسته‌ترین اخلاق‌های زمامداری و آفتی بزرگ در هر حکومت و نظام است که اعتماد مردمان را به حکومت و زمامداران خدشه‌دار می‌کند و با دامن زدن به بی‌اعتمادی و بدبینی به حکومت و نظام، شورش مردم را بر می‌انگیزاند و در نهایت به سقوط حکومت و نظام و زمامداران می‌انجامد.

۵. اجتناب از ظلم که تقریباً به همه بایسته‌های اخلاقی می‌انجامد؛ بایسته‌هایی چون حق‌گرایی، مبارزه با مظاهر فساد در جامعه، گذشت، ایفای تعهدات و عدالت و... .

وقتی از بایسته اخلاقی سخن به میان می‌آید، واژه عدالت چون گوهری در این منظومه می‌درخشد. عدل به معنای برابرسازی و توازن، مفهومی است که مصداقش رعایت حق هر فرد و دادن حق به اوست به‌گونه‌ای که حق به حق‌دار برسد. در میان ما شیعیان، عدل بسیار اهمیت دارد و جزئی از اصول دین ما به شمار می‌رود. قرآن، فلسفه و تشکیل حکومت‌ها و بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل و حل اختلاف گوناگون بین مردم دانسته است.^۵

نمونه عالی بایسته اخلاقی عدالت را در منش و رفتار و گفتار حضرت امیر می‌بینیم که از عادل‌ترین زمامداران است، آن‌جا که فرمودند: «به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم، به صاحبان اصلی آن بازمی‌گردانم. گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است. آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت‌تر است.»^۶

بایسته‌های اخلاق اداری زمامدار

اخلاق اداری، تعامل زمامدار و کارگزار و مسؤول با همکاران و زیردستان و ارتباط با چگونگی انجام کار است. در نظام اداری، سه اصل و بایسته اخلاقی مهم، اخلاق اداری را می‌سازند: مسؤولیت‌پذیری، خدمت‌گزاری و امانت‌داری.

۱. اصل مسؤولیت‌پذیری: در این بایسته اخلاقی کارگزار و زمامدار مسؤول، در هر رتبه‌ای نسبت به کارش احساس تکلیف دارد و احساس تکلیف او را مسؤول می‌کند تا کارها را به بهترین وجه انجام دهد.

۲. اصل خدمت‌گزاری: فرد زمامدار یا کارگزار با توجه به خودسازی که در نتیجه اخلاق فردی (تقوا، تزکیه، ایمان) به دست آورده است، کارش را فراتر از تکلیف می‌بیند و خود را در همه مراتب، خدمت‌گزار مردم می‌داند.

۳- اصل امانت‌داری: فرد مسؤول خدمت‌گزار، کار و مسؤولیت خویش را به چشم امانت می‌نگرد؛ امانتی که حفاظت و نگهداری‌اش به دو چشم تیزبین نیاز دارد که یک لحظه غفلت او، به معنای به تاراج رفتن امانت توسط بیگانگان و متجاوزان است.

تاریخ، زمامداری را برای همه این نوشتارها و بایسته‌ها به ما نشان داده است. عدل، شجاعت و مهربانی

اسطوره‌هایی بودند که فقط قهرمانان اساطیری آن را داشتند. آرزوها و آرمان‌ها خالق اسطوره‌های شجاعت و مهربانی و عدالت بودند. حقیقتی ورای اسطوره‌ها وجود داشت. آن حقیقت را مردم در تاریخ به چشم دیدند و با آن‌ها زندگی کردند. این حقیقت در اخلاق زمامداری بود که عدل و انصاف و امانت‌داری و شجاعت را به معنای واقعی در جامعه خویش جلوه‌گر ساختند. آن‌ها بایسته‌های لازم را برای اداره حکومت و ملک خویش به کار بردند و تا پای جان ایستادند اما سؤال این جاست آیا با رفتن آن‌ها، آن اخلاق زمامداران باقی ماند و یا در گوشه‌ای از تاریخ نابود شد و به نیستی گرایید؟ زمامداران و پیشوایانی که حضرت امیر علیه‌السلام درباره‌شان فرمود: «خدای متعال بر پیشوایان دادگر واجب نموده که خود را با ناتوان‌ترین مردم بسنجند و در حد آن‌ها دارایی داشته باشند، تا فقیر، فقیر را به ستوه و پریشانی نکشاند.»^۷ امروز سخن این جاست: آیا کسانی که بر کرسی مدیریت‌های کشور تکیه زده و یا برای قرار گرفتن در فهرست زمامداری در سطوح مختلف از سطح کشوری تا استانی و روستایی تلاش می‌کنند، دارای چنین اخلاقی هستند؟ و اگر نیستند آیا گامی برای کسب و یا تقویت آن به جلو برداشته‌اند؟ پاسخ این پرسش با نیروهای فرودست و در نهایت با مردم است!

پی‌نوشت‌ها

۱. المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه محمد تقی مصباح زیدی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۱۶۱.
۲. آموزش دین، آگاهی به دین، جمع آوری و تنظیم از سید مهدی آیت‌اللهی، تهران، جهان آرا، ص ۱۱.
۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۵۳، امام خمینی رحمه‌الله.
۴. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۱.
۵. بقره، ۱۱۳ و حدید، ۲۵.
۶. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۵، ص ۵۹، «وَاللّٰهُ لَوْ وَجِدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَ مَلَکَ بِهِ الْاِمَاءَ لَزِدْتَهُ فَاِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقِ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ اَضِیْقُ».
۷. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۲۰۹ (ان الله عزوجل فترض علی ائمة العدل ان یقروا انفسهم بضعفة الناس کیلا یتبع بالفقیر فقره).

بایسته‌های اخلاقی آن قدر مهم هستند که حضرت امیر، هنگامی که ابوالاسود دوئلی را برای قضاوت برگزیده بودند، در همان روز او را عزل کردند؛ به دلیل این که وی بایسته‌های اخلاقی لازم را برای قاضی بودن دارا نبود و زمان محاکمه، صدایش از طرفین دعوا بالاتر بود.



اهداف حکومت اسلامی در اندیشه و عمل دولتمردان

نگاهی به اهداف حکومت اسلامی در ابعاد گوناگون و وظایف زمامداران

فاطمه حیدری

کنیم [تا] موضوع حل بشود؛ گفتیم خیلی خوب، اصرار دارید شما، در این موضوع بالخصوص بروید مذاکره کنید؛ ولی در همان سخنرانی اول امسال گفتم من خوشبین نیستم؛ مخالفتی نمی‌کنم اما خوشبین نیستم.^۴ «برخی از آن چه در سفر نیویورک پیش آمد، به نظر ما بجا نبود.»^۵

بعد از موضع‌گیری رهبر انقلاب، ظریف در دیدار با اعضای کمیسیون امنیت ملی، گفت‌وگوی تلفنی روحانی و اوباما و طولانی شدن دیدار خودش و جان کری، را اقدامات نابجای سفر نیویورک دانست.^۶ این بیانات رهبر معظم انقلاب، نقدی بر عملکرد مسؤولانی است که بدون شناخت دقیق از اهداف حکومت اسلامی، وارد عرصه عمل شدند؛ شناختی که بر عملکرد موفق مسؤولان و کارگزاران حکومت اسلامی تاثیر مستقیم دارد؛ عملکرد موفق که می‌تواند به پیروزی و دستیابی به

«برجام اصلاً برای برداشتن تحریم‌ها بود؛ برای این که تحریم‌های ظالمانه برداشته بشود. مگر غیر از این است؟ خوب برداشته نشده؛ حالا می‌گویند به تدریج، یواش‌یواش دارد درست می‌شود! مگر بحث سر یواش‌یواش بود؟»^۷

«این برجام شد برای ما یک نمونه، یک تجربه... در ظاهر وعده می‌دهند، با زبان چرب و نرم حرف می‌زنند اما در عمل توطئه می‌کنند، تخریب می‌کنند، مانع از پیشرفت کارها می‌شوند؛ این شد آمریکا؛ این شد تجربه.»^۸

«به چه مناسبت یک مجموعه به اصطلاح بین‌المللی تحت نفوذ قدرت‌های دنیا، برای ملت‌ها تکلیف مشخص کند؟»^۹ «بعضی از مسؤولین و دولتمردان دولتمردان آن دولت، بعد هم دولتمردان این دولت - فکر می‌کنند در قضیه هسته‌ای ما با آمریکایی‌ها مذاکره



۱. ایجاد وحدت

ایجاد و حفظ وحدت جامعه، از وظایف حکومت است؛ زیرا جوامع براساس وحدت هدف و رویه ایجاد می‌شوند و هر گونه عاملی که دستیابی به آن اهداف را تضعیف کند یا از میان بردارد، با اصول جامعه در تضاد خواهد بود و باید با آن مقابله شود. حزب‌گرایی اگر موجب تفاوت در اهداف و آرمان‌ها شود یا مشی و اصول راهبردی جامعه را مخدوش کند، باطل است و باید با آن مبارزه شود؛ مدیران دولت نیز بایستی سیاست‌های خود را چنان تنظیم کنند که عامل حفظ وحدت باشد نه این که وحدت را مخدوش و یا با بحران روبه‌رو سازند. نادیده گرفتن اخلاق حرفه‌ای و متهم کردن افراد، طرح مسایل بی‌پایه، اختلاف‌افکنی بین شیعه و سنی، تحریف تاریخ مانند آن چه در دهه شصت گذشت و... می‌تواند وحدت رویه جامعه را خدشه‌دار کند.

۲. فراهم کردن امنیت

برقراری نظم و امنیت و دفاع از جان و مال مردم، از وظایف مدیران حکومت است. نخستین دغدغه جوامع، تأمین امنیت است؛ چرا که خوشبختی در گرو تأمین آرامش و امنیت و آسایش است و جوامع برای تأمین آن شکل می‌گیرند. امنیت غذایی و مالی و جانی و عرضی از مهم‌ترین خواسته‌ها، وظایف و اهداف حکومت‌ها و کارگزاران آن است.^۴

۳. مبارزه با ستم و رفع تبعیض

خداوند در آیات ۸۷ و ۸۸ سوره کهف بر مبارزه حکومت با ستم و تلاش برای سبک‌بار ساختن مقررات اجتماعی تأکید کرده است؛ به این معنا که دولت‌ها با بازوان اجرایی خود موظف به مراعات عدالت هستند و باید با هر گونه مصداق و جلوه ستم مبارزه کنند. پیگیری و برخورد با خیانت‌های کارگزاران از جمله با کسانی که در قالب پاداش و حقوق‌های نجومی به بیت‌المال دستبرد زدند، وظیفه حکومت اسلامی است.

۴. ایجاد عدالت

چنان که گذشت، مبارزه با ستم از وظایف حکومت‌ها و دولتمردان است. به طور طبیعی مبارزه با ظلم، لازمه تأمین عدالت است و باید حکومت توسط دولتمردان خود به این وظیفه عمل کند.^۵

این عدالت از تخصیص درست امکانات در همه نقاط کشور آغاز و تا عدالت پایدار در زندگی فردی مردم را شامل می‌شود؛ عدالتی که بر اساس آن در مرام امیرالمؤمنین (علیه السلام) برادرشان نیز با دیگران برابر هستند.

۵. حمایت از محرومان

در منطق لیبرالیسم، حمایت از افراد کم‌توان جایی ندارد، اما دین اسلام افزون بر این که مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد، از معیشت قشرهای محروم غافل نیست. بخشی از مالیات اسلامی و درآمد اغنیا، باید در راه محرومیت‌زدایی و تأمین معیشت افرادی صرف شود که توانایی تأمین نیازهای زندگی خود را ندارند. از همین رو امام علی (علیه السلام) در نامه‌ای به قثم بن عباس، کارگزار خود در مکه، این گونه می‌فرماید:

در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را در راه عیالمدان و گرسنگان و آنان که مستمند و به‌شدت نیازمند هستند، مصرف کن. مانده را در نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند قسمت کنیم.^۶

در این نگرش مالیاتی، اموالی که از سوی کارگزاران حکومت گردآوری می‌شود، متعلق به خدا است که باید برای نیازمندان از خلق خدا مصرف شود، نه این که اموال اختصاصی حاکمان شود. اعطای وام‌های کلان برای قشر ثروتمند، بانکداری غیراسلامی، و قراردادن شرایط سنگین برای محرومان، در سیره دولتمردان اسلامی نیست.

۶. نجات مستضعفان

نجات مستضعفان از سلطه ستمگران، از دیگر وظایف عمومی حکومت‌هاست که باید مسؤولان حکومت بدان قیام کنند. در این موضوع محدودیت‌های جغرافیایی و سیاسی نباید مورد توجه قرار گیرد. دفاع از استمدیده و مستضعف در هر کجای جهان در حد توان، وظیفه‌ای عینی و کفایی است.^۷

۷. تأمین امنیت روانی مردم

با نگاهی به سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) درمی‌یابیم که آنان برای شفاف‌سازی و اطلاع‌رسانی دقیق به مردم اهمیت ویژه‌ای قائل بودند تا از بروز شایعه‌ها جلوگیری شود. خداوند در آیه ۸۳ سوره نساء اطلاع‌رسانی صحیح و بموقع و مقابله با شایعه‌ها را از وظایف



حکومت و کارگزاران آن می‌داند؛ چرا که بسیاری از مشکلات مردم به‌ویژه در حوزه امنیت روانی جامعه به سبب فقدان اطلاع‌رسانی به‌هنگام درباره مسائلی مهم و زیربنایی چون امنیت اقتصادی، غذایی، جانی، مرزی و مانند آن است. اگر مردم حقایق را بدانند، آمادگی بیش‌تری برای دفاع از کشور و جامعه خواهند داشت و می‌توانند بزرگ‌ترین تهدیدها را از سر بگذرانند.

اهداف حکومت اسلامی و وظایف زمامداران در بُعد فرهنگی

فرهنگ هر جامعه نمادی از هویت ملی آن جامعه است. فرهنگ جامعه اسلامی نیز نمادی از باورها، ارزش‌ها، اعمال و رفتار جامعه است؛ بنابراین حکومت اسلامی باید توسط کارگزاران و متولیان فرهنگی مسائل فرهنگی را از اصیل‌ترین منبع آن یعنی قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام دریافت کند و به کار بندد. مسؤلیت فرهنگی حکومت‌ها و تربیت اعتقادی و اخلاقی افراد جامعه توسط حکومت، جایگاه ویژه‌ای در فلسفه سیاسی دارد. هر حکومتی بر اساس مبانی و اصول مورد قبول خود در ابعاد فکری و عملی تلاش می‌کند جامعه را به سوی آرمان‌ها و اهداف مورد نظر سوق دهد. در این میان، رسالت و مسؤلیت فرهنگی حکومت دینی به‌خوبی آشکار است. حفظ اسلام و اجرای مقررات آن، بدون بالندگی عقیده و اخلاق افراد جامعه، شدنی نیست. افراد یا نهادهایی که مسؤلیت اجرای قوانین را در جامعه اسلامی به عهده دارند، نمی‌توانند بدون تزریق فرهنگ معنویت که با تربیت اعتقادی و اخلاقی میسر است موفقیت لازم را به دست آورند.^{۱۲}

همچنین بر اساس بند ۱۳ اصل ۳ قانون اساسی از وظایف فرهنگی دولت دینی، ترویج علوم و فنون در حد خودکفایی است. برخی اهداف حکومت اسلامی در بُعد فرهنگی عبارتند از:^{۱۳}

۱. رشد عقلانیت در جامعه

مهم‌ترین هدف حکومت اسلامی و وظیفه فرهنگی دولت‌مداران اسلامی بر اساس تعالیم دینی، رشد عقلانیت در جامعه است. دولت دینی وظیفه دارد به‌منظور ارتقای رشد عقلانی جامعه، به همگی ابعاد عقلانیت توجه داشته باشد و نظام تعلیم و تربیت را به‌گونه‌ای طراحی کند که درجه عقلانیت آحاد جامعه ارتقا یابد.

زمامداران حکومت اسلامی باید برای افزایش خردورزی در جامعه برنامه‌ریزی داشته باشند. افزایش اندیشیدن در جامعه، پویایی و ارتقای جامعه را به دنبال خواهد داشت. وظیفه مهم زمامداران حکومت اسلامی، اثرگذاری مثبت بر فکر مردم و جهت‌دادن آن به سمت تفکر عقلانی برپایه اعتقادات اسلامی در جامعه است.

در این باره، مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان در واکنش به مسأله «رَبَّنَا» یکی از خوانندگان از همه خواستند که با عقلانیت، مسائلی را دنبال کنند. ایشان فرمودند:

«گاهی اوقات انسان احساس می‌کند دستگاه‌های مرکزی فکر و فرهنگ و سیاست و مانند این‌ها دچار اختلالند، دچار تعطیلند؛ واقعاً آدم گاهی اوقات احساس می‌کند. حالا مثلاً فرض بفرمایید این همه ما مسأله فرهنگی در کشور داریم، مسائل مهم که شاید من بتوانم ده مسأله اصلی فرهنگی را بشمارم که این‌ها دچار مشکل است؛ فرض کنید مسأله سینما، یک مسأله مهم است، [یعنی] مسأله فرهنگی مهمی است که سینمای کشور چه جوری اداره می‌شود، از کجا پشتیبانی می‌شود. حالا پشتیبانی خارجی هم پیدا می‌کنند برای فیلم‌ها. اداره هنر کشور و سینما که چیز کوچکی نیست؛ مثلاً فرض کنید ده مسأله این‌جوری می‌شود پیدا کرد، [اما]

ناگهان می‌بینید مثلاً فرض کنید این که فلان آهنگ قبل از افطار پخش بشود یا نشود، می‌شود مسأله اصلی؛ نامه‌نگاری می‌کنند! پیدا است که این دستگاه اختلال پیدا کرده که مسأله اصلی را از مسأله فرعی تشخیص نمی‌دهد و یک مسأله اصلاً بی‌اعتبار بی‌اهمیت فرعی را به عنوان یک مسأله اصلی، درشت می‌کند. وقتی این‌جوری دستگاه‌های مرکزی اختلال دارند، آن وقت این‌جا جای همان آتش به اختیاری است که عرض کردم».

ارتقای فرهنگ عمومی و مشارکت فرهنگی، رشد و شکوفایی فضایل اخلاقی، تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی، تربیت و هدایت جامعه به سوی کمال و بسترسازی برای شکوفایی علمی کشور از دیگر وظایف کارگزاران در حکومت اسلامی است. دولت‌مداران نظام اسلامی به اقتضای قرار گرفتن در مسؤلیت‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی موظف به رعایت چارچوب‌های اسلامی هستند. آنان در مسیر این حرکت نباید فراموش کنند که حکومت اسلامی برپایه دین و باورداشت خدا و اصول و آموزه‌های اسلامی بنا نهاده شده است.

با مراجعه به متون دینی و توجه به سیره عملی مسلمانان و پیشوایان دین در برخورد با حکومت درمی‌یابیم که حکومت دینی افزون بر تأمین امنیت و اجرای قوانین و محافظت از جان و مال مردم، وظیفه دارد اهداف و ارزش‌های دینی را استوار سازد.

آیه ۴۱ سوره حج با طرح برپاداشتن نماز، این مسأله را از اهداف حکومت مؤمنان می‌داند و این بدان معناست که نخستین وظیفه و هدف ویژه حکومت اسلامی، در حوزه دین‌داری مردم و فراهم کردن زمینه عبادت خدا است؛ چرا که عبادت خداوند، هدف آفرینش انسان است.

برپایی زکات در جامعه اسلامی در کنار اقامه نماز قرار می‌گیرد. پس از پرداخت زکات از سوی مردم، هزینه‌کرد آن به‌عنوان یکی از وظایف اصلی دولت‌مداران برای تأمین اقتصاد سالم مطرح می‌شود؛ زیرا زکات دارای مصارف خاصی است. گردآوری زکات و توزیع درست آن موجب می‌شود تا همه قشرهای جامعه از وضعیت مناسب اقتصادی بهره‌مند باشند و با توزیع مناسب ثروت از انباشت آن جلوگیری شود. زکات، یکی از مهم‌ترین منابع تأمین هزینه‌های حکومت در عهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. در نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام زکات نه یک عمل فردی مربوط به رابطه انسان و خدا، بلکه مسؤلیتی اجتماعی و جمع‌آوری آن از جمله وظایف حکومت است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بیانات رهبری، ۹۵/۵/۱۱.
۲. همان.
۳. بیانات رهبری در حرم امام خمینی، ۱۴ خرداد ۹۶.
۴. بیانات در دیدار مردم آذربایجان، ۲۸/۱۱/۱۳۹۲.
۵. بیانات در مراسم تحلیف و اعطای سردوشی دانشجویان دانشگاه‌های افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳/۰۷/۱۳۹۲.
۶. روزنامه کیهان، ۹۲/۷/۱۶.
۷. نساء، ۵۹.
۸. بقره، ۱۳۶ و ۲۵۱؛ یوسف، ۹۹ تا ۱۰۱.
۹. کهف، ۸۸ و ۸۷.
۱۰. نهج‌البلاغه، نامه ۶۷ ص ۳۵۲ ترجمه سیدجعفر شهیدی.
۱۱. نساء، ۷۵.

12. <http://zolalevahi.ir>

۱۳. گفتاری از کتاب مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران از آیت‌الله عباس مکی، <http://cafehough.com>.



آفتهای اخلاقی زمامداران

محمدحسین علیجانزاده روشن

هستند. در نظام اسلامی همه قشرها در برابر کار و مأموریت خود باید مسؤولیت‌پذیر باشند و این ویژگی در حاکمان و کارگزاران و زمامداران حکومت اهمیت بیش‌تری دارد. در این باره پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «أَلَا كَلِمَ رَاعٍ وَ كَلِمَ مَسْئُولٍ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ..»^۲ آگاه باشید که همه شما در برابر تعهدات خود، نگهبان و مسؤولید. پس حاکم و کارگزار در مقابل مسؤولیتی که بر عهده دارد در برابر مردم مسؤول و متعهد است. حضور زمامداران صالح و نیک که توان و عمر خود را در راه اعتلای کلمه

در دنیای معاصر بحث از اخلاق کارگزاران و مجریان قانون به‌عنوان یکی از نقاط ضعف یا قوت هر حکومت و نظام در سیستم‌های پایش و رصد در دنیا مورد توجه محافل علمی و فرهنگی و سیاسی قرار دارد. امروزه در ایران نیز با روی کار آمدن حکومتی با درون‌مایه دینی و با نظامی برخاسته از مردم با عنوان مردم‌سالاری دینی، صفات و کنش اخلاقی مسؤولان و کارگزاران و رهبران فکری و فرهنگی و مالی جامعه به شدت زیر ذره‌بین عمومی قرار دارد. هرچند از این رهگذر مراکز علمی و پژوهشی متاسفانه هم‌پای افکار عمومی نیستند و همیشه چند گام از این ماجرا عقب‌تر

۲- ارشاد القلوب دیلمی ص ۱۸۴

۱- طلبه سطح سه حوزه علمیه قم



مقدس جمهوری اسلامی صرف کرده‌اند و راه دست‌یابی به این اعتلا را جز در سایه خدمت به خلق خدا نمی‌دانند، باعث قوت نظام اسلامی است. اما در این میان، ظهور مفاسد اخلاقی در میان برخی مدیران و کارگزاران نظام اعم از مفاسدی با اغراض سیاسی، امنیتی، مالی و غیره نقطه سیاه و وضعی در کارنامه جمهوری اسلامی از خود به یادگار می‌گذارد. نبود سیستم پایش و رصد توانمند و مستقل از احزاب و خطوط و جریان‌ها موجب شفاف‌نبودن اطلاعات می‌شود که در نتیجه، افراد سوءاستفاده‌کننده به بهره‌های مالی و سیاسی در جهت منافع و مطامع خود می‌رسند. این مفاسد اخلاقی در میان مدیران و در سیستم‌های اجرایی و نظارتی ریشه در ردایل اخلاقی کارگزاران و مجریان قانون دارد، و جلوگیری نکردن از آن‌ها هر آینه چالش اساسی برای نظام اسلامی در آینده نه چندان دور را موجب خواهد شد. در این نوشتار به بررسی چند آفت عمده اخلاقی در میان کارگزاران و زمامداران می‌پردازیم.

افلاطون، نخستین فیلسوفی است که در حیطه سیاست و امور حکومتی نظریه‌پردازی کرده است. وی با پردازش نگاه معرفتی خود با عنوان نظریه «مُثل» در کتاب معروفش «جمهور» می‌کوشد جامعه انسانی را به سمت معرفت حقیقی رهنمون سازد. وی در این کتاب، انسان را موجودی مدنی بالطبع معرفی می‌کند که افزون بر داشتن قوه عاقله و اختیار، به دنبال جمع بودن و تشکیل اجتماع است. او در نظم‌دهی افکار سیاسی، حکومت‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کند: حکومت اشرافی (اریستوکراسی)، حکومت قدرت نظامی (تیمارشی)، حکومت سرمایه‌داری و پولداران (الیگارشسی)، حکومت مردم (دموکراسی) و حکومت قوه عاقله، که از نظر وی برترین حکومت، حکومت عقل است. در این حکومت، حکیمان حکمران یا حکمرانان حکیم متصدی هستند. افلاطون در کنار حکمت داشتن و حکیم‌بودن زمامداران و مسؤولان یک حکومت، لزوم تخصص داشتن مرد سیاسی را مطرح می‌کند. وی در قالب مثالی می‌گوید: «ناخدایی که حفاظت کشتی و حراست جان کشتیبانان را در یک دریای طوفانی عهددار شده است، موفقیتش در این زمینه مدیون وضع قانون‌های پی‌درپی در عرشه کشتی نیست، بلکه مرهون پختگی و هنرش در دریانوردی است... نیز این را بدان که فرمانروایان عاقل هرگز نمی‌توانند راه خطا بپویند، مادامی که آن قانون بزرگ و بی‌همتا را، که عبارت از تقسیم عدالت به نحوی ماهرانه و عاقلانه میان شهروندان است، رعایت می‌کنند...» افلاطون در این مثال از لزوم رعایت اخلاق زمامداری بحث می‌کند. وی در ادامه در بخشی از کتاب هفتم جمهور می‌گوید: «بنابراین، زمام جامع‌ها را تنها به دست کسانی خواهی سپرد که از یک

زمامداری است.» در این جا افلاطون از ضرورت داشتن اخلاق زمامداران و تربیت صحیح آن‌ها سخن به میان آورده است. این مساله از اول در میان عقلا امری ضروری در حکومت‌داری بوده است.

در تقسیم‌بندی حکومت‌ها، یک تقسیم بر مبنای ایدئولوژی و جهان‌بینی ملت‌ها است که براساس آن حکومت‌ها را تشکیل می‌دهند. جوامعی که بر مبنای ادیان تشکیل شده به حکومت الهی و نقطه مقابل آن حکومت طاغوت تقسیم می‌شوند. زمامداران در حکومت الهی دارای ویژگی‌هایی منتسب به دین و در حکومت طاغوت دارای ویژگی‌های رفتاری منتسب به طاغوتیان و خودکامان هستند. می‌توان از جمله حکومت‌های الهی در طول تاریخ به حکومت حضرت داوود و سلیمان نبی (علیهماالسلام) و از جمله حکومت‌های طاغوت به حکومت فرعون و نمرود مثال زد. در جوامع دینی، حکومت یک امانت الهی است که در دست حاکمان حکیم قرار می‌گیرد. در این حکومت، نقش حاکمان تنها ایجاد امنیت و رفاه نیست بلکه هدایت‌گری جامعه از ورطه گمراهی به سمت آرمان‌های الهی را بر عهده دارند. در چنین جامعه‌ای اگر زمامداران و مسؤولان خود دچار انحطاط اخلاقی شوند، تأثیری مستقیم بر مردم و دین‌باوری آن‌ها خواهند گذاشت. چنان‌که در مُثُل و یا روایت معروف آمده است که «لِلنَّاسِ عَلَي دِينِ مُلُوكِهِمْ»^۴. در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که: نخستین چیزی که موجب نافرمانی پروردگار شد، شش خصلت بود: دنیاطلبی، ریاست‌طلبی، شکم‌پرستی، شهوت‌پرستی، علاقه به خواب و راحت‌طلبی.^۵ از این روایت می‌توان دریافت که از اولیات انحراف و سستی در هر شخصی چه خصائصی می‌باشد. هر چند ممکن است در میان خواص و اشخاص زمامدار این مساله ابعاد گوناگون دیگری نیز داشته باشد. اما به اجمال می‌توان دریافت که این شش خصلت از موارد غالب در سستی افراد در اطاعت خداوند است.

آفت دنیاطلبی و به دنبال زرق و برق‌های دنیا دیدن یکی از عمده موارد شایع در میان زمامداران است که پس از تکیه‌زدن به صندلی قدرت، دچار اشرافیت مبتذل و قدرت‌طلبی بی‌حد و حصر می‌شوند و به‌راحتی عصیان الهی را مرتکب می‌شوند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَ أَلْزَمَ قَلْبُهُ أَرْبَعَ خِصَالٍ هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَبَدًا وَ شَغْلًا لَا يَنْفِرُجُ مِنْهُ أَبَدًا وَ فَقْرًا لَا يَبْلُغُ غِنَاهُ أَبَدًا وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُتَبَاهًا أَبَدًا.»^۶

اگر کسی هم و غم‌ش دنیا باشد و دلبستگی به آن داشته باشد، اول مصیبتش این است که خداوند به او اعتنا نمی‌کند و دست عنایت خود را

۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۷، موسسه الوفاء بیروت

۵- «اول ما غصی به الله تبارک و تعالی سئ خصال: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النُّومِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ» بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۵۳

۶- مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۳۰

از روی سرش برمی دارد و بدا به حال کسی که دست عنایت خداوند روی سر او نیست و حق تعالی او را به خودش واگذاشته است. قرآن در مذمت دنیاپرستی می‌فرماید: «و ما الحیة الدنیا الا لعب و لهو و للدار الآخرة خیر للذین یتقون»^۶ و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و البته خانه آخرت برای تقوای پیشگان بهتر است. حب دنیا می‌تواند در فرد زمامدار آن چنان تاثیر گذارد که با چشم‌پ بستن بر تمام مسائل پیرامونش به حرام روی آورد و آن روز است که به ورطه نابودی کشیده می‌شود.

یکی دیگر از آفت‌های اخلاقی، ریاست‌طلبی فرد زمامدار است. این مسأله نیز پاشنه‌اشیل بسیاری از افراد در مسند قدرت است. اعمال نظر و قدرتی که از ناحیه اختیارات آن فرد مسؤؤل به او روی می‌آورد، کم‌کم موجبات غرور و تکبر و ریاست‌طلبی‌اش می‌شود. یکی از معروف‌ترین احادیث در این زمینه حدیث امام رضا علیه السلام است که فرمودند: «من طلب الریاسة لنفسه هلك، فان الریاسة لاتصلح الا لأهلها»^۷ کسی که برای خود ریاست بخواد هلاک خواهد شد؛ چرا که ریاست جز برای اهلش صحیح نیست. شکم‌پرستی و صفات مرتبط با آن همچون حرام‌خواری و رشوه‌خواری از دیگر مصادیق آفت‌های زمامداری است. قساوت قلب و درک‌نکردن اوضاع و احوال اجتماع از پیامدهای شکم‌پرستی است. در کتاب شریف معراج‌السعادة آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ضرر هیچ چیز از برای دل مؤمن، زیادت‌تر از بسیار خوردن نیست. و پر خوردن باعث دو چیز می‌شود: یکی قساوت قلب و دیگری هیجان شهوت. و گرسنگی نان‌خورش مؤمن و غذای روح و طعام دل و صحت بدن است.» و شکی نیست در این که بیش‌تر امراض و بیماری‌ها از شکم‌پرستی و پر خوری هم می‌رسد.^۸

یکی دیگر از آفت‌های اخلاقی به‌ویژه در زمامداران و مسؤؤلان، شهوت‌پرستی است. این صفت معنای عامی دارد که شامل قوه شهویه می‌شود اما معنایی که در عرف بدان خیلی اشاره شده است، معنای شهوت فرج و جنسی است. پیروی از این نوع شهوت، نفس را حریص بر مجامعت می‌کند. این عمل در حد اعتدال آن که ازدواج و زناشویی است عملی محسن است اما در افراط آن امری است قبیح و مستهجن. داستان‌های بسیاری در طول تاریخ در مورد زمامداران و حکمرانان آمده است که از راه شهوت جنسی به ورطه هلاکت و نابودی کشانده شدند؛ مانند جنگ‌ها بر سر به دست آوردن یک زن یا داستان کئو پاترا در مصر. متأسفانه در تاریخ کشورمان نیز این مورد دور از اذهان نبوده است. شاهان شهوت‌پرست در دوره قاجار و یا محمدرضا پهلوی مخلوع از جمله

زن‌باره‌ها و شهوترانان در دوره‌های معاصر و نزدیک به آن بوده‌اند. شهوت جنسی دامی است که اگر فرد مسؤؤل به سمت آن کشیده شود، رسوایی و گمراهی را به همراه دارد. راه پیش‌گیری از این مسأله و محافظت از دین و دنیا، دوری از نظر کردن به نامحرم و تصور ایشان و تکلم و خلوت با زن نامحرم است.

یکی از عمده‌ترین و شایع‌ترین آفت‌های اخلاقی در افراد مسؤؤل، راحت‌طلبی و دوری از کارهای پرمشقت، پردقت و زمان‌بر است. متأسفانه نداشتن روحیه جهادی و کم‌همتی، مشکلی اساسی در مدیران جامعه ما است. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

«اگر ما جهاد کنیم، اگر ما حرکت کنیم، اگر ما نیتمان را خالص کنیم، خدای متعال هم به ما کمک خواهد کرد؛ اگر ما تنبلی کنیم، اگر کاری که بر عهده ما است انجام ندهیم، طبیعی است انتظار کمک الاهی را هم نباید داشته باشیم. خداوند متعال به کسانی که کار می‌کنند و تلاش می‌کنند، کمک می‌کند؛ خداوند متعال به ملت‌هایی که حرکت می‌کنند و به انسان‌هایی که تلاش می‌کنند، کمک می‌کند؛ تلاش کنیم، حرکت کنیم، خدای متعال هم به ما کمک خواهد کرد.»^۹

از جمله دیگر آفت‌های اخلاقی در میان زمامداران و حکمرانان، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد که توضیحشان در این مجال نمی‌گنجد: نداشتن علم و تخصص موردنیاز، رانت‌خواری، ضعف در مدیریت و تصمیم‌گیری، نداشتن خودباوری، انتشار اسرار مردم و نظام، دوری از مردم و در دسترس نبودن، حراست نکردن از مرزها و تضعیف قدرت نظامی و سیاسی، غرب‌باوری و داشتن امید به قدرت خارجی، نادیده گرفتن توان داخلی، کسب قدرت و کشاندن جامعه به ناآرامی برای اعمال قدرت جناح خود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عاقل نباید هیچ کس را کوچک شمارد و سزاوارترین کسانی که نباید تحقیر شوند، سه گروه هستند: عالمان، فرمانروایان، برادران دینی... هر کس حاکم (اسلامی) را کوچک شمارد، دنیایش تباہ می‌شود.»^{۱۰} رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در روایتی تمام سخن را در دو کلمه خلاصه کرده، فرمودند: «صنفا من أمتی اذا صلحا صلحت أمتی و إذا فسدا فسدت أمتی قیل: یا رسول الله! ومن هما؟ قال: ألقهء والأمرء»^{۱۱} از امت من دو دسته‌اند که اگر صالح باشند امت من به صلاح می‌گیرند و اگر فاسد باشند امت من فاسد می‌شوند. گفتند: ای رسول خدا! آن دو کیان‌اند؟ فرمود: فقیهان و حاکمان.

۱۰- ۱۳۹۵ / ۰۲ / ۲۹. بیانات در دیدار قاریان و حافظان برتر شرکت‌کننده در

مسابقات بین‌المللی قرآن کریم

۱۱- تحف العقول، ص ۳۲۰

۱۲- کتاب الخصال، ص ۲۶

۷- انعام، ۳۲

۸-

۹- نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، ص ۲۶۰



حقوق مردم بر زامداران در حکومت اسلامی

محمد رضا باقرزاده

۸۰

ماهنامه فرهنگ نوین / شماره ۳۵

اشاره

نظام اسلامی بر پایه حق طلبی و حق خواهی و عدالت استوار است و رعایت حقوق در این نظام، ملاک مشروعیت زمامداران است. حضرت امام راحل علیه السلام و مقام معظم رهبری و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ضرورت بیشترین اهتمام را در این باره گوشزد کرده‌اند. اولویت امروز جامعه ما نیز اقتضا می‌کند مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی بیش از گذشته به حقوق ملت هم از جهت وظایف حقوقی و هم در مورد حقوق اخلاقی اهتمام داشته باشند تا انسجام و پیوستگی نظام اسلامی و مردم، بیش از هر زمان دیگری تضمین و تامین شود. به همین مناسبت در این نوشتار برپایه منابع فقه و اخلاق حکومتی اسلام، به حقوق مردم بر زمامداران در نظام اسلامی نگاهی اجمالی خواهیم داشت. مراد از حقوق در این نوشتار، اعم از حق حقوقی و حق‌های اخلاقی است اما پیش از بیان این حقوق، تذکر مقدماتی ضروری است.

مقدمه اول: تقابل و توازن حقوق و تکالیف مردم و زمامداران

در نظام اسلامی هر حقی برای شخصی یا اشخاص ثابت شود، تکلیفی نیز برای آن‌ها ثابت می‌شود که مفاد آن اثبات حق برای طرف مقابل است. این رابطه به صورتی عادلانه و مساوی برقرار است؛ یعنی به همان مقدار که مردم در برابر حاکم اسلامی محق هستند، به همان میزان - نه کم‌تر و نه بیش‌تر - در برابر او مکلفند.

آن حضرت در این باره سخنی دارد که می‌فرمایند: «کسی را حقی نیست جز آن که بر او نیز حقی است و بر کسی حقی نیست، جز آن که او را نیز حقی است. اگر بتوان کسی را یافت که حق دارد و تکلیف ندارد، آن کس تنها خدای متعال است و نه مخلوقات او...»^۱

همچنین می‌فرماید: «همانا خداوند از آن نظر که حکمرانی شما را بر عهده‌ام نهاده، حقی برای من بر شما قرار داده و حقی برای شما همانند آن‌چه بر شما دارم، بر من مقرر نموده است.»^۲

و نیز می‌فرماید: «خدای سبحان از حق‌های خود حقوقی را برای بعضی از مردمان بر بعضی از آنان واجب کرد و آن حق‌ها را با یکدیگر برابر ساخت؛ بدان سان که واجب شدن حقی را مقابل حقی گذاشت و حقی بر کسی واجب نشود جز آن که حقی که برابر آن است، گزارده شود.»^۳

۲. همان

۳. همان

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۱۶

مقدمه دوم: اهمیت حقوق متقابل حاکم و مردم

حقوق میان حاکم و مردم در جامعه علوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چنان که آن را از حقوق دیگر در چنین جامعه‌ای متمایز می‌کند. آن حضرت در این باره می‌فرماید: «بزرگ‌ترین حقوقی که میان مردمان جریان دارد همانا حق والی بر مردم و حق مردم بر والی است.»^۴ آن گاه به بیان نتایج و فواید پای‌بندی حاکم و مردم به این حقوق می‌پردازند

نتایج احترام به حقوق متقابل حاکم و مردم: ۱. سازمان‌دهی پیوند و ارتباط میان والی و مردم؛ ۲. اعتلای دین و سربلندی آن؛ ۳. رستگاری و صلاح مردم و حاکمان؛ ۴. محوریت یافتن حق در جامعه؛ ۵. زمینه‌سازی برای اجرای دین؛ ۶. تحقق عدالت اجتماعی؛ ۷. اجرای سنت‌های الهی؛ ۸. امکان استمرار حکومت؛ ۹. ناامیدی دشمنان.^۵

پیامدهای پایبند نبودن حاکم و مردم به حقوق متقابل: حضرت سپس به بیان پیامدهای بی‌مبالاتی در اجرای این حقوق اشاره کرده، می‌فرماید: «آن گاه که مردم بر حاکم اسلامی چیره شوند (اوامر و نواهی او را به کار نیندند) و یا حاکم بر مردم ستم کند: ۱. اختلاف کلمه رخ می‌دهد؛ ۲. نشانه‌های ستمگری رواج می‌یابد؛ ۳. دین‌گریزی آشکار می‌شود؛ ۴. عمل به سنت‌ها رها می‌شود؛ ۵. هواپرستی معمول می‌شود؛ ۶. احکام الهی تعطیل می‌شود؛ ۷. مشکلات روحی زیاد می‌شود؛ ۸. حساسیت به فروگذاری حقوق بزرگ و انجام اعمال ناپسند سترگ از بین می‌رود؛ ۹. نیکان خوار می‌شوند؛ ۱۰. بدکاران بزرگ‌مقدار می‌شوند؛ ۱۱. مردم در برابر خداوند به سبب گناهان، بسیار سنگین‌بار می‌شوند.»^۶

پس از بیان این مقدمات به بیان حقوق مردم بر زمامداران می‌پردازیم:

اجرای عدالت و مبارزه با ظلم و تبعیض

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ضرورت عدالت‌گرایی زمامدار اسلامی فرمودند: «وَاللَّهِ لَإِنْ آيَاتِ عَلِيٍّ حَسِبَ السَّعْدَانَ مَسْهَدًا وَاجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصْفَدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِنَفْسِي مِنَ الْحَطَامِ وَكَيْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يَسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلِيُّ فُقُولَهَا وَ يَطْوُلُ فِي الشَّرِّ حُلُولَهَا.»^۷

حضرت در این بیان، ظلم‌گریزی خویش را به تصویر کشیده، می‌فرماید: سوگند به خدا، اگر شب را تا به صبح به روی خار بگذرانم و مرا در غل‌ها به بند بکشند، برایم از آن بهتر است که خدا و رسول را در قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی از بندگان ستم کرده، چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم. چگونه به کسی ستم کنم برای نفسی که با شتاب به اندراس و کهنگی روی نهاده است و دورزمانی در زیر خاک خواهد ماند؟! رفتار پرصلابت آن حضرت در برخورد با برادرش عقیل، که امتیازی از بیت‌المال تقاضا کرده بود، نمونه بارزی از اهتمام آن حضرت به اجرای عدالت و ظلم‌گریزی است. ایشان، خود در وصف آن واقعه می‌فرماید: «سوگند به خدا، عقیل را در شدت پریشانی و فقر دیدم که یک من گندم شما را از من خواست، در حالی که کودکانش را از پریشانی با موهای غبارآلود و رنگ‌های تیره دیدم؛ گویا چهره‌هاشان با نیل سیاه شده بود. عقیل درخواست خود را تکرار می‌کرد و من گفتارش را گوش می‌دادم، به

۴. «وَ اعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سِبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقَّ الْوَالِي عَلَيَّ الرَّعِيَّةِ وَ حَقَّ الرَّعِيَّةِ عَلَيَّ الْوَالِي.» (نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۱۶)

۵. همان

۶. همان

۷. همان، خطبه ۲۲۴، ص ۲۵۹

طوری که گمان کرد من دین خود را به او فروخته، از روش عدالت‌مندانه خویش رویگردان شده‌ام. آهن پاره‌ای برایش در آتش گداخته و نزدیک او بردم تا عبرت گیرد؛ چنان که از درد آن همچون بیمار، ناله و شیون سر داد و نزدیک بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! آیا از آهن پاره‌ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می‌کند و مرا به سوی آتشی که خدای قهار از روی خشم برافروخته می‌کشانی؟ آیا سزاوار است تو از این رنج اندک بنالی و من از آتش دوزخ ننالم؟!^۸

سپس در ادامه همین کلام، سرگذشتی شگفت‌انگیزتر از جریان عقیل ذکر می‌کند: سرگذشت اشعث بن قیس را که با آوردن رشوه‌ای به عنوان هدیه می‌خواست امام را فریب دهد: «شگفت‌انگیزتر از سرگذشت عقیل، سرگذشت کسی است که شب نزد من آمد و تحفه‌ای در ظرفی بسته و معجونی آورد که از آن تنفر داشتم؛ چنان که گویا با آب دهان مار یا قی آن خمیر شده بود. از او پرسیدم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه؟ اگر زکات و صدقه است، بر ما اهل بیت حرام است. گفت: صدقه و زکات نیست، هدیه است. گفتم: مادرت در سوگ تو بگیرد، آیا از راه دین خدا وارد شده‌ای تا مرا بفریبی یا عقل از سرت پریده یا جن زده شده‌ای یا سخن بی‌هوده می‌گویی؟! سوگند به خدا، اگر هفت اقلیم را با آن چه زیر آسمان هست به من بدهند تا خدا را نافرمانی کرده، پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بستانم، چنین نخواهم کرد که دنیای شما نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را جویده و طعمه خود ساخته خوارتر است. علی را چه کار با نعمتی که نباید و لذتی که به سرآید؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن اندیشه و زشتی لغزش‌ها و از او یاری می‌خواهیم.»^۹

حضرت در بیان دیگری، به طور صریح، عدالت‌گرایی و حق‌خواهی را از وظایف حاکم اسلامی و حقوق مردم بر وی دانسته، می‌فرماید: «آگاه باشید که حق شماسست بر من که ... حق شما را از موضع آن به تأخیر نیفکنم و تا آن را نرسانم و قفقه‌ای در آن روا ندانم و همه شما را در حق برابر دانم.»^{۱۰}

قاطعیت در اجرای احکام الهی

قاطعیت امیرمؤمنان علیه السلام در مقابله با متخلفان از جمله خائنان به بیت‌المال الگوی رفتاری کاملی برای زمامداران به شمار می‌آید. سیره ایشان به گونه‌ای بود که از هیچ تخلفی آسان نمی‌گذشتند و به تناسب تخلف، به مجازات متخلف - هر چند کارگزار خویش باشد - می‌پرداختند

برای نمونه، حتی یک مهمانی اشرافی، که کارگزارش به آن‌جا دعوت شده بود، می‌توانست آن حضرت را به خشم آورد و نامه‌ای به وی بنویسد: «ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است دعوت یکی از مردان بصره که تو را به سفرهای خوانده، اجابت کرده و بدان شتافته‌ای؛ خوردنی‌های رنگارنگ برایت آورده و پی در پی کاسه‌ها پیشت نهاده‌اند. گمان نمی‌کردم بر سفره مردی حاضر شوی که به نیازمندان خود جفا کرده و آنان را بدان نخواند و بی‌نیازشان به آن دعوت شده است.»^{۱۱}

و در خطاب به کارگزارانی که از بیت‌المال مسلمانان سوءاستفاده کرده بود می‌نویسد: «پناه بر خدا! آیا به رستاخیز ایمان نداری و از حساب و پرسش

۸. همان

۹. همان

۱۰. همان، نامه ۵۰: «أَلَا وَ أَنْ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ ... لَا أُؤَخَّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَجَلِّهِ وَ لَا آقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.» / نامه ۴۵ / نامه ۴۱

۱۱. همان



در ادامه همین نامه، پس از توبیخ‌هایی که به سبب تخلفات وی بر او روا می‌دارند، می‌فرمایند: «ای که نزد ما در شمار خردمندان بودی...»^{۱۵} به‌واقع، حضرت در این بیانات، لزوم احراز صفات امانتداری، وثاقت و برخورداری از درایت را در کارگزار گوشزد می‌کنند؛ صفاتی که بی‌گمان از مهم‌ترین و ضروری‌ترین صفات در نصب کارگزاران حکومتی به شمار می‌آیند. در این زمینه اشاره به نامه آن حضرت به مالک اشتر مناسب است که در آن مرقوم فرمودند: «سپس در کار کارگزاران خویش بیندیش و آن‌گاه که آنان را نیک آزمودی، به کارشان گمار و به میل خود و بی‌مشورت دیگران به این امر بپرداز... و کارگزارانی این چنین را در میان کسانی جست‌وجو کن که اهل تجربه و حیا هستند؛ از خاندان‌های پرهیزکاران و نیکان که در مسلمانی از دیگران قدمی پیش‌تر دارند؛ زیرا اخلاق آنان برتر است و آبرومندترند و طعنشان کم‌تر و عاقبت‌نگری‌شان افزون‌تر.»^{۱۶}

خودنظارتی کارگزاران حکومتی

از دیگر وظایفی که حاکم اسلامی در نظام علوی باید مد نظر خویش قرار دهد، آن است که افزون بر رعایت دقت و حزم در گزینش کارگزاران شایسته، پیوسته بر آنان نظارت داشته باشد تا مبادا از راه مستقیم حق منحرف شوند و پای در راه ستم به بندگان خدا نهند. همان گونه که از نامه‌ها و سخنان بسیار حضرت برمی‌آید، ایشان بازرسانی در حکومت خود داشتند که مدام بر کارگزاران نظارت می‌کردند و گزارش‌های لازم را به آن حضرت ارائه می‌کردند. البته این کار مانع از آن نبوده که حضرت نسبت به اخباری که از سوی مردم نیز به آن حضرت می‌رسید، با روی خوش برخورد کنند؛ گزارش‌های مردمی را غنیمت می‌شمردند؛ چنان که برای نمونه در ماجرای که از سوده نقل شد، وقتی حضرت شکایت وی را شنید و از راه‌های دیگر نیز صدق این شکایت احراز کرده بود، به سرعت اقدام به عزل کارگزار خویش کرد.

در نهج‌البلاغه، به موارد متعددی برمی‌خوریم که حضرت تعابیری همچون «بلغنی عنک» دارند که حاکی از حسن نظارت ایشان بر کارگزاران است. برای نمونه، در نامه‌ای خطاب به یکی از کارگزاران خود مرقوم می‌دارند: «از تو به من خبری رسیده است. اگر چنان کرده باشی پروردگار خود را به خشم آورده‌ای و امام خویش را نافرمانی کرده‌ای و امانت خود را از دست داده‌ای. به من خبر رسیده که تو کشت زمین را برداشته و آن چه را پایت بدان رسیده برای خود نگه داشته‌ای و آن چه را در دستت بوده خورده‌ای. حساب خود را به من باز پس ده و بدان که حساب خدا بزرگ‌تر از حساب مردمان است.»^{۱۷}

مولا در نظارت بر کارگزاران هم در توبیخ خطاکاران جدیت داشتند و هم با نیک‌روشان در جهت تشویق و ستایش آنان گام برمی‌داشتند؛ چنان که از نامه‌ای که به عمر پسر ابوسلمه مخزومی، که از جانب امام ولی بحری

۱۵. همان، ۱۵: «ایهاالمعدودکان عندنا من ذوی الالباب...»

۱۶. همان، نامه ۵۳

۱۷. همان، نامه ۴۰

بیم نمی‌کنی؟ ای که نزد ما در شمار خردمندان بودی، چگونه در حالی که می‌دانستی آن چه می‌خوری و می‌نوشی حرام است، آن را بر خود گوارا ساختی؟ ... پس، از خدا بیم دار و مال‌های این مردم را باز سپار و اگر نکنی، تا بر تو دست یابم، تو را کیفری دهم که نزد خدا عذرخواه می‌گردد و تو را با شمشیری بزنم که کسی را بدان نازم جز آن که به آتش درآید. به خدا! اگر حسن و حسین چنان کردند که تو کردی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزویی نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان بستانم و باطلی را که از ستم آنان ایجاد گردیده است نابود سازم.»^{۱۸} وقتی آن حضرت درباره نزدیک‌ترین کسان و عزیزانش یعنی حسن و حسین (علیهما السلام) چنان قاطعانه بیندیشد و عمل کند، طبیعی است که بتوان با یقین، او را مصداق کامل حاکمی دانست که در اجرای حدود و احکام الهی، ذمه‌ای سستی و سهل‌انگاری به خود راه نمی‌دهد و در این مسیر، کسی بر دیگری برتری ندارد و همگان نزد او یکسانند. سوده نمونه‌ای از عدالت خواهی، ظلم‌ستیزی و قاطعیت او را در اجرای عدالت خطاب به معاویه و در اعتراض و شکایت از مأمور جمع‌آوری زکات این چنین بازگفته است: «به یاد دارم که نزد حضرت علی بن ابی طالب رفتم و می‌خواستم از مأمور جمع‌آوری زکات شکایت کنم. آن گاه رسیدم که او به نماز برمی‌خواست، اما تا مرا دید به نماز نیاغازید با رویی گشاده و مهربان، فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفتم: آری! و شکایت خود را عرض کردم. آن گرامی همچنان که بر آستانه نماز خویش ایستاده بود، گریست و آن گاه به خداوند گفت: خدایا! تو آگاه و شاهد باش که من هرگز فرمان ندادم او به بندگانت ستم کند. و بی‌درنگ، قطعه پوستی درآورد و پس از نام خدا و آیه‌ای از قرآن، چنین نوشت: «آن گاه که نامه‌ام را خواندی، دست و بالت را جمع کن تا کسی دیگر بفرستم آن‌ها را از تو تحویل بگیرد...» و نامه را به من داد. سوگند به خداوند که نه آن را بست و نه مهر کرد. نامه را به آن مأمور دادم و او معزول گردید و از نزد ما رفت...»^{۱۹}

گزینش اصلحیت‌مدار

به جرأت، می‌توان گفت در نظام حکومتی اسلام، یکی از بایسته‌هایی که حاکم اسلامی باید بدان همت گمارد گزینش کارگزارانی است که از درایت، لیاقت و کارایی لازم در امور مربوط به حوزه خود برخوردار باشند. از جای جای نهج‌البلاغه حضرت امیر به‌خوبی می‌توان دریافت که آن حضرت به قدر کافی، به این مهم اهتمام داشتند و کسانی را به کار می‌گماردند که شایسته‌ترین‌ها باشند.

آن حضرت در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود مرقوم نمودند: «من تو را در امانت (حکومت) شریک خود گردانیدم و تو را به خود نزدیک گردانیدم، در حالی که هیچ‌یک از خاندانم برای یاری و مددکاری‌ام چون تو مورد اعتماد نبود و امانتداری چون تو نیافتم.»^{۲۰}

۱۲. همان

۱۳. پیشوای اول امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۹، ص ۱۹ - ۲۰، به نقل از شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۷۱-۶۷۲

۱۴. نهج‌البلاغه، نامه ۴۱



بود، نوشتند پیداست. حضرت در این نامه می‌فرماید: «اما بعد، من نعمان پسر عجلان زرقی را به ولایت بحرین گماشتم و تو را از آن کار برداشتم، در حالی که نه مورد نکوهش هستی و نه تو را سرزنشی شاید؛ حکومت را نیک انجام دادی و امانت را درست گزاردی ... من می‌خواستم سر وقت ستمکاران شام بروم و دوست داشتم تو با من باشی؛ زیرا تو از سزاوارمردمانی هستی که در جهاد دشمنان و برپاداشتن ستون دین به تو پشتگرم و دل آرام هستم. ان شاءالله.»^{۱۸}

چنان که ملاحظه می‌شود، حضرت در نظارت بر کارگزاران از دو اهم تشویق و ترهیب نیز به مقدار لازم بهره می‌بردند تا نظارت به صورت مؤثر صورت پذیرد

آموزش و پرورش همگانی

در جامعه اسلامی، پیشرفت فرهنگی و علمی و تربیت نفوس انسان‌ها به صورتی فراگیر از وظایف و آرمان‌های حکومت شمرده می‌شود. حضرت در این باره می‌فرماید: «حق شما بر من آن است که ... وسایل آموزشستان را فراهم سازم تا در تاریکی جهل نمایند و امکانات پرورش و تربیتتان را فراهم کنم تا بدانید.»^{۱۹}

بر این اساس، حکومت در جامعه علوی نمی‌تواند نسبت به امور فرهنگی متساهل و متسامح باشد. حکومت اسلامی موظف است در پاسداری از فرهنگ اسلامی مردم، نگران و مسؤولیت‌گرا باشد و از امکانات جامعه اسلامی در راه اعتلای فرهنگی جامعه اسلامی براساس تعالیم اسلامی هزینه کند. تذکر این نکته ضروری است که این موضوع، خصیصه‌ای ابتکاری و تهاجمی دارد و کاری بالاتر از دفاع فرهنگی در برابر فرهنگ‌های مهاجم است که به تبع زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، متنوع است؛ هر چند این نیز نوعی دفاع پیش‌گیرانه و به تعبیری، مقاوم‌سازی جامعه در برابر تهاجم‌ها به شمار می‌آید.

قرآن کریم نیز در وصف حاکمان الهی به ذکر این نکته پرداخته، اشاره می‌کند که آنان کسانی‌اند که «اگر در زمین به آنان حاکمیت عطا کنیم، نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند. و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» (حج، ۴۱)^{۲۰} به‌واقع، با این بیان، اشاره دارند که حکومت نزد اهل حق، ابزاری برای اقامه دین خدا و ارتقای معنوی جامعه انسانی است و ارزش ذاتی ندارد.

رفاه عمومی

اگر درآمدهای جامعه اسلامی در راه رفع نیازمندی‌های مردم و به عبارتی، تأمین رفاه عمومی هزینه شود، می‌توان انتظار داشت که مردم با رغبت بیشتری به ادای وظایف مالی خود اقدام کنند و این کار در شکوفایی

اقتصادی جامعه اسلامی نقش بسزایی دارد. به تعبیر دیگر، با این بیان، تأمین رفاه عمومی در جامعه رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل با پرداخت مقرره‌های مالی مردم دارد و این دو با یکدیگر تعامل مثبت دارند. حضرت در نامه‌ای به امیران سپاه خویش می‌فرماید: «اما بعد، بر والی است که اگر به زیادتی از مال رسید یا نعمتی مخصوص به وی ارزانی شد، موجب دگرگونی او نشود و آن چه خدا از نعمت خویش نصیب او کرد، مایه نزدیکی او به بندگان خدا و مهربانی و لطف او به برادرانش شود.»^{۲۱}

این بیان به مسأله تواضع و فروتنی - صفت روحی - حاکم اسلامی نیز مربوط می‌شود، اما شاید بتوان از آن بذل عنایت مالی حاکم اسلامی به مردم را در صورت افزایش درآمدهای مالی حکومت اسلامی نیز استفاده کرد. حضرت در بیان دیگری که حق مردم را بر خویش برمی‌شمارد، تأمین رفاه در زندگی مردم را مطرح کرده، می‌فرماید: «حق شما بر من آن است که خیرخواه شما باشم و در تأمین رفاه شما از درآمد بیت‌المال بکوشم...»^{۲۲} و در عهدنامه‌ای که به مالک اشتر مرقوم نمودند، آمده است: «سو باید به آبادانی زمین بیش از گرفتن خراج و مالیات اهتمام ورزی که اخذ خراج جز با آبادانی میسر نشود و آن که خراج طلبد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش بسیار اندک راست آید...»^{۲۳}

جدا از حقوقی که مردم در جامعه علوی بر حاکمان دارند، مولای متقیان، حاکمان و کارگزاران را ملزم به اخلاق و آدابی می‌داند که چهره‌ای ویژه برای حکومت در جامعه علوی ترسیم می‌کند. در این جا چند نمونه آن ذکر می‌شود:

رفتار کریمانه و کرامت مدارانه

الف) رعایت ادب و احترام به مردم

حضرت علی علیه السلام در برخورد با مردم، الگوی متانت و ادب و احترام به شمار می‌آید و نه تنها خود، بلکه کارگزارانشان نیز موظف بودند همین شیوه را در برخورد با مردم داشته باشند. در این باره، می‌توان به شیوه‌نامه جمع‌آوری مالیات و وظایفی که مأموران دریافت مالیات بر عهده دارند، اشاره کرد. حضرت در این بیان، ابتدا به حالتی روحی اشاره می‌کند که حاکم یا کارگزار او در برخورد با مردم باید دارا باشد و خطاب به کسی که برای جمع‌آوری زکات اعزام می‌کند، مرقوم می‌دارد: «برو با ترس از خدایی که بی‌همتاست» و سپس ادامه می‌دهد: «مسلمانی را مترسان و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران و بیش از حق خدا از مال او برندار. چون به قبیله‌ای رسی، بر سر آب آنان فرود آی، نه آن که به خانه‌هایشان درآیی، آن گاه آهسته و آرام به سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و از گرامیداشت آنان کوتاهی نکن، سپس بگو: ای بندگان خدا! مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده است تا حق را که

۲۱. نهج البلاغه، نامه ۵۰

۲۲. همان، خطبه ۳۴: فاما حکمک علی فالنصیحة لکم و توفیر فیکم علیکم

۲۳. همان، خطبه ۵۳

۱۸. همان، نامه ۴۲

۱۹. همان، خطبه ۳۴: فاما حکمک علی ... و تعلمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا

۲۰. الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر





بر زمین مانده برآیم و واجباتی را که برگردنم باقی است ادا نمایم. پس با من چنان که با گردن کشان و زورگویان گفته می‌شود سخن نگویید و چونان که از تندخویان پنهان کاری می‌شود از من پنهان ننمایید و با ظاهرسازی، با من برخورد نکنید و شنیدن حقی را که درباره من گفته آید بر من سخت مپندارید و گمان مبرید که من در پس آنم که برای خویش بزرگی فراهم آرم. پس آن که حقی که به او گفته شود بر وی گران آید یا عدالت برایش دشوار بود، عمل به حق و عدل بر او گران‌تر و سنگین‌تر خواهد بود.^{۳۲}

و هنگامی که دهقانان شهر انبار، آن حضرت را هنگام رفتن به شام ملاقات کردند، به احترام ایشان پیاده شدند و پیشاپیش او دویدند، فرمود: «این چه کاری بود که کردید؟» گفتند: عادتی است که با آن حاکمان خود را بزرگ می‌شماریم؛ فرمود: «به خدا سوگند که حاکمان شما از این کار سودی نبرند و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان به نگون‌بختی دچار خواهید گردید، و چه زیان‌بار است رنجی که در پی آن کیفی باشد و چه سودمند است آسایشی که با آن، از آتش امان است.»^{۳۳}

و نقل شده است هنگامی که حرب بن شریحیل شبامی، که از بزرگان قبیله خود بود، خواست پیاده در همراهی آن حضرت - که سواره بودند - برود، امام علیه السلام فرمود: «بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با مثل من موجب فریفته‌شدن حاکم و مایه فتنه فریب اوست و برای مؤمن نیز خواری به همراه دارد.»^{۳۴}

ه) انتقادپذیری

حضرت امیر علیه السلام با این که در مقام رفیع عصمت جای دارند و از خطا و طغیان مصونند، خود را در معرض انتقادهای قرار می‌دادند و از مردم می‌خواستند که از او انتقاد کنند: «شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و گمان مبرید که من به دنبال جاه‌طلبی‌ام؛ زیرا هر که حق‌گویی بر وی گران آید و عدالتی که بر وی عرضه گردیده است او را خوش نیاید، عمل به حق و عدل برایش سنگین‌تر خواهد بود. پس، از حق‌گویی یا مشورت عادلانه و گوشزد کردن عدالت باز نایستید که من برتر از آن نیستم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توان‌تر است.»^{۳۵}

آن حضرت در زمره حقوقی که مردم بر وی دارند، می‌فرماید: «کاری را جز در حکم شرع بی مشورت و رأی با شما انجام ندهم.»^{۳۶} مطابق این بیان علوی، نظام اخلاقی تلفیقی از حاکمیت قانون و حکم الهی و نظر و رأی مردم است؛ با این توضیح که حدود رأی و نظر مردم و اعتبار آن را شرع مشخص می‌کند و عمل طبق رأی مردم و مشورت با آنان تا آن جا اعتبار دارد که حکم الزامی الهی بیان نشده باشد، و گرنه اصل اولی آن است که حکم خداوند به اجرا درآید.

و) ساده‌زیستی و دنیاگریزی

ساده‌زیستی و دوری از تجملات و زرق و برق‌های دنیوی از یک‌سو، برای

۳۲. همان، خطبه ۲۱۶
 ۳۳. همان، حکمت ۳۷
 ۳۴. همان، حکمت ۳۲۲
 ۳۵. همان، خطبه ۲۱۶
 ۳۶. نامه ۵۰؛ و لا أطوی دونکم امراً الا فی حکم

خدا در مال‌هایتان نهاده از شما بگیرم. آیا خدا را در مال‌های شما حقی است تا آن را ادا سازید و به ولی او بپردازید؟ اگر کسی گفت نه، متعرض او مشو و اگر کسی گفت آری، با او برو، بی آن که او را بترسی و هراسان کنی یا بر او سخت گیری یا کار را بر وی دشوار گردانی. آن چه از سیم و زر به تو دهد، بگیر و اگر او را گاو و گوسفند و شتر است، بی‌ریختن او میان آن‌ها وارد نشو؛ زیرا بیش‌تر آن رهمه از آن اوست و چون به رهمه رسیدی، چونان کسی به میانشان نرو که مالک آن است یا می‌خواهد آن‌ها را بیازارد و چارپایان را از جای مگریزان و مترسان و با صاحب آن در گرفتن حق خدا بدرفتاری نکن...»^{۳۷}

آن‌گاه حضرت در بیان رعایت ادب و احترام نسبت به صاحب مال، مطالب دیگری می‌فرماید که بیانگر عمق باور وی به این مطلب و اهمیت آن است.

ب) مردم‌داری

حضرت امیر علیه السلام در نامه‌ای به قثم بن عباس، کارگزار خود در مکه، چنین نگاشت: «... و بامداد و شامگاه با مردم بنشین و آن را که فتوا خواهد، فتوا ده و آن را که نیازمند دانش است، بیاموز و با دانا به گفت‌وگو بپرداز؛ مردم پیام تو را جز از زبان خودت از کسی نشنوند و برای ملاقات خویش واسطه‌ای مگمار و هیچ نیازمند دیدارت را از دیدار خود محروم مساز؛ چراکه اگر در اولین برخورد، از دیدارت محروم شوند، هر چند در پایان حاجت خویش بستانند، تو را نستایند.»^{۳۸}

ج) صداقت با مردم

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان دیگری، ضمن برشمردن حقوق مردم بر خویش می‌فرماید: «آگاه باشید حق شما بر من آن است که رازی را از شما پوشیده ندارم، مگر در جنگ.»^{۳۹} پیداست که اگر ضرورت جلوگیری از فاش شدن اسرار جنگ نمی‌بود، حضرت این استثنا را نیز بیان نمی‌فرمود. مطابق این بیان شریفه، وظیفه حاکم است که مسائل جامعه و حکومت را به گونه‌ای شفاف و صادقانه با مردم در میان گذارد و به اطلاع‌رسانی عمومی اهتمام ویژه داشته باشد تا مردم با آگاهی از اوضاع و احوال، اولاً بتوانند با درک مشکلات، همکاری مناسب‌تری با نظام اسلامی داشته باشند و ثانیاً، با آگاهی بهنگام از مسائل جاری نظام، احساس شخصیت کنند.

د) تملق‌ستیزی

حضرت در خطبه‌ای که در صفین ایراد کردند، ستایش‌گری و چاپلوسی را به شدت نکوهش کرده، بر حاکمان فرض ساختند که به مقابله با این آفت اجتماعی برخیزند: «در نظر مردمان شایسته، زشت‌ترین حالات زمامداران آن است که بر آنان گمان رود که دوستدار فخر و مباحاتند و کارهایشان به حساب خودبزرگ‌بینی گذارده شود. بیزارم از آن که بر من گمان آن برید که دوست دارم مرا بستایید و من مدح و ثنای شما را بشنوم. خدای را سپاس که چنین نیستم و چنان‌چه دوست داشتم درباره من چنین گویند، برای فروتنی در پیشگاه خداوند، آن را وامی‌نهادم؛ خدایی که تنها او سزاوار بزرگی و بزرگواری است. چه بسیار مردمی که پس از گرفتاری، دوست دارند ستایش شوند، لیک مرا نستایید تا از عهده حقوق

۳۷. همان، نامه ۲۴
 ۳۸. همان، نامه ۶۷
 ۳۹. همان، نامه ۵۰؛ «ألا وإن لکم عندی أن لا أحتجز دونکم برأاً الا فی حرب...»

هر سالک باایمان ارزش است و از سوی دیگر و با تأکید بیش تر، ضرورتی است که در حکومت علوی حاکمان باید در پی کسب آن باشند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تبیین ارزش این صفت والا، زهد و دنیاگریزی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) را گوشزد می کند: «برای تو بسنده است رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مقتدای خود گردانی... که چگونه دنیا از هر سو بر او درنور دیده شد و برای دیگری گسترده، از نوش آن نخورد و از زیورهایش بهره نبرد... پس به پیامبر پاکیزه و پاک خود اقتدا کن که... از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و بدان ننگریست چندان که گوشه چشم بدان افکند؛ تهیگاه او از همه مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی تر؛ دنیا را به او نشان دادند، آن را نپذیرفت... او که درود خدا بر وی باد؛ روی زمین غذا می خورد و همچون بندگان می نشست و با دست، کفش خود را پینه و جامه اش را وصله می کرد و بر خری بالان سوار می شد و دیگری را بر ترک خود سوار می کرد. پرده ای بر در خانه او آویخته بود که بر آن تصاویری بود، به همسرش فرمود: «این پرده را از جلوی چشمان من دور کن که هرگاه به آن می نگرم، دنیا و زیورهای آن را به خاطر می آورم.» پس از عمق جان، از دنیا روی گرداند و یاد آن را از خاطر خود محو کرد و دوست داشت که زیبایی دنیا از چشمان او پنهان ماند تا زیوری از آن برنگیرد. آری! چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن را نزد وی بر زبان آرند.^{۳۳} و خود در تاسی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن گونه بود که در ادامه همین خطبه می فرماید: «به خدا سوگند، بر این جامه پشمین خود چندان پینه زدم که از پینه دوز شرم کردم تا آن که کسی به من گفت: چرا آن را دور نمی افکنی؟ گفتم: از من دور شو که هنگام بامداد مردم شب‌روی را می ستایند»^{۳۴}

در جای دیگری، در ضرورت ساده زیستی حاکمان الهی و در پاسخ کسی که می خواست در زهد به طور کامل به او اقتدا کند، وی را نهی کرد و فرمود: «خداوند متعال بر حاکمان الهی واجب گردانیده است خود را با مردمان تنگدست همسان سازند تا فقیر و تنگدست را پریشانی اش آزرده و نگران نسازد»^{۳۵}

بدین سان، از دیدگاه آن حضرت رتبه ای از زهد وجود دارد که تنها وظیفه حاکمان است و در آن حد، از مردم عادی خواسته نشده است.

هنگامی که عثمان بن حنیف انصاری، کارگزار ایشان در بصره، به مهمانی ای دعوت شد که در آن از فقرا و نیازمندان خبری نبود و خبر این مهمانی به حضرت رسید، ایشان نامه ای خطاب به وی مرقوم نمودند و در آن، پس از توبیخ این کارگزار و در نصیحت وی فرمودند: «آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانش او روشنی می جوید. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان بسنده کرده است. قطعاً شما چنین نتوانید کرد، اما با پارسایی و سختکوشی و پاکدامنی و درستکاری یاور من باشید. به خدا سوگند، از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت های آن ذخیره نکردم و بر دو جامه کهنه ام، کهنه ای نیفرودم»^{۳۶}

و در ادامه همین نامه می فرماید: «اگر می خواستم، می دانستم که چگونه به عسل پاکیزه و مصفاً و مغز گندم و بافته ابریشم دست یابم، ولی هرگز

خواهش دلم بر من چیره نخواهد گردید و حرص و آز مرا به برگزیدن خوراکها نخواهد کشانید؛ چه، شاید در حجاز یایمامه کسی امید به دست آوردن قرص نانی نداشته باشد یا هرگز شکمی سیر نخورد. دور است که من سیر بخوابم و در اطرافم شکمهایی باشد که از گرسنگی به پشت دوخته و جگرهایی باشد که از تشنگی گداخته یا چنان باشم که شاعر سروده: درد تو این بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی بود در آرزوی پوست بزغاله ای. آیا به این بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان خطاب کنند، اما در سختی های روزگار شریک آنان نباشم یا در زندگانی سخت الگویشان نباشم. من آفریده نشده ام تا در سرگرمی به خوردنی های گوارا چونان چارپایی باشم که آن را بسته اند و تمام همش خوراکش است»^{۳۷}

نتیجه گیری

بر اساس آن چه در این نوشتار به طور بسیار گذرا بیان شد و از آن جا که نظام جمهوری اسلامی بر مبنای انقلابی اسلامی شیعی شکل گرفت که مشروعیت استمرار آن منوط به رعایت مبانی مشروعیت انقلاب آن یعنی اصول مورد نظر در حکومت علوی است اهتمام دولت و ملت در رعایت حقوق متقابل یکدیگر یک ضرورت اجتناب ناپذیر است که می توان این ضرورت را در متون دینی خصوصاً سخنان امیر مومنان (علیه السلام) در دوران حکومت و نحوه عملکرد آن حضرت به خوبی دریافت.

مهم ترین حقوق مردم بر زمامداران طبق فرازهایی از نهج البلاغه که حاوی قانون اساسی نظام اجتماعی و حکومتی اسلام است اجرای عدالت و قاطعیت در اجرای قوانین، اصلاح گرایی، اهتمام به اخلاق و فرهنگ جامعه، اهتمام به کرامت مردم و پایبندی به لوازم آن است که از مهم ترین دغدغه های جوامع امروزی و به طور خاص جامعه ما است.

فساد زمانی رشد می کند که قانون فدای ویژه خواری ها و رانت طلبی ها و خود استثنائی ها شود اما از منظر گفتمان غالب در حکومت علوی، اجرای عدالت و قاطعیت در اجرای قوانین برجستگی ویژه ای دارد. رعایت اصلحیت در گزینش ها و التزام به خودنظارتی و تلاش در جهت فسادزدایی از تشکیلات حاکمیت نیاز امروز جامعه ما است که باید با نصب العین قرار دادن آموزه های شیعی و علوی به بهترین شکل صورت پذیرد.

در فضایی که دولت ها به دنبال شانه خالی کردن از اهتمام به اخلاق و فرهنگ جامعه هستند اهتمام به آموزش و پرورش همگانی از اصول مورد نظر در یک نظام علوی است.

قدرت، دولتمردان را به نخوت و تکبر می کشاند و باعث می شود آنان کرامت مردمان خود را نادیده بگیرند. در حالی که بر اساس آموزه های اسلامی شیعی رعایت ادب با مردم، مردم داری و مدارا، صداقت، تملق گریزی، انتقادپذیری، و ساده زیستی از اصول مدیریتی در جامعه اسلامی است.

منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح

مؤسسه در راه حق، پیشوای اول امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۹

قمی، شیخ عباس، سفینه البحار

۳۳. خطبه ۱۶۰

۳۳. خطبه ۲۰۹

۳۴. نامه ۴۵

۳۵. همان



نقش نهادهای اجتماعی در اخلاق کارگزاران

محمد قاسم پور

دارد؛ برای نمونه، وقتی حاکمان دچار اشرافی‌گری شوند، اشرافی‌گری به ارزشی در سطح جامعه تبدیل می‌شود و مردم از جمله کارگزاران به دنبال آن خواهند شتافت، و کارگزاران که اغلب حقوق‌هایی ثابت دارند، از قافله اشراف عقب می‌مانند و نتیجه آن می‌شود که کارگزاران فاقد تربیت دینی، کمبودهای خود را با رشوه و اختلاس و... جبران می‌کنند؛ همان‌گونه که پس از جنگ تحمیلی، عده‌ای از منحرفان که در سطوح بالای قدرت نفوذ کرده بودند، با مانور تجمل و اشرافی‌گری، فساد اداری را در بین برخی مدیران و مسؤولان کشور، نهادینه کردند. در خانواده نیز اگرچه وراثت و محیط جبرآفرین نیست، بسیاری اراده خود را باختند و خانواده تأثیری شگرف بر آنان دارد. برای نمونه، در خانواده پهلوی که تحت تربیت پدری دیکتاتور قرار داشت، رفتار مستکبرانانه پدر، موجب تخریب شخصیت و عقده حقارت آنان شده بود. حقارت اگرچه در سران بسیاری از ممالک عادی است، اما در خاندان پهلوی به صورتی شگفت‌آور بروز کرده بود. برای مثال در کتاب «دخترم فرح» آمده است که پس از فرار شاه و پشت پا زدن آمریکایی‌ها به او و آوارگی خاندان پهلوی در کشورهای گوناگون، که به اقامت آنان در جزایر باهاما انجامید، آن‌ها در آن جزایر به اعتماد به نفس می‌رسند؛ زیرا این جزایر در نزدیکی آمریکا و نه حتی در داخل آن قرار داشت؛ یکی دیگر از تأثیرات پدر بر خاندان پهلوی، بی‌عاطفگی و سنگدلی در روش حکومتی آن‌ها مانند کشتار و شکنجه مردم و... و همچنین در روابط خانوادگی‌شان مانند برادرکشی و دفن مادر در گور دسته‌جمعی بود.

جامعه‌شناسان، نهادهای اجتماعی بسیاری را نام می‌برند، اما پنج نهاد، اصلی‌تر و مهم‌تر از دیگر نهادها جلوه می‌کند و دیگر نهادها را می‌توان در آن‌ها ادغام کرد. پنج نهاد اصلی عبارتند از: اقتصاد، حقوق، حکومت، خانواده، تعلیم و تربیت. حال بایستی دید هر یک از این نهادها چه تأثیری بر اخلاق کارگزاران دارد.

در نگاه نخست، برای نهاد اقتصاد تأثیری بر اخلاق کارگزاران دیده نمی‌شود، اما اگر نیم‌نگاهی به تاریخ بیفکنیم خلاف آن را می‌یابیم. برای نمونه، هنگام تعیین میرزااحسین خان سپهسالار، انگلیسی‌ها از او قول گرفتند که ناصرالدین شاه قاجار را برای دیدن جلال و عظمت امپراتوری انگلیس به لندن ببرد! وقتی شاهان و درباریان قاجار به فرنگ می‌رفتند، و پیشرفت چشمگیر اقتصادی و صنعتی اروپا را می‌دیدند، خود را می‌باختند و چشمشان به دهان فرنگیان دوخته می‌شد؛ همان‌گونه که در دوران کنونی نیز عده‌ای به همین سبب از اسلام ناب محمدی دست شسته‌اند و از ژاپن و آلمان اسلامی دم می‌زنند.

درباره نهاد حقوق هم شاید عده‌ای بگویند نمی‌توان تأثیر چندانی برای آن در اخلاق کارگزاران فرض کرد، اما با نگاهی به نظام بوروکراسی حاکم بر ادارات و مشاهده قوانین حقوقی سخت برای مردم و قوانین کلی و اجرانشدنی برای کنترل مسؤولان، تفاوت منزلت مردم با مدیران را به خوبی می‌توان دید.

اثر حکومت نیز بر اخلاق مردم چنان است که در احادیث آمده است: «اناس علی دین ملوکهم». فهم این تأثیر بر کارگزاران نیز چندان پیچیده نیست، توضیح آن که اخلاق حاکمان تأثیری مستقیم بر اخلاق کارگزاران

نتیجه این که خانواده پهلوی، به ویژه محمدرضا پهلوی که ۳۷ سال در رأس هرم کارگزاران ایران قرار داشت، شخصیتی عکس یک شخصیت مطلوب اسلامی یافت و به جای این که «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» باشد، «اشدء بینهم و رحماء علی الکفار» شد.

تأثیر نهاد تعلیم و تربیت نیز چنان روشن است که دانشمندان از دیرباز به آن توجه داشته‌اند و افلاطون در «جمهور» خود در باب تربیت کارگزاران، بخصوص تربیت اخلاقی آنان، مطالب متعددی بیان داشته است. نمونه بارز دیگر آن، کتاب «قیلوس‌نامه» نوشته «عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر» از حاکمان آل زبیر، برای پسرش «گیلان‌شاه» است که در آن از آداب مملکت‌داری و آداب اجتماعی سخن به میان آورده است؛ ضرورتی که حتی رضاخان هم آن را درک می‌کرد، چنان که در خاطرات فردوست می‌خوانیم، او به تربیت فرزندش محمدرضا اهمیت زیادی می‌داد.

نتیجه این که همه نهادهای اجتماعی در اخلاق کارگزاران مؤثرند، هرچند تأثیر آن‌ها متفاوت است و با توجه به مطالبی که گذشت، تأثیر اصلی برای نهاد تعلیم و تربیت است و اگر این نهاد، نقش خود را درست ایفا کند، نقایص نهادهای دیگر، تهدیدی جدی برای جامعه به حساب نمی‌آید. چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم، مشکلات اقتصادی، ذره‌ای در روحیه مسلمانان صدر اسلام اثر منفی نگذاشت:

لَفَقْرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ آخَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَتَّبِعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
 * وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقِ شَخِخَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

از غنائم سهمی برای فقرای مهاجرین است، آنان که به دست دشمن از اموال و خانه‌های خود بیرون شدند، و به امید رسیدن به فضل و رضوان خدا ترک وطن کردند و همواره خدا و رسولش را یاری می‌دهند، اینان همان صادقانند * و نیز سهمی از آن غنائم از آن کسانی از اهل مدینه است که در مدینه و در قلعه ایمان جای دارند و قبل از مهاجرین ایمان آورده بودند و هر مؤمنی را که از دیار شرک به سویشان هجرت می‌کند دوست می‌دارند و وقتی اسلام به آنان چیزی می‌دهد در دل خود نیازی به آن چه به مهاجران داده شده احساس می‌کنند و مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند که خود نیز محتاج باشند. و کسانی که بخل درونی خود را به پی‌توفیق خدای تعالی جلو می‌گیرند رستگارند.^۳

مهاجران و انصار، در نهایت مشکلات اقتصادی، نه تنها دین خود را حفظ کردند، بلکه اوج اخلاق و ایثار را به نمایش گذاشتند.

همچنین در بخش دیگری می‌خوانیم که این جاهلان هستند که تنها حکومت را مسؤول گمراهی خود می‌دانند:

وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحِيصٍ

(در روز قیامت) همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می‌شوند، در این هنگام ضعفا به مستکبران می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا (امروز) چیزی از عذاب خدا را می‌توانید از ما دفع کنید؟ آن‌ها می‌گویند: اگر خدا هدایت ما نکرده بود ما نیز شما را هدایت کرده بودیم. (اما حالا) چه بی‌تابی کنیم و چه صبر کنیم برایمان یکسان است، و گریزگاهی نداریم.^۴

تنها ضعفا و کسانی که از دانش بهره کافی ندارند، گمراهی خود را به سران و بزرگان قوم نسبت می‌دهند و نامی از دیگران به میان نیامده است.

همچنین در سوره اعراف می‌خوانیم که ساحران ابتدا به استخدام فرعون درآمدند و کارگزار او شدند:

جَاءَ السَّحَرَةَ فِرْعَوْنُ قَالُوا إِنَّا لَنَآجِرٌ إِنَّا كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّا لَمِنَ الْمُفْرَبِينَ

جادوگران نزد فرعون آمدند و گفتند اگر ما غالب شدیم آیا مزدی خواهیم داشت؟ * گفت آری! شما از مقربان خواهید بود^۵

اما هنگامی که حقیقت بر آنان روشن شد، با این که مجازات‌های سختی برایشان وضع شد، از ایمان خود دست برنداشتند و پایداری کردند:

قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَّاكُمْ بِهٖ قَبِيلٌ أَنَا أَدْنَىٰ لَّكُمْ... * لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَزْجِلُكُمْ مِّنْ خَلْفِ ثَمِّ لَأَصْلِبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ *

قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَ مَا نَنْقُمُ مِنْآ إِلَّا أَن أَمَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقْنَا مُسْلِمِينَ

فرعون گفت چرا پیش از آن که به شما اجازه دهم بدو ایمان آوردید؟ * محققا دست‌ها و پاهایتان را به عکس یکدیگر می‌برم، آن‌گاه شما را جملگی بر دار می‌کنم * گفتند ما به سوی پروردگار خویش بازگشت می‌کنیم * پروردگارا صبری به ما عطا کن و ما را مسلمان بمران.^۶

همچنین هنگامی که مخالفان پیامبران الهی، موضوع تبعیت از خانواده و

آبا را به میان می‌کشیدند:
 إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ؛ و چون به ایشان گفته شود آن چه را خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتم.^۷

خدای تعالی این حق را به آنان نمی‌دهد که به انحراف پدران، آن‌ها نیز منحرف شوند، و در مقام مذمت مخالفان، بحث تعلیم و تعلم و تعقل را به میان می‌آورد و ملاک اصلی را علم معرفی می‌کند، افکار آبا و اجداد: أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ

آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه به جایی نمی‌بردند باز هم پیرویشان می‌کردند؟^۸

نه تنها در این مورد بلکه در اکثر موارد، قرآن کریم در مقام ریشه‌یابی مخالفت‌ها، بحث عدم تعلیم و تربیت را مطرح می‌کند و رسالت پیامبران الهی (ﷺ) را تعلیم و تربیت بشر و تزکیه نفوس می‌داند و پرواضح است که امروزه این دو بر عهده نهاد تعلیم و تربیت است.

البته چنان که در بخش هفتم کتاب «جامعه و تاریخ از نگاه قرآن» نوشته آیت‌الله مصباح یزدی آمده است، از دو نکته نباید غافل شد: اول آن که اهمیت‌دادن به نهاد تعلیم و تربیت، به معنای کنار گذاشتن نهادهای دیگر نیست، بلکه به معنای میزان بالای اهمیت و اولویت پرداختن به آن است. دوم آن که نهاد تعلیم و تربیت، منحصر در مدرسه و دانشگاه نیست، بلکه رادیو، تلویزیون، سینما و... نیز جزو این نهاد هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: حکومت سایه‌ها، محمدرضا عباسی.
۲. حشر، ۸ و ۹.
۳. ترجمه‌ها از: ترجمه تفسیر المیزان، سیدمحمدباقر موسوی همدانی.
۴. ابراهیم، ۲۱.
۵. اعراف، ۱۱۳ و ۱۱۴.
۶. اعراف، ۱۲۳ تا ۱۲۶.
۷. بقره، ۱۷۰.
۸. بقره، ۱۷۰.



مُرید امام خمینی قدس یا آقای منتظری!

حسن ابراهیمزاده

شاید به جرأت بتوان گفت بین سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۸ به سبب حوادث گوناگون، از جمله فشار همه‌جانبه نظام سلطه به انقلاب، حضور آمریکا در خلیج فارس، به اوج رسیدن حساسیت‌های دفاع مقدس و... دشوارترین دوران حیات نورانی امام راحل علیه السلام بود. در این بین، آن چه بیش از همه ایشان را نگران می‌کرد مسأله شخص آقای منتظری و روشن ساختن تکلیف رهبری آینده بود؛ زیرا امام علیه السلام به خوبی می‌دانستند که کشتی انقلاب با سکانداری فردی چون آقای منتظری هرگز به سرمنزل مقصود و ساحل نجات نخواهد رسید. سرانجام امام راحل علیه السلام با تمنای مرگ از خداوند به سبب خیانت برخی خواص در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ کارنامه آقای منتظری را در دفتر سیاسی انقلاب به بایگانی سپردند و نسبت به حرکت‌های بعدی وی در آینده هشدار دادند.

از تیرماه ۱۳۶۴ که مجلس خبرگان رهبری، با رایزنی برخی، برخلاف میل باطنی و بدون کسب رضایت و آگاه‌ساختن حضرت امام علیه السلام، آقای منتظری را در جایگاه قائم مقامی رهبری نشانند، تا فروردین ۱۳۶۸ که امام خمینی علیه السلام در نامه مشهور ۶۸/۱/۶ او را از این سمت عزل کرد، شخص و بیت آقای منتظری به نقطه آسیب‌پذیر و دروازه نفوذ نظام تبدیل شد. این بیت با داده‌ها و خروجی‌های غلط، فضا سازی‌های نادرست، ناسازگاری‌های بی‌اساس با نظام و حوزه‌های علمیه و... هزینه‌های بسیار سنگینی را بر نظام جمهوری اسلامی و حوزه‌های علمیه تحمیل کرد. این روند از شهریور ۶۶ و پس از اعدام مهدی هاشمی رنگ دیگری به خود گرفت و نظام و حوزه‌ها را با انواع چالش‌های سیاسی و فرهنگی و حتی نظامی روبه‌رو ساخت.

اطلاع‌رسانی قطره‌چکانی دستگاه‌های ذی‌ربط درباره پدیده مهدی هاشمی و ارتباط فکری و اخلاقی او با آقای منتظری، از دستگیری مهدی هاشمی تا عزل آقای منتظری که به فضای ابهام‌آلود و آغاز افسانه‌سرایی‌ها در بین عوام انجامید، با در نظر گرفتن شرایط خاص نظام در آن مقطع پرحادثه اجتناب‌ناپذیر و توجیه‌پذیر بود، اما فقدان راهبردی منسجم و یا اراده‌ای پنهان از سوی برخی دستگاه‌ها برای قانع کردن خواص در این چند سال هرگز قابل توجیه نبوده و نیست. شاید اگر اراده‌ای شجاع در رفع موانع و یا دور زدن آن‌ها دیده می‌شد، دست کم نامه ۱۳۶۸/۱/۶ حضرت امام (ع) برای خواص، غیرمنتظره و یا شوک‌آمیز جلوه نمی‌کرد و امام راحل (ع) را ناگزیر از نگارش نامه دردناک دیگری به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ نمی‌کرد.

امام راحل (ع) در نامه ۱۳۶۸/۱/۲۶ یعنی بیست روز پس از نامه ۱۳۶۸/۱/۶ خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرا از بی‌اطلاعی محترم‌ترین سطوح مدیریتی کشور از جریان آقای منتظری خبر می‌دهند و می‌نویسند: «شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستند و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه در این جا ختم نگردد ولی متأسفانه موفق نشد.»

اشاره امام راحل (ع) به اعلامیه‌ها و پیغام‌ها در دو سال گذشته نشان می‌دهد که خواص یا به‌کنه و لایه‌های زیرین رهنمودهای امام (ع) توجه نداشتند و یا اراده‌هایی در برخی مراکز همواره در صدد تحت‌الشعاع قرار دادن برخی اشاره‌های ایشان و یا تفسیر و تأویل نادرست آن بوده و کار را به جایی رسانده بودند که حتی وزرا و نمایندگان مجلس هم «در جریان امر حضرت آقای منتظری» قرار نگیرند؛ اراده‌هایی که امروز هم درباره شخص آقای منتظری و مهدی هاشمی همان سیاست را دنبال می‌کنند و گاه پا را فراتر نهاده، همان سیاست را در خصوص مطالب بسیار مهم رهبری معظم انقلاب در برخورد با جریان‌های انحرافی تکرار می‌کنند و در صدد تکرار همان راه برآمده‌اند. بین سال‌های ۶۶ و ۶۷ در مدت دو سال نه تنها کسی و یا مرکزی و یا روزنامه‌ای به برجسته‌سازی کدهای امام (ع) در رهنمودها و پیام‌ها به صورت شفاف و صریح نپرداخت، بلکه به توصیه دیگر ایشان در این نامه هم توجه نشد، آن جا که در این نامه فرمودند: «آن‌شاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد.»

گرچه پس از رنجنامه سیداحمد خمینی (ع) خاطرات سیاسی آقای ری‌شهری در خرداد ۱۳۶۹ به چاپ رسید اما تا سال ۱۳۷۷ و نمایشگاه «پیچک انحراف» و در همان ایام چاپ جلد اول «بن‌بست» و چاپ چند کتاب پراکنده دیگر، کاری جدی درباره ماجرای آقای منتظری انجام نشد. نمایشگاه پیچک انحراف پس از به نمایش درآمدن در اصفهان و قم و تهران در مسیر رفتن به «مشهد»، توسط «دولت اصلاحات» بایگانی شد و پس از بیرون آمدن جلد چهارم «بن‌بست» چاپ جلد‌های دیگر هم متوقف گردید، و حتی افرادی که در صدد عمل به فرمان «روشن» شدن ماجرا از سوی امام راحل (ع) گام برداشتند از گردونه خارج شدند. پس از یک دوره فترت به یکباره جامعه با نشر کتاب «خاطرات» آقای منتظری روبه‌رو شد و برخوردهای انتقادی، احساسی، مقطعی و موردی از سوی اشخاص و برخی مراکز در برابر این کتاب که البته دلسوزانه نبود، هرگز نتوانست پاسخی جامع به این کتاب و نشان دادن مظلومیت امام (ع) و نظام باشد و حکایت همچنان باقی ماند؛ چراکه نظام و رهبری با جریانی روبه‌رو بود و هست که مهدی هاشمی نماد خط نفوذ و آقای منتظری

امام راحل (ع) در نامه کوتاه ۶۸/۱/۲۶ با اشاره به این نکته که «سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌پرداز نیست و در صورت تخطی هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد» همگان را متوجه این واقعیت می‌کند که مسأله آقای منتظری يك مسأله شخصی و موردی نبوده و نیست؛ بلکه با افراد دیگر قابل تکرار در نظام اسلامی است.

نماد ساده‌لوحی و قربانی شدن خواص و ریزش آن به شمار می‌رفت. بی‌گمان، اگر پژوهشی جامع درباره مهدی هاشمی و آقای منتظری صورت می‌گرفت و ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری و فکری این دو در صدر رسانه‌های جمعی برای عموم مردم و خواص تبیین و توزیع می‌شد، چهره مهدی هاشمی‌های نفوذی هر مقطع و آقای منتظری‌های هر دهه از پس پرده انقلاب برای همگان آشکارتر می‌شد و کشتی انقلاب و نظام بدون پرداخت هزینه‌های سنگین تری راه خود را ادامه می‌داد و چشم‌اندازهای آرمان‌هایش را به روشنی ترسیم می‌ساخت و رهبری کنونی هم در برخورد با برخی پدیده‌ها و جریان‌ها و افراد ناچار نمی‌شدند از دست برخی خواص بالا، به خداوند شکوه برده و به خواص میانی نفهمیدن اتفاق‌های اطرافشان را گوشزد کنند و کار به جایی نمی‌رسید که برخی امروزه از تربیون‌های رسمی همان سخنان آقای منتظری را به زبان بیاورند و بعضاً مهدی هاشمی‌ها را در کنار خود قرار دهند. بی‌شک این جریان که از آغاز نهضت و در دل زندان‌ها در میان یاران امام (ع) و مردم لانه کرده است و امروز مرحله دگردیسی خود را با ادبیاتی دیگر و با چهره‌های نوتری آغاز کرده است، در آشکار نشدن ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی چون مهدی هاشمی و آقای منتظری مقصر است؛ چرا که آنان به خوبی می‌دانستند امام راحل (ع) درباره این دو به صراحت موضع گرفته است و تبیین ویژگی‌های آن‌ها آینده اینان را نیز به خطر می‌اندازد و چهره مهدی هاشمی‌ها و منتظری‌های امروز را برای عامه مردم نمایان می‌سازد.

امام راحل (ع) در نامه کوتاه ۶۸/۱/۲۶ با اشاره به این نکته که «سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌پرداز نیست و در صورت تخطی هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد» همگان را متوجه این واقعیت می‌کند که مسأله آقای منتظری یک مسأله شخصی و موردی نبوده و نیست؛ بلکه با افراد دیگر قابل تکرار در نظام اسلامی است. جریانی که در درون خود گفتار و رفتار مشابه آقای منتظری و یا در کنار خود مشابه مهدی هاشمی را در تقابل با نظام و رهبری می‌دید، با این نگرش امام (ع)



دچار وحشت شد و بنای نامهربانی با افراد و مؤسسه‌هایی گذاشت که در صدد شخصیت‌شناسی، رفتارشناسی و جریان‌شناسی این جریان برآمده بودند، تا جایی که به غلط آن را پدیده‌ای مقطعی و موردی تجزیه و تحلیل کرده و شخص آقای منتظری و مهدی هاشمی را ریزش در بدنه نهضت خواندند؛ حال آن که هر کسی کم‌ترین اطلاعی از بینش و نگرش آقای منتظری و جنبه‌های شخصیتی و روحیات او و نوع تعامل وی با افراد و جریان‌ها از آغاز نهضت تا استقرار و استمرار نظام داشته باشد، به خوبی به این نکته دست می‌یابد که شخص آقای منتظری و اطرافیان او در برخی از اساسی‌ترین موضوعات، در مینا با امام راحل رحمته و شاگردان ایشان زاویه داشته‌اند، و پیرو مکتب و جریانی هستند که دارای شاخصه‌ها و مؤلفه‌های خاص به خود در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون است و ما امروز شاهد بروز برخی از آنان در تقابل با رهبری معظم انقلاب هستیم.

هرکسی کم‌ترین اطلاعی از بینش و نگرش آقای منتظری و جنبه‌های شخصیتی و روحیات او و نوع تعامل وی با افراد و جریان‌ها از آغاز نهضت تا استقرار و استمرار نظام داشته باشد، به خوبی به این نکته دست می‌یابد که شخص آقای منتظری و اطرافیان او در برخی از اساسی‌ترین موضوعات، در مینا با امام راحل رحمته و شاگردان ایشان زاویه داشته‌اند، و پیرو مکتب و جریانی هستند که دارای شاخصه‌ها و مؤلفه‌های خاص به خود در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون است و ما امروز شاهد بروز برخی از آنان در تقابل با رهبری معظم انقلاب هستیم.

تعاملات فکری و اخلاقی برخی از نیروهای نهضت امام رحمته با این جریان‌ها و زیر پا نهادن خطوط قرمز در منظومه فکری برخی از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که بحث و گفت‌وگو پیرامون آن با این افراد به لحاظ شکل‌گیری شخصیت فکری و اخلاقی‌شان، کاری بیهوده است و امروز در سیر حرکت انقلاب و نظام تنها می‌توان زهر آن را گرفت. متأسفانه بار سنگین این مسؤولیت - فرهنگی شدن این بینش در جامعه انقلابی - همواره بر دوش امام رحمته و رهبری انقلاب و برخی یاران ایشان بوده و هست و اگر امام راحل رحمته ضد چنین عقلانیت منهای معنویت و عرفان در ماه‌های پایانی حیات نورانی‌اش موضع نمی‌گرفت و شخص آقای منتظری را عزل نمی‌کرد و پس از آن رهبری معظم انقلاب با تبیین شاخصه‌های «مکتب امام» و بیان اعتقاد و اعتماد امام رحمته به ایمان به غیب و... مرزهای اعتقادی نظام را ترسیم نمی‌کردند، امروزه جز پوسته‌ای از نظام جمهوری اسلامی باقی نمی‌ماند. عقلانیتی که مهدی هاشمی معدوم که از تأثیرگذاران فکری و سیاسی آقای منتظری به شمار می‌رود در اعتراف‌های خود به منطبق تعقلی و ضعف تعبد یاد کرد^۳ که درست در تقابل با اندیشه‌ها و مبانی امام راحل رحمته قرار داشت. چنین عقلانیتی، تصرف در عالم را هدف غایی بشر قلمداد می‌کند و به «انسان‌محوری» ختم می‌شود؛ دستاوردها کمی و محدود و محصور در قالب حواس و در طول و عرض و ارتفاع خلاصه و باورمند به چیزی می‌شود که خارج از دایره منفعت مادی نیست؛ این نگاه با نگاه «خدامحور» و «تکلیف‌مدار» امام راحل رحمته و بزرگان نهضت و شهدا و خانواده‌های آنان که برای تبلور و ظهور آن هزینه‌های بسیار سنگینی پرداخت کرده بودند، به طور کامل متفاوت بوده و هست.

نکته قابل توجه این که اگر «عقل منهای معنویت» در برخورد با پدیده‌ها پاشنه آشیل مهدی هاشمی شد، «عقل منهای عرفان» هم در عینیت جامعه و مسائل سیاسی و اجتماعی، برداشت‌های آقای منتظری را هم‌تراز برداشت احزاب و گروهک‌های ضد نظام ساخت. اصولاً امام راحل رحمته

تعلل‌گرایی محض و سنجش پدیده‌ها براساس عقل جزئی‌نگر محاسبه‌گر و نادیده گرفتن امدادهای غیبی در معادلات سیاسی و اجتماعی، از ویژگی‌های جریان‌های چپ‌گرای مارکسیستی و راست‌گرای لیبرالیستی است که به دلیل



بینش معادلاتی آقای منتظری و ساده‌اندیشی، او را به جایی رساند که نخست با نقد رویکرد نظام، از انزوای عقلای قوم! گفت و گفت: «متأسفانه ما به جای عمل و حفظ ارزش‌ها، بیش‌تر شعار دادیم و به جای بهادادن به مردم و حفظ آنان در صحنه روز به روز نیروی عاقل فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم، قهراً کارمان به جایی رسید که برای حفظ خود ناچار باید عملاً برخلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزش‌ها را فراموش کنیم.»^۶ آقای منتظری سخنان دیگری نیز گفت اما به همین‌ها بسنده نکرد و در سخنرانی عمومی خود در ۱۳۶۷/۱۱/۲۲، تفاوت نگاه خود را با امام رحمته‌الله علیه و یاران دیگر امام رحمته‌الله علیه و مردمی که برای خدا همه هستی خود را در طبق اخلاص گذاشته بودند، این‌گونه نمایان ساخت؛ نگاهی کاملاً تک‌ساختی، منفعت‌طلبانه در عالم ماده آن هم به مقوله جهاد و شهادت:

«... بعد از ده سال باید عملکرد خود را حساب کنیم... باید حساب کنیم در ظرف این ده سال که جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه، دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آن‌ها پیروز از کار درآمدند، چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوان‌هایی را از دست دادیم که هر کدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد، باید این‌ها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم این‌ها توبه دارد و اقلاً متنبه شویم که بعداً تکرار نکنیم، چقدر در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آن‌ها ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم.

این‌ها راه عقابانه‌تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم همین است که ما می‌گوییم، بعد هم فهمیدیم که اشتباه کرده‌ایم، باید بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم و بعد بگوییم خدایا! و ای ملت ایران! ما این‌جا اشتباه کردیم.»^۷ بماند که این زیر سؤال بردن حرکت نظام در ده سال گذشته از سوی آقای منتظری بعدها به مدت طولانی‌تری از سوی اصلاح‌طلبان و پس از آن امروز از زبان برخی دولتمردان با عدد ۳۸ سال می‌شنویم! و تکرار یک رویکرد و بینش در مقابل

چنین نگاهی را نه بینش نهضت روحانیت و مردم‌خامحور بلکه بینش ملی‌گرا می‌دانستند؛ از این رو نسبت به جریان یافتن چنین بینشی در سطح جامعه به‌شدت حساس بودند، تا جایی که در پیام مهم خود در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ به مناسبت سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعنامه ۵۹۸، مسؤولان، خانواده شهدا و جامعه مسلمان ایرانی را از غلتیدن در گرداب چنین بینشی بر حذر داشتند و فرمودند: «اذناب آمریکا باید بدانند که شهادت در راه خدا مسأله‌ای نیست که بشود با پیروزی یا شکست در صحنه‌های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت، خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است، نباید شهادت را تا این اندازه به سقوط بکشانیم که بگوییم در عوض شهادت فرزندان اسلام تنها خرمشهر و یا شهرهای دیگر آزاد شد، تمامی این‌ها خیالات باطل ملی‌گراهاست، هدف‌های ما بالاتر از آن است... ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم، ما تصمیم داریم پرچم «لا اله الا الله» را بر قتل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم، پس ای فرزندان ارتشی و سپاهی و بسیجی‌ام و ای نیروهای مردمی! هرگز از دست‌دادن موضعی را با تأثر و گرفتار شدن مکانی را با غرور و شادی بیان نکنید که این‌ها در برابر هدف شما به قدری ناچیزند که تمامی دنیا در مقایسه با آخرت پدران و مادران و همسران و خویشاوند شهدا، اسراء، مفقودین ما توجه داشته باشند که هیچ چیز از آن چه فرزندان آنان به دست آورده‌اند کم نشده است، فرزندان شما در کنار پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهارند، پیروزی و شکست برای آنان فرقی ندارند، امروز روز هدایت نسل‌های آینده است، کمر بندهایتان را ببندید که هیچ چیز تغییر نکرده است، امروز روزی است که خدا این‌گونه خواسته است و دیروز خدا آن‌گونه خواسته بود، فردا ان‌شاءالله روز پیروزی جنود حق خواهد بود. ولی خواست خدا هرچه هست ما در مقابل آن خاضعیم.»^۴ پذیرش قطعنامه، فرصتی در اختیار رسانه‌های نظام سلطه در خارج و عناصر وابسته چون لیبرال‌ها، ملی‌گراها و سلطنت‌طلب‌ها و... در داخل گذاشت تا با زیر سؤال بردن هشت سال دفاع مقدس و سوق‌دادن تحلیل‌ها از مسائل کلان و نگاه الهی به سوی مسائل جزئی و تولید و توزیع تحلیل‌هایی کاملاً مادی و نتیجه‌خواهانه به جای تحلیل الهی و تکلیف‌مدارانه در جنگ، درباره اسلام و انقلاب و امام رحمته‌الله علیه عقده‌گشایی کنند؛ از این رو امام خمینی رحمته‌الله علیه مسؤولان و دیگر فعالان سیاسی و فرهنگی را در این پیام خود از افتادن به دام چنین تحلیل‌هایی تعقلی محض و بدون نگاه تکلیف‌مدارانه و معنویت و عرفان بر حذر داشتند و فرمودند: «در مقطع کنونی به طور جدّ از همه گویندگان و دست‌اندرکاران و مسؤولان کشور و مدیران رسانه‌ها و مطبوعات می‌خواهم که خود را از معرکه‌ها و معرکه‌های دور کنند.»^۵ مقوله‌ای که امروز آنانی که از مریدی امام راحل رحمته‌الله علیه دم می‌زنند هندسه سیاسی و اجتماعی و حتی معرفتی خود قرار داده‌اند. در آن مقطع، آقای منتظری به دام معرکه و معرکه‌آفرینان افتاد و در تاریخ ۱۳۶۷/۱۰/۲ در مصاحبه‌ای که از سوی ستاد دهه فجر برگزار شد، گرفتار پرسش‌های زوایه‌دار و صریحی شد که تا آن روز چنین پرسش‌هایی از یک مسؤول و مدیر بلندپایه نظام مطرح نشده بود. در این مصاحبه،



چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟ تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل این نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم، همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه...»

امام علیه السلام در پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی هم به تاریخ ۱۳۶۸/۱/۲ بیان این نکته که «نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه می‌زنند»، تفاوت دو نگاه از سوی دو جریان در داخل نظام را این گونه به تصویر کشیدند: «ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ!» به عبارتی، از مهدی هاشمی دهه‌های آینده انقلاب در کنار مسؤولان ساده لوح پرده برداشتند و در واقع به مسأله ساده لوحان و نفوذی‌ها به صورت حرکتی جریانی در دل نهضت و انقلاب نگاه کردند. امام راحل علیه السلام به خوبی می‌دانستند تسلط این جریان و این نگاه بر ارکان نظام اسلامی حتی در کوتاه‌مدت به انحراف در اصول می‌انجامد و از نظام اسلامی جز پوسته و نامی باقی نمی‌گذارد؛ از این رو قاطعانه در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ آقای منتظری را از سمتش عزل و در پاسخ به نامه او در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۸ با توصیه‌های اخلاقی علمی و سیاسی به ایشان با بیان این نکته که «در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشیم» جامعه اسلامی را به وظایف خود آگاه کردند و در تاریخ ۶۸/۱/۲۶ خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرا به روشن شدن این ماجرا آن هم تا اندازه‌ای در آینده نوید دادند که متأسفانه این امر تاکنون آن گونه که امام راحل علیه السلام در صدد تحقق آن بود - چه در خصوص شخص مهدی هاشمی به عنوان «نماد نفوذ» و چه شخص آقای منتظری به عنوان نماد خواص ضربه‌پذیر هم از لحاظ گرفتار آمدن در «محاسبات غلط» و هم متأثر از «داده‌های غلط» - تحقق نیافته است.

نظام و رهبری نیست اما در آن مقطع آقای منتظری عرصه نبرد حق با باطل را با خط‌کش زمینی اندازه‌گیری کرده و در کنار سخن گفتن از منزوی شدن نظام و مردم به خاطر پافشاری بر سر اصول! به سراغ نقد صدا و سیما، زندانی شدن افراد، ضرورت آزادی بیان، دست برداشتن از پرونده‌سازی، دعوت به بازگشت افراد منزوی! از داخل و خارج به مدیریت کشور! می‌رود^۱ و دانسته و یا ندانسته، خواسته و یا نخواست، خواص جامعه و مردم را متوجه جریانی کرد که در پس سر دادن شعارهای جذاب و انقلابی، در مینا با امام راحل علیه السلام نگاهی متفاوت دارد؛ نگاهی که همه چیز را براساس معادلات مادی و منفعت‌طلبانه این جهانی تفسیر و تحلیل می‌کند؛ حتی جهاد در راه خدا و خونی که برای خدا به زمین ریخته می‌شود و انقلابی که برای خدا برپا شده است؛ جریانی که هم‌اکنون هم با همان نگاه و همان شعارها تمام قد در مقابل رهبری معظم انقلاب صف‌آرایی کرده است و همان سخن‌های آقای منتظری را درباره صدا و سیما و زندانی شدن افراد و... مطرح می‌کند.

امام راحل علیه السلام نگاه آقای منتظری و منتظری‌های آینده در دهه‌های بعد از انقلاب را بی‌پاسخ نگذاشتند و در تاریخ ۶۷/۱۲/۳ در ضمن پیام به مراجع، روحانیون، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات به اظهارات او پاسخ گفتند:

«من در این‌جا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی ببذیرد. من در جنگ یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است... تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران

امروز کسانی زمره نقد عملکرد نظام و ایجاد تحول و تغییر براساس معادلات جهانی سر می‌دهند که انتسابشان به جریانی که عرصه سیاست و اجتماع را جایی برای عرض اندام معنویت و عرفان و دلپستن به امدادهای الهی و غیبی نمی‌دانند، آشکار است. به نظر می‌رسد جریانی که امروزه پا به عرصه مدیریت کشور نهاده است، بیش‌تر مجری مبانی آقای منتظری و بیت آقای منتظری است؛ هر چند در شعار، خود را مرید امام علیه السلام و خط امامی معرفی کند.



می‌رساند. نگاهی که عقلانیت را در تسلیم و کنار آمدن با نظام سلطه و منفعت‌های مادی و ظاهری به تحلیل می‌گذارد با نگاهی که عقلانیت را در معامله با خدا و انجام تکلیف می‌داند که ثمرات مادی هم در پی دارد. امروزه سخنرانی‌ها و مواضع برخی کاملاً شبیه و منطبق با سخنرانی آقای منتظری در ۶۷/۱۱/۲۲ است که ایستادگی رهبری و مردم را در دهه اول انقلاب زیر سؤال می‌برد و پاسخ رهبری انقلاب هم کاملاً شبیه پیام امام راحل است که در تاریخ ۶۷/۱۲/۳ است و کسانی در کنار رهبری و مردم ایستاده‌اند که قائل به عقلانیت مبتنی بر معنویت و عرفان و تکلیف‌مداری و معتقد به نصرت الهی هستند. امروز کسانی زمره نقد عملکرد نظام و ایجاد تحول و تغییر براساس معادلات جهانی سر می‌دهند که انتسابشان به جریانی که عرصه سیاست و اجتماع را جایی برای عرض اندام معنویت و عرفان و دلپستن به امدادهای الهی و غیبی نمی‌دانند، آشکار است. به نظر می‌رسد جریانی که امروزه پا به عرصه مدیریت کشور نهاده است، بیش‌تر مجری مبانی آقای منتظری و بیت آقای منتظری است؛ هر چند در شعار، خود را مرید امام علیه السلام و خط امامی معرفی کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: نامه ۶۸/۱/۶ امام راحل به شخص آقای منتظری.
۲. ر.ک: به سخنرانی ۷۹/۹/۶ آیت‌الله محمدی گیلانی به نقل از آیت‌الله ری‌شهری (سنجه انصاف، ری‌شهری، نشر دارالحدیث، تهران، صفحه ۱۶ و...)
۳. مهدی هاشمی در اعترافاتش می‌گوید «ضعف تعبد و معنویت و پرداختن به تعقل و تجزیه و تحلیل و این‌که همه چیز را با منطق تعقلی باید فهمید که به دنبال این اعتراف فکری سخنان مقام ولایت فقیه را نیز با اندیشه و عقل خود می‌سنجیدم و نتیجه‌گیری می‌کردم» (بن‌بست، ج اول، ریشه‌های انحراف، ص ۱۶۵).
۴. «ما رهنمودهای حضرت امام را و موضع‌گیری‌هایشان را در مسائل مختلف اجتماعی سیاسی خود من این طوری بودم که وقتی حجت می‌دانستیم که به عقل خودم این نظریات درست دربیاید (بن‌بست، ج اول، ریشه‌های انحراف، ص ۱۶۵)
۵. «به تعقل خودمان مراجعه می‌کردیم، یک سری آفت‌های واقعی انقلاب را در پناه این مکتب تعقلی مطلق می‌کردیم، بزرگ می‌کردیم، یک سری چیزهایی که آفت نبوده واقعاً برای انقلاب، با توجه به این‌که مثلاً برای نیروی خودمان آفت بوده، این را باز تقصراً مطلق می‌کردیم بزرگ می‌کردیم» (بن‌بست، ج اول، ریشه‌های انحراف، ص ۱۶۸)
۶. صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۸۸ و ۸۹.
۷. صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۹۴ و ۹۵.
۸. پیوست شماره ۱۶۲، کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری.
۹. خاطرات سیاسی، ری‌شهری، صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱.
۱۰. همان.

به نظر می‌رسد جریانی که در تلاش برآمد در آن مقطع نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام علیه السلام پخش نشود و بساط جریان عقلانیت منهای معنویت و عرفان برای همیشه به عنوان جریان مطرود از صفحه سیاست کشور و نظام جمع نشود، به خوبی توانست نامه ۱۳۶۸/۱/۲۶ امام را نیز در گمنامی و مظلومیت قرار دهد. بازخوانی نقد ده‌ساله نظام از سوی آقای منتظری با نگاه عقلانیت زمینی با دفاع امام راحل از این ده سال براساس عقلانیت الهی آن هم با نیل به دستاوردهای فراوان در کشور، منطقه و جهان و شفاف شدن ماجرای این تقابل در دو سال آخر حیات امام علیه السلام چنان اهمیتی دارد که رهبر معظم انقلاب در روزهای پایانی ماه مبارک رمضان ۱۳۹۵ در جمع دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی، با مقایسه ده سال نخست انقلاب با ده سال کنونی از پیچیده‌تر و درهم تنیده‌تر بودن این دهه و نیز ایستادگی خود و اعتماد به مردم زیر سایه ایمان به خدا و توکل بر او در برابر همه دنیای شرق و غرب سخن گفتند و در خرداد سال ۱۳۹۶ و در دیدار با دانشجویان در رمضان ۱۳۹۶ حرکت و مواضع امام راحل علیه السلام در دهه شصت را عین عقلانیت نامیدند؛ آن هم عقلانیتی سرچشمه گرفته و آمیخته با توکل و تعبد و معتقد به نصرت الهی که اگر خواص آن روز توجه خاصی به نامه ۱/۲۶ امام و رابطه آن با نامه ۱/۶ و تقابل دو نگاه و دو جریان در دهه اول انقلاب مبذول می‌داشتند، نه امام و نظام در دهه اول انقلاب مظلوم می‌ماند و نه رهبری در این سه دهه می‌بایست بار کارهای نکرده دهه نخست انقلاب را از سوی متولیان سیاسی و فرهنگی بر دوش کشد. اشاره رهبری انقلاب در جمع دانشجویان که معظم‌له آنان را رئیس‌جمهورها و نمایندگان و مسؤولان آینده نامید، به این‌که امام راحل از عقلای بزرگ جهان بودند و عقلانیت اقتضا می‌کند در مقابل آمریکا ایستاد، تفاوت این دو نگاه را



Globalization

جهانی شدن و اخلاق سکولار کارگزاران

سیدعبدالمجید پیش‌بین اشکوری

اشاره امروزه غربی‌ها در حالی بحث دهکده جهانی را مطرح می‌کنند که در سوی دیگر، بحث انتظار و حرکت به سوی جامعه توحیدی بر پایه دکترین مهدویت در جامعه اسلامی به صورت گسترده در حال مطرح شدن است. در کنار موضوع جهانی شدن، پرسش مهمی وجود دارد که ذهن‌های اندیشه‌وران را به خود مشغول کرده است و آن این‌که: انسان‌ها از یک پدر و مادرند؛ اما روابط خویشاوندی و نسبی یا فاصله‌های زیاد در سطح جامعه بزرگ نمی‌تواند همبستگی اجتماعی را شکل دهد، تنها پدر و مادر واحد داشتن (آدم و حوا) برای این همبستگی کافی نیست؛ چراکه در موارد بسیار زیاد به دلایل گوناگون میان افراد و گروه‌های اجتماعی، گسست رخ می‌دهد و به تبع آن برخوردها و خوریزی‌هایی شکل می‌گیرد. از این روست که پرسیده می‌شود: روابط و مناسبات در جامعه بزرگ جهانی براساس چه اصولی باید تنظیم شود و نهادهای سرپرستی‌کننده جامعه جهانی برپایه چه اصولی باید شکل گیرند تا بتوان در جامعه بشری به همبستگی دست یافت؟ این‌جاست که دو دیدگاه در تقابل با یکدیگر پا به عرصه می‌گذارند.



جهانی‌شدن با تفسیر نظام سلطه، جریان و روندی طبیعی و یا جریانی تحمیلی و هدایت‌شده است که نظام سلطه می‌کوشد آن را به عنوان روندی طبیعی به جامعه بین‌الملل تلقین کند؛ به‌گونه‌ای که با از بین بردن مرزهای اعتقادی و هضم دیگران در خود و تحمیل نظام فرهنگی و اعتقادی لیبرالیسم در سایه تهاجم فرهنگی و تنظیم روابط براساس پذیرش قدرت اول آن یعنی آمریکا و بهره‌گیری از ابزارهای در اختیار از جمله فشارهای اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی و زمینه‌های موجود در جامعه هدف همانند وجود نخبگان وابسته یا مرعوب، سیطره خود را بگستراند.

مفهوم جهانی‌شدن براساس قرائت نظام سلطه

تعبیر «جهانی‌شدن» در فارسی در برابر واژه Globalization به کار می‌رود. این مفهوم که سابقه چندانی در علوم اجتماعی جدید ندارد، از حدود دهه ۱۹۶۰ مطرح و از اواسط دهه ۸۰ گسترش یافت، و از سوی بیش‌تر پژوهشگران مسائل سیاسی و امور بین‌الملل برای توصیف وضعیت کنونی حاکم بر نظام بین‌الملل به کار می‌رود. در این تعبیر، جهانی‌شدن به معنای فرایندی اجتماعی است که از مدت‌ها پیش آغاز شده و رو به گسترش است، و در آن قیدوبندهای جغرافیایی، اعتقادی و سیاسی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود. واژه جهانی‌شدن، حرکت به سوی جامعه جهانی واحد را نوید می‌دهد که در آن، یک فرهنگ (که در آن مرزهای اعتقادی وجود ندارد و به زعم آنان از جامعه بشری ایدئولوژی‌زدایی شده است) و یک کدخدا (که به زعم آنان نظام سلطه غربی به رهبری آمریکا است) در سراسر سیاره زمین مستقر خواهد شد و براساس این سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، حدود و ثغور جغرافیایی و استقلال سیاسی و تفاوت فرهنگی به معنای امروزی آن، از بین خواهد رفت. در این جامعه ارتباط میان افرادی که با فاصله خیلی دور از هم زندگی می‌کنند به همان راحتی میان همسایه‌ها خواهد بود، البته از جهانی‌شدن تفسیرهای متعددی ارائه شده است؛ برخی آن را به‌طور عمده رویکردی اقتصادی می‌دانند و آن را با گسترش تجارت آزاد و پذیرش اصول اقتصادی لیبرالیسم و سرمایه‌داری مترادف می‌دانند، عده‌ای دیگر بر مفهوم سیاسی آن متمرکز شده، جهانی‌شدن را عبارت از فراگیرشدن دموکراسی لیبرال و کم‌رنگ‌شدن حاکمیت ملی کشورها می‌دانند، و گروهی بر گستره جهانی‌شدن و افزایش ارتباطات و وابستگی‌های متقابل و شدت روابط بین‌المللی تأکید می‌کنند، اما بایستی دقت داشت که جهانی‌شدن براساس قرائت و تفسیر نظام سلطه، مفهومی چندبعدی و فراگیر است که به صورت ضمنی توجیه‌کننده گسترش جبری فرهنگ و سلطه اقتصادی، سیاسی، ارتباطی نظام سلطه و جامعه سرمایه‌داری است.^۱

بر همین اساس جهانی‌شدن با تفسیر نظام سلطه، جریان و روندی طبیعی و یا جریانی تحمیلی و هدایت‌شده است که نظام سلطه می‌کوشد آن را به عنوان روندی طبیعی به جامعه بین‌الملل تلقین کند؛ به‌گونه‌ای که با از بین بردن مرزهای اعتقادی و هضم دیگران در خود و تحمیل نظام فرهنگی و اعتقادی لیبرالیسم در سایه تهاجم فرهنگی و تنظیم روابط براساس پذیرش قدرت اول آن یعنی آمریکا و بهره‌گیری از ابزارهای در اختیار از جمله فشارهای اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی و زمینه‌های موجود در جامعه هدف همانند وجود نخبگان وابسته یا مرعوب، سیطره خود را بگستراند.

در برابر قرائت نظام سلطه از جهانی‌شدن، قرائت دینی اسلام ناب وجود دارد. در این قرائت، جامعه جهانی و حکومت واحد، براساس تأمین مصالح مادی و مصالح معنوی همه انسان‌ها با هدف رسیدن به کمال فردی و اجتماعی و تحقق جامعه سالم، عدالت فراگیر، رفاه عمومی، صلح بین‌الملل، امنیت فراگیر، آرامش و سعادت و... فرض ایده‌آلی است که اسلام برای تحقق آن تحت دگرترین مهدویت تلاش می‌کند و می‌کوشد تا با گسترش فرهنگ انتظار، به این جامعه واحد جهانی دست یابد. بدیهی است در صورتی جهانی‌شدن در ابعاد سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی، تصویری درست می‌یابد که از یک‌سو استعدادهای فطری مشترک اثبات شوند و از سوی دیگر این استعدادها همسو با باورهای صحیح و فضایل اخلاقی باشند که هویت واقعی انسان را می‌سازند. به عبارت دیگر، از دید اسلام ناب؛ جهانی‌شدن، منوط به همبستگی اجتماعی است و مهم‌ترین عامل در پیدایش جامعه بزرگ و همبستگی جمعی عامل فطری، و حیوانی و عقلانی است که می‌توان بر محور آن، منافع مادی و معنوی اعضا را تأمین کرد؛ در این صورت است که می‌توان تصویری درست از جهانی‌شدن ارائه کرد.

حال با در نظر گرفتن دو قرائت جهانی‌شدن از دیدگاه نظام سلطه و اسلام ناب بایستی به این نکته اشاره کرد که از دید اسلام ناب، مسیر اصلی جهانی‌شدن همان گسترش فرهنگ «صراط



مستقیم» است که انسان‌ها به صورت طبیعی و براساس فطرت انسانی و اراده تکوینی و تشریحی الهی در نهایت به سمت آن حرکت خواهند کرد و مسیر دیگر (جهانی‌شدن با قرائت نظام سلطه)، برخلاف فطرت انسانی و اراده تکوینی و تشریحی الهی است که می‌خواهد برخلاف جریان طبیعی، خود را به جامعه جهانی تحمیل کند. این جاست که نقش محوری دو بینش و دو نگاه کارگزاران نظام سلطه و کارگزاران حکومت دینی آشکار می‌شود.

بهترین راهکار نظام سلطه برای تحمیل قرائت خود از جهانی‌شدن، تحمیل و نفوذ دادن فرهنگ لیبرال سکولار و تئوریزه کردن پذیرش سلطه سیاسی آمریکا توسط عوامل خود است که در حقیقت جاده صاف‌کن سیطره نظام سلطه بر جوامع گوناگون انسانی و اسلامی هستند و از زبان آنان با انواع لطایف‌الحیل به جوامع بشری می‌قبولاند که این قرائت از جهانی‌شدن، گریزناپذیر و غیرقابل تغییر است. به عبارت دیگر، کارگزاران سکولار به دنبال فراگیر کردن آموزه‌های سکولاریستی لیبرالیسم در ساحت‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی با هدف مشروعیت‌بخشیدن به سلطه و هژمونی غرب (آمریکا) هستند و با توجه به اوضاع و احوال موجود، قرائت از جهانی‌شدن را یک زایمان طبیعی و فرایند اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کنند و بر این باورند که نظام سرمایه‌داری لیبرال به سردمداری آمریکا آخرین حلقه نظام مدیریتی جهان است که هر نوع مخالفت با آن، شناکردن در جهت مخالف و محکوم به فنا خواهد بود. در این تلقی، برای ترقی و توسعه الگویی جز الگوی غرب و راهی جز یافتن جایی در قطار پیشرفت غربی و سوار شدن بر آن و خود را در چارچوب منافع آمریکا تعریف کردن وجود ندارد. کارگزاران سکولار با اندکی تامل و ژرف‌نگری می‌توانند دریابند که این قرائت از جهانی‌شدن، قرائت دیگری از امپریالیسم و استعمار نو است که بایستی از آن پرهیز کرد؛ زیرا به هر اندازه که با این برداشت از جهانی‌شدن رابطه داشته باشیم به همان میزان زیان خواهیم دید.

برای فهم چگونگی فرایند نفوذ نظام سلطه در کارگزاران و استحاله فرهنگی و سیاسی آنان کافی است به اعتراف‌های کیانوش تاج‌بخش یکی از جاسوسان جنگ علم توجه کنیم، وی در این باره می‌گوید:

«مستحضرید که در کشورهایی که آمریکا در آن هنوز حضور

رسمی دارد (مانند عراق) عامل اصلی پیشرفت منافع آمریکا در حوزه تغییر رژیم‌ها وارد کردن دموکراسی غربی یا به لفظ دیگر پروژه براندازی نرم به عهده یک نهاد به عنوان NED مخفف «صندوق حمایت از دموکراسی» است اما در کشورهایی مانند ایران که آمریکا در آن حضور رسمی ندارد، این برنامه پیشبرد منافع آمریکا از حوزه‌های دیگر پیگیری می‌شود؛ این حوزه‌ها عبارتند از:

۱. حوزه‌های پنهان شامل سرویس‌های اطلاعاتی مانند «سیا»
 ۲. حوزه‌های نیمه پنهان مانند مرکز ویلسون در واشنگتن که از یک سو به سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا وابسته هستند و از سوی دیگر کاملاً با دولت آمریکا در ارتباط و هماهنگ هستند و در پوشش فعالیت‌های تحقیقاتی، علمی و سمینارهای دانشگاهی این برنامه‌های براندازی و استحاله را جلو می‌برند.
 ۳. حوزه سوم در این مجموعه، بنیادها و نهادهای کاملاً آشکار مانند بنیادهای کارنگی، راکفلر و به‌ویژه بنیاد سوروس هستند. بایستی به این نکته توجه داشت که همه این سه حوزه در شرایطی مثل ایران با یکدیگر هماهنگ هستند.^۲

طرح موضوع جهانی‌شدن با قرائت آمریکایی و ناچاری کشورها در پذیرش آن توسط کارگزارانی سکولار در داخل کشور در مقطعی از زمان، هدف پیگیری قرار گرفت و از طریق آن در دستگاه نظری و دستگاه محاسباتی تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران جامعه هدف، نفوذ و دستکاری صورت گرفت. کیانوش جهان‌بخش در اعتراف‌های خود با اشاره به چگونگی نفوذ در بین کارگزاران، این فرایند را در هفت لایه و هفت بند تشریح می‌کند که عبارتند از:

۱. شناسایی و جذب نخبگان، شامل شناسایی افراد و نخبگانی که علاقه‌مند به همکاری با نهادهای حوزه‌های مختلف آمریکایی و اروپایی هستند.

۲. شبکه‌سازی و نهادسازی از طریق معرفی پروژه‌های عملیاتی با هدف وصل کردن نخبگان با یکدیگر و با توده‌ها.

۳. پر کردن محتوا از طریق کارگاه‌های آموزشی، جزوه‌های مختلف، مطالب، پژوهش، نتایج سمینارها و نشست‌های گوناگون (همانند موضوع جهانی‌شدن)

۴. پله چهارم، حمله به پایه و ستون‌های نظام از طریق سه نوع عملیات.

الف) از طریق مشروعیت‌زدایی به این معنا که به باورها و



ارزش‌های مدرن سکولاریستی و اشاعه تفکر غرب‌باوری که نهایتاً از طریق نفوذی‌های ارگان‌های دولتی حمایت و به آن مشروعیت داده می‌شود و دیگر این حرکات به عنوان تحرکات ضد امنیتی تلقی نمی‌شود.

جالب توجه این‌که کیانوش تاج‌بخش در این رابطه می‌گوید: زمانی که شهرداری تهران در دست جریان اصلاح‌طلب بود «بسیاری از اساتید اروپا و آمریکا که از متفکران مهم دموکراسی لیبرال و از منتقدان مهم نظام دینی و مبلغان جدایی دین از حکومت بودند، توسط آنان به ایران دعوت می‌شدند تا برای نخبگان، دانشجویان و افراد عموم که به سالن‌های اجتماعات دعوت شده بودند، سخنرانی کنند، عموم این دیدگاه‌ها در قالب سخنرانی‌ها، کتاب، مقاله و غیره تبلیغ می‌شد که این در واقع یک فرایند نهادینه شده دراز مدت بوده که چند سال ادامه داشت.

۲. استحالته سیاسی: استحالته سیاسی از طریق مذاکرات پنهان تحت عنوان «Tracr Two» یا «دیف دوم» پیگیری می‌شود به این صورت که چهره‌های سیاسی مختلف آمریکا و ایرانی در کشورهای اروپایی برای تبادل نظر با یکدیگر برگزار می‌کردند همانند ملاقات برخی از چهره‌های سیاسی همانند (م.خ) و (م.ج.ظ) با سوروس.

۳. نافرمانی مدنی: در فتنه سال ۸۸ شاهد آن بودیم؛ مرحله‌ای که نظام سلطه با پیش‌آمدن رخداد‌های گوناگون سیاسی اجتماعی به‌ویژه در دوره انتخابات هرگز از آن غفلت نمی‌کند.

مجموعه این فرایند نشان می‌دهد که موضوع جهانی شدن و یا قرائت نظام سلطه پروژه‌ای است با فرایند مشخص، برنامه‌ریزی شده برای استحالته فرهنگی و سیاسی کشورهای دیگر در چارچوب منافع نظام سلطه که با دقت در این فرایند می‌توان به رابطه تنگاتنگ جهانی شدن و اخلاق سکولار کارگزاران دست یافت؛ کارگزاران سکولاری که به گواهی تاریخ کشورهای دیگر و چند دهه گذشته بر همگان ثابت شده است که جز شعار و دعوت جامعه به تسلیم در برابر نظام سلطه هنر دیگری نداشته و ندارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالرسول بیات، فرهنگ واژه‌ها، صص ۲۴۶ تا ۲۴۸، نشر مؤسسه فرهنگ و اندیشه.
۲. خبرگزاری تسنیم، اعترافات کیانوش جهان‌بخش.
۳. خبرگزاری تسنیم، اعترافات کیانوش تاج‌بخش.

اعتقادهای مردم حمله می‌شود (همانند سند ۲۰۳۰) از طریق وادار کردن به امضای اسناد بین‌المللی و مشروعیت‌بخشی به مشروعیت‌زدایی از باورها و اعتقادات

ب) اعتبارزدایی از طریق ناکارآمد جلوه دادن مسؤولان و دولت (ج) عملیات اعتمادزدایی از طریق شایعه‌پراکنی، تهمت‌زدن، و... با هدف ایجاد تنفر در مردم از نظام، این چهار پله اول از فرایند کلی درواقع زمینه‌سازی است برای رسیدن به یک هدف خاص که آن پله پنجم است.

۵. پله پنجم، دوقطبی‌سازی جامعه است. تقسیم جامعه به دو گروه مخالفان و موافقان جهانی شدن، ایجاد شکاف بین مردم، با هدف جایجایی افکار عمومی، به این صورت که افکار و انگیزه‌های سنتی، دینی و مقدس سلب و طریق استفاده از سرمایه اجتماعی مدرن به وجود آمده تفکر و اخلاق و احکام لیبرالی و غربی تقویت و جایگزین شود.

۶. پله ششم مربوط به انتخابات است که دو شکل دارد؛

شکل اول: در صورتی که نیروهای تحت تأثیر لیبرال سکولار موفق به پیروزی در انتخابات شوند، وارد دولت شده، از درون حکومت و با استفاده از ابزار حکومتی و قانونی به سمت تغییر جامعه و ارزش‌های سنتی و همراه کردن آن‌ها با فرهنگ سکولار و پیشبرد منافع آمریکا و سلطه آمریکایی حرکت می‌کنند؛ چونان حرکت گورباچف در روسیه.

شکل دوم: اگر نیروهای تحت تأثیر لیبرال سکولار موفق به پیروزی در انتخابات نشوند پله هفتم اجرا می‌شود.

۷. پله هفتم؛ دعوت به نافرمانی مدنی، کشاندن مردم برای تجمع در خیابان‌ها و میداين و شرکت کردن در راهپیمایی‌های غیرقانونی و بدون مجوز که به اغتشاش، خشونت و به‌اصطلاح به هم ریختگی امنیت جامعه در راستای فشار آوردن بر روی نظام برای عقب‌نشینی کردن می‌انجامد^۲

این بدان معناست که نظام سلطه در پوشش جهانی شدن، از طریق راه‌کارهای مذکور سه هدف را دنبال می‌کند؛

۱. استحالته فرهنگی ۲. استحالته سیاسی ۳. نافرمانی مدنی. که همه این مراحل توسط کارگزاران سکولار درون نظام و یا نهادها و اقشار سکولار بیرون نظام صورت می‌گیرد.

۱. شیوه استحالته فرهنگی: از طریق تأسیس رسانه‌های همگانی، روزنامه و... نهادهایی همانند فرهنگسراها و ایجاد مراکز تحت عنوان دفتر پژوهش‌های فرهنگی، جذب نخبگان و معرفی



پیامدهای اخلاق سکولار

بانگاهی به تلاش برخی در داخل نظام برای تن دادن به مطالبات نظام سلطه

الهام عباسی

«ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت! این‌ها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند...»^۲

این که امروز پس از گذشت نزدیک به چهل سال از انقلاب، جریانی در ایران هست که به صراحت خود را لیبرال می‌داند؛ این که سند ۲۰۳۰ آشکارا حمایت و امضا می‌شود و آقایان در خیال خام تحفظ هستند؛ این که مذاکرات هسته‌ای را به خودی خود دارای افتخار و ارزش می‌دانند؛ و این که فارغ از هر فرجامی (تلخ یا شیرین) برجام را یک دستاورد می‌دانند؛ این که کام‌حضرات با شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» تلخ می‌شود؛ این که در جمهوری اسلامی ایران شعار «آزادی» مصادره به غرض و مرض عده‌ای غرب‌زده می‌شود؛ این که طیفی از روشنفکران دینی می‌کوشند قرائتی از دین به دست دهند که مانعی بر سر راه گسترش مدرنیته نباشد؛ این که کربلانه درس قیام و مقاومت که درس مذاکره و سازش می‌دهد و سقیفه هنوز هم تحریف می‌شود! این که جای شهید و جلد را عوض می‌کنند و این که... هیهات که این لیست سیاه تمام شود!

این یعنی همان تربیت‌یافتگان برپادارنده سلطه ابرقدرت‌ها، یعنی ادامه عقبه‌ای به نام حلقه کیان، تا روشنفکری دینی، تا اصلاح‌گرایی، تا نهضت ملی، تا بازرگان، تا مدرنیته، تا سکولاریسم!

یعنی ریشه اسلام مارکسیستی را اگر خشکاندیم حالا نوبت اسلام لیبرالی است. یعنی افسوس که در زمانه موشک‌ها، در زمانه وقاحت دشمن‌ها، و در زمانه صراحت نیرنگ‌ها، هنوز برای شناخت جریانی در حریم انقلاب و زیر سایه اسلام باید از مدرنیته و غرب آغاز کنیم، از منشأ و ریشه «دوستانی که گاهی دل‌شان می‌لرزدا»^۳ روبه‌روشدن با رفتار و گفتار کارگزارانی که ریشه در مبانی سکولاریزم دارد، ریشه در غرب‌گرایی دارد که امام راحل از روی کردن به آن به روی کردگان به طاغوت نام بردند، روبه‌رو شدن با خصلت مدیرانی که نمایانند سیرت آنان سهل و ممتنع





و اجتماعی و در همه چیز تاثیر می‌گذارد. غرب مدرن در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی در مسیری می‌تاخت که در نهایت چیزی از دین و حاکمیت دین باقی نماند. حاکمیت دین جای خود را به حاکمیت انسان و قانون خدا جای خود را به قانون عقل محض انسان داد. و آن چه از دین باقی ماند تحت تاثیر تفسیرهای مادی‌گرایانه و سکولار به خلوت‌خانه‌ها کشانده شد. فرآیند این خانه‌نشینی نیز با شعار اصلاحات و قرائت جدیدی از دین محقق شد. پروتستان یا نهضت اصلاح دینی مطابق تعریف جدید خود از دین، شاخه‌ای از مسیحیت را معرفی کرد که با قوانین و شؤون عقل مدرن مادی‌گرا سازگار بود و آن را تایید می‌کرد. برای نمونه، شاخه‌های اصلی و مؤمنتر مسیحی همچون کاتولیک و آرتدوکس که از بقایای مسیحیت دوران ماقبل مدرن هستند هنوز هم پدیده‌ای چون همجنسگرایی را تایید نکرده و به رسمیت نمی‌شناسند اما پروتستانیزم بر مبنای قرائت و فهم جدید خود از مسیحیت از حامیان قانونی شدن این انحراف بود. به عبارتی، عقلانیت ابزاری و مادیگرایی انسان مدرن که پروتستان را مقرر دینی جدید خود می‌داند، با تحریف مسیحیت، دیگر مانعی برای رسمیت بخشیدن به خواهش‌های مادی و نفسانی و سکولاریستی خویش ندارد؛ زیرا تلقی از دین در پروتستانیزم کاملاً سکولار و مادی است.

این تجربه غربی‌ها برای برخی روشنفکران داخلی که منتقد وضع موجود بودند و نوعی رکود و عقب‌ماندگی را در خود حس می‌کردند، بسیار قابل توجه بود. سرآزیر شدن علوم انسانی و توجه‌کردن به بدیل‌های قوی از دیدگاه اسلام، تفکر و ایدئولوژی‌های غربی را با عنوان علوم انسانی بیرقیب ساخت. بنابراین برخی گمان کردند پیشرفت و تمدن، تنها در گرو فهم دگراندیشانه از دین ممکن است. از این رو برای قربایت به غرب مدرن باید و حتماً لازم است که قرائت از دین، قرائت از وحی، و قرائت از هر آن چه در سایه دین تعریف و تشریح شده است را به نفع مبانی مدرن تغییر داد.

به عبارتی روشنفکرانی که در سال‌های ۵۸ تا اواخر دهه شصت به صراحت خودشان افراطی‌های شدیدالحنی بودند، موسوم به چپ سنتی که خواهان رفتارهای رادیکالی، قطع رابطه با آمریکا، تاکید بر ولایت مطلقه فقیه، استکبارستیزی و امثالهم بودند به تدریج و در پی آشنایی با علوم انسانی به بازتولید خویش پرداختند و این بار در قامت طرفداران اصلاحات جدی در دین، سیاست، قدرت، فرهنگ و... خود را مطرح کردند. آرمان و اندیشه اصلاحات در ایران که آموخته غرب لیبرال بود و حالا با تساهل و خودباختگی از آن‌ور بام افتاده بود، در ابتدا دین را از معنای راستین و قرآنی خود تهی کرد. به‌واقع این طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین اقدام برای حرکت به سوی توسعه، تمدن و پیشرفت در معنایی بود که قرن‌ها قبل غربی‌ها با تعاریف مادی و سکولار خود آن را آغاز کرده بودند.

از آن جا که اسلام، نه‌تنها دین ساکتی نیست بلکه دین مدعی و انقلابی است؛ برای حاکمیت انسان و عقلانیت محض مدرن یا باید دین حذف شود و یا قرائت و تبیینی از آن ارائه شود که مزاحم راه مدرن‌سازی ممالک جهان سومی که هنوز از دریچه دین مسائل را می‌فهمند و تحلیل می‌کنند وجود نداشته باشد.

بنابراین، فهم پوزیتیویستی بازرگان از قرآن و انطباق‌های او میان علم تجربی و آیه‌هایی از قرآن در پی گشودن مسیری تازه در فهم دین بود که البته مورد انتقاد شدید علما و اندیشه‌وران حوزه علمیه زمان خودش قرار گرفت. بعدتر در دهه هفتاد، بزرگ‌ترین حجم‌ها و شباهت به دین،

است درست چون تعریف سکولاریزم است.

ارائه تعریفی دقیق از مدرنیته به گواه تعاریف متعدد، بعضاً مغلق و حتی نامفهوم صاحبانش، کاری سهل و ممتنع است. فارغ از این، فهم نسبت سکولاریسم با مدرنیته نیز گاه بر سبیل خطا بوده است. سکولاریسم آن چنان که ممکن است شنیده باشیم، یک ایسم و مکتب فکری نیست که از دامان مدرنیته پدید آمده باشد و از این‌رو همسنگ ایسم‌هایی دیگر چون لیبرالیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم و... نیست.

بلکه سکولاریسم خصلت ذاتی مدرنیته و قوام غرب مدرن است. مدرنیته وضعیتی است که در آن بشر باید خود را از استیلا هر قدرت غیربشری آزاد سازد و همه امور را خود متکفل شود.^۴

بنابراین وضعیت مدرن یعنی انسان را بر مسند دین نشانند، و عقل خودپنید بریده از وحی را مبنای تام و تمام امور دانستن. چنین رویکردی دقیقاً به معنای التزام به سکولاریسم نیز هست. اندیشه سکولار، سامان‌دهی به امور مختلف زندگی را شأن عقل، منطق، ادراک و صلاحیتهای انسان می‌داند و خود را از اعتقاد به خدا یا هر امر ماورایی دیگر بی‌نیاز می‌بیند. مطابق تعریف فرهنگ آکسفورد، «سکولاریسم، نظریه‌ای است درباره این که اخلاق صرفاً باید بر اموری مبتنی باشد که با سعادت انسان در حیات دنیوی مرتبط بوده و در این‌باره، همه ملاحظات اعتقادی، همچون اعتقاد به خدا و جهان آخرت کنار گذاشته شود.»^۵ قید اخلاق در این تعریف، آن را از زمره نظریه‌های فلسفی و معرفتی و... خارج می‌کند و به آن جایگاهی عام‌تر می‌دهد. عام‌تر از این جهت که تقریباً همه امور زندگی بشر بدین لحاظ که نسبتی با ارزش‌دواری و سنجش اخلاقی دارند در حیطه اخلاق هم وارد می‌شوند. یعنی هر کاری که انسان با اختیار و انتخاب خود انجام می‌دهد، می‌تواند از نگاه اخلاق هم بررسی شود. از این رو سکولاریسم منحصر در یک قسم خاص از امور مادی و مکاتب مدرنیته نیست، بلکه شأن دخالت و حضور در تمام ایسم‌های دیگر و نیز تمام عرصه‌های زندگی بشر، همچون سیاست، اقتصاد، فرهنگ، هنر، آموزش، و... را دارد. سکولاریسم چون جهان را مادی می‌فهمد برای اداره جهان، گذران زندگی، خوشبختی و رفاه خود شأنی برای دخالت دین، آخرت و خدا در نظر نمی‌گیرد. اگر چه در عین حال آن‌ها را انکار یا طرد نمی‌کند بلکه با جدیت دست‌شان را از این امور کوتاه می‌کند.

از این‌رو اساساً خوانش غرب مدرن بدون فهمی از سکولاریسم، و حتی با فهمی که این دو را مستقل از هم می‌بیند، یا ممکن نیست و یا صواب نیست. به عبارتی، اگر وضعیت مدرن غیر از عقل و غیر از انسان، هیچ مرجع دیگری را برای دخالت در امور جهان شایسته نمی‌داند لاجرم دین باید خانه‌نشین شود و خانه‌نشینی دین یعنی سکولاریسم. یعنی نمی‌شود هم مدرنیته را پذیرفت و هم دین‌داری با قرائت دین اصیل و حقیقی را.

آن چه در این جا اهمیت دارد این است که سکولاریسم یک مکتب سیاسی یا یک پیامد از دوران مدرن نیست که کسی بتواند ادعا کند من مدرن هستم اما سکولار نیستم. سکولاریسم تهمتی نیست که به یک طرفدار مدرنیته نسبت داده شود بلکه چون اساساً قرائت مدرنیته منهای سکولاریسم قرائتی معیوب و بیمار است، طرفداران و مدافعان آن هم منهای اندیشه سکولار قابل تصور نیستند. سکولاریسم یک شیوه زندگی است، نوعی تفکر و جهان‌بینی است که در ذات غرب مدرن تنیده شده و در تک‌تک امور زندگی جاری می‌شود. یعنی یک نگاه و تلقی از جهان است که در سیاست، در فرهنگ، در اقتصاد، در علم، در سبک زندگی فردی



لیبرالیستی و جهانی‌اش باشد نه تعریف مقاومتی و اتکا بر توان داخلی! چراکه به زعم این‌ها الآن مشکل ما این است که «فقیه می‌آید و در اقتصاد نظر می‌دهد»، نگاه سکولاریستی و غربزده این‌ها صراحت دارد که اقتصاد را با دین و شرعیات نیامیزد، فرهنگ را به نام دین مصادره نکنند و مانع بده‌بستان‌های فکری و هنری با لیبرال‌های سکولار نشوید. در این نگاه، سیاست را هم بر مبنای تعامل و اعتماد به دشمن معنا میکنند و حتی اقدامات هوشمندانه و برخاسته از شعور دینی و عقلانیت نظامی در منطقه را دخالت بیجا می‌دانند. این عین مماشات است و تاریخ نشان داده است که سیاست مماشات و سازش و کرنش به جای سیاست مقاومت و ایستادگی با چیزی غیر از شکست روبرو نخواهد شد.

اما بزرگ‌ترین جلوه تحقق نگاه اصلاح‌طلبانه سکولار در رویارویی با مسأله ولایت فقیه و گذر از این سد است. ولایت مطلقه فقیه، بزرگ‌ترین و اصلیت‌ترین مانع در تحقق خواسته‌های سکولاریستی روشنفکران و اصلاح‌طلبان است و از این‌رو تحقق عینی آرمان‌های آن‌ها با محدودیت و به انزوا کشاندن ولایت فقیه و اختیارات او ممکن می‌شود. نظریه ولایت مطلقه فقیه که روح و باطن نظام جمهوری اسلامی است، مستقیم توسط امام راحل طرح، تشریح و حمایت شده است. مطابق این نظریه، ولایت مطلقه فقیه، درست همانند ولایت پیامبر و معصومین شامل دو رکن مشروعیت و مقبولیت است. ولی فقیه منتصب از جانب خداست به این معنا که شرایط و تعریف ولی فقیه برای حاکمیت را بایستی از کلام معصوم علیه السلام اخذ کرد که خود او نیز مستقیم برگزیده الهی است. جایگاه رأی و نظر مردم تنها در مقام تحقق اجتماعی بخشیدن به این دستور الهی است. یعنی مردم هستند که انتخاب می‌کنند به دستور الهی عمل کنند یا نمرد کنند. اما این نمرد و عدم انتخاب مردم مطلقاً در مشروعیت و حق معصوم علیه السلام یا ولی فقیه برای حاکمیت بر جامعه تأثیری ندارد و آن به قوت خود باقی است. مقبولیت این نصب مشروع، متوقف بر رأی مردم است. و این آشکارترین و صریح‌ترین نمونه اثرگذاری، حضور و جایگاه امر الهی و قدسی در جامعه انسانی است و در عین حال همان طور که گفتیم، روشن‌ترین نمونه مخالفت با تفکر سکولار است. اندیشه سکولار حضور تا این حد عینی و ملموس و تعیین‌کننده

مقوله پیامبری و عصمت، وحی، تئوری ولایت مطلقه فقیه، فقه و شریعت و امثالهم مطرح شد. عمده این نظریه‌پردازی‌ها که در تضاد مبنایی و جدی با قرآن، احادیث صریح و مبانی اسلامی قرار دارند مبتنی بر نگاه سکولار به عالم هستند؛ یعنی نگاهی که در پی تحریف و بازخوانی مجدد از عنصر الهی و مقدس است.

آرش نراقی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «جریان نواندیشی دینی در جامعه ما شامل سه جریان فرعی است: اصلاح فکر دینی، بازسازی دین و معنویت‌گرایی فرادینی. فضل‌الرحمان از چهره‌های برجسته اصلاح فکر دینی در جهان اسلام است. در ایران هم کسانی چون آقای کدیور یا فتاوی را می‌توان در این گروه دانست. سروش بعد از «بسط تجربه نبوی» و شبستری بعد از «فرائت نبوی از جهان» از چهره‌های بازسازی دین هستند و ملکیان را هم می‌توان چهره بارز معنویت‌گرایی فرادینی در ایران دانست.» به‌واقع این‌ها از مهم‌ترین چهره‌های روشنفکری هستند که در دهه هفتاد و در حلقه کیان، طراح مباحث التقاطی در باب فهم دین بودند و به جهت حفظ نسبتشان با غرب مدرن، مروج پلورالیسم، نسبی‌گرایی، تساهل، سازش، آزادی بیان و... بودند.

این دوره‌ای است که در آن «قبض و بسط شریعت» نگاشته می‌شود، فقه مورد انتقاد جدی قرار می‌گیرد و بر اهمیت عرف تأکید می‌شود، پلورالیسم دینی مطرح می‌شود، و نظریه ولایت مطلقه فقیه مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

بنابراین روشن است که در فهم سکولار مثلاً اصلاح‌طلبانه از مسائلی دین و سعادت اخروی، مرجع و محور نیست و مطابق آن چه گفتیم، نباید هم باشد. سیاست باید حامی گفتمان، مذاکره و سیاست درهای باز باشد نه استکبارستیزی و گفتمان «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». زیرا استکبارستیزی تجلی عینی تأسی به قیام عاشورا است و از ذات دین ما برمی‌آید، تفکر سکولار خواهان محدودیت و در نهایت حذف این حضور جدی ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه است، از این‌رو به‌ناچار تفسیر کربلا میشود مذاکره و مسامحه! فرهنگ باید متولی تبادل و هم‌زیستی باشد نه توهماتی مثل تهاجم و شبخون فرهنگی؛ اقتصاد باید تابع تعریف

خدا، دین، و امر قدسی و ماورایی را در جامعه بر نمی‌تابد و جامعه را عرصه ظهور و بروزهای عقل و ادراک صرف انسانی می‌داند. سکولاریسم خواهان به انزوا کشاندن خدا، حذف او و حذف دین او از تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... است. جریانی هم که در مجلس ششم و با هدایت آقای خاتمی، در پی تغییر حد و اندازه‌های اختیارات رهبری و حذف شورای نگهبان و... بودند، با وسعت اختیارات ولی فقیه مخالف بودند. چرا که مطابق نظریه ولایت مطلقه فقیه، چون از ناحیه دارابودن شریعی که امام معصوم (علیه السلام) تعریف کرده، منصوب امام معصوم (علیه السلام) است، اختیاراتش نیز همانند او وسعت دارد. یعنی قادر است حکم حکومتی بدهد و در هر مسأله‌ای از مسائل جامعه، مستقیم دخالت کند و بر تمام انسان‌ها و حتی مراجع دیگر واجب است که اطاعت کنند، همان‌طور که اگر معصوم بود بایستی اطاعت می‌کردند. این همان رویکرد و نظری است که هنگام بررسی نهایی قانون اساسی در مجلس خبرگان مورد انتقاد و مخالفت جدی بنی‌صدر و مهندس سبحانی نیز قرار گرفت. بنی‌صدر در گفته‌های خود تصریح می‌کند که «ولی فقیه با این حد از اختیارات تفاوتی با استبداد ندارد»^۱ این نقد و این نگاه که جانبدارانه و غرض‌ورزانه از حق انتخاب مردم سخن می‌گوید، به طور مشخص مقوله مشروعیت حاکمیت را در اسلام نادیده می‌گیرد و مقبولیت را کافی می‌داند. همین نگاه را بعدها در مجلس ششم پیگیری کردند و هنوز هم شیطنتهایی برای خلیف‌مقام مقبولیت و مشروعیت انجام می‌شود. یعنی تأکید این‌ها بر جمهوری و دموکراسی صرف است و بیش از این، ولایت در طول ولایت ائمه و پیامبر را -چنان که در قانون اساسی تصریح شده است- با قید مطلقه بودن، استبداد میدانند. اما بهترین پاسخ به این اظهارات، کلام خود حضرت امام است که فصل الخطاب ماست: «حکومت اسلامی، استبدادی نیست که در آن خواسته‌های نفسانی یک فرد ملاک باشد. مشروطه و جمهوری نیست که در آن، قانون‌های بشری ملاک و معیار باشد. حکومت اسلامی، در همه شؤون خود از قانون الهی سرچشمه می‌گیرد. بله! حاکم اسلامی، مجاز است در موضوعات، برابر صلاح مسلمانان و یا حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست بلکه عمل بر اساس مصلحت است. نظر و دیدگاه حاکم نیز، همانند عمل او تابع مصلحت است.»^۲

دیدگاه‌های سکولار خود، برای به دست گرفتن قدرت سیاسی طمع کرد و با تئوری‌های سوخته‌های چون فتح سنگر به سنگر، خیال تحقق بخشیدن به اهداف فکری و سیاسی و فرهنگی و دینی خود را در سر پروراند. با توجه به آن‌چه گذشت، رویکرد سکولار که از ملزومات و ذاتیات سرسپردگی به غرب مدرن و خودباختگی در برابر مدرنیته است، با ذات اسلام و نیز جمهوری اسلامی منافات دارد. این رویکرد را از هر طرف که ببینیم با گوش‌های از نظام الهی ایران مخالفت پیدا می‌کند و ملتزم به آن، جز از راه سرکوب ارزش‌های دینی و آرمانهای انقلاب نمی‌گذرد، و کارگزاران و مدیران سکولار در سیاست‌گذاری و اجرای آن عملاً در سرکوب ارزش‌های دینی و آرمان‌های انقلاب گام برمی‌دارند هرچند در شعار سخن دیگری بر زبان آورند.

به عنوان نکته پایانی اساساً مسأله این است که مدرنیته، حاصل تاریخ خود و وضعیت غرب عاصی از قرون وسطی و غرب مورد تهاجم افکار ضددینی اصلاح‌طلبان در قرن‌های ۱۴ و ۱۵، با تعداد بسیار زیادی تعارض‌های دینی و علمی بوده است. و هرگز محتمل نیست که مدرنیته با هویت غربیاش برای هیچ ملت دیگری تکرار شود؛ چه رسد برای ملت و تاریخی چون ایران که پیشینه هزاران سال اسلام و تمدن آن را مستحکم ساخته است. نمونه‌های تقلبی مدرنیته همیشه با انکار و لگدمال کردن استقلال و هویت و ارزش‌های بومی و دینی همراه بوده است. شأن مواجهه با مدرنیته نیز شاید تنها در یک مواجهه اصولی و آگاهانه برای کسب و انتقال برخی تجربیها و تعامل فعالانه در جهت بسط معنویت و حقیقت و انتقال علم و دانش خلاصه شود. از این رو ملت‌های مسلمان باید راه خودشان را بروند و تاریخ خودشان را بسازند؛ تاریخی که مبنایش عاشورا و انتهایش به روشنی ظهور، صریح و آشکار است؛ تاریخی که عدالت را فراگیر میکند و حکومت زمین را به صاحبانش باز میگرداند؛ ان شاء الله.

پی‌نوشت‌ها

۱. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های شهدای مدافع حرم و مرزبان، ۱۳۹۶/۳/۲۸.
۳. رضا داوری اردکانی، درباره غرب، هرمس، ۱۳۹۰، ص ۳۰۳.
4. The Oxford English Dictionary, v. IX, p. 366
۵. سایت صدانت، مصاحبه با آرش نراقی، عنوان: ناگفته‌های آرش نراقی از حلقه کبان، ۹۵/۱۲/۱۰.
۶. اظهارات مرتضی عزتی اقتصاددان حامی دولت وقت، مناظره انتخاباتی سیما با موضوع اقتصاد، ۱۳۹۶/۱/۱۵.
۷. برای مطالعه بیش‌تر رجوع کنید به مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج دوم، ص ۱۱۵۲.
۸. تحریرات فی الفقه: کتاب البیع، امام خمینی، جلد دوم، ص ۴۶۱.

همچنان که جریان انحرافی مدعی اصلاحات، پس از تئوریزه کردن



نقش اخلاق اسلامی در توسعه

محمد رضا زهرایی

است. اخلاق و وظیفه‌گرایانه غایتی است که انسان‌ها باید به آن برسند، اما بر اساس آن نمی‌توان برای مدیریت جامعه برنامه‌ریزی کرد، بنابراین برای نهادینه کردن توسعه در سطح جامعه اخلاق و وظیفه‌گرایانه چندان کارایی ندارد. ایشان معتقد است وقتی سازوکار مدرن و مبتنی بر توسعه در جامعه‌ای نهادینه شد به اقتضای شرایط برخی مناسبات و روابط دگرگون می‌شود. اما این دگرگونی لزوماً به معنای نقض اصول اخلاقی نیست، یعنی بسیاری از ارزش‌ها تابع شرایط محیطی هستند و ارزش‌ها عوض می‌شوند. اخلاق راسی که ترکیبی از اخلاق فایده‌گرایانه و وظیفه‌گرایانه است بیش‌تر می‌تواند در وادی توسعه به ما کمک کند. اخلاق فایده‌گرایانه در قیاس با اخلاق راسی نسبت به امور حقوق بشری کم‌عنایت‌تر است. به این خاطر با استفاده از آموزه اخلاقی راس با مد نظر قرار دادن جمیع جوانب در سیاق اخلاقی می‌تواند به داوری اخلاقی موجه در مسیر توسعه رسید.

در مقابل تقی آزاد ارمکی (۱۳۹۵) معتقد است بدفهمی‌های دیگری نسبت به نظریهٔ وبر دربارهٔ مفهوم سرمایه‌داری و اصلاح دینی

روابط بین اخلاق و دین روابط مختلفی است. از مهم‌ترین و پر بحث‌ترین نسبت‌های اخلاق و توسعه؛ تأثیر اخلاق بر شاخص‌های توسعه و دیگری اخلاق توسعه است. در رابطه اولی ارزش‌ها بر اساس هستی‌شناسی دینی بنا شده است. ولی در اخلاق توسعه، اصالت با توسعه است و ارزش‌های آن مبتنی بر آن هستی‌شناسی است که باعث افزایش شاخص‌های توسعه شود.

مدافعان اخلاق توسعه خود را مدافع نسبییت اخلاقی نمی‌دانند ولی در عمل چارچوب‌های اصیل اخلاقی برآمده از دین را مورد تردید قرار می‌دهند و اخلاق فایده‌گرایانه را همراهی مناسب برای دستیابی به توسعه می‌دانند. البته بعدتر که اخلاق فایده‌گرایانه بشر را گرفتار واقعیت تضاد منافع کرده، تغییر رویکرد دادند و نوعی از مسؤولیت یا اخلاق وظیفه‌گرایانه را برای توجیه اصول حقوق بشری با اخلاق فایده‌گرایانه ادغام کردند. از مدافعان این رویکرد سروش دباغ است. زهرا میراحسنی (۱۳۹۱) در نوشتاری اندیشه سروش دباغ را این‌گونه تبیین می‌کند: در مکاتب اخلاقی مغرب‌زمین فایده‌گرایی بیش از وظیفه‌گرایی به توسعه نزدیک



دین و اخلاق

ما در این مقاله دین را بنا به تعریف آیت‌الله مصباح یزدی تعریف می‌کنیم. دین در این تعریف با محوریت هدف که همانا سعادت انسان‌هاست تعریف می‌شود.

دین نیز در تعریف منتخب ما، اسلام ناب است که هدف اصلی آن نشان‌دادن راه سعادت به انسان‌هاست. محدود به آموزه‌هایی نیست که از منبع یا روش خاصی به دست آمده باشد. منبع این آموزه‌ها به تناسب مسأله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، وحی، یا طبیعت محسوس باشد. دستیابی به تعالیم دین اسلام درباره موضوعات مختلف نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی، عقلی، فلسفی یا تجربی میسر گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۲۰۴). ایشان همچنین مؤلفه‌های دین را شامل اعتقادات، اخلاقیات و احکام می‌داند. بنا به این تعریف اخلاق از مؤلفه‌های دین است. اخلاق، مجموعه‌ای از ارزش‌ها و گزاره‌های ارزشی است که برآمده از دین است.

توسعه

بر حسب اصطلاحات صرف اقتصاد کلاسیک، توسعه به معنای توانایی اقتصاد ملی برای ایجاد تناوم و رشد سالانه تولید ناخالص ملی با نرخ‌های

صورت گرفته است؛ زیرا عده‌ای بدون درک درست از مفاهیم کلیدی ویر، چون اصلاح دینی، مدعی‌اند راه اصلی دستیابی به توسعه پایدار، تحول در اندیشه، روحیه و اخلاق است که این تحول در اثر بازنگری و احیای دینی امکان‌پذیر است. منظور این افراد از احیای دینی، تفسیر مجدد دین بر اساس نیازهای دوران معاصر و جهت‌دهی به رفتار و اعمال مؤمنان در فرایند توسعه است. به عبارت دیگر، دنیایی نمودن دین و رفع موانع و مشکلات موجود در ساختار تفکر دینی، برای دستیابی به توسعه ضروری دانسته شده است که در این رویکرد، این افراد مدعی‌اند عمده‌ترین موانع، گرایش به سنت، سلوک و مناسک، انزواطلبی و... است.

هدف ما در این مقاله بررسی تاثیر اخلاق بر شاخص‌های توسعه است. به عبارتی رابطه دین با توسعه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در علوم اجتماعی دانشمندان زیادی به رابطه بین دین و اقتصاد پرداخته‌اند. از مهم‌ترین آثار کلاسیک که به رابطه دین و اقتصاد پرداخته است، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری اثر ماکس ویر (۱۹۵۸) است. ویر سرمایه‌داری و توسعه اقتصادی حاصل از آن را نتیجه ایجاد و توسعه تفکر و مذهب پروتستانیسم در مقابل کاتولیک می‌داند (ویر، ۱۹۵۸).

در این بحث ابتدا به تعریفی از دین، اخلاق و توسعه می‌پردازیم و سپس روابط بین این دو مفهوم را بررسی می‌کنیم.



۵ تا ۷ درصد و بیش تر بوده است. اما تجربه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰ میلادی وقتی که کشورهای آفریقایی به اهداف توسعه سازمان ملل دست یافتند ولی سطح زندگی توده‌های مردم بدون تغییر باقی ماند نشان از نواقص زیاد این تعریف داشت.

مایکل تودارو، در کتاب توسعه اقتصادی در جهان سوم، در تعریف توسعه می‌نویسد: «توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است.» (تودارو، ۱۳۶، ۱۳۶۶)

در تعریف دیگری، تودارو، توسعه را این گونه بیان می‌کند: «توسعه عبارت است از ارتقای مستمر یک جامعه یا نظام اجتماعی به سوی یک زندگی بهتر و انسانی‌تر.» (همان)

مفهوم توسعه در نگاه اندیشه‌وران مسلمان

با توجه به مفهوم انسانی توسعه است که برخی از اندیشه‌وران مسلمان معتقدند که «اسلام به مسأله توسعه اقتصادی اهمیت زیادی داده است، اما در عین حال آن را بخشی از مسأله‌ای گسترده، که عبارت باشد از توسعه انسانی، می‌داند. بدین جهت است که حتی در بخش اقتصادی نیز بر توسعه انسانی تأکید می‌کند. در توسعه اقتصادی عنصری اساسی و جدایی‌ناپذیر از توسعه اخلاقی و اجتماعی - اقتصادی جامعه انسانی به شمار می‌رود.» (خورشید احمد، ۱۳۷۴: ۲۴۱)

برخی مفهوم تام توسعه (نه صرفاً اقتصادی) را از دیدگاه علامه طباطبایی عبارت دانسته‌اند از تحول مداوم در روابط، قوانین و ابزار حیات برای دستیابی به اهداف انسانی. (موسایی، ۱۳۷۴، ۴۶)

بر مبنای شهید مطهری، که قائل به تفکیک میان پیشرفت و تکامل می‌باشد، و معتقد است هر تکاملی پیشرفت است، ولی هر پیشرفتی تکامل نیست، و در مفهوم تکامل، تعالی اخذ شده است، توسعه به مفهوم انسانی آن را می‌توان مترادف و هم‌معنی با تکامل دانست. زیرا «تکامل این است که یک شیء، یک مرتبه واقعیتی را داشته باشد، بعد در مرحله بعد همان واقعیت را در درجه بالاتر داشته باشد. در واقع تکامل، تعالی در وجود و اشتداد در هستی است. هر چه کثرت‌ها و تعابیرها و اختلاف‌ها به وحدت بیش تری می‌رسند و هر چه تنازع‌ها و تضادها جای خود را به تعاون و هماهنگی بیش تری می‌دهند و وحدت ارگانیک زیادتری می‌یابند، کامل تر می‌گردند.» (مطهری، ۱۳۶۳، ۲۷۶)

بنابراین، بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت: توسعه فرایندی کمی و کیفی است که در یک جامعه در همه ابعاد اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی آن اثر می‌گذارد و سطوح مختلف زندگی را در بر می‌گیرد؛ یا به تعبیری می‌توان گفت توسعه فرایندی است که یک جامعه را از وضعی خاص به وضعی بهتر (دست کم از نظر کیفیت زندگانی) می‌رساند.

تأثیر اخلاق بر توسعه

دین و به تبع اخلاق برآمده از آن به دو صورت می‌توانند بر شاخص‌های توسعه اثر بگذارند. یکی مستقیم و دیگری غیرمستقیم می‌تواند بر عوامل مؤثر بر شاخص‌های توسعه مؤثر باشد:

عوامل مستقیم

شواهد زیادی اثر مثبت باورهای مذهبی بر تولید اقتصادی را تایید می‌کند (لاناگون، ۱۹۹۸ به نقل از مهرگان و دلیری ۱۳۸۹). روبر (۱۹۶۳) به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) در تحقیقی نشان داد که نگرش‌های مذهبی کالونیسم در توسعه تجاری مؤثر است. گلاو و وریس (۱۹۸۹)، هیس، واترز و واتسون (۱۹۹۵)، گریر (۱۹۹۷) تفاوت اثر نگرش‌های مذهبی به رشد اقتصادی را تایید کردند. هریشمن (۱۹۸۳) به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) با مطالعه رابطه بین پیروی از مذاهب پروتستان، کاتولیک و یهود با برخی رفتارهای مصرفی شهروندان آمریکا به این نتیجه رسید که بین این دو دسته متغیر رابطه مثبت برقرار است. تحقیقات دیگری (مایر و شارپ ۱۹۶۳، سود و ناسو ۱۹۹۵، پیلی ۱۹۹۳ و لهر ۲۰۰۲) به نقل از مهرگان و دلیری، (۱۳۸۹) این نتایج را تایید کردند.

بارو و مک کلری (۲۰۰۳) به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) با مطالعه ۵۹ کشور در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ نشان دادند که باورهای مذهبی این کشورها می‌تواند بر رشد اقتصادی آن‌ها اثر بگذارد.

عوامل غیر مستقیم

از اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی (دلیری، ۱۳۸۷) و به تبع توسعه همچنین افزایش مشارکت مردم و همراهی با حکومت که منتج به توسعه می‌شود، مفهوم اعتماد است. اعتماد یکی از عناصر اصلی مفهوم سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی مفهومی برای سنجش کیفیت روابط در شبکه‌های اجتماعی است. سرمایه اجتماعی بازگشت‌هایی را تولید می‌کند که دارندگان آن را بهره‌مند می‌سازد. استدلال سرمایه اجتماعی در ضعیف‌ترین و معمولی‌ترین حالت آن این است که سرمایه اجتماعی منبعی است که کنشگران می‌توانند برای رسیدن به اهدافشان آن را مورد استفاده قرار دهند. در دیدی بلندپروازانه‌تر نسبت به این اصطلاح تصور سرمایه به عنوان نشان‌دهنده یک سرمایه‌گذاری سودمند نهفته در روابط اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و قابل سنجش می‌باشد و برای سرمایه‌گذاران آن مفید باشد (فیلد، ۱۳۸۶: ۱۱۴). پاتنام معتقد است که سرمایه اجتماعی در قالب و شکل هنجارهای معامله متقابل تعمیم یافته در یک اجتماع، باعث افزایش کارایی نسبت به جامعه‌ای می‌شود که گرفتار بی‌اعتمادی است. دقیقاً به همان دلیل که پول کارایی بیش تری نسبت به مبادله پایاپای دارد و اگر دو طرف معامله به کالاهای یکدیگر نیاز نداشته باشند از طریق پول به عنوان واسطه عمل می‌نمایند و حجم مبادلات به مراتب بیش تر می‌شود، اعتماد نیز همانند پول در زندگی اجتماعی عمل نموده و تعامل فراوان در بین مردم گوناگون باعث ایجاد هنجار معامله متقابل تعمیم یافته گردیده و مشارکت مدنی و سرمایه اجتماعی باعث ایجاد تعهد متقابل و مسؤولیت‌پذیری در انجام دادن اعمال و رفتارها می‌شود. سرمایه اجتماعی واجد هر دو بعد فردی و جمعی بوده و قبل از هر چیز افرادی را بهره‌مند می‌سازد که سرمایه اجتماعی را شکل می‌دهند. بنابراین سرمایه اجتماعی هم کالای خصوصی و هم کالای عمومی بوده است. گرچه مطالعات پاتنام در سطح کلان بوده، اما در این کتاب بر آثار و مزیت‌های سرمایه اجتماعی در سطح فردی و خرد تاکید دارد و پیدا کردن شغل، دست‌یابی به امتیازات و ترفیع شغلی بر خورداری از وام‌ها و پاداش‌ها در گروه‌های گوناگون قومی، مهاجران و... را ناشی از گسترش شبکه‌های اجتماعی فرد می‌داند (پاتنام ۲۰۰۰، به نقل از فیروز آبادی، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۷).

اعتماد

گیدنز (۱۳۷۷) معتقد است که اعتماد مربوط به دوران کودکی است و با آن چه اریکسون آن را اعتماد بنیادی می‌نامد، مطابقت دارد. گیدنز اعتماد را عامل احساس امنیت وجودی می‌داند که موجود انسانی منفرد را در نقل و انتقال‌ها در بحران‌ها و در حال و هوای آکنده از خطرهای احتمالی قوت قلب می‌بخشد و به پیش می‌برد. گیدنز اعتماد را از مؤلفه‌های اصلی مدرنیته می‌داند و معتقد است که چهار زمینه محلی اعتماد یعنی خویشاوندی، اجتماع محلی، سنت و کیهان‌شناسی مذهبی بر فرهنگ‌های پیش از مدرن تسلط دارند، حال آن که در دوران مدرن اعتماد به نظام‌های انتزاعی و نمادها و نظام‌های کارشناسی جای این نوع اعتماد را گرفته است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۳۴).

به عقیده فیلد (۱۳۸۶)، کلمن و پاتنام هر دو، اعتماد را به عنوان مؤلفه کلیدی سرمایه اجتماعی تعریف می‌کنند. کلمن (۱۳۷۷) معتقد است در مبادلات اجتماعی، برخلاف مبادلات بازاری که هم‌زمان بده و بستان صورت می‌گیرد، بازیگران مجبورند منافع خود را سرمایه‌گذاری کنند، تا پس از یک دوره زمانی، منافعی عاید آنان گردد و این مساله عنصر خطر را وارد این مبادلات می‌کند. انجام این گونه مبادلات مستلزم وجود اعتماد بین طرفین است (کلمن، ۱۳۷۷: ۱۴۵). فوکویاما (۱۹۹۵) اعتماد را به عنوان یک ویژگی اساسی سرمایه اجتماعی می‌داند و می‌گوید: سرمایه اجتماعی یک توانمندی است که در اثر شیوع اعتماد به وجود می‌آید. فوکویاما معتقد است که اجتماعات به اعتماد متقابل وابسته است (فوکویاما، ۱۹۹۵: ۲۵).

اخلاق و سرمایه اجتماعی

حال می‌توانیم به رابطه بین صفات اخلاقی و سرمایه اجتماعی بپردازیم. ما می‌توانیم صفات اخلاقی را یک به یک به عناصر سرمایه اجتماعی ارائه کنیم و ببینیم آیا باعث افزایش سرمایه اجتماعی می‌شود؟ سرمایه اجتماعی بنا به تعریف شامل یک عنصر عینی یعنی شبکه روابط و دو عنصر ذهنی یعنی اعتماد و هنجارهای متقابل بده‌بستان است. صفات اخلاقی به عنوان کنش ذهنی با دو عنصر ذهنی سرمایه اجتماعی مقابله می‌دهیم. مثلاً صدق آیا باعث اعتماد بیش‌تر و هنجارهای بده‌بستان می‌شود؟ امانت‌داری، وفای به عهد، کظم غیظ، ایثار، عفت، عفو و دیگر صفات اخلاقی آیا رابطه مثبت با اعتماد و هنجارهای بده‌بستان دارند؟ این می‌تواند یک چارچوب اندازه‌گیری برای روابط بین صفات اخلاقی و سرمایه اجتماعی در اختیار قرار دهد.

نگرش‌های مذهبی می‌تواند بر بهره‌وری نهایی سرمایه انسانی و از این راه بر رشد اقتصادی مؤثر باشد (حبیب‌الله خان و دیگران، ۲۰۰۸). به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) و با کاهش هزینه‌های مبادله سبب کاهش ناطمینانی از آینده شده و سبب رشد اقتصادی شود (مهرگان و دلیری، ۱۳۸۹).

مطالعات تجربی نشان داد که مذهب می‌تواند موجب تقویت حس نوع‌دوستی، مشارکت، همیاری، همبستگی و وحدت ملی که از مصادیق سرمایه اجتماعی هستند شود (بانکستون و ژاو، ۱۹۹۵). مذهب می‌تواند باعث افزایش شعاع اعتماد و کاهش فساد و جرم در جوامع گردد (حبیب‌الله خان و دیگران، ۲۰۰۸). نادر مهرگان و حسن دلیری (۱۳۸۹) نشان داد که اثر

وجود سرمایه مذهبی (اخلاق) بالاتر می‌تواند بسیار مؤثرتر از وجود سرمایه اجتماعی خالی از مذهب باشد.

اخلاق و شاخص سلامت

در مطالعه‌ای (کونور و همکاران، ۲۰۰۵) به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) دریافتند که نگرش مذهبی باعث کاهش استعمال دخانیات و الکل و افزایش توجه افراد به سلامت خود شده است. همچنین (اومان و همکاران ۱۹۹۸، هامر و همکاران ۱۹۹۹، پارگمنت ۲۰۰۱، سوزا و همکاران ۲۰۰۴) به نقل از مهرگان و دلیری (۱۳۸۹) نشان دادند که نگرش‌های مذهبی اثر مثبت بر بسیاری از شاخص‌های سلامت دارد.

نتیجه‌گیری

اخلاق و ارزش‌ها و نگرش‌های دینی با تاثیر مثبت بر شاخص‌های توسعه به طور مستقیم و غیرمستقیم باعث افزایش رشد اقتصادی می‌شود و زمینه را برای توسعه و رفاه فراهم می‌کند. اخلاق می‌تواند با تاثیر مثبت بر شاخص‌های اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی هم در سطح مردم و هم در سطح رابطه مردم با سازمان‌های حکومتی به طور غیرمستقیم شاخص‌های توسعه را افزایش دهد. اخلاق همچنین می‌تواند با تاثیر بر شاخص‌های سلامت، توزیع درآمد و توسعه سازمان‌های خیریه و عدالت بر توسعه جوامع مؤثر باشد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۵) الگوی تحلیل وبر از رابطه دین و توسعه بر گرفته از سایت علوم انسانی (<http://www.ensani.ir/fa/content/6419/default.aspx>)
- زهره میر احسنی (۱۳۹۱) تخلص نظریه اخلاق و توسعه سرورش دباغ، موسسه اندیشه و پژوهش طرح هزاره (www.iransonline.com/lib/cms/id=288)
- تودارو مایکل (۱۳۶۶)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجامی، تهران، انتشارات برنامه و بودجه، ج ۱
- خورشید احمد (۱۳۷۴)، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ترجمه محمد جواد مهدوی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فیروز آبادی، سید احمد (۱۳۸۴)، نقد و معرفی کتاب، بولینگ یکنفره: فروپاشی و احیای مجدد اجتماع آمریکایی، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ششم، شماره ۲.
- فیلد، جان (۱۳۸۶)، سرمایه اجتماعی، مترجم: غلامرضا غفاری، حسین رضائی، تهران، نشر کویر.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷)، بنیادهای نظریه اجتماعی، منوچهر صبوری، تهران، نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیته، محسن ثلاثی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۳)، نقدی بر مارکسیسم، تهران، صدرا.
- موسایی، میثم (۱۳۷۴)، دین و فرهنگ توسعه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- نادر مهرگان، حسن دلیری (۱۳۸۹)، نقش سرمایه مذهبی (اخلاق) در توسعه اقتصادی، راهبردیاس، شماره ۲۱.

منابع انگلیسی

- Sood, James and Nasu, Yukio; (1995 Religiosity and Nationality An Exploratory Study of Their Effect on Consumer Behavior in Japan and the United States J. Business Research, Vol. 34, pp1-9.
- Weber, Max (1958) The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism; translated by Talcott parsons, new york free press.
- Glah, Fred and Vorhies, Frank (1989) Religion, liberty and economic development: an empirical investigation, public chice, 62:3, pp 15-201.



ناهمگرایی اخلاق توسعه محور با پیشرفت اسلامی

تضاد اصول اخلاق توسعه با اصول اخلاق پیشرفت ایرانی - اسلامی

محمدحسن فرج‌نژاد

مقدمه

غرب معاصر بر مبانی مدرنیته بنا شده است. از جمله فعالیت‌های جوامع مدرن، تلاش برای گسترش فرهنگ لیبرالیسم و سکولاریسم در همه جهان و همسان‌سازی دیگر جوامع با خود است؛ این تلاش در قرن اخیر، با عنوان «توسعه» در نظریه‌های غربی خودنمایی کرده است. هر چند شاید مدرنیته توانسته به دلیل برخی فنون اقتصادی و رسانه‌ای و شیوه‌های خاص مدیریتی، چند صباحی برخی کشورها را با خود همراه کند؛ اما چون درگیر مشکلات اجتماعی و فرهنگی درونی فراوانی است، نمی‌تواند این نقش را برای همیشه برعهده گیرد. از دوران روشننگری به این سو، چنین رویکردی در میان گروه‌های نخبه در جوامع غربی رایج بوده است اما نتیجه‌ای جز هیچ‌انگاری، فاشیسم، سکولاریسم، اومانیزم، لیبرالیسم و افسردگی مردم کشورهای خود و دیگر کشورها نداشته است. واقعیت آن است که غرب مدرن پس از شکست‌های پی‌درپی در عرصه تعیین سیاست‌های بی‌عیب و نقص توسعه‌گرایانه، بازهم سعی دارد با نسخه‌های کانتی جهان بدون معنویت و متافیزیک، برتری خود را حفظ کند؛ لذا روزگاری به علم‌چنگ می‌زند و روزی دیگر به طبیعت، گاهی به تبیین پدیده‌ها روی می‌آورد و روزی دیگر به تفسیر انسان‌گرایانه، اما دریغ از آن که درایند نسخه‌جذایی زندگی انسان از وحی و الهام الهی، از اساس ناکارآمد است و این کژراهه، با اصلاحات جزئی بهبود نمی‌یابد. غرب مدرن بر مبانی و ایدئولوژی‌هایی شکل گرفته است که می‌توان از آنها با عنوان بنیان‌های نظری غرب مدرن یاد نمود^۱ که بارها توسط خود غربی‌ها نقد شده است، برای مثال «رابرت باکاک» تصریح می‌کند که اشتباه غرب مدرن در این بود که گمان می‌کرد علم و فناوری

می‌تواند موجد ارزش‌ها باشد یا این که اساساً جوامع نیازی به ارزش‌های بنیادین ندارند. وی، راه‌حل را در پیوند دوباره با اندیشه‌های قدیمی‌تر در باب جامعه و روابط آن با طبیعت، اعم از طبیعت بیرون یا طبیعت درون آدمی می‌داند؛ او می‌گوید: عقل می‌تواند این اندیشه‌های اخلاقی را در خود بگنجانند. به نظر وی بی‌طرفی ارزشی، توهم و سرابی خطرناک است که باید از آن پرهیز کرد.^۲

در این نوشتار تلاش شده است با معرفی الگوهای توسعه و الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی، ویژگی‌ها و مبانی هر کدام، واکاوی و سپس ارزش‌ها و اصول اخلاقی هر کدام و تأثیراتشان در فرهنگ جامعه بررسی شود.

باید بیان نمود که منظور از اخلاق در این نوشتار، هم صفات اخلاقی است، هم کردار اخلاقی. طبق یکی از مشهورترین تعاریف، اخلاق عبارت است از مجموعه صفات نفسانی که باعث می‌شوند افعالی متناسب با آن، بدون نیاز به تأمل از انسان سر بزنند.^۳ البته بی‌پردن به صفات نفسانی افراد دشوار است، اما تکرار برخی رفتارها می‌تواند انسان را به سوی صفات نفسانی راسخ افراد یا مجموعه‌ای همفکر رهنمون نماید. همچنین باید اشاره کرد که گزاره‌های اخلاقی، بر اساس ارزش‌های مورد قبول افراد ناشی از جهان‌بینی خاص آن‌ها یا سیستم تشخیص «امر مطلوب» از نظر ایشان - متغیرند.^۴ یعنی هر فردی یا گروهی بر اساس ملاک‌های ارزش‌گذارانه خود، اموری را اخلاقی یا غیراخلاقی می‌داند. از این رو در این نوشتار سعی شده، به صورت توأمان ارزش‌ها و رفتارهای ناشی از توسعه غربی و نیز ارزش‌های ناشی از الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی (که توسط رهبری ارائه شده است)، را بیان کنیم تا راحت‌تر تأثیرات اخلاقی و فرهنگی منفی برآمده از «الگوی توسعه» غرب‌زده را دریابیم.

بر اساس تفکرات انحصارطلبانه و متعصبانه توسعه‌محور. کشورهای جهان به دو دسته «توسعه‌یافته» (کشورهای غربی، چون آمریکا) و کشورهای «در حال توسعه» تقسیم‌بندی شدند. به کشورهای توسعه‌یافته، کشورهای «غربی»، «مدرن»، «شمال» و «صنعتی» و همچنین به کشورهای در حال توسعه، «جهان سومی»، «عقب‌مانده»، «سننتی»، «جنوب»، «کم‌توسعه» و «توسعه‌نیافته» اطلاق شده است. البته پرواضح است که این تقسیم‌بندی‌ها در دل خود، بر مبنای ارزشی مُقسِّمان آن‌ها دلالت دارند. شهید آوینی در کتاب «توسعه و مبانی تمدن غربی»، به همین نکته اشاره می‌کند که هر تقسیم‌بندی، بخصوص در بحث توسعه نشانه نوعی تفکر و ارزش‌گذاری‌های خاصی است.

توسعه

در هیاهوی جهان مدرن، شاه‌کلید غربی‌سازی جهان، «توسعه» است، و سازمان‌های به‌ظاهر بین‌المللی که توسط فاتحان جنگ جهانی دوم برای کنترل و اداره جهان تأسیس شدند، نقش اساسی در ترویج نیمه‌اجباری این قرائت از توسعه داشته‌اند. در این بین، افزون بر فشار دولت‌های غربی همچون آمریکا و نهادهای به‌ظاهر بین‌المللی چون یونسکو، در قبول بی‌چون و چرای قواعد توسعه، برخی داخلی‌ها نیز، به بهانه رشد و پیشرفت، با بیگانگان هم‌نوا شدند. این گروه تنها راه رشد ایران را پیروی از راه و رسم کشورهای غربی توسعه‌یافته می‌دانند.^۴ در برابر این گروه دو دسته دیگر قرار می‌گیرند؛ یکی گروهی از متحجران که اساساً با ادبیات رشد و پیشرفت کشور بیگانه‌اند که صحبت درباره ایشان را به مجال دیگری واگذار می‌کنیم و دیگری گروهی که رشد و پیشرفت را متکی بر فرایندهای بومی اسلامی-ایرانی تعریف می‌کنند. استدلال گروه اخیر دو محور دارد؛ یکی نفی توسعه غربی و دیگری تأکید بر توانایی‌های داخلی.

استدلال اولیه مخالفان توسعه غربی، ضرورت احتیاط در برابر الگوهای برخاسته از غرب است. این تفکر معتقد به پیشرفت متوازن و مبتنی بر قواعد و آرمان‌های اسلامی و میراث تمدن ایرانی-اسلامی است. احتیاط در تعامل با غرب و نسخه‌های غربی، شرط عقل است؛ زیرا غرب «عقل خودبینی» و «اومانیسم» را محور درک هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه خود قرار داده است؛ عقلی بسیار محدود و جزئی‌نگر که بی‌گمان، در محاسبات کلان هستی‌شناسانه، اشتباه‌های فراوانی دارد و در نگاه به عالم و تحلیل وقایع، دچار نقص‌های بنیادین است. پس بر اساس سیره عقلا، در برخورد با غرب باید بسیار محتاطانه عمل کرد. امام خمینی رحمه‌الله در منشور روحانیت درباره همین مساله می‌فرماید: «مخالفت روحانیون با بعضی از مظاهر تمدن در گذشته، صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده‌ها برخورد احتیاط‌آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهان‌خواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمی‌کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود، لذا گاهی حکم به منع استفاده از آن‌ها را می‌دادند. آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران، وسایلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمغان آورند؟ و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی‌اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی‌نمود؟»^۵

البته طبیعی است که این احتیاط در مسائل کلان‌تر، اهمیت بیش‌تری

می‌یابد. وقتی از نقشه راه رشد و پیشرفت نظام اسلامی صحبت می‌شود، لازم است دقت شود که در دام ماده‌گرایی، سکولاریسم و اومانیسم گرفتار نشویم. نظامی که هدف از تشکیل آن، عمل به احکام اسلامی و رهنمودهای اهل بیت (علیهم‌السلام)، عدالت و مبارزه با ظلم و استعمار طواغیت و ماده‌گرایان بوده است، نباید با هدایت ناآشنایان و بعضاً معاندان با دین و مذهب و انسانیت، منحرف شود. در ادامه با برشمردن ممیزه‌های توسعه غربی و پیشرفت اسلامی-ایرانی و تأثیر انتخاب هر کدام بر اخلاق عمومی جامعه و منش کلی دولت‌ها، صحت و اهمیت این مطلب را اثبات می‌کنیم.

تعریف توسعه

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، مسأله توسعه (Development) در مراکز علمی و دولت‌های مختلف برای بازسازی کشورهای در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی مطرح شد.^۶ سازمان ملل، دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم را با عنوان دهه‌های توسعه نام‌گذاری کرد، توسعه به‌صورت موج گسترده‌ای در اروپا، آمریکای شمالی و در بین نخبگان کشورهای نیمه‌صنعتی انتشار یافت. در این کشورها در بیش‌تر موارد، «مفهوم توسعه با مفهوم غرب‌گرایی همراه بود».^۷ بر اساس تفکرات انحصارطلبانه و متعصبانه‌ی توسعه‌محور، کشورهای جهان به دو دسته «توسعه‌یافته» (کشورهای غربی، چون آمریکا) و کشورهای «در حال توسعه» تقسیم‌بندی شدند. به کشورهای توسعه‌یافته، کشورهای «غربی»، «مدرن»، «شمال» و «صنعتی» و همچنین به کشورهای در حال توسعه، «جهان سومی»، «عقب‌مانده»، «سننتی»، «جنوب»، «کم‌توسعه» و «توسعه‌نیافته» اطلاق شده است.^۸ البته پرواضح است که این تقسیم‌بندی‌ها در دل خود، بر مبنای ارزشی مُقسِّمان آن‌ها دلالت دارند، شهید آوینی در کتاب «توسعه و مبانی تمدن غربی»، به همین نکته اشاره می‌کند که هر تقسیم‌بندی، بخصوص در بحث توسعه نشانه نوعی تفکر و ارزش‌گذاری‌های خاصی است.^۹

فراز و نشیب‌ها در تعریف توسعه

تعریف توسعه، فراز و فرودهای فراوانی داشته است که برخی از آن‌ها را ذکر خواهیم کرد:^{۱۰}

توسعه به معنای نوسازی یا همان مدرنیزاسیون: طرفداران این نظریه معتقدند که جوامع سنتی و فرهنگ و ارزش‌های آن‌ها باید تغییر یابند که به نظریه «گذار از جامعه سنتی» معروف است.^{۱۱} این نظریه که به‌واقع معادل همان «غربی‌شدن» است،^{۱۲} پس از جنگ



بر اساس ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های مطلوبشان، به ارائه سیاست‌ها و برنامه‌های خاصی پرداخته‌اند؛ برخی تنها بر رشد اقتصادی تکیه دارند، برخی به دنبال گسترش کیفی فعالیت‌های اقتصادی هستند و برخی دیگر، آزادی را به عنوان رکن توسعه مطرح می‌کنند؛^{۲۰} اما آنچه در این نوشته مهم و قابل توجه است، اصول اساسی و ویژگی‌های مشترک مکاتب توسعه‌ای و آثار اخلاقی و فرهنگی آن‌ها، به‌ویژه مکاتب رایج در کشور ایران است.

توسعه در ایران

همزمان با طیف نظریه‌های توسعه با محوریت نوسازی در غرب، در ایران نیز دولت پهلوی، فعالیت‌های گسترده فرهنگی، آموزشی و اقتصادی را به صورت سیستماتیک مبتنی بر مبنای و رویکردی کاملاً غربی رقم زد؛ برنامه‌هایی چون تغییر پوشش و ظاهر مردم در راستای نظریه «غربی شدن»، تعطیلی و محدودیت حوزه‌های علمیه، سنگ‌اندازی در مسیر طب سنتی، تأسیس دانشگاه‌ها با نظام آموزشی غربی، بسط فرهنگ‌ها و ارزش‌های غربی، پمپاژ روحیه خودباختگی در برابر قدرت‌های بزرگ در میان مردم، اعمال محدودیت در برگزاری مراسم معنوی و عزاداری و ... در ایران اجرا شد، اما مردم ایران با هدایت متدینین و به‌ویژه روحانیت اصیل، توانستند ظرفیت‌های واقعی دینی و ملی خود را در پانزده خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و هشت سال دفاع مقدس، به نمایش بگذارند.

«تاریخ دوپست ساله اخیر ایران، محل تلاقی دو دسته تلاش‌ها برای نوزایی و تجدید حیات فرهنگی جامعه ایران است: یکی تجدد بومی مبتنی بر امکانات و ظرفیت‌های درون سنت زندگی ایرانی و دیگری، تجدد غربی که محصول تلاش برای کاربست نظام‌های نوپدید سنت تحول‌یافته زندگی اروپایی در ایران است. محور تجدد بومی، دسته‌ای از نخبگان سنتی اعم از علمای دینی یا وزرا و صاحب منصبان کاردان ایرانی‌اند، اما حاملان تجدد غربی، قشر نوپدید نخبگان متجددی بود که سیطره فرهنگ اروپا را پذیرفته بود.»^{۲۱} متأسفانه هنوز هم برخی از به اصطلاح روشنفکران، می‌کوشند تا با ارائه الگوهای کهنه‌شده غربی، ضرورت پیروی از غرب را در کشور تئوریزه کنند.

برای نمونه نظریه «اقتصاد آزاد» که امروزه در اقتصاد ایران پررنگ شده است، یکی از گرایش‌ها و استراتژی‌های توسعه اقتصادی است و توسط عده‌ای که نفوذ ویژه‌ای در سازمان برنامه و بودجه سابق و در تدوین برنامه‌های توسعه کشور داشته و دارند، پیگیری می‌شود؛ همان گروهی که «یوسف اباذری» با عنوان «مکتب نیواران» معرفی کرده است. به اعتقاد وی، ایشان گروهی منسجم از اقتصادخوانده‌های ایرانی معتقد به سیاست‌های اقتصاد آزاد هستند که در دو دهه ابتدایی بعد از انقلاب با حضور در سازمان برنامه و بودجه، مسؤولیت تنظیم برنامه‌های اول تا سوم توسعه کشور را بر عهده داشته و سیاست‌های تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی را برای اقتصاد ایران تجویز کرده‌اند؛ سیاست‌هایی که منشأ بسیاری از مسائل، مشکلات و تحولات اجتماعی و سیاسی دوران بعد از انقلاب بوده است. گروهی که با آغاز به کار دولت

جهانی دوم با مبانی نظری افرادی چون دور کهایم و اسپنسر طرح و دنبال شد. هنوز هم اثرات این گونه نظرات نژادپرستانه را در دل نظریات توسعه می‌توان یافت.

توسعه به معنای تمرکز بر توسعه اقتصادی: با وجود آن‌که «نوسازی» که تنها به جنبه‌های اقتصادی محدود نبوده، مدت‌ها به عنوان نظریه مسلط توسعه مطرح بوده است، برخی نظریه‌پردازان و منتقدان، توسعه را مرادف با توسعه اقتصادی دانستند. توسعه اقتصادی بیش‌تر به معنای افزایش درآمدهای ملی و سرانه اقتصاد به کار می‌رود. الگوهای توسعه متکی به عامل اقتصاد در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ پرتعدادترین و رایج‌ترین الگوهای توسعه در کشورهای مختلف و به‌ویژه کشورهای در حال پیشرفت بودند.^{۲۲} الگوهای اقتصادی نیز گوناگونی فراوانی داشته‌اند،^{۲۳} مثلاً برخی نوسازی را تنها همان توسعه اقتصادی قلمداد کرده و برخی دیگر، نوسازی را بسیار عام‌تر و شامل همه فعالیت‌های سیاسی، آموزشی، دینی و ... دانسته‌اند.

در تعریفی دیگر «توسعه را به مثابه درختی دانسته‌اند که ریشه آن را «فرهنگ» و غذای آن را «آموزش» و «سرمایه» تخصیص یافته به فعالیت‌های توسعه‌ای تشکیل می‌دهد. بر اساس این تعریف؛ تنه و شاخ و برگ درخت، «نظام مناسب اقتصادی» و میوه شیرین آن «برطرف شدن فقر و محرومیت، حفظ استقلال و خودکفایی و تأمین اقتصادی - اجتماعی» مردم است.^{۲۴}

در نهایت می‌توان بیان کرد که اساساً عنوان «توسعه» برای بهبود در وضعیت زندگی انسان در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، البته عمدتاً با رویکردها و مبانی غربی به کار می‌رود؛ طبیعتاً در تعاریف گوناگون، حدود و قیود متفاوتی بر این تعریف بار می‌شود. مثلاً اگر فرایند توسعه، بدون تخریب محیط زیست، بدون نوسان جدی، با نگاه به آینده بشریت و توجه به ضرورت نقش فرهنگ در توسعه باشد، آن را «توسعه پایدار» می‌گویند؛ مفهومی که بیشتر در گفتمان‌های اواخر قرن بیستم در باب توسعه خودنمایی کرد.^{۲۵} توسعه‌ای همه‌جانبه که در ظاهر تلاش برای پایان دادن به تعاریف یکسویه و غرب‌گرایانه بوده است؛ اما دقت در تعاریف و فعالیت‌های نهادهای حامی این دیدگاه، مشخص می‌کند که این تعریف نیز مایه‌های اساسی تفکر و تمدن غربی مانند لیبرالیسم، سکولاریسم، نسبی‌گرایی، آزادی اباحه‌گر، سرمایه‌داری و اومانیسم را در خود دارد و تنها پوششی جدید برای اجرای نقشه‌های غربی است.^{۲۶} سند ۲۰۳۰ و بسیاری دیگر از فعالیت‌های سازمان‌های به‌ظاهر بین‌المللی نیز در راستای توسعه پایدار است. لذا رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «سند ۲۰۳۰ باید تبیین شود. این جزئی از یک سند بالادستی سازمان ملل است؛ سند توسعه پایدار؛ دست‌هایی پشت سازمان ملل دارند برای همه چیز ملل دنیا، منظومه فکری تنظیم می‌کنند. این غلط و معیوب است؛ این‌ها چه حقی دارند که درباره سنت کشورهای اظهار نظر کنند؛ هم‌ااش هم «باید» است.»^{۲۷}

در صد سال اخیر با حجم گسترده‌ای از الگوهای توسعه، رویه‌رو بوده‌ایم؛ از الگوهای مارکسیستی و نئومارکسیستی و سوسیالیستی گرفته تا الگوی توسعه پایدار که که همگی ریشه در مبانی غرب مدرن دارند و هر کدام



«نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی» با حضور نخبگان علمی و فرهنگی کشور مراجعه می‌کنیم.^{۲۶} ایشان در این دیدار بر این نکته تأکید دارند که یکی از نیازهای اساسی امروزین انقلاب اسلامی و کشور ایران، تعریف نقشه‌های جامع مبتنی بر آموزه‌های وحیانی و بر اساس هویت اسلامی-ایرانی با توجه به شرایط و مقتضیات زمانه و کشور، توسط متفکران ایرانی است. رهبر انقلاب با تعریف «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» و برشمردن عرصه‌های پیشرفت و محتوای این الگو، آن را تبیین کردند. بنا به بیانات طرح شده، هدف این دیدار، ارائه دقیق الگوی توسعه ایرانی-اسلامی بوده است.

نکته قابل توجه این جلسه، تلاش برای تبیین دقیق حدود و مرزهای الگوی بومی توسعه در برابر الگوهای رایج توسعه بوده است. رهبری با صراحت به دوری از توسعه غربی و سعی نخبگانی بر ارائه و ترویج الگوی بومی و اصلاح گفتمان پیشرفت کشور اشاره می‌کنند. ایشان می‌فرمایند اساساً انتخاب عنوان «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» و نام نبردن از واژه «توسعه» نیز هدفمند بوده است: «کلمه «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تماماً نخواستیم کلمه «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، ما نمی‌خواهیم یک اصطلاح جاافتاده متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر خودمان است، مطرح و عرضه می‌کنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت». معادل معنای فارسی پیشرفت را می‌دانیم؛ می‌دانیم

یازدهم، به عرصه سیاست‌گذاری بازگشته و در سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روزمره دولت و تنظیم برنامه‌های آن نقش به‌سزایی دارند.^{۲۷} این افراد بیش‌تر به نظریه کلاسیک «آدام‌اسمیت» یا «نئوکلاسیک اتریشی» گرایش دارند که نظام عرضه و تقاضا را از هر سیاست‌گذاری دیگری در عرصه اقتصاد، بهتر می‌داند. اصل اساسی این نظریه بر «اصلت سود» بنا شده است و ادعا می‌کند که آدمی به دنبال سود شخصی خود است و بهتر از هر کس دیگری می‌داند در راه اکتساب آن چه کاری باید انجام دهد.^{۲۸} گروهی که «در پیشبرد ایده‌های اقتصادی خود، تربیت دانشجو و جانداختن ایدئولوژی خود به عنوان «علم» تحسین‌برانگیز عمل کرده‌اند... و با استفاده مناسب از رانته‌ها و روابط موجود در شبکه‌ای از نخبگان، هربار از در بیرون شدند از پنجره بازگشته‌اند... و این در حالی است که علوم انسانی در بستر احتضار خفته است؛ نه از پویایی و پایداری دست‌اندرکاران آن خبری هست و نه از اقبال دولتمردان به آن»^{۲۹} همان علوم انسانی که مسائل مهمی همچون توسعه باید در آن مورد بررسی قرار گیرند. شاید علت اجرای برخی نظریه‌های منسوخ غربی^{۳۰} در کشور نیز نفوذ همین جریان‌های غرب‌گرا در بیش‌تر دولت‌های پس از انقلاب بوده باشد؛ نظریه‌هایی که هم کارایی لازم را ندارند و هم ضربه‌های اساسی به اخلاق، فرهنگ و سیاست جوامع وارد می‌کنند.

الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت

برای تبیین الگوی پیشرفت بومی به بیانات رهبر معظم انقلاب در

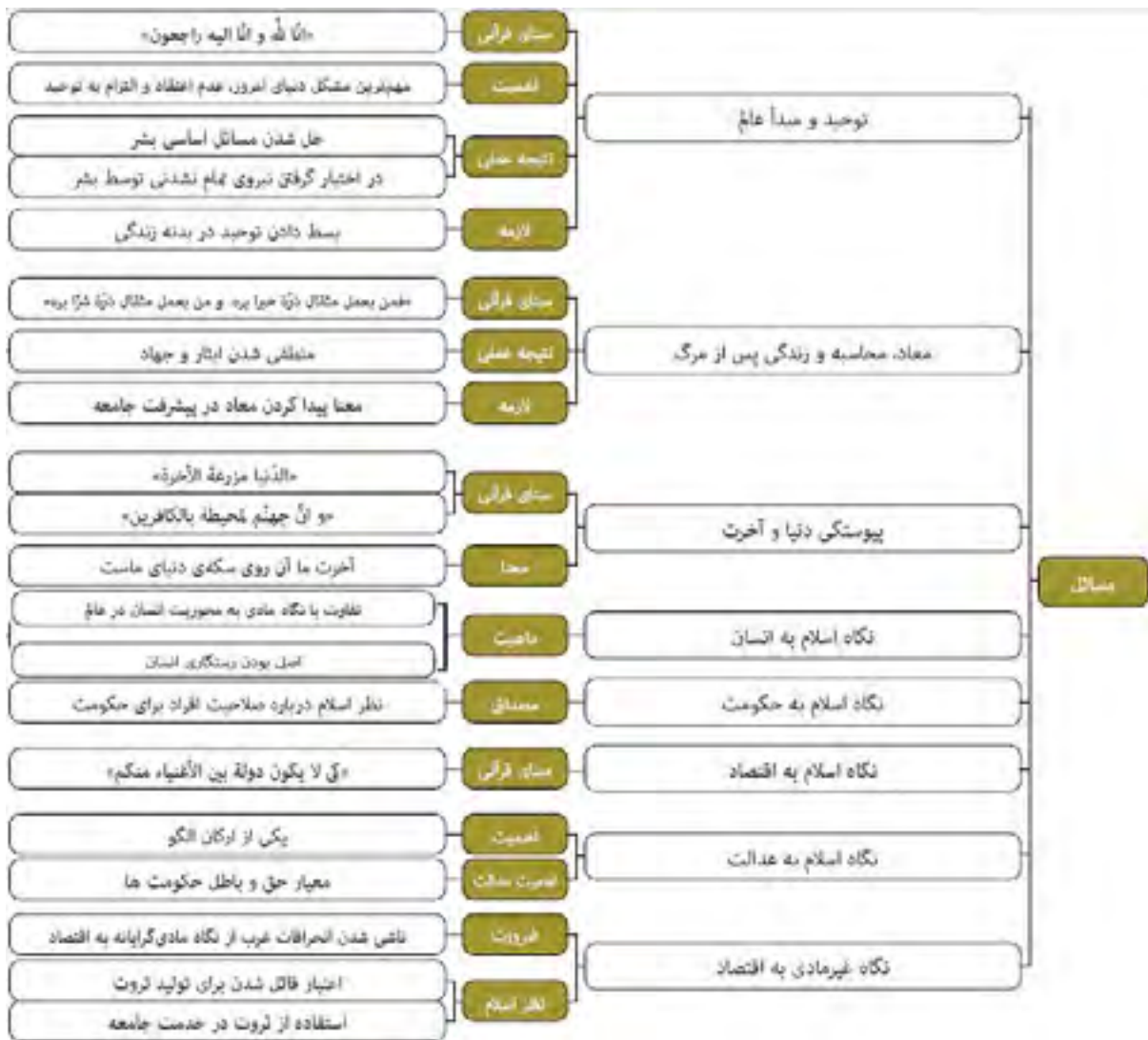


- ایرانی با دیگر الگوهای توسعه محسوب می‌شود. چراکه دیگر الگوها در بهترین حالت، هر سه عرصه اول را البته به طور ناقص مد نظر دارند؛ اما هیچ‌گاه برای «معنویت» چنین جایگاهی قائل نیستند و حداکثر به عنوان یکی از بخش‌های توسعه فرهنگی مد نظر قرار می‌دهند. همچنین، در بخش محتوا و یا به عبارتی جهت‌الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی، به تبیین جایگاه توحید، معاد، پیوستگی دنیا و آخرت، نگاه اسلامی به انسان، حکومت، اقتصاد، عدالت و اهمیت دیدگاه غیرمادی به اقتصاد پرداختند. (خلاصه این بخش را در نمودار مشاهده نمایید). بدون شک چنین دیدگاهی، در صورت اجرا دستاوردهای اخلاقی مثبتی در جامعه خواهد داشت که در بخش پایانی ذکر خواهد شد.

مراد از پیشرفت چیست... پیشرفت در چه ساحت‌هایی است، به چه سمتی است. ما این وام‌نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه «استکبار» را آوردیم... در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد و همچنین مفاهیم دیگری.^{۳۳}

مقام معظم رهبری در این جلسه کلیات عرصه‌های پیشرفت و محتوای آن را مشخص کردند که می‌تواند به عنوان «مؤلفه‌های پیشرفت اسلامی - ایرانی» مورد توجه قرار گیرد. طبق این فرمایشات، عرصه‌های الگوی بومی، تفکر، علم و همه ساحت‌های زندگی دنیوی و در نهایت معنویت هستند. ایشان معنویت را روح همه عرصه‌های پیشرفت می‌دانند که یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نظریه اسلامی

نمودار محتوای الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت



تحلیل و بررسی این دو الگو و تأثیرشان بر اخلاق جامعه

شاید در نگاه اول، الگوهای توسعه تنها راهی خنثی برای پیشرفت و رشد جوامع به نظر بیایند؛ اما به رغم برخی جزئیات ظاهراً مناسب این الگوها - مثل پیشرفت اقتصادی، فقرزدایی، رشد درآمد سالانه کشور، توجه به محیط زیست و همچنین ظاهر محرومیت‌زدای توسعه - باید توجه داشت که این مفهوم را نیز باید همچون دیگر پدیده‌های تمدنی، به صورت یک سیستم فکری - فرهنگی با اثرات عمیق اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی در نظر گرفت. توسعه پدیده‌ای جزئی نیست، بلکه طبق اکثر تعاریف موجود، توسعه یک پدیده هماهنگ و سیستمی است.^{۳۸} پس نباید الگوهای توسعه را به صورت جزئی تحلیل و بررسی نماییم بلکه باید تمام وجوه و اثرات یک الگوی خاص توسعه را در نظر داشت و سپس به انتخاب یک الگو دست زد. لذا هرچند توسعه غربی «اهداف قابل پذیرشی مانند رفع محرومیت از سطح جامعه و فقرزدایی را نیز همراه خود دارد؛ اما در مینا دچار مشکلات جدی است که در نهایت به ایجاد انحرافات اقتصادی، اخلاقی و عدم توسعه ارزش‌های انسانی در یک جامعه منجر می‌شود. به عنوان مثال در نظام توسعه‌محور غربی، برای دستیابی به شاخص‌های بالای کمی و کیفی توسعه، مانند رفع محرومیت، می‌توان به استعمار سایر جوامع پرداخت و جنگ‌هایی را به راه انداخت تا در خلال آن، اقتصاد یک کشور رو به پیشرفت نهد و در نهایت محرومیت از جامعه رخت بر بندد.»^{۳۹} بنابراین باید دقت داشت چه تعریفی از توسعه و پیشرفت را می‌پذیریم و بدانیم در صورت اجرایی شدن، چه تأثیری بر اخلاق و فرهنگ جامعه خواهد داشت.

تفاوت توسعه و پیشرفت ایرانی - اسلامی و تأثیر آن بر اخلاق و فرهنگ جامعه

آن‌چه در این نوشته برای ما اهمیت دارد، شفاف‌سازی تفاوت نظریه‌های توسعه با الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی است. هر یک از گرایش‌های توسعه، با تمام جزئیات و مبانی محتوایی آن، می‌تواند ارزش‌های خاصی را در جامعه گسترش دهد که در بسیاری از موارد فاصله بسیار زیادی با یکدیگر دارند. الگوی پیشرفت در مقام تعریف، مفهومی نو به نام توسعه الهی برپایه دین است که در برابر الگوی غربی توسعه قرار می‌گیرد. «در غرب، جامعه توسعه‌یافته را جامعه‌ای می‌دانند که اصول لیبرال‌دموکراسی را که به مثابه پایان تاریخ تلقی می‌شده، به صورت کامل پذیرفته و اجرا کرده باشد، [اما] جامعه آرمانی و تکامل یافته اسلامی، اجتماع امتی است که در آن معارف اسلامی تحقق عینی یافته است.»^{۴۰}

امروزه بر همگان آشکار شده که توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدون بررسی دقیق مبانی ارزشی آن‌ها در درازمدت اثرات ویرانگری به بار آورده است. پیشرفت باید با توجه به شرایط محیطی و بومی هر کشور و بر اساس مبانی و نظام ارزشی مطلوب برنامه‌ریزی شود، وگرنه هیچ ارمغانی نخواهد داشت. «کم‌توجهی به بعد فرهنگی توسعه و اتکا به الگوهای وارداتی، خلاقیت و ابتکار و نوآوری فرهنگ ملی را از رشد بازمی‌دارد و ظرفیت جامعه را برای مقابله با فرهنگ و الگوهای ناخواسته خارجی زیاد می‌کند و موجب شکاف و تعارض بین ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌شود. عرصه فرهنگ عرصه‌ای به پیچیدگی خود انسان [است] که احوال کنونی عالم آن را پیچیده‌تر کرده

و رسالت انقلاب ما که داعیه نجات انسان و پایه‌گذار فرهنگ برتر است، در این عرصه سنگین‌تر و سیر در این وادی از تمامی وادی‌ها، خطرناک‌تر است.»^{۴۱}

تضاد اصول محوری توسعه‌گرا و لیبرال با اصول اخلاق اسلامی و الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی

در این بخش از نوشتار، اخلاق دولتمردان، به عنوان نقل نظام اخلاقی جامعه با محوریت مباحث توسعه مورد بررسی قرار گرفته است. علت آنکه برای فهم اخلاق ناشی از الگوهای توسعه غربی، به برخی گفتارها و افعال دولتمردان استناد شده است، تأثیر فراوان گفتار و کردار حاکمان بر مردم است. بنا به فرموده امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «الناس بآمرائهم أشبه منهم بآبائهم؛ شباهت مردم به رهبرانشان، از تأثیرپذیری آن‌ها از پدران و مادرانشان بیشتر است.»^{۴۲} پس متوجه می‌شویم که تفکرات دولتمردان و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری ایشان در شکل‌دهی اخلاق و فرهنگ عمومی جامعه، حتی از تربیت خانوادگی مؤثرتر است. بنابراین در صورتی که سیره خاصی میان زمامداران یک مملکت رایج باشد، باید توقع داشت که مردم آن مملکت نیز به تدریج دچار آن ویژگی‌ها شوند. علت انتخاب دولت یازدهم نیز، نزدیکی تفکرات اعلام‌شده سردمداران و حلقه اول آن با مبانی و نظریات توسعه است؛ زیرا این دولت، برآمده از افراد و احزاب توسعه‌گرا مثل «حزب اعتدال و توسعه» و «کارگزاران سازندگی» است. لذا به صورت خلاصه با تأکید بر برخی افکار و رفتارهای دولت یازدهم، به بررسی چگونگی تأثیر منفی نظریه‌های توسعه‌گرا بر ارزش‌های اخلاقی، فکری و فرهنگی جامعه ایران می‌پردازیم.^{۴۳}

۱. القای تضاد میان اصول متعالی اسلامی با حقوق انسانی، مانند برخی تشکیک‌ها در ضرورت تداوم روحیه انقلابی و بسیجی در جامعه امروزی ایران و تندرو خطاب کردن مردم انقلابی؛

۲. تریجیح پذیرش جهانی و خوش‌آمد قدرتمندان بر رضایت الهی و حفظ منافع ملی، مانند تلاش برای اجرای مخفیانه سند ۲۰۳۰ در راستای تهددات به یونسکو یا انعقاد قرارداد مبهم و یک‌جانبه در مذاکرات هسته‌ای (به صورتی که ایران تمام تعهداتش را انجام داده، اما طرف مقابل به بهانه‌های واهی حق تحریم دوباره ایران را دارد)؛

۳. بی‌اهمیتی وضعیت سخت زندگی مستضعفان در کنار رشد ثروتمندان و عاقبت‌طلبان، که شاهد آن، فشار رکودی و تورمی بر عموم مردم و تولیدگران است؛

۴. تقلید کورکورانه از الگوهای یکسویه و جانبدارانه و ایدئولوژیک غربی، همچون تلاش برای اجرای سریع سند استعماری توسعه پایدار ۲۰۳۰ بدون دقت و توجه در جزئیات و مشکلات آن و امضای قرارداد تغییرات آب و هوایی بدون در نظر گرفتن شرایط خاص کشور؛

۵. بی‌اهمیتی نقش فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی در نظریه‌های توسعه (حداقل تا اواخر قرن بیستم) و تأثیر آن بر توسعه‌گرایان داخلی، مانند در اولویت قرار گرفتن اقتصاد و رهایی عرصه فرهنگ و حتی اجازه به رشد فرهنگ اباحه‌گرای لیبرال؛

۶. غرب‌گرایی در تفکرات و مبانی و برنامه‌های اقتصادی و نظرداشت به سرمایه‌های خارجی در توسعه اقتصادی به جای محوریت «اقتصاد مقاومتی» و تقویت داخلی اقتصاد، مانند عدم تلاش جدی برای تحقق اقدامات عملی در راستای اقتصاد مقاومتی که بارها رهبری درباره آن



تذکر داده‌اند؛

۷. نپذیرفتن تخصص نیروهای داخلی در برابر بیگانگان و اعتقاد نداشتن به الگوهای درون‌زا، مانند پیشنهاد وارد کردن مدیران صنعتی توسط وزیر صنعت و نیز تحمیل هزینه‌های گزاف به بیت‌المال مسلمین برای واردات مربیان ورزشی خارجی بدون ثمره قابل توجه عینی؛

۸. تکیه بر امکانات و محاسبات مادی صرف، به جای محوریت توکل بر خدا و تکیه بر قدرت فرامادی، از جمله تلاش برای کسب نظر آمریکا به عنوان کدخدا برای حل مشکلات اقتصادی؛

۹. محوریت امور دنیوی و توسعه مادی به جای توجه به توحید و روحیه معنویت‌گرا؛ مسأله‌ای محوری که رهبری در نشست نخست راهبردی الگوی پیشرفت تذکر دادند اما هنوز سندی دال بر برنامه‌ریزی بر این اساس منتشر نشده است؛

۱۰. اصالت سود و منافع شخصی، گروهی و حزبی بر منافع جامعه و نظام، به دلیل تذکر اخیر رهبر انقلاب به کارگزاران نظام، مبنی بر اولویت منافع ملی بر هر گونه منافع فردی و حزبی؛

۱۱. اصالت لذت و تن‌پروری به جای توجه به فعالیت و کار مداوم در راستای اهداف عالی انسانی و اسلامی، مانند ساعت کاری برخی از افراد در نهاد ریاست جمهوری و برخی وزارتخانه‌ها؛

۱۲. نگاه اومانستی و انسان - خداانگارانه به جای نگاه خلیفه‌اللهی به انسان؛ نگاهی که رهبری در نخستین نشست راهبردی الگوی پیشرفت تذکر دادند اما هنوز سندی دال بر برنامه‌ریزی بر این اساس منتشر نشده است؛

۱۳. گسترش فاصله طبقاتی در جامعه و تفاخر ثروتمندان و اغنیا بر مستضعفان و فقرا، همچون افزایش ضریب فاصله طبقاتی ضریب جینی) در این دولت؛

۱۴. گسترش سکولاریسم در همه سیستم‌های جامعه و تصور ناتوانی دین در اداره جامعه، مانند تلاش برای اجرای سند ۲۰۳۰ با وجود اسناد بالادستی داخلی و مبانی قرآنی و دینی مهم در امر آموزش و پرورش؛

۱۵. قبول آزادی اباحه‌گرایی انسانی و پایبندی به قواعد لیبرالیسم که با اصول بندگی و مسؤولیت انسان و عبودیت او منافات دارد؛ مانند موضع‌گیری‌های فراوان دولتی‌ها دال بر اهمیت آزادی افراد حتی در شبکه‌های مجازی تحت نظر سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه که موجب انحراف بخش عظیمی از مردم و جوانان در حوزه‌های اخلاقی، جنسی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی شده است؛

۱۶. محدود کردن دین به امور فردی و قائل شدن به عدم دخالت دین در اداره حکومت و هدایت عمومی مردم به بهانه آزادی‌های اباحه‌گرا و بی‌قید لیبرال، مانند این جمله که «حکومت نباید به زور مردم را به بهشت ببرد»؛

۱۷. اطمینان به غرب‌گرایان و متخصصان بدون توجه به تعهدات دینی و ملی ایشان، که موجب نفوذ راحت جاسوسان متعدد دستگیر شده در نهادهای دولتی و حتی در تیم مذاکرات هسته‌ای و وزارت خارجه و... گردیده است؛

۱۸. سرکوب غیرقابل باور منتقدان و دلسوزان داخلی به بهانه دفاع از آزادی بیان و اصول انسانی مورد پذیرش غرب، مانند نقدهای تیز و تند دولتی‌ها بخصوص شخص رئیس‌جمهور درباره منتقدان برجام، از جمله توهین‌هایی همچون: بی‌شعور، بی‌سواد، تازه به دوران رسیده، برو به جهنم، بی‌شناسنامه و... به منتقدان؛

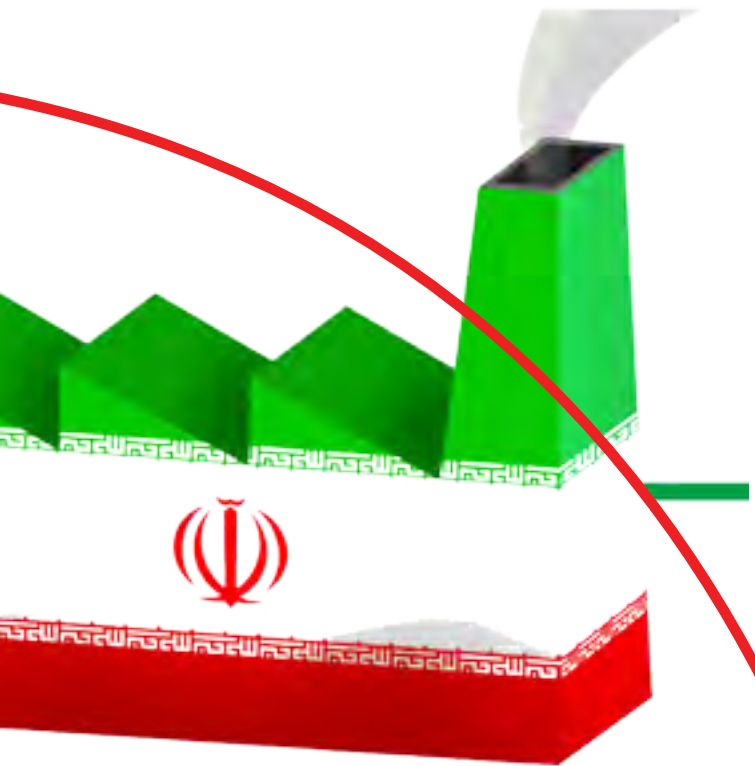
۱۹. توهم عقلانیت محض و بی‌توجهی به نصایح دلسوزان و دانشمندان داخلی، مانند بی‌توجهی در نوشتن متن برجام، با وجود تذکرات دلسوزان داخلی که امروزه به معضلی تبدیل شده است (مثل راه حل ماشه که در صورت اعتراض ایران و ناکامی در کسب نظر اکثریت آراء، تحریم‌ها به صورت خودکار بازگردانده می‌شوند؛ معضلی که غرب بر اساس آن تحریم‌های جدیدی وضع کرده است، ولی ایران نمی‌تواند اعتراضی جدی مطرح نماید و از حقوق خود دفاع کند)؛

۲۰. عمل‌گرایی محض در سیاست و فرهنگ و توجه نکردن به مبانی دقیق و علمی اسلامی - ایرانی، مانند بیدار کردن گسل‌های قومیتی و مذهبی برای جذب رأی در انتخابات اخیر یا تلاش برای کسب نظر حداکثری سلبریتی‌های متأثر از فرهنگ منحط غربی، بدون توجه به وضعیت فکری و فرهنگی آن‌ها و خشنودی از گفتارهای تحقیرکننده بازیگران و فوتبالیست‌های غربزده در ایام انتخابات؛

۲۱. ترجیح الگوهای غربی بر الگوها و نظریه‌های بومی ایرانی - اسلامی و خودباختگی در برابر غرب، مانند در نظر نگرفتن مبانی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در تدوین کلیات برنامه ششم؛

۲۲. غلبه نگاه‌های توسعه‌محور غالباً قدیمی و تاریخ گذشته غربی، در برابر دیدگاه‌های جدید مبتنی بر شرایط داخلی، مانند تلاش برای حل معضل تورمی کشور با ایجاد رکود بی‌سابقه و کمرشکن در اقتصاد کشور که الگویی شکست خورده متعلق به سال‌ها پیش در غرب است؛

۲۳. تنوع‌طلبی سیری‌ناپذیر و تحسین هر امر متجددی در برابر سنت، بدون داوری منطقی و عقلانی، مثل تحسین سند ۲۰۳۰ توسط برخی



دولتی‌ها بدون توجه به نقایص و ضررهای شدید آن و حتی بدون مطالعه جدی و مبنایی آن؛

۲۴. خود برتری‌بینی در تفکر و تعقل و دانش نسبت به عامه مردم و نخبگانی که با غربی‌ها هم‌سو نیستند، مانند تشکیل «مجمع عقلا» در زمان جنگ تحمیلی توسط برخی دولتی‌های کنونی برای آتش‌بس زود هنگام در اوایل جنگ که امام خمینی رحمه الله با ناراحتی دستور تعطیلی آن را دادند؛^{۳۳}

۲۵. شتاب‌زدگی در قبول الگوهای غربی بدون تأمل و در نظر گرفتن شرایط خاص کشور، مانند قبول بی‌چون و چرای سند ۲۰۳۰ یا سند تغییرات آب و هوایی پاریس توسط دولت برای اجرا و مثل تأثیراتی که مکتب نیاورانی‌ها در اقتصاد در دولت یازدهم داشته‌اند؛

۲۶. عدم پویایی و حرکت جهادی جریان توسعه‌گرا و غرب‌گرا در ایران، مانند ارائه پیشنهاد برای غربی شدن در زمینه‌های مختلف از جمله واردات مدیر صنعتی و تذکرات رهبری به کارگزاران در بسط حرکت جهادی؛

۲۷. پاسخ‌گویی به مردم و نمایندگان ایشان در برابر خواسته‌های منطقی و قانونی ایشان، مثل به سرانجام نرساندن مسکن مهر در طول دولت یازدهم یا عدم پاسخگویی صریح مسئولان درباره اموال مردم در مؤسسات مالی و اعتباری مشکل‌دار، یا پاسخ‌گویی و بداخلاقی وزرا نسبت به خبرنگاران در پاسخ به پرسش ایشان درباره مطالبات مردمی یا پاسخگو نبودن وزارت خارجه در برابر درخواست‌های مردم و دلسوزان و مجلس درباره برجام؛

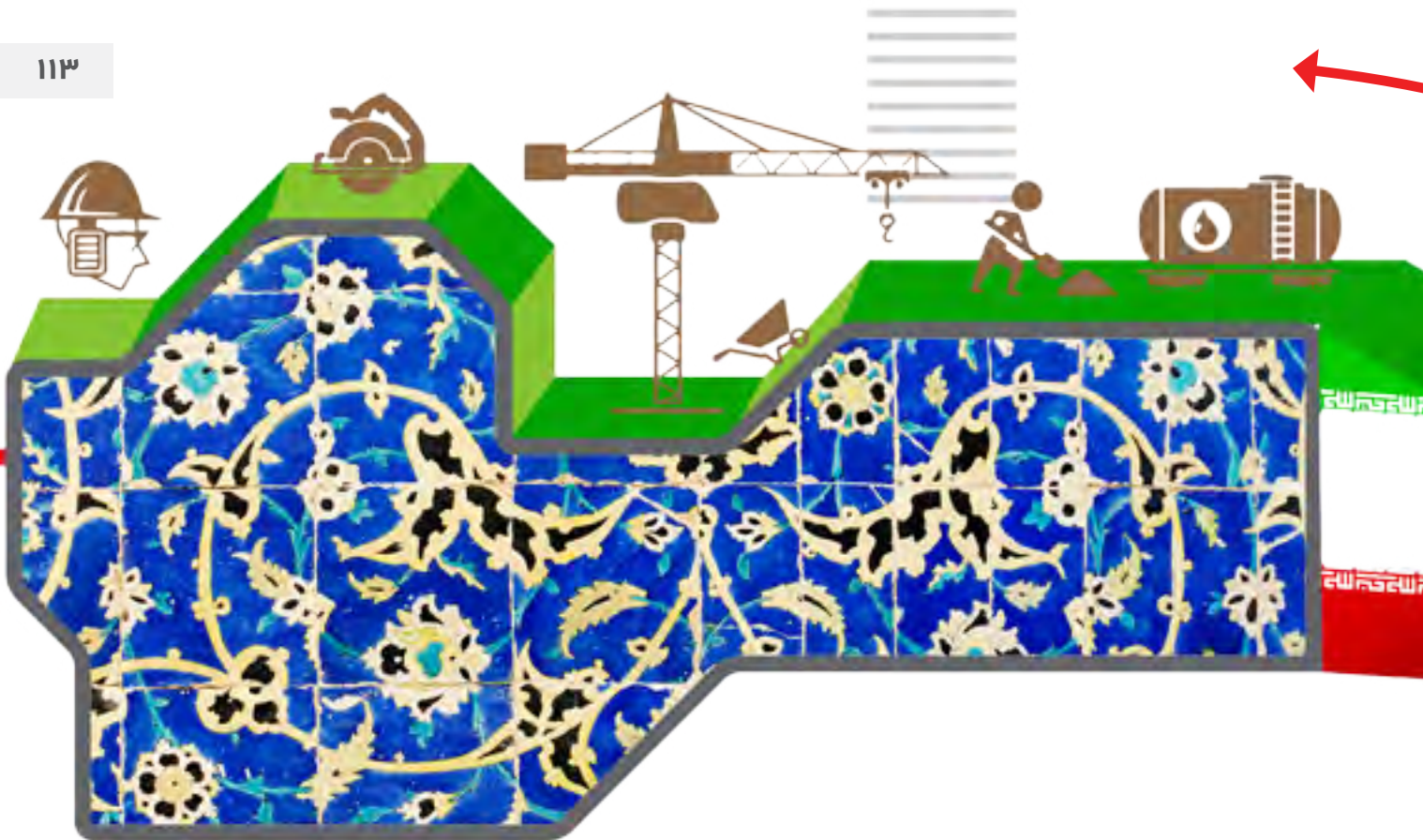
۲۸. فرار از قید و بندهای قانونی مخالف با خواسته‌های غرب‌گرایان و

مزاحم فعالیت‌های توسعه‌گرایانه ایشان، مانند راه‌ننداختن کامل و مؤثر شبکه ملی اطلاعات که با گالیه‌های رهبری نیز رویه‌رو شده و نیز تحویل ندادن بموقع برنامه ششم توسعه به مجلس شورای اسلامی و ابلاغ نکردن قانون برنامه ششم توسعه به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های زیردست در موعد مقرر؛

۲۹. علاقه به غبارآلود کردن فضای جامعه با تهمت و افترا به رقبا و حتی به نظام با هدف گم‌شدن مسائل اصلی و انحراف اذهان مردم، مانند بیان این نکته در زمان انتخابات که عده‌ای در نظام، ۳۸ سال کاری به جز اعدام نداشته‌اند! یا در اولویت قرار دادن پخش صدای یک خواننده از تلویزیون با وجود انبوه مشکلات مردم، یا طرح بحث رفع حصر در مجامع عمومی، یا در اولویت اول کشور قرارداد دادن به هم خوردن مجلس سخنرانی یک فرد خاص و تحریک‌گر و ایجاد التهاب در فضای سیاسی یا تحریک گسل‌های قومیتی و مذهبی برای جذب رای و حمله به نهادهای انقلابی دلسوز مثل سپاه پاسدارن؛

۳۰. ترویج برداشت‌های سطحی و نادرست از سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) و تأویل آیات قرآن به دلخواه، مثل درس مذاکره از قیام امام حسین علیه السلام و مثل گره زدن مشروعیت ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) به انتخاب مردم؛

۳۱. فروختن ارزان کشور به غربی‌ها و خودباختگی در مقابل ایشان حتی در برابر شرکت‌های صهیونیستی و نیمه‌ورشکسته آنان، مانند قراردادهای جدید با شرکت‌های صهیونیستی خودروسازی مثل پژو و نفتی چون توتال و رؤیال داج شل و ... و واگذاری پنجاه درصد شرکت‌های مهم





ایرانی به آن‌ها (که مورد انتقاد نخبگانی چون دکتر توکلی و عبدالله شهبازی قرار گرفته‌اند):

۳۲. اعتماد نابجا به غرب و نگاه به خارج برای حل مشکلات کشور، حتی با وجود تجربه‌های تلخ ارتباط با غرب؛ نکته‌ای که رهبری نیز در ایم انتخابات برای همه کاندیداها لازم دانستند و فرمودند همه باید قول دهند برای حل مشکلات کشور به داخل نگاه کنند؛

۳۳. همه کاره دانستن غرب و مشروط کردن حل همه مشکلات حتی معضلات آب و هوا به ارتباط با غرب، مانند کدخدا دانستن آمریکا و کلید حل مشکلات را در رجوع به آن‌ها دانستن و البته تجربه تاریخی و حافظه مردم ایران و تجربه این چهار ساله ثابت کرد که لیبرالیسم آمریکایی، راه حل مشکلات ایران نبوده و نیست و نخواهد بود؛

۳۴. توجه شدید به سرمایه‌داران، حتی سرمایه‌داران رانت‌خوار در برابر فقرا و طبقه متوسط، با مقایسه حجم وام‌های بانکی در اختیار سرمایه‌داران قرار داده شده در برابر حجم وام‌های مردم عادی و بدهی‌های کلان کسانی که وام‌های کلان گرفته‌اند؛

۳۵. عدم تبعیت بی‌چون و چرا از ولایت فقیه که به صراحت مقبوله عمر بن حنظله، عدم تبعیت از خداوند محسوب می‌شود، به بهانه رأی مردم و نظر کارشناسان غرب‌زده و غیر مردمی؛ مانند مخالفت‌های صریح برخی مدیران کلان دولتی با ولی فقیه در موضوعات مختلف (مخالفت با بدبینی به آمریکا در مذاکرات، مخالفت در امکان علوم انسانی اسلامی، مخالفت در امر مسؤلیت دولت اسلامی و پلیس درباره دین مردم، دوقطبی کردن جامعه، بخصوص در انتخابات و نطق‌های پس از انتخابات، مخالفت در واکنش به سخنان ترامپ درباره پاره کردن برجام، مخالفت در رعایت نکردن نکات الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در تدوین کلیات برنامه ششم، تمکین نکردن به نظر رهبری درباره قبول مشروط اجرای برجام که طبق آن وضع هر تحریمی به هر بهانه‌ای یعنی نقض برجام و ضرورت اقدام متناسب) و...؛

۳۶. اصالت دیدگاه اقتصادی با گرایش سرمایه‌دارانه نسبت به همه عرصه‌های زندگی از جمله معنویت، فرهنگ و آموزش؛ مانند رهاسازی عرصه فرهنگ بخصوص فرهنگ دینی و ارزشی مردم، انجام مذاکرات با آمریکا به بهانه رفع تحریم‌ها و گشایش اقتصادی و گره زدن تمام مشکلات به تحریم، مانند وعده حل مشکل آب در صورت رفع تحریم؛

۳۷. تأکید بیش از اندازه بر ارتباط و تعامل با دنیا حتی تعامل با زورگویان و بدعهدانی که بارها از ایشان ضربه خورده‌ایم، مانند پیشنهاد انجام برجام‌های ۲ و ۳ و... که رهبری و مردم دلسوز در برابر آن واکنش نشان دادند؛

۳۸. تأکید بر مبانی «دین نوین جهانی» در برابر گسترش «معنویت راستین اسلامی»، مانند تأکید بیش از اندازه درباره محیط زیست در مقایسه با دیگر مسائل متالابه و تأکید بر «اسلام رحمانی»، به‌رغم مخالفت صریح رهبری و دلسوزان؛

۳۹. قائل نشدن کرامت و انسانیت برای مردم عادی و فقرا، مانند شیوه

توزیع اولین سبد یارانه و ایجاد صحنه‌های رقت‌انگیز، یا مانند اظهار نظر مشاور رئیس‌جمهور درباره این که راننده تاکسی‌ها نباید در امور سیاسی اظهار نظر کنند یا همچون اظهار نظر معاون رئیس‌جمهور که برای حل معضل کارت‌تون‌خوابی که می‌توان کارت‌تون‌خواب‌ها را عقیم کرد(۱)؛

۴۰. کاهش اهمیت ارزش‌های اخلاقی اسلامی و رشد استکبار فردی، مانند بداخلاقی وزرا با خبرنگاران، از جمله: برخورد زشت وزیر راه و شهرسازی با خبرنگار زن باشگاه خبرنگاران، برخورد زشت و نامحترمانه وزیر بهداشت در برنامه تریا و در برابر خبرنگار روزنامه قدس و...؛

۴۱. محدودیت معرفت‌شناسی به مادیات و غفلت از خلقت عظیم الاهی و عوالم دیگر جهان، مانند مسؤلیت‌ناپذیری در برابر گمراهی مردم در فضای مجازی و عدم اقدام عملی برای پیشگیری از آن و مذاکره با مدیران صهیونیست شبکه‌های اجتماعی آمریکایی و انگلیسی بدون توجه به بدعهدی‌های چندباره آنان و اختصاص ندادن بودجه و پهنای باند کافی به شبکه‌های اجتماعی تولیدی داخلی و...

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که اثبات شد، الگوهای توسعه رایج، نمی‌توانند فرهنگ، اخلاق، معنویت و ارزش‌های انسانی و اسلامی را در کشور گسترش دهند بلکه موجب ایجاد صفات و رفتارهای اخلاقی منفی در کارگزاران حکومتی و برخی مردم نیز شده‌اند. امروزه مفهوم «اقتصادمحور توسعه» در حال تحول است و مقوله‌هایی مانند ارزش‌های متعالی، توسعه انسانی، عزت و کرامت انسانی و اجتماعی، توسعه بر محور ارزش‌ها، اصالت بخشیدن به عامل اخلاقی و حتی فرهنگ‌محور بودن تحولات اقتصادی، در متون و منابع توسعه راه یافته است.^{۳۵} همان‌گونه که امروزه در بسیاری از کشورهای دنیا الگوهای توسعه، منطبق با اصول و ارزش‌های اساسی آن کشورها بازنویسی می‌شود. بایستی متوجه بود که الگوهای رایج بدون بومی‌سازی، در بهترین حالت می‌توانند موجب رشد اقتصادی جزئی و نامتوازن در کشور شوند اما در نهایت موجب تسلط بیش‌تر استعمارگران و برنامه‌ریزان صهیونیست بر امور شوند. به نظر صاحب‌نظران، این امر باعث شده اجرایی نشدن برنامه‌های صرفاً تقلیدی توسعه، بهتر از اجرا شدنشان باشد؛ بنابراین بهترین کار در این دوران، فعالیت مستمر نخبگان داخلی برای تبیین و اجرایی شدن الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت بر مبنای تعالیم اسلامی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: زرشناس، شهریار، مبانی نظری غرب مدرن، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲. این کتاب از جمله آثار موجز اما بسیار عمیق و مفیدی است که در حوزه غرب‌شناسی برای مخاطب غیرغربی، بسیار سودمند است.
۲. باکا، رابرت، صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن (پنجمین کتاب از مجموعه فهم جامعه مدرن)، ترجمه: مهاجر، مهران، تهران: آگه، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۳۷.
۳. جهت مطالعه بیش‌تر رک: مصباح‌یزدی، محمد تقی، فلسفه اخلاق، گردآورنده

احمدحسین شریفی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۹۱، ص ۱۹ - ۲۳.

۴. مصباح یزدی، همان، ص ۱۴۰-۱۴۵ و ۳۲۸-۳۳۰.

۵. جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: آل احمد جلال، غربزدگی، قم: نشر خرم، ۱۳۸۵.

۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۷۷. «پیام به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات؛ منشور روحانیت»، تهران، ۳ اسفند ۱۳۶۷.

۷. موحدی، مسعود (۱۳۸۳). «تعیین ویژگی‌های فرهنگ ملی - اسلامی، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیسیون فرهنگی، ص ۷.

۸. کرباسیان، قاسم، توسعه (Development)، www.pajoohi.ir، ۲۴ آبان ۱۳۹۳.

۹. فقه، سیدمرتضی، «مفهوم توسعه: مقایسه‌ای بین دیدگاه اسلام و ادبیات موجود توسعه»، در مجموعه مقالات همایش سیاست‌ها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران؛ ج ۴: سیاست‌های فرهنگ و توسعه، تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۱۰. جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: آوینی، سیدمرتضی، توسعه و مبانی تمدن غرب: پیشرفت اقتصادی یا تکامل فرهنگی، تهران: واحد، ۱۳۹۵.

۱۱. فاطمیان، حسین، «درباره تعریف توسعه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۱۳۷۱ شماره ۶۳ و ۶۴، ص ۱۰۰-۱۰۳.

۱۲. کتابی به نام «گذار از جامعه سنتی»، اثر دانیل لرنر از کتب مشهور در زمینه توسعه در دوره نوسازی بوده است.

۱۳. جهت کسب اطلاعات بیشتر ر. ک: Baeck, louis, shifts in concepts and goals of development, in UNESCO, goals of development, Paris, UNESCO, ۱۹۸۸, PP ۳۷-۵۳.

۱۴. جوان‌پور، عزیز و عباسی، مهدی، «درآمدی بر بازشناسی ماهیت الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت»، منتشر شده در سایت دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات. <http://srbiau.ac.ir/fa>

۱۵. برای مثال فلامنگ ۹ دسته اقتصاد توسعه را بر می‌شمرد. Flammang, Robert A., (۱۹۷۹). "Economic Growth and Economic Development Counterparts or Competitors?", Economic Development and Cultural change, ۲۸ (۱): ۴۸, ۴۹. «مفهوم توسعه: مقایسه‌ای بین دیدگاه اسلام و ادبیات موجود توسعه»، در مجموعه مقالات همایش سیاست‌ها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران؛ جلد چهارم: سیاست‌های فرهنگ و توسعه، تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰.

۱۶. حدادی، مجتبی، «تبیین ماهیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، روزنامه رسالت، شماره ۷۱۴۹، ۸۹/۹/۱۶، صفحه ۱۷.

۱۷. بهرام‌زاده، حسینعلی، «توسعه پایدار»، ماهنامه تدبیر، سال چهاردهم، شماره ۱۳۴، ۲۰۰۳ میلادی.

۱۸. در این مجال فرصت نقد دقیق توسعه پایدار نیست، اما به طور خلاصه آیت الله سیدمهدی میرباقری می‌فرماید: «تمام برنامه‌ریزی غرب برای زندگی بشر که از آن در پیشرفته‌ترین شکل به توسعه پایدار تعبیر می‌کنند، تماش دعوت به دنیا و دعوت به شرک و بت‌پرستی است و چیزی غیر از این نیست؛ آن‌ها دنیا را در نظر مردم بزرگ می‌کنند در حالی که انبیا آمده‌اند تا خدا را در دل‌ها بزرگ کنند، غیر خدا کوچک شود و مردم موحد شوند، غیر خدا را نبینند» (<http://mirbaqeri.ir>): جلسه ششم شب‌های ماه رمضان حرم رضوی / ریشه شرک در ولایت اولیاء طاغوت و رسیدن با توحید با ولی الهی، ۱۳ خرداد ۱۳۹۶).

۱۹. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها با رهبر انقلاب، <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=۳۶۹۲۳>

۲۰. جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: لهسایی‌زاده، عبدالعلی جامعه‌شناسی توسعه، تهران:

انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷ و چیلکوت، رونالد، نظریه‌های سیاست‌های مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی، ۱۳۷۸.

۲۱. زائری، قاسم، «بررسی چگونگی تحول جایگاه مردم در گفتمان مسلط منورالفکران ایرانی از دولت مشروطه تا حکومت رضاخان»، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۳، شماره دو، (صص ۳۷۵ - ۴۰۴)، زمستان ۱۳۹۵، ص ۳۹۸. همچنین جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: آل احمد، جلال، غربزدگی، قم: نشر خرم، ۱۳۸۵.

۲۲. ابادزی، یوسف و پرنیان، حمیدرضا، «استقرار آموزشی مکتب نیاوران تاریخچه ایجاد نهادهای دولتی آموزش مدیریت و اقتصاد بازار آزاد»، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، (صص ۱۵۱ - ۱۷۶)، دوره ۲۲، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۵۱.

۲۳. جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: میرجلیلی، سید حسین، «سروری بر اقتصاد کلاسیک و مکتب‌های آن»، فرهنگ، تابستان ۱۳۸۷، شماره ۶۶ صص ۲۲۱-۲۹۹ و همچنین نمازی، حسین، نظام‌های اقتصادی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶.

۲۴. ابازری، همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۵. مثل دوگانه تورم - رکود که به گفته کارشناس اقتصاد دکتر حجت‌الله عبدالملکی نظریه‌های آمریکایی است که ۳۰ سال پیش منسوخ شده. <http://www.dana.ir/html/۶۴۸۴۱۶/news> نکته‌ای که رهبری معظم در تاریخ ۸۳/۴/۱ در دیدار با اعضای هیأت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی نسبت به آن تذکر داده بودند که برخی دنبال نظریات منسوخ شده غربی هستند. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۲۳۶>

۲۶. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۱۰۶۶۴>

۲۷. سایت دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، همان.

۲۸. میرباقری، سیدمهدی، توسعه و تعالی؛ بحثی تحلیلی در باب نسبت دو مفهوم تعالی و توسعه، مجله سوره اندیشه، شماره چهارم (۵۲-۵۳)، مهر و آبان ۱۳۹۰، ص ۱۵۲-۱۵۸.

۲۹. حدادی، مجتبی، «تبیین ماهیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، روزنامه رسالت، شماره ۷۱۴۹، ۸۹/۹/۱۶، ص ۱۷.

۳۰. حمزه‌پور، علی. مفهوم و ماهیت الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، فصلنامه تخصصی نامه دولت اسلامی، شماره ۷ و ۸، بهار و تابستان، ۱۳۸۸، ص ۸۳.

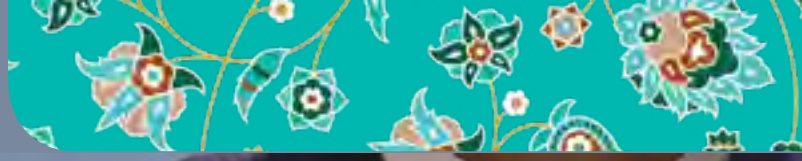
۳۱. حمزه پور، همان، ص ۸۷.

۳۲. تحف العقول، ۲۰۸، پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «صنغان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسد فسد امتی» هرگاه او دسته از امت من فاسد شوند همه فاسد می‌شوند و اگر صالح شوند در همه اثر گذاشته و همه صالح می‌شوند. سؤال کردند آن دو دسته کیانند؟ پیامبر فرمودند: «الفقهاء و الامراء»، دانشمندان و حاکمان (بخارا-الانوار، ج ۲، ص ۴۹)؛ همچنین در روایتی دیگر می‌خوانیم: «الناس علی دین ملوکهم» دین مردم بر طبق دین رهبران و حاکمان آنان است. (کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۱). رهبر معظم انقلاب نیز درباره ملوک در جمله اخیر در دیدار خود با کارگزاران نظام در سال ۸۴ فرموده‌اند: «واقعاً «الناس علی دین ملوکهم». ملوک در اینجا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستی؛ الناس علی دین ماها». (<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۳۰۴>) جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: قرائتی، محسن، اصول عقاید (ج ۴، امامت)، تهران مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۷.

۳۳. اسناد همه مثال‌ها از اخبار موقر اخذ شده و در دفتر نشریه موجود است، اما به دلیل گستردگی مطالب، اسناد این بخش آورده نشده‌اند.

۳۴. درباره مجمع عقلا در کتاب «راز قطعه‌نامه» نوشته کامران غضنفری، انتشارات کیهان می‌توانید مطالب مهم تاریخی بیابید.

۳۵. سنجولی، زینب، تبیین ماهیت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، مقاله ۳، (صص ۷۹-۱۰۴)، دوره ۲، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۰۴.



تقابل اخلاق زمامداران الهی و تکنوکرات‌ها

محمدعلی جعفری

گروه حمایت می‌کند و همواره نظام‌های سیاسی غرب را بعد از رنسانس تاکنون مورد نقد قرار می‌دهد.^۱ در مقابل این نگاه، برخی نیز قائل به همانندی رفتار اجتماعی مردم در نظام‌های سیاسی مانند با علم تجربی هستند و نظام سیاسی را پدیده‌ای می‌دانند که صغری علم تجربی است. غلبه این اندیشه بر تفکر فلسفی موجب شد تا نظام‌های سیاسی مدرن بر این اساس به‌سوی دموکراسی سوق داده شوند که حاصل آن چیزی جز غلبه اکثریت بر اقلیت نبود، نگاهی که در آن مشروعیت هر امری حتی دین، از مشروعیت رأی اکثریت سرچشمه می‌گیرد! حاکمیت این نگرش بر جوامع غربی و سپس جهانی شدن آن که در حقیقت تفکر پوزیتیویستی^۲ بود، موجب شد تا تمام گزاره‌هایی که جامعه به آن نیاز داشت و می‌بایستی به نظام سیاسی مشروعیت ببخشد، با این نگاه تعریف شود؛ چرا که تعریف نفی وضع موجود به تنهایی نمی‌توانست تغییرات اساسی را در نظام سیاسی ایجاد کند و می‌بایستی نظام جایگزین برای نخبگان و مردم روشن می‌شد و نخبگان و اندیشه‌وران را از حالت برزخی که موجب منازعات اجتماعی و گاه جنگ‌ها می‌شد، رهایی بخشید؛ چنان‌که اروپائیان در دوران برزخی گرفتار جنگ‌های داخلی بسیاری شدند و از این جنگ‌ها مذهب پروتستان شکل گرفت؛ که از دل مذهب کاتولیک زاییده شد. از این به بعد مسؤلیت نهادسازی نظام سیاسی و اقتصادی به کلیسای پروتستان واگذار شد.

آن‌چه امروزه در عرصه سیاست و اجتماع جهان شاهد هستیم، برآیند اخلاق و رفتار کارگزاران و زمامدارانی است که مبنای آن را اندیشه‌وران عصر رنسانس بنیان نهادند؛ مبنایی که در تقابل با مبنای الاهیون قرار دارد. در نگاهی به روند نهادینه‌شدن این مبنای در حوزه تئوریک باید به این نکته اشاره کنیم: اروپائیان که قرون وسطی^۱ را با رنسانس پشت سر گذاشته بودند، ناچار از اصلاح تمام گزاره‌های مسیحیت در مدیریت نظام سیاسی بودند؛ از این رو ابتدا تمام گزاره‌های کلامی کلیسا را که نهادهای ساختاری و سیاسی اجتماعی مشروعیت خود را از آن دریافت کرده بودند به جایی سوق دادند که در مباحث کلامی تغییرات گوناگونی پدیدار شد. آنان با به چالش کشیدن فهم کتاب مقدس اذعان داشتند که برای فهم دین و کتاب مقدس، به نهادی مانند کلیسا نیاز نیست و فهم از کتاب مقدس، نسی است. آن‌ها پس از این‌که انحصار کلیسا در فهم کتاب مقدس را با این نظریه خود شکستند، بی‌نیازی به کلیسا را به مشروعیت‌بخشی آن به نظام سیاسی و اجتماعی اعلام و در عمل کلیسا را به موزه‌ای تبدیل کردند که محل رفت‌وآمد بخشی از جامعه برای برخی از اعمال دینی شد. مسأله جایگزینی کلام نسبی به جای کلیسا به قرائت‌های گوناگون از مدیریت سیاسی و اجتماعی انجامید. در همین راستا عده‌ای معتقد بودند که برای مدیریت یک نظام سیاسی، به فلسفه سیاسی نیاز است بدین گونه که جامعه را می‌توان بدون دین مدیریت کرد ولی بدون فلسفه هرگز این امر امکان‌پذیر نیست؛ اشتراوس^۲ از این

ماکس وبر^۵ بر این اساس کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» را نوشت.^۶

آنچه بر این اندیشه استوار است این است که اگر این امری ناشی از قرارداد اجتماعی و تصمیم اکثریت است، چگونه اکثریت دارای حجیت ذاتی می‌شود و بر اقلیت حاکمیت پیدا می‌کند؟

هیوم^۷ نیز از کسانی است که زیرساخت اندیشه دموکراسی را شکل داده و از جمله مشککین است که تأثیر بسیار زیادی بر اندیشه‌وران بعدی خود گذاشته و از بنیان‌گذاران مکتب تجربه‌گرایی بود.

آیت‌الله مصباح یزدی^۸ در کتاب مشکات نظریه سیاسی اسلام جلد ۱ درباره بحث ساختاری در اندیشه دموکراسی درباره اندیشه هیوم می‌گوید: درک‌کننده «استها» عقل نظری است و درک‌کننده «بایدها و نبایدها» عقل عملی است و چون عقل نظری بیگانه با عقل عملی است و ارتباطی با آن ندارد نمی‌توان مدرک عقل عملی باشد و آن را مبتنی بر عقل نظری ساخت.

این شبیه هیوم مورد توجه فلاسفه غرب قرار گرفت و آن را زیرساخت و مبنای بسیاری از نظریه‌ها و فرآورده‌های علمی خود ساختند.^۹

از آن‌جا که بعد از رنسانس غربی می‌بایست تمام ساخت‌های اجتماعی شکل می‌گرفت اندیشه‌وران غربی ابتدا زیرساخت تئوریک آن را با بحث اصلاحات در تفکرات مذهبی مطرح کردند و سپس شکل دادند و به نوعی غربیان به التقاط روی آوردند و از آن جایی که تفکر التقاطی شکل گرفته تنها در کسب قدرت مورد استفاده قرار می‌گرفت و تنها جنبه رمانتیک آن کارساز بود و از پتانسیل رمانتیک اصلاحات استفاده مناسب می‌بردند، در یک بازه زمانی خاص خود را در جایگاهی قرار دادند که می‌توانستند براساس آن نظام فکری جامعه را تغییر دهند ولی این مقدار تغییر برای مدیریت اجتماعی کافی نبود بلکه می‌بایستی به بخش عقل عملی نیز پاسخی مناسب ارائه می‌کردند این جا بود که تقسیم قدرت در شکل دهی ساختارهای اجتماعی خود را نشان داد - سرنوشت انقلاب فرانسه در این مورد خواندنی است - ضرورت این تقسیم

قدرت، میان دو نظام سیاسی در قالب اندیشه هگل شکل گرفت به همین سبب است که لیبرالیسم را راست‌اندیشه هگل و کمونیست را چپ‌اندیشه هگل می‌گویند دو نظام سیاسی بر این اساس در نظام بین‌الملل شکل گرفت و به رقابت پرداختند و از دل رقابت‌های آنان جنگ‌های اول و دوم جهانی سر برآورد که برنده‌های برای شرق و غرب نداشت و در نهایت نظام بین‌الملل بنابر اندیشه الحادی در شکل سازمان ملل متحد ایجاد شد؛ و تاکنون نیز درگیری‌ها در قالب جنگ سرد ادامه یافته و هنوز نیز ادامه دارد. بدیهی است که بحث از اخلاق کارگزاران نظام بین‌الملل بحث از مبنای تفکر الحادی غرب است و اخلاق به مفهوم متافیزیکی آن جایگاهی ندارد؛ گرچه عده‌ای از اندیشه‌وران غربی به این نقیصه پی برده و سعی کرده‌اند برای جایگاه اخلاق در ساختارهای کارگزاران به دنبال راه حلی باشند و به نوعی از تفکر ماکیاوول فاصله بگیرند اما هنوز نتوانسته‌اند به نتیجه‌ای در این مسیر برسند؛ چراکه اگر نظام دموکراسی و سرمایه‌داری و سوسیالیستی را فقط کسب ثروت بدینم زیرساخت چنین نظامی با تفاوتی یکسان جلوه می‌کند، از یک‌سو در نظام سوسیالیستی بحث عدالت و توزیع بخشی از ثروت انباشت شده برای کاهش فاصله طبقاتی مطرح می‌شود که به نوعی دخول یک مفهوم متافیزیکی در نظریه علم‌گرایی است و اعتراض اندیشه‌وران سرمایه‌داری را به دنبال داشته است و از سوی دیگر نظام سرمایه‌داری به‌طور دینامیک عدالت‌گرا تعریف شده که قانون بازار به نوعی خود عدالت را محقق می‌سازد و نیازی به دخالت دولت در نهادهای مختلف ندارد!^{۱۰}

آنچه امروزه در عرصه سیاست‌گذار جهانی و برخورد آنان در معادلات

سیاسی اجتماعی و فرهنگی تحت عنوان نظام بین‌الملل نظاره می‌کنیم، تصویری از بینش و عمل مدیرانی که تحت تأثیر دو نظام سیاسی با یک پارادایم قرار دارد و بر پایه‌ی اندیشه‌های هگل شکل گرفته است، می‌باشد. ظهور انقلاب اسلامی و زنده شدن تفکر الاهیون، مبنای و ساختار مدیریت غیرالاهی نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی که تنها به دنبال کسب قدرت و ثروت بوده است را به چالش کشیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. قرون وسطی یا سده‌های میانه نام یکی از چهار دوره‌ای است که برای تقسیم‌بندی تاریخ اروپا استفاده می‌شود. این چهار دوره عبارت بودند از دوران کلاسیک باستان، قرون وسطی، عصر نوزایی و دوران جدید یا مدرن که از ۱۶۰۰ میلادی شروع می‌شود. معمولاً قرون وسطی را از پایان امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی تا سقوط قسطنطنیه توسط دولت عثمانی و پایان امپراتوری روم شرقی یا بیزانس در ۱۴۵۳ در نظر می‌گیرند.

۲. لئو اشتراوس (Leo Strauss) (۲۰ سپتامبر ۱۸۹۹ در کیرشن آلمان - ۱۸ اکتبر ۱۹۷۳ در آنابولیس آمریکا) نظریه‌پرداز و مورخ فلسفه سیاسی آلمانی - آمریکایی بود. تلفظ آلمانی نام او اشتراوس و تلفظ انگلیسی آن استراوس است.

اشتراوس در خانواده‌ای یهودی در آلمان به دنیا آمد و وی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی قرن بیستم محسوب می‌شود. وی شاگردان زیادی را در دانشگاه شیکاگو تربیت کرد که به اشتراوسی‌ها معروف هستند، از مکتب فکری او پیروی می‌کنند روش منحصر به فرد و پیچیده اشتراوس در تفسیر آثار و اعتقادات نویسندگان بزرگ و انتقادات وی از مدرنیته باعث شده تا اشتراوس و مکتب فکری او مخالفان زیادی نیز داشته باشند.

۳. برای آشنایی بیش‌تر رجوع کنید به کتاب اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی، محسن رضوانی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۲

۴. این مکتب بعد از جدا شدن راسل و جی. اولارد مور از ایده‌الیسم، در قرن نوزدهم شروع شد و با پیگیری ویتگنشتاین ادامه یافت و تا دهه ۱۹۲۰ در اتریش، ادامه داشت. طبق نظر پوزیتویست‌ها، تنها قضایایی (یا معرفتی) معنادار و مطابق با واقع است که تحقیق پذیر تجربی باشند و گرنه، نه معنا دارند و نه صادق اند. به قول آگوست کنت که پدر پوزیتویست‌ها لقب گرفته، چون گزاره‌های متافیزیکی قابل تجربه حسی نیستند؛ غیر علمی بوده و مربوط به گذشته تاریخ هستند.

۵. ماکس کارل امیل وبر (زاده ۲۱ آوریل ۱۸۶۴ میلادی) در ارفورت ایالت تورینگ آلمان است. بزرگ‌ترین فرزند خانواده‌ای دارای هفت فرزند و ثروتمند و به لحاظ سیاسی مشهور در حزب لیبرال ناسیونال آلمان بود.

پدرش ماکس وبر و مادرش یک کارمند دولت به نام هلن فالنشتاین و یک پروتستان و کالوین‌گرا، با ایده‌هایی جزئی نسبت به اخلاق پروتستانی بود.

۶. کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» مهم‌ترین اثر وبر در حوزه جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی است. اهمیت این کتاب تا به امروز به دلیل طرح دو مشکل در این کتاب است. مشکل نخست، مشکل تاریخی است، روح برخی از فرقه‌های پروتستانی تا چه حد بر تشکیل سرمایه‌داری تأثیر گذاشته‌اند؟ مشکل دوم، مشکل نظری یا جامعه‌شناختی است: درک رفتارهای اقتصادی به چه جهت مستلزم استناد به اعتقادات مذهبی و جهان‌بینی‌های عاملان رفتار است؟ ادعای کلی وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری این است که نظام اقتصادی سرمایه‌داری عقلانی که در غرب ظهور کرده بود و بر بخش اعظم جهان چیرگی داشته، و رشد چشمگیری را در تکنولوژی به بار آورده بود، تا اندازه‌ای ریشه در تحولات مذهبی اصلاح مسیحیت، یعنی آیین پروتستان دارد.

۷. دیوید هیوم (به انگلیسی: David Hume) (۷ مه ۱۷۱۱ - ۲۵ اوت ۱۷۷۶) از فیلسوفان اسکاتلندی و از پیشروان مکتب تجربه‌گرایی بود. تقریباً همه فیلسوفان بر این اتفاق نظر دارند که او بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ بریتانیا و مکتب تجربه‌گرایی بوده است.

۸. آیت‌الله محمدتقی مصباح‌مقدم (۱۱ بهمن ۱۳۱۳ در یزد) مجتهد استاد فلسفه اسلامی، مفسر، بنیانگذار و مدیر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و یکی از اساتید حوزه علمیه قم است؛ وی از منظر علمی به دلیل نوشتارهایش در زمینه تفسیر موضوعی قرآن، و فلسفه اسلامی - به ویژه یکی از کتاب‌های درسی حوزه تحت عنوان «آموزش فلسفه» که به زبان‌های عربی، انگلیسی و غیره نیز ترجمه شده است.

۹. نظریه سیاسی اسلام جلد اول، آیت‌الله مصباح یزدی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ هفتم، زمستان ۹۱ ص ۷۵.

۱۰. رجوع شود به کتاب قدرت‌های بزرگ قرن بیستم.



نظارت مردمی یا دیده بان اصلاح

عبدالصالح شمس‌اللهی

از یاد می‌روند و یا تعریف آن‌ها در اذهان حاکمان و مردم عوض می‌شود؛ برای نمونه، مفهوم استقلال، معنای آزادی، ترجمان جمهوری و بازگردان اسلام به گونه‌ای مغلوب می‌شود که دیگر اثری از آن تعاریف نخستین وجود نخواهد داشت و ذهن در برخورد با این واژگان به معنای اصیل آن رهنمون نخواهد شد و جامعه از این الفاظ، انصرافی به آن‌چه انقلاب برای آن شکل گرفته است پیدا نمی‌کند. در این تحریف، عدالت به منفعت و

تاریخ حکومت‌ها و انقلاب‌ها را که مطالعه کنید، در همه موارد اعم از حکومت‌ها و انقلاب‌های بشری همچون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب کارگری روسیه تا انقلاب‌های الهی از انقلاب پیامبر گرامی اسلام ﷺ گرفته تا انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه‌الله پس از مدتی به‌ویژه پس از نسل اول انقلاب، آرام‌آرام و شاید به‌سرعت دستخوش تحولی می‌شوند که نسبت آن با انحراف تساوی است. در تمام این انقلاب‌ها، شعارها به‌تدریج



مصلحت به عافیت تعریف می‌شود و افراد و گروه‌ها جز به پر شدن کیسه‌ای که دوخته‌اند نمی‌اندیشند و جایگاه مردم از مقام ولی نعمتان حکومت به رعایایی افت می‌کند که بردگان حاکمانند.

برای جلوگیری از انحراف‌های پساانقلابی دو راه وجود دارد؛ مسیر نخست آن است که حاکمان در رأس و ارکان حکومت، معصوم و یا دارای شرایط استقرار قدرت باشند. بی‌گمان، قدرت در کسی که شرایط علمی، روحی، معنوی، طریقتی و انگیزه‌های لازم را ندارد، لاجرم موجب فساد و ظلم می‌شود و آن‌گونه که در روایت آمده، در غیبت امام معصوم (علیه السلام) قدرت باید در دست کسی باشد که از شرط علمی فقاقت و روحیه صیانت از نفس برخوردار باشد، معنویتش او را از هواهای نفسانی برهاند و با انگیزه حفاظت از دین در طریق مولای خود گام بردارد.^۱

به یقین، مسیر اول بسیار محدود است و امکان استفاده از آن در همه عصرها و قرن‌ها وجود ندارد؛ چه این که نه امام همیشه در دسترس است و نه انسان‌های دارای شرایط قدرت همواره در رأس امور جامعه قرار دارند، بلکه بر اساس آن‌چه تاریخ روایت می‌کند، حاکمان در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، خالی از شرایط فوق‌الذکر در باب قدرت بوده‌اند و جز در گوشه‌هایی از تاریخ، آن هم نه به صورت کامل و با هماهنگی رأس و ارکان حکومت، بلکه به صورت ناقص، حاکمان صاحب شرایط به چشم نمی‌خورد و در بهترین حالت پس از ۱۴۰۰ سال، انقلاب امام خمینی (قدس سره) شکل گرفت که به دلیل کمبود بازوهای توانمند معتقد به حکومت الهی، امروزه شاهد حاکمیت لیبرالیسم به اسم اسلام در ارکان حکومت اعم از تقنین، اجرا و نظارت و در سه جهت سیاست، اقتصاد و فرهنگ هستیم.

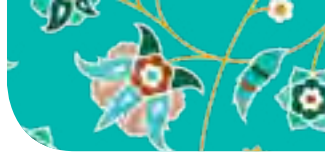
با توجه به محدودیت مسیر نخست که البته در صورت امکان بهترین مسیر است، مسیر دومی در منش سیاسی اسلام ترسیم شده که بار آن به دوش مردم و مسؤولیت نظارت اجتماعی بر عهده حاکمان و مسؤولان است. در این مسیر، مردم چشم‌بینای شریعت می‌شوند و با دقت کامل عملکرد مسؤولان را نقد و بررسی می‌کنند تا از اصول شریعت در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تخطی نکنند و هرگاه تخطی صورت گیرد، در برابر آن بایستند و حکومت را به ریل اصلی بازگردانند. نظریه نظارت اجتماعی از آن جا که منافع

نامشروع کارگزاران را به مخاطره می‌اندازد، در طول تاریخ با مخالفت‌هایی روبه‌رو بوده است و حاکمان با توجیه‌های گوناگون برای به حاشیه‌راندن این نظارت کوشیده‌اند. گاه چون وهابیت با توجیه لزوم اطاعت از اولی‌الامر این حق را از مردم ستانده و زمانی با ادعای نجاست سیاست و طاغوت بودن حکومت‌های پیش از ظهور، چنین القا کرده‌اند که مردم هیچ تکلیفی درباره حاکمان در عصر غیبت ندارند. افزون بر مخالفت‌های نظری، حاکمان و کارگزاران برای دور کردن جامعه از این نظارت، به خدعه‌های گوناگون پناه می‌برند. برای نمونه، پیرامون مسائل بی‌ارزش جنجال به پا می‌کنند تا جامعه از مسائل مهم غافل شود و به گفته عزیزی «از کنسرت می‌گویند تا کرسنت فراموش شود» و یا ذهن‌ها را به لهویاتی مشغول می‌کنند تا توان اندیشیدن در امور مختلف را از جامعه بگیرند؛ یک قرمز و آبی، یک دربی و حب و بغض‌های کاذبی که بستری برای فرار کارگزاران از نظارت اجتماعی است.

نظارت بر زمامداران؛ هم حق و هم تکلیف مردم

نظارت اجتماعی از سویی حق مردم است؛ یعنی آن‌ها مجاز به این نظارت هستند چرا که خدا اختیار هیچ گروهی را بدون قید و شرط در اختیار فرد یا گروهی دیگر قرار نداده و حتی برای اولی‌الامر نیز چهارچوب قرآن، سنت و شرع مقدس را در نظر گرفته است. از این رو مردم مجاز به نظارت بر حاکمان هستند تا از چهارچوب قانون تخطی نکنند و جامعه را به قهقرا نبرند. از منظر منش سیاسی اسلام، مردم هم در شکل‌گیری حکومت و انقلاب نقش‌آفرینند و هم در استمرار آن؛ بنابراین حق دارند بر آن‌چه برایش هزینه داده‌اند نظارت کنند و مگر نه این‌که یکی از وجوه افتراق مردم‌سالاری دینی با لیبرال‌دموکراسی این است که در لیبرال‌دموکراسی مردم در بدو کار مهم هستند اما حاکمان در ادامه، آن‌ها را به بایگانی می‌فرستند اما در مردم‌سالاری دینی، مردم هم در آغاز و هم در ادامه حق نظارت و بررسی دارند. از سویی دیگر، این نظارت اجتماعی تکلیف مردم در برابر حاکمان است؛ یعنی مردم افزون بر این که مجاز به نظارتند، موظف به نظارت نیز هستند و در صورت کوتاهی در این باره معاقب خواهند بود؛

حاکم اسلامی نصیحت را مغتنم می‌شمارد و در مقابل آن برآشفته نمی‌شود و ناصحان خود را به باد فحش و فضیحت نمی‌گیرد و برچسب‌هایی چون بزذل، ترسو، بی‌شناسنامه و بی‌سواد را نثار آن‌ها نمی‌کند. که اگر چنین کند بایستی به او تذکر داد، حتی اگر تنفیذ از جانب امام معصوم (علیه السلام) داشته باشد؛ زیرا تمام تنقیدها خواه در زمان امام معصوم (علیه السلام) و خواه در زمان غیبت ایشان مشروط به رعایت حدود شرعی است و در صورتی که از آن حدود تخطی شود ولی امر مسلمین می‌تواند در مورد حکم تنفیذ خود برای کارگزار تجدید نظر کند.



می‌توان در داستان سوده از زنان صدر اسلام مشاهده کرد که شکایت یکی از کارگزاران علی علیه السلام را نزد ایشان برد. سوده می‌گوید: وقتی از ظلم مامور علی علیه السلام به او شکایت کردم و گزارش دادم، حضرت بی‌درنگ بر روی قطعه‌پوستی خطاب به آن حاکم چنین نوشت: وقتی نامه را خواندی، آن‌چه از کار ما (ماموریت) در دست تو است حفظ کن تا کسی به سراغت آید و آن‌ها را از تو تحویل بگیرد.^۵ مردم برای عمل به این وظیفه باید مراحلی را طی کنند که از نصیحت تا بر کناری را شامل می‌شود.

نصیحت حاکمان

پس از نظارت و مشخص شدن تخلف، نخستین اقدام مردم در برابر حاکمان، نصیحت و خیرخواهی است. از آن‌جا که حاکمان در مظان خطا و لغزش هستند در طلیعه خطا امکان عدم تعمد بسیار است؛ از این رو نباید وارد فضای تنش شد بلکه بایستی با زبان نرم سخن گفت. در این مرحله مردم و نخبگان از خیرخواهی به نصیحت می‌پردازند و اشتباه‌های کارگزاران و پیامدهای عملکرد آنان را به ایشان گوشزد می‌کنند. آن کارگزار اگر فرعون هم باشد، این نخستین مرحله را بایستی برایش در نظر گرفت؛ چنان‌که خدا درباره فرعون به حضرت موسی علیه السلام دستور داد:

أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ ظَعْنَى فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.^۶
به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی سخن گوید شاید متذکر شود و یا از خداوند بترسد.

امام راحل رحمته الله نیز در گام نخست، شاه را نصیحت کرد و کوشید تا وی به اشتباه‌های عمیقش متوجه سازد؛ حتی در تندترین سخنرانی خود در خرداد ۱۳۴۲ از در نصیحت درآمد و فرمود:

آقا! من به شما نصیحت می‌کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را، من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی؛ همه شکر کنند... اگر دیکته می‌دهند دستت و می‌گویند بخوان، در اطرافش فکر کن، نصیحت مرا بشنو...
در متون روایی نیز بابی با عنوان «النصيحة لائمة المسلمين» وجود دارد که به مؤمنان سفارش می‌کند با کارگزاران از در خیرخواهی و نصیحت وارد شوند و امیرمؤمنان علیه السلام این خیرخواهی و

همچنان‌که «مظلوم، شریک جرم ظالم است» یعنی کسی حق ندارد با سکوت خود به ظلمی که به او روا داشته شده کمک کند. این نکته، هم از جنبه حق و هم از جنبه تکلیف در جای‌جای سیره سیاسی اهل بیت علیهم السلام مورد توجه بوده است. امیرمؤمنان، نویسنده برترین منشور حکومتی تاریخ،^۲ در دستگاه نظارتی خود سازمانی به نام ولایة المظالم دارد که راه ارتباطی مردم با حاکمیت برای گزارش دادن ظلم تخلف والیان در حق مردم است. آن حضرت بارها و بارها به صراحت از مردم می‌خواهد تا تخلفات والیان را به او گزارش دهند. ایشان در نامه‌ای که هنگام اعزام ابن عباس برای زمامداری بصره می‌نویسد، به صراحت از مردم می‌خواهد تا چشم ناظر او باشند و تخلفات کارگزاران را گزارش کنند تا مبدا ظلمی بر کسی روا داشته و یا از بیت‌المال کیسه‌ای برای خود بدونند؛ در آن نگاهسته چنین مرقوم فرموده‌اند:

ای مردم! من ابن عباس را جانشین خود در میان شما قرار دادم. پس مادامی که مطیع خدا و رسول اوست به حرفش گوش داده، امرش را فرمان برید و اگر بدعتی در دین بنا نهاد و یا پایش از جاده حق لغزید، به من اطلاع دهید تا عزلش کنم. من او را به امید آن که عقیف متقی و پرهیزکار باشد منصوب کردم. خداوند ما و شما را بیامرزد.^۳

این امر امام به مردم بصره نشان می‌دهد که مردم در خصوص حاکمان و سلامت عملکرد آنان وظیفه‌ای دارند که در صورت کوتاهی در آن، پیش از گرفتار شدن به عذاب اخروی به بالای دنیایی گرفتار می‌شوند.

جالب این است که توجه امیرالمؤمنین علیه السلام به گزارش‌های مردمی به حدی بوده که گاه به عزل و یا جلب و صدور حکم می‌انجامیده است؛ برای نمونه در ماجرای ابن‌هرمه که مسؤول و ناظر بازار اهواز بوده، گزارش‌های مردمی و تفحص از صحت و سقم گزارش‌ها، ایشان را به صدور حکمی سنگین در خصوص وی می‌رساند که به استناد آن والی اهواز به شدیدترین وضع ابن‌هرمه را بازداشت و مجازات می‌کند تا امنیت اقتصادی به بازار اهواز بازگردد.^۴

امیرمؤمنان علیه السلام با توجه به جایگاه نظارت اجتماعی در سیاست‌ورزی اسلامی، دریافت گزارش‌ها را برای خود الزام‌آور می‌دید و هر گاه به صحت گزارش یقین پیدا می‌کرد، آن‌گونه که شایسته حاکمان اسلامی است با تخلف برخورد می‌فرمود؛ حتی اگر یک طرف والی شهر و در طرف دیگر عجزوهای ضعیفه باشد. این برخورد علی علیه السلام را

نصیحت را حق کارگزاران بر گردن مردم دانسته، می‌فرماید: و اما حق من بر شما این است که: به بیعت وفادار باشید و در نهان و آشکار، حق نصیحت و خیرخواهی ادا کنید، چون شما را بخوانم، اجابت کنید و چون فرمان دهم بپذیرید.^۷

در منش سیاسی اسلام؛ حاکم، گمارده مردم است و چون تمکین مردم به او قدرت داده است باید در قبال این واگذاری قدرت احساس مسؤولیت کنند و زبان به نصیحت بگشایند؛ حاکمان نیز موظف هستند این نصیحت را بپذیرند و اگر بر مدار حق بود در مقابل آن واکنش مناسب نشان دهند. حاکم اسلامی نصیحت را مغتنم می‌شمارد و در مقابل آن برآشفته نمی‌شود و ناصحان خود را به باد فحش و فزیت نمی‌گیرد و برچسب‌هایی چون بزدل، ترسو، بی‌شناسنامه و بی‌سواد را نثار آن‌ها نمی‌کند، که اگر چنین کند بایستی به او تذکر داد. حتی اگر تنفیذ از جانب امام معصوم علیه السلام داشته باشد؛ زیرا تمام تنفیذها خواه در زمان امام معصوم علیه السلام و خواه در زمان غیبت ایشان مشروط به رعایت حدود شرعی است و در صورتی که از آن حدود تخطی شود ولی امر مسلمین می‌تواند در مورد حکم تنفیذ خود برای کارگزار تجدید نظر کند.

اعتراض‌های مدنی

گام دومی پس از نصیحت، اعتراض به شیوه عملکرد کارگزاران است. مردم به همان دلیلی که موظف به نصیحت هستند، چنانچه کارگزاران به وظایف خود عمل نکردند باید وارد فضای اعتراض شوند و با مطالبه‌های صریح و بدون ملاحظه بخواهند جلوی فساد و استبداد گرفته شود. البته اعتراض باید به شیوه صحیح و منطبق بر شرع انجام شود. برای نمونه، نظام بانکی یک کشور به ربای صریح آلوده شده است و مردم، نخبگان و حتی مراجع تقلید سال‌هاست که درباره آن تذکر می‌دهند و نصیحت می‌کنند اما سود بالای بانک‌ها از ربا مانع از برچیده شدن آن شده است. در این جا باید فضای مبارزه و اعتراض شکل گیرد و از همان دری که فساد صورت پذیرفته است با آن مقابله شود از باب نمونه، در صورتی که بانک‌ها سیستم ربوی را تغییر ندادند مردم سرمایه‌های خود را از بانک‌ها خارج کنند تا بانک ناچار از کرنش در برابر مردم و برچیدن سیستم ربوی شود. همین مثال را می‌توان به بورس، صدا و سیما، دستگاه‌های فرهنگی و... تعمیم داد. این به‌واقع همان بند میم وصیتنامه امام راحل است که می‌فرماید:

«اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس‌جمهور و رؤسای جمهور مابعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان، آن است که نگذارند این دستگاه‌های خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند. و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن، که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است. و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام

و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است. و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آن‌ها واجب است. و از آزادی‌های مخرب باید جلوگیری شود. و از آن‌چه در نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می‌باشند و مردم و جوانان حزب‌اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه‌های مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند...»

به‌واقع امام راحل مردم را در مبارزه با فساد، آتش به اختیار کرده‌اند تا هیچ کارگزاری نتواند برای خود حاشیه امن درست کند.

برکناری

سومین گام پس از نصیحت و اعتراض، برکناری است که اگر در بدنه باشد عنوان برکناری بر آن صدق می‌کند و اگر فساد فراگیر شده باشد عنوان براندازی شایسته‌تر است. اگر کارگزار حکومت اسلامی گوش شنوای نصیحت نداشته باشد و نیز حاضر به کرنش در برابر اعتراض‌های مردمی نباشد، مردم موظف هستند برای پاک‌شدن مصادر حکومت اسلامی از لوث فساد، برای برکناری او قیام کنند که امام راحل علیه السلام از آن روز به یوم‌الله تعبیر کرده و خطاب به مسؤولان فرموده‌اند:

بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست، و یک انفجار حاصل بشود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از «ایام‌الله» - خدای نخواسته - باز پیدا بشود. و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن. قضیه [این] است که فاتحه همه ما را می‌خوانند!

این سه گام، وظیفه مردم را در نظارت بر حاکمان مشخص می‌کند که اگر این نظارت محقق شود فساد از دستگاه حکومت برچیده خواهد شد.

وَأَنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أُخْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أَطُورِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَلَا أَوْخِرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَلَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي ...

پی‌نوشت‌ها

۱. الإمام العسکری علیه السلام فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ؛ الاحتجاج، ج ۲ ص ۵۱۰ ح ۳۲۷.
۲. منشور حکومتداری یا همان نامه امیرمؤمنان به مالک اشتر.
۳. يَا مَعْشَرَ النَّاسِ قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ مَا أَمَّاكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنْ أَحَدْتُمْ فِيكُمْ أَوْ زَاغَ عَنِ الْحَقِّ فَأَعْلَمُونِي أَعْزَلِيهِ عَنْكُمْ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ أَحِدَهُ عَفِيفًا تَقِيًّا وَرِعًا وَإِنِّي لَمْ أُولِهِ عَلَيْكُمْ إِلَّا وَ أَنَا أَظُنُّ ذَلِكَ بِه غَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ، شيخ مفيد الجمل، ص ۴۲۰
۴. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲
۵. بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۴۴.
۶. طه، ۴۳ و ۴۴
۷. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ؛ فَأَلَوْفَاءَ بِالْبَيْعَةِ، وَالتَّصْبِيحَةَ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغْنَبِ وَالْإِجَابَةَ حِينَ ادْعَوْكُمْ وَ الطَّاعَةَ حِينَ أَمُرُكُمْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، خطبه ۳۴.
۸. صحیفه نوره، ج ۱۴، ص ۲۸۰

نمکدان شکن‌ها

نگاهی به گسستگان از جبهه حق
و پیوستگان به جبهه باطل

صالح‌اللهی

سیاست مدن و اندیشه سیاسی از سیال‌ترین اندیشه‌های طول تاریخ است به گونه‌ای که در قوطی عطاری آن همه چیز یافت می‌شود و گاه تناقض به حدی می‌رسد که اندیشه‌وران از جمع کردن تمام این اندیشه‌ها در دایره یک موضوع ناتوان می‌مانند و جذاب‌تر آن که این اندیشه‌ها افرادی را از صنوف مختلف در درون خود جمع کرده است که خود این اختلاف صنوف کار جریان‌شناسی را بسی مشکل‌تر می‌کند.

در میان این جریان‌ها گاه اصلی از یک تفکر و یا جریان خاص و یا کل آن تفکر و جریان، مورد نقد و هجمه سیاست‌ورزان و صاحبان کرسی نقد قرار می‌گیرد؛ حال آن که بسیاری از همین نقادان در مقام عمل از همین اصول نقدشده در مقام نظر استفاده می‌کنند و در مواردی گوی سبقت را از معتقدان و حتی مبدعان این اصول می‌ربایند.

اصول سیاست‌ورزی نیکولو ماکیاوولی، فیلسوف و سیاست‌مدار ایتالیایی، از جمله همین اصول است که به‌طور معمول سیاست‌مداران و به‌ویژه سیاسیون مسلمان آن را مورد نقد قرار داده‌اند. چکیده فلسفه سیاسی ماکیاوولی این است که هدف، وسیله را توجیه می‌کند و بر همین اساس هر عملی را برای حاکمان و پادشاهان مجاز می‌شمرد. این اصل بخصوص از طرف سیاست‌ورزان مسلمان و به‌ویژه تفکر فقه‌محور چنان مورد نقد قرار گرفته است که بطلان آن جزو بدیهیات شمرده می‌شود؛ اما کمی مطالعه ما را به جریانی در دل روحانیت که از نقادان این تفکر هستند می‌رساند که در عرصه نظر با این اصل مخالفت می‌کنند اما در عمل جز به این اصل قائل نیستند و عمل نمی‌کنند.

اندیشه ماکیاولیستی در میان حاکمان و سیاستمداران قرون گذشته ریشه‌دار بوده اما جریان‌شناسی معاصر آن را در میان روحانیان می‌توان از دوره مشروطه به روشنی مورد بررسی قرار داد.

ماکیاول‌های معمم را می‌توان از شدت تغییر مواضع آن‌ها در گستره تاریخ معاصر پیدا کرد. برای نمونه، شخصیتی چون سیدحسن تقی‌زاده از جمله این افراد است. وی در طول حیات علمی و سیاسی خود از روحانیت تا ضدیت با روحانیت را تجربه کرده است. تقی‌زاده ابتدا به فراگیری علوم دینی می‌پردازد و در فقه و اصول از محضر علمای تبریز استفاده می‌کند اما در اوان جوانی با روی‌آوری به یادگیری زبان فرانسه و علوم جدید با مجامع روشنفکری آشنا می‌شود و آرام‌آرام زمینه نقد مبانی دینی در ذهن او شکل می‌گیرد؛ تقی‌زاده را می‌توان از مروّجان تفکر میرزاملکم‌خان و همفکرانش دانست؛ این افکار چنان در او تاثیر گذاشت که خود را به ترویج سازمانی آن موظف دید و به همراه جمعی از جمله محمدعلی تربیت، میرزاسیدحسین‌خان عدالت و یوسف اعتصامی ملقب به اعتصام‌الملک (پدر پروین اعتصامی) اقدام به تاسیس مدرسه تربیت کرد ولی به دلیل شکست در تاسیس آن به احداث کتاب‌فروشی تربیت اقدام کرد تا از این دریچه در راستای چیزی که او آن را آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی می‌نامید اقدام کند.^۲ تا این جا سیدحسین تقی‌زاده فرزند سیدتقی، درس‌خوانده حوزه‌های علمیه تبریز و شاگرد علمای بنام آن دیار، موضع خود را از نگاه دینی به نگاه ملی تغییر داد. تقی‌زاده پس از یک دوره یک‌ساله سیر و سیاحت در بلاد مختلف به تبریز بازگشت و پس از پیروزی انقلاب مشروطه از طرف اصناف تبریز به مجلس راه یافت؛ این دوره را می‌توان نقطه عطف زندگی او دانست. در این دوره او با نطق‌های طوفانی توانست نظر مجامع و شخصیت‌های مختلف را به خود جلب کند و خود را به عنوان یک آزادی‌خواه ضد استبداد در میان مردم معرفی کند. شهرت او و توانمندی‌هایش در کار سیاست باعث شد تا شخصیتش انقلابی‌تر از آن چه بود نشان داده شود. همین نطق‌ها او را مغضوب محمدعلی‌شاه کرد، تا آن جا که مجبور شد برای فرار از غضب شاه، ایران را ترک کند و برای مدتی از فضای سیاسی ایران دور شود؛ اما پس از آن و در تیرماه ۱۲۲۸ با تسخیر تهران توسط انقلابیون او دوباره به تهران آمد و پس از تشکیل مجلس به عضویت این مجلس در آمد. این دوره دوره‌ای بود که او بیش‌ترین مخالفت‌ها را با عقاید روحانیت داشت^۳ و از تقی‌زاده روحانی مخالف استعمار به شخصی ضدروحانیت و غرب‌زده تبدیل شد تا آن جا که در



نطق‌های خود علنی اظهار می‌داشت که «ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس». خدمات او به غرب‌گرایی و بیگانه‌پرستی در حدی بود که مصدق بعدها درباره او گفت: «شاید مادر روزگار نژاد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند» همین مواضع ضددینی و منش فاسد او باعث شد تا مراجع وقت، مرحوم آیت‌الله شیخ‌عبدالله مازندرانی و نیز آخوند خراسانی، در مقابل او موضع بگیرند و در حکمی از مجلس بخواهند تا وی را از مجلس عزل و اخراج کنند. حس قدرت‌طلبی تقی‌زاده باعث شد در برنامه‌های طراحی شده و به واسطه محمدعلی تربیت دست به قتل آیت‌الله بهبهانی بزند و این مزید بر علت مخالفت جریان‌های مختلف با او شد. تذبذب تقی‌زاده به این جا نیز خلاصه نشد. او با آن که نطق‌های آتشینی در حمایت از حکومت قاجار می‌نمود و حتی در رای‌گیری آبان ۱۳۰۴ جزو مخالفان خلع احمدشاه از سلطنت بود اما بلافاصله با قدرت‌گیری پهلوی تغییر جهت داد و به حمایت از رضاخان پرداخت و در حکومت او به مناصب بالایی چون حکومت (استانداری)، وزیر مختاری، سفارت و وزارت رسید و در برنامه‌های اصلاحات رضاشاه از همکاران نزدیک او بود. پذیرش مناصب عالی‌تر در حکومت پهلوی، تقی‌زاده‌ای را که روزگاری اسطوره مبارزه بود به عنوان عنصری وابسته مطرح کرد که دیگر جایی در مجامع انقلابیون دینی و غیردینی نداشت و به‌واقع حیات سیاسی تقی‌زاده به نان‌خوری اربابان قدرت منتهی شد.

همان‌گونه که گذشت، زندگی پر تغییر زندگی تقی‌زاده خبر از یک اصل می‌داد و آن این که او برای ماندن در قدرت از هیچ وسیله‌ای نمی‌گذشت و اگر چه در بیان از پیروی از قانون و منطق دم می‌زد اما در عمل برای اهدافش هر وسیله‌ای را توجیه می‌کرد.

از دیگر خصوصیت‌هایی که به واسطه آن می‌توان جریان ماکیاول‌های معمم را در قشر روحانیت ردیابی کرد، مخالفت با مبانی دینی و ارزش‌های اسلامی است که درباره تقی‌زاده به آن اشاره کردیم. با همین معیار می‌توان احمد کسروی را یکی دیگر از این ماکیاول‌های معمم دانست. او که ابتدا در مدرسه طالبیه تربیت در سلک روحانیت وارد شده بود پس از مدتی به افکار روشنفکر مآبانه روی آورد و از سلک روحانیت خارج شد و پس از مدتی به انکار مبانی دینی رسید و حتی پا را از این فراتر گذاشته، خواهان این می‌شود که اول دی‌ماه را در تقویم به نام روز بهروز بنمایند و در آن کتب دینی که او کتب خرافی می‌نامید به آتش بکشند؛ او می‌گوید: «من آشکارا می‌گویم بسیاری از کتاب‌هایی که نزد دیگران ارجمند است، ما آن را به آتش می‌اندازیم اینک کتاب‌های روی میز چیده شده، در میان آن‌ها گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ و مفتاح‌الجنان و مانند این‌ها هست و همه این‌ها در خور آتش است.»^۲ به‌واقع نوعی داعشیسم اعتقادی را در افکار کسروی می‌توان مشاهده کرد.

کسروی معتقد بود دین توان اداره جامعه را ندارد؛ حسن امین به نقل از یکی از حاضران در جلسات احمد کسروی، می‌نویسد که او به طعنه می‌گفت «ما یک حکومت به آخوندها بدهکاریم، یعنی باید قدرت سیاسی به دست روحانیون بیفتد تا بعد ملت ایران دیگر دل از شعائر خرافه‌آمیز در قالب تشیع صفوی بر کند»^۳ او همه‌چیز را بی‌پروا به باد انتقاد می‌گرفت و هیچ‌کدام از مقدسات از زبان تند او در امان نبودند. وی در جایی می‌نویسد: شما نیک می‌دانید که داستان ولایت یا حکومت در کیش شیعی چه عنوانی دارد. از روی آن کیش، حکومت از آن امام است و چون ناپیداست، فقیران یا مجتهدان جانشینان اویند که حکومت از آن ایشان است. به همین

عنوان، مآلایان سهم امام می‌گیرند، در کار صغیر دست می‌دارند، زمین‌های مجهول‌المالک یا بی‌مالک را می‌فروشند. به همین عنوان دولت‌های جائر را غاصب می‌دانند و مالیات دادن و به سربازی رفتن در آن حکومت‌ها را حرام می‌شمارند.^۴

نه تنها کسروی و تقی‌زاده بلکه بسیاری دیگر از کسانی که هدف را توجیه‌کننده وسیله می‌دانند، حدود شرع و اصول دین را مورد نقد قرار می‌دهند.

یکی دیگر از خصوصیات این جریان، وابستگی به جریان‌های غیردینی بود که به سبب این وابستگی و به درخواست اربابان خود هر حرکتی را انجام می‌دادند حتی اگر اعدام بزرگان شریعت بود. برای نمونه، شیخ‌ابراهیم زنجانی که درس خوانده نجف و شاگرد بزرگانی چون آخوند خراسانی بود و به حکم او شیخ‌فضل‌الله نوری به دار آویخته شد، از اعضای علی‌لژ بیداری از لژهای فعال فراماسونرها در ایران بود و به جای آن که از قرآن و شریعت دستور بگیرد، فرامین خود را از لژ می‌گرفت.^۵

زنجانی نیز چون دیگر ماکیاول‌های معمم در اواخر عمر خود از آموزه‌های دینی بخصوص معارف شیعی دور شد و به عقاید وهابیت گرایش یافت؛ او در مساله امامت قائل به این شد که اختلافی در کار نبوده و این همه اختلاف‌ها حاصل زیاده‌خواهی بزرگان طرفین است؛ همچنین مردم را از زیارت نهی می‌کرد و می‌گفت لعن و دعا به حال این مرده‌ها تاثیری ندارد و یا با لسان تمسخر می‌گفت: شما بیکارید که می‌روید این طلا و نقره‌ها را می‌بوسید! حس قدرت‌طلبی در زنجانی آن قدر قوی شده بود که از همه‌چیز در راه بقای در قدرت گذشت اما آخر الامر در انزوای مطلق درگذشت.

این جریان پس از انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت و قدرت‌طلبی در میان طائفه‌ای از روحانیت باعث شد تا به هر کاری دست بزنند.

پس از انقلاب و با روی کار آمدن جریانی با تفکرات سرمایه‌داری، واژه‌های معادل برای تفکر ماکیاولیستی ابداع شد؛ و آن واژه عمل‌گرایی بود عمل‌گراها معتقد بودند که بایستی با واقعیت موجود کنار آمد و از این رهگذر به هدف نزدیک شد. توجیه اختلاس و رشوه‌گیری و تمسخر تفکر زهد و تشویق به دنیاطلبی از ثمرات جریان عمل‌گرایی بود. این جریان متأسفانه در بستر جمهوری اسلامی روز به روز قدرتمندتر شدند، چنان که در برخی مقاطع پیوند آن‌ها با جریان‌هایی چون منافقین ماهیت ماکیاولیستی این جریان را بر ملا می‌سازد. این جریان در راه رسیدن به قدرت و بقای آن، راضی به حمایت از کانون‌های جنایت شدند و با جنایتکارانی که دستشان تا مرفق در خون ملت ایران بوده است، همصدا شدند.

بررسی جریان‌های ماکیاولیست دینی از آن‌رو مهم است که با توجیهات این جریان، آرام‌آرام حقیقتی از دین باقی نخواهد ماند و دیگر کسی برای عمل به مژ اسلام قیام نخواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. زندگی طوفانی، صص ۲۶-۱۵.
۲. ویکی پدیا ذیل واژه.
۳. عبدالحسین نوایی، فتح تهران، ص ۲۲۱.
۴. داگاه صص ۲۲ و ۲۳.
۵. زندگی و کارهای احمد کسروی، صص ۲۴.
۶. پاسخ به بدخواهان صص ۷.
۷. بیست مقاله محمد قزوینی (میرزا محمدخان قزوینی)، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی و پورداوود ج ۱، صص ۱۳ به بعد.



اخلاق در مسلخ سیاست

نقش اخلاق در دولت یازدهم و نتیجه‌ی آن در دولت دوازدهم

علی اصغر سیاحت هویدا

بر پیکره گذاخته وجودمان. امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه بر دامنه حکومت می‌دید که می‌فرمود به خدا سوگند این کفش نزد من از فرمانروایی بر شما محبوب‌تر است مگر آن که حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم؟ حال با نگاهی به سیاست‌ها و رسالت‌های جمهوری اسلامی متوجه می‌شویم که این روزها در حال عقبگردی فزاینده به سوی انحطاط اخلاق هستیم. این انحطاط، به گونه‌ای خود را در ادبیات برخی دولتمردان نشان می‌دهد و دیر نیست که به الگویی در فرهنگ سیاسی ما بدل شود. برخورد برخی دولتمردان دولت یازدهم با منتقدان و خطاب قرار دادن آنان با واژگانی چون تازه به دوران رسیده‌ها،^۱ تفرقه‌افکن،^۲

صفحه‌های کتاب را ورق می‌زدم و پله‌پله همراه با تاروپود تاریخ کشورم با آن همراه بودم؛ از گذشته‌های دور تا این روزهایی که زندگی برای هر کسی معنایی ویژه یافته است که نمی‌توان برای آن استعاره‌ای یافت تا نشان دهیم که سرنوشت چگونه رقم خورده است.

اما از گذشته تا کنون گفته‌اند که بر چه مصدری سوار هستی، امروز همه اهل نهج‌البلاغه شده‌ایم و در کوی و برزن رهن تنفس‌گویی هستیم که بر دستی روح‌القوانین منتسکیو و بر دست دیگر ارغنون ارسطو داریم و با آن تفسیر نهج‌البلاغه می‌گوییم اما به این فراز که می‌رسیم «وَ اللَّهُ لَهَيَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِالْإِطْلَاقِ»^۱ معنایش آبی است



مزخرف خواندن طرح مسکن مهر از سوی وزیر راه و بلا تکلیف دانستن آن و حاضر نشدن برای این سرمایه مانده از مردم در دست دولت و کشیدن میکروفون از دست خبرنگار و بی شعور خواندن فرماندار بدره استان ایلام از سوی وزیر بهداشت و استفاده مدعیان اصلاحات از واژگان ناشایست در برخورد با منتقدان از باب مشت نمونه خروار شایسته واکاوی است.

اینها در دولتی رخ داده است که خود را پرچمدار امید و اعتدال در جامعه می پندارد و مخالفان را به تندروی، پرخاش و مزدوری متهم می کند. تا آنجا که دولتمردان دولت یازدهم مردم را تشویق می کردند تا در انتخابات، به اعتدال و ادب و کرامت انسانی رای بدهند! با به دست آوردن رأی دوباره و اعلام نتیجه انتخابات دوازدهم، گویا این بازی به پایان نرسید؛ چرا که رئیس جمهور برگزیده، شانزده میلیون مخالف خود را تندرو و خشونت طلب نامید!

هاشمی اعتراض کردند که چرا عزت الله سبحانه را گرفت؟ آقای هاشمی پاسخ داده بود: «رویش زیاد شده بود، می خواستیم رویش را کم کنیم.»^{۱۳} امروزه شاگردان مکتب رئیس دولت سازندگی هم به دنبال ایجاد محدودیت برای منتقدان خود هستند و آنان را با واژگانی زشت خطاب می کنند. به نظر می رسد چنین ادبیاتی از سوی دولتمردان پیش از این که فرار از پاسخ گویی و جابجایی مسائل فرعی با اصلی باشد، حرکتی در مسیر نهادینه کردن بد اخلاقی ها در عرصه سیاست و عقبگردی به سوی انحطاط اخلاقی به شمار می آید!

پی نوشتها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.
۲. یک عده تازه به دوران رسیده که به آن ها احترام هم می گذاریم نمی خواهد نسبت به آینده و ارزش های انقلاب و اسلام دل نگران باشند. ۱۶ آذر ۱۳۹۳.
۳. عده ای گویی زندگی آن ها در ایجاد شکاف و تفرقه میان دولت و ملت، مردم با مردم، این جناح با آن جناح است. ۳۰ مهر ۱۳۹۳.
۴. نسبت به منتقدان بسیار با حوصله بودم، اما نشان دادم نسبت به تخریب بسیار قاطع خواهم بود؛ چون تخریب یعنی ملت قدم برداشتن و این قابل قبول نیست. ۸ شهریور ۱۳۹۳.
۵. گروه و اقلیتی وجود دارند که نه منتقد و نه مخالف دولت هستند و طی ۹ الی ۱۰ ماه گذشته، مشغول کارشکنی و اتهامات ناروا و دروغ پراکنی می باشند. ۲۲ مرداد ۱۳۹۳.
۶. ناچار شدم چند مورد مذاکرات خودم را با دیپلمات های هسته ای بیاورم با این که عرفش این نبود. این کار را کردم تا بخوانند و ببینند ترسوها. ۲۰ مرداد ۱۳۹۳.
۷. یک عده به ظاهر شعار می دهند ولی بزدل سیاسی هستند. ۲۲ مرداد ۱۳۹۳.
۸. هر وقت می خواهد مذاکره شود، عده ای می گویند ما هم داریم می لرزیم، خب به جهنم بروید یک جای گرم برای خودتان پیدا کنید. چه کار کنیم خداوند شما را ترسو و لرزان آفریده است. ۲۲ مرداد ۱۳۹۳.
۹. مگر بناست کسی فرهنگ را در کپسولی کند و در نسخه ای بنویسد و از داروخانه ای باید آن کپسول را خریداری کنیم؟ گویی عده ای هنوز در دوران حجر می اندیشند و فکر می کنند. ۲۲ خرداد ۱۳۹۳.
۱۰. از همه می خواهیم با شناسنامه حرف بزنند، بگویند از کجا هستند، وابسته به کدام جناح هستند و با نام جناح خود سخن بگویند و نه با نام ملت ایران. ۹ اردیبهشت ۱۳۹۳.
۱۱. ممکن است دولت ماه ها تلاش کند اما یک مرتبه عده ای از جایی سر و صدا راه انداخته و کار را خراب کنند. ۱۶ فروردین ۱۳۹۳.
- این ها بخش کوچک بیش از ۵۰ توهین شخص رئیس جمهور به منتقدان است.
۱۲. روزنامه فتح، چهارشنبه ۲ بهمن ۱۳۷۸، شماره ۴۹، صفحه ۶.

تخریب گر،^۴ دروغ گو،^۵ ترسوها،^۶ بزدل سیاسی،^۷ به جهنم بروید،^۸ عصر حجری،^۹ بی شناسنامه،^{۱۰} خرابکار^{۱۱} و ... در حالی صورت می گیرد که هنوز توصیه های اخلاقی امام خمینی رحمه الله به سیاستمداران و مردم طنین انداز است و رهبر معظم انقلاب همواره بر رعایت شوون گفتاری و رفتاری به ویژه از سوی زمامداران تأکید می کنند.

هنگامی که از بزرگ قومی سخن به میان آوریم، اوضاع آن مشخص است، اما با نگاه کوتاه به رخداد های کنونی و مشاهده بد اخلاقی ها به ویژه در حوزه سیاست شاید بی مانند ترین شیوه برخورد با حتی خبرنگاران صداوسیما را نه پس از انقلاب، بلکه بیش از ۵۰ سال گذشته شاهد بوده ایم.

مزخرف خواندن طرح مسکن مهر از سوی وزیر راه و بلا تکلیف دانستن آن و حاضر نشدن برای این سرمایه مانده از مردم در دست دولت و کشیدن میکروفون از دست خبرنگار و بی شعور خواندن فرماندار بدره استان ایلام از سوی وزیر بهداشت و استفاده مدعیان اصلاحات از واژگان ناشایست در برخورد با منتقدان از باب مشت نمونه خروار شایسته واکاوی است.

اینها در دولتی رخ داده است که خود را پرچمدار امید و اعتدال در جامعه می پندارد و مخالفان را به تندروی، پرخاش و مزدوری متهم می کند، تا آنجا که دولتمردان دولت یازدهم مردم را تشویق می کردند تا در انتخابات، به اعتدال و ادب و کرامت انسانی رای بدهند!

با به دست آوردن رأی دوباره و اعلام نتیجه انتخابات دوازدهم، گویا این بازی به پایان نرسید؛ چرا که رئیس جمهور برگزیده، شانزده میلیون مخالف خود را تندرو و خشونت طلب نامید!

متهم کردن منتقدان به خشونت طلبی در حالی است که عزت الله سبحانه، از چهره های ملی مذهبی، درباره یکی از پشتیبانان دولتمردان کنونی می گوید: (در اواخر دهه ۶۰) ما به آقای هاشمی نامه اعتراضی نوشتیم. اعتراض ما به آقای هاشمی این بود که اولاً اوضاع اقتصادی کشور بسیار خراب است. فقر و اختلاف طبقاتی بسیار فاحش است. دوم این که وضع سیاست خارجی ما به گونه ای است که ما در انزوای کامل قرار گرفته ایم و همه دنیا با ما مخالف هستند. در رابطه با این نامه، ۲۳ نفر را بازداشت کردند که یکی از آن ها من بودم... بعد از دستگیری ها، در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، چند تن از نمایندگان که مرا می شناختند، به آقای



بزرگ عروسی عجزوزه

اشاراتی به اخلاق کارگزاران در عهد صفوی و قجری

حامد عبداللهی^۱

اشاره

سخن از اخلاق و رفتار نیکو گفتن و مثال آوردن از حاکمان یک جامعه در تاریخ و نقل داستان‌های کدایی، چندان دشوار نیست. به همه ما در دوران آموزشی، این ضرب‌المثل را با آب و تاب تمام، آموخته‌اند که «تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز» ولی هیچ‌گاه نگفته‌اند چند قرص نان به دجله در هر روز، کاری عبث و اسراف است و پادشاه هم با کدام مجوز شرعی و قانونی به خود اجازه داده از اموال عمومی مردم به کسی که نان اسراف می‌کرده بذل و بخشش کند به بهانه این که شازده گم‌گشته از آن نان‌ها خورده و زنده مانده است!



تاریخ را نویسندگان درباری نوشته و هر گونه که خواسته‌اند ساخته‌اند!

اما جالب است که گاهی از سر اختلاف‌ها یا حوادث گوناگون و یا تغییر نگاه جامعه و تاریخ‌نویسان، گاهی دم خروس بیرون زده و بوی تعفن بی‌اخلاقی حاکمان طاغوتی در تاریخ، ثبت و ضبط شده است. گاه نویسنده متعلق به گمان آن که در تمجید و تعریف حضرت والا و به جیره و مواجب، قلم می‌زده نمی‌دانسته که روزگار دیگری خواهد آمد و این همه تملق، خود سندی بر فساد حکومت خواهد بود.

گاهی هم به نظر می‌رسد کاتب بدبخت، از سویی نمی‌توانسته یا نمی‌خواسته از حقیقت، سخن بگوید اما از سوی دیگر وجدانش در برابر پرسش‌های بزرگ تاریخ، به درد می‌آمده، پس تلاش کرده هنرمندانه و در قالب کنایه‌های غیرمصرح، و شماتت دیگران، حضرت حاکم را به ظاهر تمجید کند اما در اصل چهره کره‌به طاغوت را آراسته تا ناقد تیزبین، خود حدیث مفصل بخواند از زبان این عروس عجزوزک شده تاریخ!

در این مجال، فرصت را غنیمت می‌شماریم و نمونه‌خوانی می‌کنیم از یکی دو سند تاریخی که به افتضاحات اخلاقی فرمانروایان ستمگر، اشاراتی داشته‌اند و این حتی مشتتی نیست نمونه خروار، بال مگسی است از کرکسان و لاشخوران اخلاق و فضیلت!

ژان باتیستتاورنیه (۱۰۱۳-۱۱۰۵/۱۶۰۵-۱۶۸۹م)، سیاح و بازرگان فرانسوی، در بخشی از تصویرسازی خود از دوران حکومت صفویه به صحنه دهشتناکی اشاره می‌کند: «خان قم مرد نجیب مؤدبی است و هیچ مسافر خارجی نیست که وضع رفتار او را تمجید نکرده باشد، وقتی که وارد میدان شد و مرا با آن آلمانی که از اسلامبول همراه من آمده بود دید یا این که او را آگاه کردند که در نزدیک او خارجی هست فوراً ما را احضار کرد، بعد از آن که بعضی سؤال‌ها از موضوع مسافرت ما نمود یک نیم‌تخت خواست و آوردند، آن گاه ما را روی آن نشاندند از ما پرسید از کجا می‌آییم و برای چه به اصفهان می‌رویم؟ جواب گفتم که برای ملاقات شاه می‌رویم. عزیمت ما را تحسین کرد، اما اظهار تاسف نمود که چرا قبل از وقت ورود خودمان او را مطلع نساختم. شب که به کاروانسرا برگشتم دیدم چهار نفر از ملازمین او تعارفی چندی از ماکولات برای ما آوردند که از جمله شش عدد خربوزه بسیار خوب و چهار تنگ بزرگ شراب اعلی بود. این حاکم به قدری به نظر من مرد نجیب با فتوت خوبی آمد و به حدی در باره من انسانیت کرد که مرا بی‌اختیار، قرین غم و مصیبت نمود وقتی که شنیدم شاه با او بی‌التفات شده است، بی‌التفاتی که بالاخره ظالمانه سبب هلاکت و مرگ او شد. چند سال بعد از رفتن من از قم این خان برای تعمیرات قلعه قم که همه از خاک و گل است و مرمت پل رودخانه و بعضی مخارج دیگر از همین قبیل بدون این که به شاه بنویسد و اجازه بخواهد به حکم شخصی خود مالیات خیلی مختصری به سبدهای میوه‌ای که وارد شهر می‌شدند بسته بود... این حکایتی را که نقل می‌کنم در اواخر سنه ۱۶۳۲ میلادی واقع شد. به زودی به شاه خبر رسید که حاکم بدون اجازه شاه مالیاتی به میوه‌ها بسته است. شاه به قدری متعیر شد که حکم کرد حاکم را با زنجیر به اصفهان بردند و تشدد فوق‌العاده نسبت به او به عمل آورد. پسر آن خان که جوان متشخصی بود و از مقربین پادشاه و همیشه در حضور بود و چپق و توتون شاه را بایستی

با دست‌خود به او بدهد و این از مشاغل خیلی محترم و مهم دربار ایران است، همین که خان را وارد اصفهان کردند شاه او را آورد به درب عمارت سلطنتی و با حضور تمام مردم به پسرش حکم کرد که او سیب‌های پدرش را بکند و بعد بینی و گوش‌هایش را ببرد، پس از آن چشم‌هایش را بترکند و بالاخره سرش را از تن جدا کند. همه این احکام که اجرا شد، شاه پسر را به جای پدر، حاکم قم کرد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشت و او را با حکمی به این مضمون به قم فرستاد که اگر تو از آن سگی که به درک رفت بهتر حکومت نکنی تو را به سخت‌ترین قسمی از اقسام به قتل خواهیم رسانید».

احمد منشی قمی هم در خلاصه‌التواریخ، گزارش‌های جالبی از دوره صفویه ارائه کرده که بخش‌هایی از آن را مرور می‌کنیم. او در جایی ضمن تمجید از عمران و آبادانی، از فساد حاکمان، چنین می‌نویسد: «لاجرم در ایام حکومت دورمیش خان و آن آصف عالی‌شان، در دارالسلطنه هرات و ولایات، آبادانی و جمعیت و معموری و امنیت به مرتبه‌ای رسیده بود که جوانانی که عافیت و فراغت زمان خاقان مغفور میرزا سلطان حسین را از پیران شنیده بودند، به چشم خویش دیدند. اما با وجود این اوصاف گرامی و سمات نامی، در ارتکاب بعضی از مناهای مانند شرب شراب ارغوانی و آن چه از آن تولد می‌نماید، به غایت دلیر و بی‌باک بود و در مجالس شراب در حضور اصحاب، پسران خوب و گلرخان مرغوب که ملازم مد نظرش بودند، ایشان را به خود نزدیک نشانیده مذاق زدی و ملازمان و اتباعش برین نهج به مقام عشرت رسیدی، همانا که قتل وی با اولاد و اتباع، نتیجه آن دلیری و بی‌قیدی بوده چه روایت است از حبیب‌اله حیث قال صلی الله علیه و آله: «و ما ظهرت فیهم الفاحشه الافشا فیهم الموت».

و در جای دیگری می‌نویسد: «دورمیش خان و تمامی امرای خاقان صاحب‌قران شاه اسمعیل در آن جنگ، مست بودند شب تا صبح شراب می‌خوردند و صبح جنگ کردند. از آن تاریخ هر گاه حکایت جنگ چالدران به میان می‌آید، من دورمش را دعای بد می‌کنم که شاه اسمعیل را برد و جنگ کرد».

منشی احمد به وضعیت حراست و نگهداری از شهرها هم چنین اشاره می‌کند: «بعد از این به چند روز فرمود که در محلات و حمامات ملاحظه نمایند هر کس که جهات و اسباب وی به نسبت دیگری کم‌تر باشد، او را با عیال و متعلقان و جامه و پلاس کهنه از شهر بیرون کنند... آن گاه دروازه‌بانان لحاف و بالمش کهنه مردم از شهر رانده باز کرده و پنبه‌ها را بیرون آورده ملاحظه می‌نمودند که در میان پنبه شاید چیزی نفیسی از نقد و جنس پنهان کرده باشند، آن گاه میان لحاف کسان باز کرده در درون پیراهن و زیر جامه ایشان همی پالیدن موحش منظور می‌داشتند و ازین قبیح‌تر آن که زنان بی‌حیا را پیدا کرده در دروازه‌ها باز داشته بودند که به عورات مستورات نیز همین معامله می‌نمودند. از مردم صحیح‌القولی استماع افتاد که آن زنان فاحشه در تحقیق و جست‌وجوی اشیاء به مرتبه‌ای مبالغه می‌کردند که تنبان عورتان با عفت را بیرون آورده نظر می‌انداختند که چیزی در تنبان مستور است شاید در آن موضع، جوهری یا وصله طلائی پنهان کرده باشند. نعوذ بالله من سوء افعالهم و قبح اعمالهم»!

در دوران قجری نیز از این دست حکایت‌ها بسیار است. حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی از صاحب‌منصبان دوره قجری از زمان ناصرالدین شاه و



پس از او است. در لابه لای خاطرات او نکات جالبی دیده می‌شود که بخشی از آن را بی‌هیچ قضاوتی مرور می‌کنیم: «به اصفهان رفتم. زین‌العابدین خان پسر محمدحسن خان نوری و بنی عم و کیل‌الملک، مستأجر گمرک بود. به حساب او رسیدیم، مبلغی باقی داشت. به امین‌السلطان تلگراف کردم که قریب هشت هزار تومان باقی دارد و مسلماً سال نو شانزده هزار تومان می‌شود؛ زیرا که دستگاه خرج و تجملی که او فراهم کرده، به علاوه قمار و اعمال دیگر، لازمه‌اش این باقی هست. نوشتند، چون فرصت ندارید، به همان حالت بگذارید تا بعد فکری بکنم و به شما خبر بدهم!»

در عین حال از غش کردن در مراسم عاشورا به دلیل گرما می‌گوید و می‌نویسد: «عاشورا بود و صبح‌ها اول طلوع در سایه پل روضه خوانی داشتیم. دو ساعت از دسته گذشته، در مجلس چهار پنج نفر از شدت حرارت غش می‌کردند. خود دو دفعه غش کردم. هرچه حاجی سیدعبدالصمد و سایر علما می‌آمدند می‌گفتند، این توقف شما در این جا مهلک است، قبول نمی‌کردم. ساعدالسلطنه در خانه میرزا اسدالله خان بود. نوکرهای خودم بعد از ناهار به قلعه سالسل [جای خنک] که نزدیک بود می‌رفتند.»

او درباره علت عزل خود هم می‌نویسد: «در ماه شعبان ۱۳۱۱ قمری از تهران به من نوشتند که، ظل‌السلطان در صدد حکومت فارس است و قوام‌الملک هم رکن‌الدوله را دیده و با او اصلاح کرده و به توسط انیس‌الدوله مشغول کار حکومت است؛ امین‌الملک هم حامی قوام‌الملک است. این دولت بی‌تمیز و بی‌همه چیز، آن افتضاح سال سیصد و نه را و قریب صد و بیست هزار تومان خرج قشون کشی فارس و کرمان و بندر را کأن لم یکن دانسته است و به رضاجویی ظل‌السلطان، باز راضی به عود رکن‌الدوله شده است. مهدی‌قلی میرزا و ساعدالسلطنه که اجزای خاص من بودند، صلاح در این دانستند که مستقیماً خودم کار حکومت را بدون اطلاع صدراعظم، با شاه بگذرانم. رأی دادند که باید محرمانه بگذرد. عمه خلوت هم همه روزه رضاقلی خان برادرزاده‌ام را می‌دیدند و سعایت می‌کردند که، صدراعظم راضی به بقای حکومت نظام‌السلطنه نیست و به سعایت امین‌الملک می‌خواهد رضای خاطر قوام را به عمل بیاورد و کاری بکند که دست ظل‌السلطان به فارس بند نشود. رأی سهام‌الملک این بود که عریضه مرا صدیق‌السلطنه زیندارباشی که خیلی محرم و امین است برساند.

عریضه را نوشتم که، صد هزار تومان نقد می‌دهم برای بقای سال نو. اگرچه شاه به توسط انیس‌الدوله قرار حکومت رکن‌الدوله را قطع کرده بود، ولی چون از پول نقد از بابت پیشکش او مایوس بود، پذیرفت. بعد معلوم شد صدراعظم برای طرفه از حکومت فارس ظل‌السلطان، تعرض کرده و به قم رفته بود. در غیاب او صد هزار تومان وجه نقد از رضاقلی خان مجیرالسلطنه برادرزاده‌ام گرفتند و دستخط بقای حکومت را دادند ولی به یازده روز فاصله، بعد از مراجعت صدراعظم از قم، در شب ۱۲ ماه رمضان تلگراف عزل من و نصب رکن‌الدوله رسید. عجب‌تر آن است که من دو شب قبل، خواب معزولی را دیده بودم و به مهدی‌قلی میرزا و ساعدالسلطنه و یک دو نفر محارم خودم گفته بودم.»

نظام‌السلطنه در جای دیگری نقل می‌کند: «از جمله واقعات قابل ذکر این است که با وجودی که در بنو ورود، هزار تومان از کیسه به عین‌الملک پسر رکن‌الدوله انعام داده بودم، وقتی که او را نایب‌الحکومه کردند و در بیست و سوم رمضان وارد شد، بنای پیچیدگی و اذیت نوکرهای شخصی من را گذاشت. ... لدی‌الورود بی‌اطلاع ساعدالسلطنه [برادر] را گرفته بود و صد و پنجاه تومان از او گرفته بود که، چون تو در بندر لنگه مداخل کرده‌ای، باید به من تعارف بدهی. حالت حیا و وفای این طایفه این است!»

حالات شخصیه این افراد هم جالب است: «ساعت ورود، صدراعظم بی‌اعتنایی کرد. رفتم بالاخانه منزل امین‌الملک؛ آن جا هم حاجی‌امین‌السلطان اظهار کرد که، پول حواله مرا ندادی به عذر آن که باقی اداری، الحمدلله معزول شدی! بعد صدراعظم برخاست و در جلوی عمارت مشغول بازی شیر و خط شد؛ چنان که مرسوم است اطفال پول را به هوا می‌اندازند و می‌گویند شیر یا خط، مطابق که شد، بردوباخت می‌شود. من هم رفتم منزل خودم!»

حسین‌قلی خان در توصیف صدراعظم می‌نویسد: «رفته‌رفته خصوصیت با جماعت کاشی بلامانع شد. تا سفر دوم فرنگستان که بنای استعمال مشروبات را گذاشت. بعد از مراجعت از فرنگستان، اوایل در پرده و بعد از سفر سوم شاه، دیگر کار مداومت مسکرات و عیاشی و الواطی او، به اغوای کاشی‌ها بالا گرفت که در سفر و حضر، از اول شب تا ساعت هفت و هشت، این اشخاص حضور داشتند و کار به می و معشوق و مطرب منحصر شد، و شاه شهید متحمل بود. کاشی‌ها در ازای این منادمت، کارهای بزرگ می‌خواستند. چون از عقاید آن‌ها کاملاً مطلع بود، به طرفه می‌گذشت؛ جز با غلامحسین خان امین خلوت که کاغذ خوانی و جواب عرایض با او بود، به واسطه آن که می‌دانست جوانی بی‌داعیه و عیاش بی‌عمق و عقل معاش است. بعد از مدتی هم به اصرار مهدی‌خان، رجوع ادارات بانک شاهنشاهی را گرفت.»

لودگی و مسخرگی اطرافیان شاه قاجار را نیز در این بخش می‌توان درک کرد: «از نیک‌بختی امین‌السلطان، هم دو پسر فرخ‌خان و هم دو پسر میرزاهاشم‌خان، باطناً با هم نفاق داشتند. مهدی‌خان که در آن موقع امورات بانک شاهنشاهی را اداره می‌کرد، می‌خواست متدرجاً راه مخصوصی با شاه به هم رساند. اگرچه ابتدا به واسطه مسخرگی، شاه او را پیش کشیده و از سایر خلوتی‌ها پیش افتاده بود، ولی منظورش این بود که به شاه معلوم کند که غیر از مسخرگی، لیاقت و استعداد خدمات بزرگ دولتی هم دارد! امین‌السلطان یک روز نسبت به او تغییر کرده و کار را به فحاشی منجر کرده بود. او هم این جمع را متدرجاً با هم متفق کرده بود و قسم خورده بودند که در خیر و شر و نفع و ضرر، تا پای همه چیز متحد باشند. در این موقع من در فارس بودم. رضا‌قلی خان برادرزاده‌ام از این جریان اطلاع پیدا کرده بود. بعد از ورود آجودان مخصوص دو دفعه به منزل آمد و دعوت به هم‌قسمی کرد. من متعذر شدم که، حالا من باید صد و پنجاه و پنج هزار تومان پولی که به دولت داده‌ام، وصول کنم؛ و با مخالفت صدراعظم، نمی‌شود. ثانیاً کسانی که با شما هم‌قسم هستند، شأن و سن من اقتضا ندارد که با آن‌ها در این عوالم باشم.»

وی به اختلافات شاه و صدراعظم هم اشاره می‌کند و می‌نویسد: «از سنه ۱۳۱۰، کار می و مطرب و مجلس شب صدراعظم به قسمی قوت گرفت که در ایران، هر کس مجلس شب‌های الله‌قلی میرزای ایلخانی و خان باباخان سردار را در عهد محمدشاه دیده بود، فراموش کرد! صدراعظم از چندین جهت از شاه دل‌تنگ بود؛ یکی پیشرفت کار و خیالات نایب‌السلطنه، یکی میل مفرط و بی‌اختیاری شاه نسبت به ملیجک که پسر میرزاحمدخان گروسی برادر امینه اقدس صیغه شاه بود. شرح عزت این طفل نالایق را علیحده نوشته‌ام. همچنین خاطر شاه را هم از مداخل‌های گزاف میرزا اسماعیل خان امین‌الملک برادر صدراعظم در عمل گمرک و بنائی و خزانه، آزرده کرده بودند. کمال نفاق و نقار باطنی فیما بین شاه و صدراعظم بود و هر دو سه ماهی یک دفعه، صدراعظم تمارضی می‌کرد. اگرچه در غیر تمارض هم، روزی چهار پنج ساعت بیش‌تر به کار نمی‌رسید؛ چنان که در ذیل مختصر حالات او نوشته‌ام. مخصوصاً در این اوقات که سنه ۱۳۱۲ بود،

حسین قلی خان در توصیف صدر اعظم می نویسد: «رفته رفته خصوصیت با جماعت کاشی بلامانع شد. تا سفر دوم فرنگستان که بنای استعمال مشروبات را گذاشت. بعد از مراجعت از فرنگستان، اوایل در پرده و بعد از سفر سوم شاه، دیگر کار مداومت مسکرات و عیاشی و الواطی او، به اغوای کاشی‌ها بالا گرفت که در سفر و حضر، از اول شب تا ساعت هفت و هشت، این اشخاص حضور داشتند و کار به می و معشوق و مطرب منحصر نشد و شاه شهید متحمل بود. کاشی‌ها در ازای این منادمت، کارهای بزرگ می‌خواستند. چون از عقاید آن‌ها کاملاً مطلع بود، به طفره می‌گذشت؛ جز با غلامحسین خان امین خلوت که کاغذ خوانی و جواب عرایض با او بود، به واسطه آن که می‌دانست جوانی بی‌داعیه و عیاش بی‌عمق و عقل معاش است. بعد از مدتی هم به اصرار مهدی خان، رجوع ادارات بانك شاهنشاهی را گرفت.»

در حالت تمارض قوت داد. یک تمارض او دو ماه طول کشید. شاه دو دفعه به عیادت آمد. در هیچ‌یک از رختخواب برنخاست.

درباره معاملات خارجی و استقراض از بیگانگان هم رد پای امیال شخصی پیدا است: «آن اوقات، نایب‌السلطنه به دستگیری محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و حکیم‌باشی طولوزن، رأی داده بودند که شاه شش کرور قرض کند و قرض رژی را تأدیه نموده، باقی را در بانک بگذارند برای مصارف دولتی. صدر اعظم نه به ملاحظه دولتخواهی، بلکه بنا به لجاجت با نایب‌السلطنه و اعتمادالسلطنه، به لباس دولتخواهی منکر این عمل بود و می‌گفت، هر صدر اعظمی که این قرض را امضا کند، خائن به دولت و ملت است و باید دست او را قطع کرد. چندین دفعه شاه به توسط علاءالملک و مهندس الممالک پیغام داد و محسنات این استقراض را که می‌خواستند از صراف فرانسه بکنند شمرد. جواب‌های سخت داد. . . عاقبت شاه سردار کل را که داماد او و رئیس قراول‌های مخصوص بود، خواست و با او پیغام‌های سخت در اعمال و هرزگی‌های شب و نرسیدن به کارها و بدزبانی و فحاشی نسبت به مردم داد که شرح پیغام‌ها از قرار تفصیل حاشیه است.»

مشورت شاه با حسین قلی خان در باره عزل و جانشینی صدر اعظم هم خواندنی است: «عرض کردم، کارهای دولت اغلب فوتی و فوری و مهم است و این جوانی را که به مقام صدارت رسانیده‌اید، اغلب اوقات در تمارض و تعرض و شما هم از آن گذشته است که مثل عهد میرزا آقاخان و میرزاتقی خان، صدر اعظم‌ها را میسوطالید و مطلق‌العنان کنید. این حالت حاضر، مفاسد کلی تولید خواهد کرد. آیا می‌خواهید که این شخص در نقطه صدارت باقی باشد یا خیال تغییر او را دارید؟ فرمود که، اگر بخواهم تغییر بدهم، عوض او کیست؟ یکان‌یکان را از صاحب دیوان و قوام‌الدوله میرزاعباس خان و حسن‌علی خان گروسی امیرنظام و غیره شمرد و هر یک را چندین عیب خود او فرمود، و پارهای چیزها که خود او منتفت یا مطلع نبود، من عرض کردم.

در مورد امین‌الدوله میرزاعلی خان گفت، چند عیب دارد؛ یکی آن که می‌خواهد من در جزئی و کلی امور، به رأی و سلیقه او رفتار کنم. یکی دیگر آن که فرنگی مسلک و بی‌اعتقاد به دین است. یکی دیگر این که اهمال و تعطیل در کار خیلی دارد. بعد عرض کردم، حالا به نقد بهتر از این کسی را نداری. اگر در دو چیز جلوگیری شود، یکی اکسار در مشغولیت و تخرع شب، یکی هم افراط در بذل مال دیوان، دیگر هیچ عیب ندارد. هر دو فقره را هم خودتان می‌توانید در باب اشتغال به لهو، با پیغام و تهدید تخفیف خواهد داد. در کارمال دیوان هم، می‌توان وزیر دفتری معین کرد که ابد احکام او را بدون صحیح مبارک مجری ندارد. گفت، برادر پدرسوخته‌اش که تمام فایده گمرک و بنائنی را می‌برد و به علاوه پول نقد خزانه را ذخیره می‌کند و بروات

مردم را تومانی چهار هزار پنج هزار پول می‌دهد چه کنم؟! گزارش کار روزانه صدر اعظم: «حالت صدر اعظم هم با شاه اغلب به قهر و تمارض می‌گذشت. هر وقت تمارض نداشت، شب‌ها در پارک تا ساعت شش و هفت، با اشخاص مفصله مشغول شرب و هرزگی و مطرب و لاهولعب بود: اقبال‌الدوله، معاون‌الدوله، آجودان مخصوص، حبیب‌الله خان پسر حاجی میرزا زمان خان کاشی، حاجی علی قلی خان بختیاری، مهندس الممالک، علاءالملک، میرزا نصرالله خان مشیرالملک، غلامحسین خان امین خلوت. آن‌ها هم اغلب برای او تسهیل وسائل می‌نمودند. روزها تا ظهر در حالت خواب و خمار بود. نیم ساعت به ظهر مانده، می‌آمد در خانه، شاه را به‌طور اختصار می‌دید و با حالت کسالت ناهاری می‌خورد. بعد از ناهار، می‌رفت پارک و تا مغرب پارهای مردم برای ملاقات می‌رفتند، و او مشغول بازی بلیارد و شطرنج و نرد بود. بعد از مغرب در ساعت دو، باز بنای ساز و نواز و شرب کنیاک و شراب بود تا ساعت شش و هفت.»

از بذل و بخشش‌های لحظه‌ای که بگذریم، شیوه نظارت و مدیریت را در قعر اخلاق فاسد می‌توان ملاحظه کرد: «کتابچه‌های دستورالعمل ولایات را نوشته بودند. رسم صدر اعظم این بود که ابتدا کتابچه را ملاحظه نمی‌کرد. بعد از ده شب دوندگی، حاجی امین‌السلطان که محصل محاسبات و به اصطلاح حالیه، «وزیر بقایا» بود و آمدن مستوفی‌ها، عاقبت یک شب مهرش را می‌انداخت و هر مستوفی کتابچه خودش را مهر می‌کردند و بعد می‌بردند برای صحنه شاه... بعد از ساعتی، حاجی امین‌السلطنه کتابچه‌ها را که در میان یک بقچه بزرگی بسته بود، برد میان اتاق شاه مرا و امین‌الملک را احضار کرد؛ رفتیم نشستیم. از سوء اتفاق، اول شاه کتابچه گمرک را برداشت داد به دست امین‌الملک و کتابچه لرستان را خودش مطالعه می‌کرد. از من پرسید، این مخارج ولایتی صحیح است؟ عرض کردم، من تا نروم و خودم رسیدگی نکنم، نمی‌توانم صحت و سقم آن را به عرض برسانم.

به محض آن که این حرف به زبان من جاری شد، صدر اعظم کتابچه را چنان از دست شاه بیرون کشید که یک طرف جلد کاغذی او در دست شاه ماند؛ بعد از کشیدن، انداخت میان اتاق و به تعبیر گفت، بردارید ببرید این کتابچه‌ها را تصحیح کنید و بیاورید. و فوراً قلمدان و کاغذ را جمع نکرده به دست گرفت و از اتاق بیرون رفت.

شاه هم فوراً به ما گفت، برخیزید فعلاً بروید... چند روزی در حالت تمارض بود، تا روز سیزده عید... وقتی که رفتیم، دیدیم نشسته است با میرزا سیدحسین خان فسایی شطرنج بازی می‌کند. همین قدر که ما وارد شدیم، اسباب شطرنج را بر هم زد و برخاست رفت اتاق خوابگاه... شب بردارم رفت؛ در دالان اندرون او را ملاقات کرده، قدری اشتلم و عربده کرده بود که، برادر تو، به ریسمان پوسیده این زن قحبه مفسد و مزور بی‌همه



« در این موقع لازم است که برخلاف شیوه و سیره خود در طرز نگارش و رعایت تقدس قلم صرفا برای ذکر حقیقت و عبرت و تنبه آیندگان شرح حال مظفرالدین شاه را بدون کم و زیاد بنویسیم. این پادشاه از اول عمر ضعیف‌الرأی و بی‌تمیز و بی‌کمال و متنفر از معاشرت عقلا و فضلا و اهل هنر بود. هر وزیری که از دربار برای پیشکاری او تعیین می‌شد و ناصرالدین شاه محرمانه تأکید در راه رفتن با او می‌کرد مفید نبود و به دستگیری همین عملجات خاص اسباب خرابی و عزل آن وزیر را به اقسام مختلف و اغلب اوقات به شورش خلق تبریز فراهم می‌آوردند. سی و هفت سال مدت ولیعهدی و توقف آذربایجان او طول کشید. در این مدت معدودی از نوکرهای کاملش که فی‌الجمله ملاحظه‌ای از آن‌ها داشت از میان رفتند و پسرهای آن‌ها و برادرهای آن‌ها که هم‌سن خودش بودند بی‌مانع ماندند. یک دسته دیگر هم از شدت ولع به این اعمال از اهل آذربایجان جمع کرد که تمام اوقات شبانه‌روز مشغول بودند و به هر یک از این‌ها شغلی و منصبی و حکومتی دادند.»

هم به دلیل کثرت درآمدهای حکومتی از دریافت رشوه، خودداری کرده است! همان‌گونه که در آغاز مطرح شد گاهی قلم تاریخ‌نویسان هم احساس امنیت کرده و چیزهایی به حقیقت نوشته‌اند: «در این موقع لازم است که برخلاف شیوه و سیره خود در طرز نگارش و رعایت تقدس قلم، صرفا برای ذکر حقیقت و عبرت و تنبه آیندگان، شرح حال مظفرالدین شاه را بدون کم و زیاد بنویسیم. این پادشاه از اول عمر، ضعیف‌الرأی و بی‌تمیز و بی‌کمال و متنفر از معاشرت عقلا و فضلا و اهل هنر بود. هر وزیری که از دربار برای پیشکاری او تعیین می‌شد و ناصرالدین شاه محرمانه تأکید در راه رفتن با او می‌کرد، مفید نبود و به دستگیری همین عملجات خاص، اسباب خرابی و عزل آن وزیر را به اقسام مختلف و اغلب اوقات به شورش خلق تبریز، فراهم می‌آوردند. سی و هفت سال مدت ولیعهدی و توقف آذربایجان او طول کشید. در این مدت، معدودی از نوکرهای کاملش که فی‌الجمله ملاحظه‌ای از آن‌ها داشت، از میان رفتند و پسرهای آن‌ها و برادرهای آن‌ها که هم‌سن خودش بودند، بی‌مانع ماندند. یک دسته دیگر هم، از شدت ولع به این اعمال، از اهل آذربایجان جمع کرد که تمام اوقات شبانه‌روز مشغول بودند و به هر یک از این‌ها شغلی و منصبی و حکومتی دادند.»

رابطه عروس و مادر شوهر و تصمیمات کشوری! «دختر حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه که عیال معین‌الملک پسر امین‌الدوله بود و با مادر معین‌الملک ناسازگار بود و خود معین‌الملک هم چندان میلی به آن دختر نداشت، عقیمه هم واقع شده بود. زن امین‌الدوله به خیال وصلت با شاه افتاد که دختر حضرت علیا را برای معین‌الملک بگیرد. بعد از گفت‌وگوی زیاد، شاه و حضرت علیا راضی شدند به شرط مطلقه کردن دختر مشیرالدوله. معین‌الملک او را طلاق گفت به وضع نالایقی که بعضی جواهرات او را ندادند و پارهای را کم و زیاد کردند. مجلس عقد فراهم شد. عروس را با تجملی شایسته، سوار به تخت فیل کردند. این عقده عداوت که مابین امین‌الدوله و مشیرالدوله بسته شده، امین‌الملک و حکیم‌الملک فرصتی به دست آوردند و با مشیرالدوله همدست شدند و ترتیب اسباب دادند. ...»

گلایه حسین‌قلی‌خان از شاه: «به خدا که نصف بیش‌تر کارها از بی‌اعتنایی و عدم مراقبت فاسد و خراب می‌شود؛ مثلا هر و کیلی، اگر پنج تومان به منشی بدهد که دو دفعه مسوده را حک و اصلاح کند و این فرمان‌ها را طوری بنویسد که اسباب مفارقت دارای فرمان باشد، مسلما ناصرالدین شاه مؤاخذه نمی‌کند که چرا چهار عبارت را زیاد یا کم نوشته‌اید... خودم بودم که بیان‌الملک به [عوض] یکبار شراب، میرزا علی محمد خان قوام را [به لقب] «جناب» نوبسند و ابدا کسی ملتفت نبود و حاجی معتل به میرزا آقانشی همدانی در همدان دو دکله (پیراهن) قلمکار داد تا فاصله‌ای میان کلمه «معدل» گذاشت و بعد از صحه و مهر، «الملک» را هم به آن معدل افزود و حاج معدل الملک شد!

چیز به چاه می‌افتد. خیال کرده است که او را صدراعظم می‌کنند. من نمی‌خواهم که شماها را اذیت کنم، و الا برای من خیلی مهیا است. چون تو آدم عاقلی هستی، برادرت را از این خیالات خارج بکن. شاکر باشد که عوض پول شما، سه حکومت بزرگ برای شما گرفتم. راهتان را بکشید بروید.» در این خاطرات، از اقدامات خلاف اخلاق خارجی‌ها هم گزارش آمده است: «توکیل تجارت لنج که مسیو تنفیلد و مقیم شوشتر بود، جوان بسیار خوش‌سیما و معقولی بود. نوکری صادق نام نجف‌آبادی اصفهانی داشت. آن نوکر می‌گفت، در شب‌های دهه محرم، تنفیلد زن فاحشه آورده بود. در شب نهم محرم، وقتی که تنفیلد رفته بود پشت‌بام در روی تخت خوابش بخوابد، صادق از طبایخی که داشتند، قمه‌ای گرفته و رفته بود پشت بام. قمه را انداخته بود که گردن تنفیلد را قطع کند، دستش را حائل کرده بود، از میچ دست به کل قطع کرده دست افتاده بود... آدم فرستادیم، کنیاک برای خوردن تنفیلد حاضر کردند.»

سقوط اخلاق و ارزش‌های دینی و ملی، با کشور چنان کرده بوده که اجنبیان به راحتی می‌توانستند کشور را به تاراج برند. پرداخت و دریافت رشوه، از این قبیل فسادهای دوره قجری است: «همچنین در تشکیل رژی که در حقیقت تشکیل سلطنت مقتدره داده بودند، تصدیق نداشتیم و معایب او را به دولت و شخص شاه می‌نوشتیم؛ به علت آن که در هر جای از سرحدات و گرمسیرات که امکان زرع تنباکو از هر جنس بود، پول و مأمور آن‌ها می‌رفت و آن ملک و اطرافش کلیتا در تحت حمایت رژی بودند. به هر کسی که می‌توانست دو من تنباکو به عمل بیاورد، صد تومان پول قرض می‌دادند به عنوان مساعد. کسانی که از این سمت و صنعت خارج بودند مستخدم می‌کردند به مواجبه‌های گزاف؛ سواره را سالی صد و بیست تومان نقد و رئیس آن‌ها را از هزار و دویست تومان الی سه هزار تومان مواجب، و فرارش را شصت تومان مواجب، و اهل قلم را از ششصد الی هزار و دویست تومان مواجب می‌دادند. رؤسای هر بندر و شهر را دو هزار تومان مواجب قرار داده بودند. پلیس و فراباشی، در هر محل معتبری داشتند. اگر این عمل دو سال استقرار داشت، بدون زحمت تمام خاک ایران در تصرف مشرور رژی، و مردم فدوی و جان‌نثار او بودند، و باید دولت حقوق خود را با تملق، از رژی مرکزی دار الخلافه بدون مداخله در عمل حکومت‌ها دریافت نماید. از آن طرف هم تمام رجال، در اعطای این امتیاز رشوه گرفته بودند، جز شخص صدراعظم... قریب یک کرور رشوه و حق‌السکوت به مردم رسیده بود. دوستی به من گفتم: شما هم حق‌السکوتی بگیرید. جواب دادم که از بابت تزکیه نفس و وطن‌پرستی انکار ندارم! ملاحظه می‌کنم که فایده حکومتی ما دو برابر از حیث نفاذ امر و پیشرفت کار و منافع مالی و شانی، بر مبلغ رشوه می‌چربد. بدین وسیله آن را به ثمن بخس در اهم معوده نمی‌فروشیم!» یعنی خودش

فراشان با قمه می‌زنند به مچ سربازی، که قریب به افتادن بوده است.» «بعد از ورود به دزفول، مقدمتا امان‌الله‌خان را با فوج راهبان برای وصول مالیات علی، غافل به شوش فرستادم. بیست روز در دزفول توقف کردم. امان‌الله‌خان رفت در شوش مشغول خوردن عرق و تار و تنبک شد، به حدی که بر جسارت علی و طایفه او افزود و از آب کرخه به طرف دو برج کوچ کرده، صریحا از ادای مال دیوان تمرد کردند.»

کارگزاران حکومتی شاید گاهی در ظاهر به تدین و تقدس، ریا می‌کردند اما در خلوت، ذات خود را نشان می‌داده‌اند: «باری شب مرا هم در خدمت صدراعظم وعده خواست. اضطرابا صدراعظم برای مشغولیت، با وزیر همایون مشغول بازی نرد بود. وزیر همایون و برادرش در کمال بی‌اعتنایی عرق می‌خوردند و بی‌ادبانه با صدراعظم حرف می‌زدند و متحمل بود. شام را که حاضر کردند، حکیم الملک به دستاویز کسالت نخورد. دیگر معلوم است به صدراعظم و من چه حالت شام خوردنی باقی می‌ماند. مجلس ختم شد، برخاستیم هریک به منزل خود رفتیم.»

«مقرر شد که حسین قلی‌خان در خدمت شاهزاده باشد. امیر حسین خاندو قریه از املاک رضا قلی‌خان را که در بلوک تبادکان بود، به حکم مرحوم شاهزاده، برای مدد معاش حسین قلی‌خان واگذاشت. دو سه سال راحت در آن قرا مشغول شرب عرق و عیش بود.»

نکته دیگری که طنز می‌نماید اما واقعیت داشته، بی‌هنری و بی‌عرضگی افراد صاحب منصب بوده تا جایی که خود نگارنده این خاطرات هم برای یافتن یک منشی، دچار مشکل بوده و این گونه در نامه‌ای درخواست منشی می‌کند: «من در این دو سال از میرزا صادق خان خیلی ناز و قهر و بدادایی و سبکی و شیرازی‌گری متحمل شده‌ام. به‌علاوه بواسطه ثقل سامعه، هیچ‌وقت هم از او راحت و لذتی نبردم. تمام وقایع روی زمین را باید در گوش او راپرت (گزارش) داد تا مسجوق به یک مطلبی بشود و یک کاغذ مطابق واقعی بنویسد! خلاصه... در تارک یک منشی خوش خط باسوادی باشید. فرضا عرق هم زهرمار بکند، چهار حسن داشته باشد، دو عیب را می‌توان تحمل کرد. میرزا صادق خان انصافا خیلی خوش خط است و محرم هم هست، ولی اول عیب ثقل سامعه و بعد ناز و غمزه او مرا مستأصل کرده است.»

در بخش دیگر، گزارشی از شیوع خرافه‌گری و فحشا را ملاحظه می‌کنیم: «ضعیفه یهودیه‌ای رفته بود در سعدیه، کاسه سر آدمی برده بود محض باطل‌السحر، که در او آب کرده به سرش بریزد. سربازی از فوج خاصه با ضعیفه فاحشه‌ای هم رفته بودند که در آب سعدی بروند. سرباز، یهودیه را می‌گیرد که اگر یک غرابه عرق می‌دهی، مطلب را بروز نمی‌دهم، و الا تو را گرفته و به شهر می‌برم. یهودی می‌گوید، من عرق ندارم. سرباز، یهودی را گرفته و کتک زیاد می‌زند.»

این گزارشی از فساد و بی‌اخلاقی دو طاغوت صفوی و قجری بود که ادعای دین‌داری داشتند، (پالانی‌ها) پهلوی‌های بی‌ریشه و بی‌بته که مدعی و مأمور دین‌گریزی بودند جای خود دارند و نمی‌توان از آن دوره منحوس، نمونه‌خوانی کرد که یکسر همه بی‌اخلاقی بود!

منابع:

۱. سفرنامه تاورنیه/ نویسنده: ژان باتیست تاورنیه/ مترجم: حمیدریاب شیرانی/ ناشر: نیلوفر-تهران/ چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲. خاطرات واسنادحسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی/ نویسنده: نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی، ۱۳۴۸-۱۳۴۹ق/ به کوشش معصومه مافی... [اودیکران] / ناشر: تاریخ ایران-تهران، ۱۳۴۲.
۳. خلاصه التواریخ/ نویسنده: قاضی احمدین شرف‌الدین الحسینی القمی منشی قمی، ۹۵۳-۱۰۱۵ق / تصحیح احسان اشراقی/ ناشر: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۳.

... این فرامین که شما فرستاده بودید، از اول تا آخر از فحش هم بدتر بود... در توی ولایت اسباب خجالت و روسیاهی من شد آن قدر مراقبت و اعتنا نداشته که اعراب را نمی‌توان «میرزا» نوشت. میرزا تقی خان و میرزا آقا خان یعنی چه؟... از همه بدتر داماد حاج سهام الملک حاجی خان است، که استدعای درجه سرهنگی کرده‌ام و حتی لباس رسمی برای او دوختم با نشان شیر و خورشید کلاه از خودم دادم. حالا در میان این احکام که به یک پول نمی‌ارزد، حکم سرهنگی او نیست. نمی‌دانم از خجالت این فقره چه کنم! اضطرابا سایر احکام را هم پنهان کرده و نداده‌ام، تا چه شود.»

البته فساد اخلاقی، تنها در دربار و طاغوتیان منحصر نمانده و مردم کوچه و بازار را هم گرفتار کرده بوده است: «دیگر آن که، در محله بیات، نزدیکی خانه آقا میرزا هدایت‌الله پیش نماز، در خانه‌ای عروسی بوده و مطرب هم داشته‌اند. پسران میرزا هدایت‌الله با چند نفر طلبه می‌ریزند در خانه آن‌ها، مردم را می‌زنند و عیش آن‌ها را منحص می‌کنند. زن‌های آن‌ها اجماع می‌کنند، به قدر دو بیست سیصد نفر می‌ریزند در خانه میرزا هدایت‌الله. اول سنگ زیادی به خانه مشار الیه می‌زنند. خواسته بودند خانه او را خراب کنند، خود آقا میرزا هدایت‌الله بیرون می‌آید و زن‌ها را استمالت می‌کند: معذرت می‌خواهد و آن‌ها را آرام کرده، برمی‌گردد. روز بعد مرده‌های آن زن‌ها می‌روند که از آقا میرزا هدایت‌الله معذرت زن‌های خود را بخواهند، طلاب می‌ریزند و مردها را می‌زنند. شب بعد از این مقدمه، مردهای بیات می‌ریزند در خانه آقا میرزا هدایت‌الله. آقامیرزا هدایت‌الله و پسران او را به قدر واقع می‌زنند؛ حتی، زیرجامه از پایش می‌کشند. بیگلربیگی را خبر می‌دهند؛ فراش زیادی می‌فرستد و مردم را پراکنده می‌نماید.»

و نیز: «دو وقر شراب از شیراز به جهت فسا حمل می‌کردند. آقا میرزا هدایت‌الله می‌فرستد در جعفرآباد، شراب‌ها را می‌گیرند و تمامی را می‌شکنند. دیگر آن که، چهار وقر «برندی» که معادل بیست و یک صندوق بود، به جهت خواجه آوانس تاجر مسیحی از بوشهر وارد شیراز می‌کردند. حاجی سید علی اکبر پیش‌نماز می‌فرستد در کاروانسرای که حجره خواجه آوانس است، در میان کاروانسرا همه را می‌شکنند. تقریبا قیمت آن‌ها قریب سیصد تومان می‌شود. به حکومت عارض شده‌اند، که تا به حال اقدامی نشده.»

وضعیت انحطاط اخلاقی و تأثیر آن در تعاملات و درگیری‌های اجتماعی نیز در این چند فقره، هویدا است: «من هنوز غذا نخورده بودم که نصیرالملک و حاجی میرزا عبدالله خان و مؤیدالملک به منزل من آمدند که، اگر افراسیاب با جمعیت وارد محله بشود، فتنه‌ای حادث خواهد شد. من خواستم بروم معتمدالملک را برای رفع این غائله ملاقات کنم. وقتی که رفتم، دیدم مست طایف با یک ضعیفه فاحشه خوابیده؛ ناچار سوار شدم و مراجعت کردم.»

«حسین قلی‌خان به عزم شبیخون یکسر آمده بود در یک فرسخی اردو، در پشت تل‌های بلند کمین کرده بود. در آن حالت که نمذ آبداری انداخته بودند که شام بخورد، عرق خواسته بود. مشغول خوردن عرق شده بودند و مست لا یعقل افتاده بودند. زعفرانلوه‌های همراه هم مغتنم شمرده بودند. ترکمان‌ها هم که ملتفت نبودند. یک وقت خان به هوش آمد که یک ساعت و نیم از آفتاب گذشته بود و ما کوچ کرده بودیم... ما آن شب تا صبح سنگر می‌بستیم و کشیک می‌کشیدیم.»

«کارهای حکومتی خیلی مغشوش است؛ ابتدا هیچ کس اعتنایی ندارد، حتی فراشان خود حکومتی. چند روز قبل در قهوه‌خانه، سربازان فوج مخصوص با فراشان حکومتی مست بوده‌اند و نزاع می‌کنند. فراشان، زخمی به دست سربازی می‌زنند. سربازها خواسته بودند بریزند فراشان را بگریزند که صاحب‌منصبان مانع می‌شوند. روز بعد باز در قهوه‌خانه نزاعشان می‌شود.»

رسانه‌های نوشتاری، زبان گویای ادبیات جامعه هستند و در خوشبینانه‌ترین حالت ممکن می‌توان آن‌ها را نماینده جریان فکری خویش دانست. وقتی از جریان مجاهدین خلق انتقاد می‌شود، دو جریان لیبرالی و جریان انقلابی در کشور، این گروه را کاوش می‌کنند و می‌توان دو نگاه کاملاً متفاوت را یافت.

همین نکته، گویای سرنخی برای بررسی روزنامه‌ها و نشریه‌های جریان‌های گوناگون است. بی‌گمان روزنامه‌ها از اساسی‌ترین رسانه‌های تولید مطلب هستند که اخلاق سیاسی مسؤولان را مدیریت می‌کنند و خط فکری آن‌هاست که گاهی رسانه ملی را نیز بابت یک تیتر، ناچار از واکنش می‌کنند.

به این جمله دقت کنید: «من مبالغه را قبول دارم. این مبالغه‌ها باید می‌شد به این خاطر که فضا خیلی فضای تنگ و ترشی بود؛ دولت باید در حقیقت این موضوع را قدری بزک می‌کرد که بتواند حرفش را به کرسی بنشانند.» این سخن که ناباورانه از زبان مدیر مسؤول روزنامه شرق در برنامه‌ای رسمی شنیده شد، معترف است که برای یک اتفاق سیاسی، به مردم دروغ راست‌نما گفتیم تا دولت بتواند کار خویش را پیش ببرد. خطر آن جاست که ژورنالیسم غرب‌زده در روزنامه‌های زنجیره‌ای داخلی زیرپا گذاشتن اخلاق سیاسی، باعث بدبینی مردم به رسانه‌های داخلی می‌شود؛ این در حالی است که اساتید فلسفه این جریان، در کنجی برای دانشجویان خود «فلسفه اخلاق» ققره می‌کنند و به بیان نسبی بودن اخلاق در هر کوی و برزن می‌پردازند. این یک بام و دو هوا مردم را وارد ناپسامانی اعتماد به روزنامه‌ها و نشریه‌های داخلی می‌کند و تر و خشک با هم به فنا می‌روند. از این رو هنگامی که چند دقیقه در کنار یک کیوسک روزنامه‌فروشی تامل می‌کنی و رفت و آمد مردم را زیر نظر می‌گیری، شاید برایت جذاب باشد که عده زیادی از مردم، خسته از بازی سیاسی هستند و دیگر حاضر نیستند که پی‌گیر رخدادهای سیاسی باشند و طبیعی است مردم، زمانی که اخبار سیاسی را از روزنامه‌ها و منابع داخلی پیگیر نباشند، از کانال‌های دیگر دنبال خواهند کرد و این جاست که تحلیل‌های اشتباه سرویس‌های بیگانه در قالب بی‌بی‌سی و وی. آی. وی. القات خود را بر منافع ملی می‌چرباند و آن‌گاه دود این بازی بی‌اخلاقی، در چشم همه جریان‌های داخلی خواهد رفت.

جهان‌بینی سیاسی

باور ما بر این است که بسیاری از مردم، خلاف آن چه دیگران می‌پندارند، سهم‌چندانی در دعوای سیاسی ندارند و تمایل دارند که مسؤولان در سایه وحدت رویه و دور از بازی‌های سیاسی، کشور را مدیریت کنند، اما متأسفانه امروزه پس از نزدیک به سی سال شاهد حضور پرتلاش و انبوهی از لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها در روزنامه‌های کشور و استفاده از این فضا برای پیشبرد اهداف خویش هستیم.

واقعیت این است که نمی‌توان از وحدت سخن گفت و سنگ اختلاف انداخت و نمی‌توان سخن از آشتی گفت و قهر کرد. در داغ‌ترین دوران بیان نظریه «آشتی ملی» و در زمانی که تمام رسانه‌های لیبرال کشور، با این کلیدواژه به دنبال مشروعیت‌زایی برای یک فرد خطاکار بودند و تلاش می‌کردند اتهام‌ها را از گردنش پاک کنند، یک وزیر، روزنامه قدس و خبرنگارش را مزدور خطاب می‌کند و وزیر دیگری با عصبانیت با خبرنگار زن باشگاه خبرنگاران، برخورد فیزیکی می‌کند و...؛ و این حد از استانداردهای دوگانه در اردوگاه اصلاح‌طلبی و اعتدال، اخلاق طرفداران شان

مدیران بر تخته موج مطبوعات

نقش مطبوعات در تربیت و تخریب اخلاقی مسئولین و جامعه

مهدی کمالی



اگر روزنامه‌نگار به جای استفاده از توهین و برچسب دست به دامن استدلال شود و به جای سیاه‌نمایی، روشنگری کند و هنگامه عقلانیت را نه با بازی جریانی که به دست تفکر بسیار آنگاه می‌توان درست قضاوت کرد و دیگر خسارت عظیم افتخار تلقی نمی‌شود.

را نیز در دازمدت خراب می‌کند. و این چنین است که وقتی تیتراهای بی‌مهابای روزنامه‌های زنجیره‌ای را در کنار سخن مدیر مسؤول روزنامه شوق قرار می‌دهیم که باید برجام بزرگ می‌شد تا مردم فشارشان را از دولت کم کنند و از سوی دیگر، تمسخر منتقدان و عتاب‌های فراوانی که در مطبوعات مدعی آزادی و لیبرالیسم به این افراد شد، صغرا و کبرای استدلالی است که نتیجه‌اش توهین‌ها و صحبت‌های برخی مسؤولان دولت یازدهم به منتقدان و قربانی شدن اخلاق شده است.

نتیجه

با مروری اجمالی بر روزنامه‌های مدعی، مستقل نبودن این رسانه‌های زنجیره‌ای و وابستگی آن‌ها به مافیای سیاسی، نفتی و ارتباطی عیان است؛ از همین روست که صداقت در گفتار را فدای هر سیاست منفعت‌طلبانه‌ای می‌کنند و این موجب می‌شود که مردم با بحران روبه‌رو شوند؛ بحرانی که از بازی‌های مالی - سیاسی سرچشمه می‌گیرد و ریشه واقعی ندارد. در مقابل این جریان است که بایستی پرسید: شیوه مبارزه با این روزنامه‌ها باید بر چه مبنایی باشد تا به جای بایکوت مخالفان و تخریب منتقدان، در واقع‌نمایی بکوشند و این مقدار از دروغ را چاشنی یک حقیقت نمایند. خطر چنین نشریه‌هایی در دازمدت این است که به میزانی چشمگیر بدبینی ایجاد می‌کنند و به جای تلاش برای رساندن مردم به بلوغ سیاسی، آن‌ها را به افراد جناح‌گرای بی‌تأمل و فریب‌خورده تبدیل می‌کنند که به‌آسانی تسلیم عملیات روانی دشمن می‌شوند و در انتخاب‌های خود اشتباه می‌کنند. به‌واقع با مطالعه اظهارات روزنامه‌های مختلفی که ارائه شد، می‌توان به این نکته رسید که یک وزیر، روزنامه‌نگار منتقد را خائن و نان به نرخ روز خور قلمداد می‌کند و مسؤولی دیگر، دلوپسای را جرم می‌پندارد، وزیر دیگری می‌کوشد تا لب و دهان منتقد را ببوسد و در نهایت با دستان رئیس‌جمهور مردمی! به جهنم راهنمایی شود.

اگر روزنامه‌نگار به جای استفاده از توهین و برچسب، دست به دامن استدلال شود و به جای سیاه‌نمایی، روشنگری کند و هنگامه عقلانیت را نه با بازی جریانی که به دست تفکر بسیار آنگاه می‌توان درست قضاوت کرد و دیگر خسارت عظیم، افتخار تلقی نمی‌شود. چه ساده‌لوح برخی مردمان بودند که تصور می‌کردند در سایه ارتباط با آمریکا می‌توان دلار را به هزار تومان برگرداند. در واقع باید گفت چه دوزخ‌نامه‌نگارانی که تلاش داشتند تا مردم را فریب دهند و بعد از چند سال در مقابل دوربین بگویند که مجبور بودیم تا برجام را بزرگ کنیم و به آن احتیاج داشتیم.^۷

پی‌نوشت‌ها

1. <http://kayhan.ir/fa/news/92026>
2. <http://www.sharghdaily.ir/News/60081/>
3. <http://www.armandaily.ir/fa/news/detail/21864/>
4. <http://www.iran-newspaper.com/Newspaper/Page/6490/21/182513/0/irannewspaper>
5. <http://www.sharghdaily.ir/News/57234/>
6. <http://www.armandaily.ir/fa/news/detail/22004/>

۷. گفت‌وگوی رحمانیان با حسین دهباشی در برنامه خشت خام

دلوپسان و تندرو

این روزها روزنامه‌های مدعی آزادی‌یابان، پیاده‌نظام لشکری هستند که نوک توپخانه خود را از دشمن آن سوی مرز به سوی نیروهای انقلابی برگردانده است؛ از این رو با انعکاس دیدگاه‌های مسؤولان و وزیران درباره این جریان و نیز با ارائه تحلیل، مصاحبه، یادداشت، مقاله و گزارش سعی در برچسب زدن به جریان انقلابی دارند؛ از این رو هنگامی که با مخالفان جریان منتقد دولت صحبت می‌کنیم، کم‌تر متوجه نگاه عقلانی این جریان می‌شویم و بیش‌تر تلاش دارند تا با برچسب و سر و صدا، جلوی گفتمان انقلابی را بگیرند. در چند نمونه ذیل دقت کنید:

«همایش دلوپسان در دانشگاه تهران از رمق افتاد»^۱. «در دوران مذاکرات و اجرای برجام، تندروها تنها بر یک موضوع تاکید داشتند که ایران تنها امتیازدهنده این مذاکرات بوده و آمریکایی‌ها زیر تعهداتشان خواهند زد»^۲. «مخالفان هم تیغ حمله به دولت را تیزتر می‌کردند. آن‌ها مدعی‌اند دولت با توافق هسته‌ای راه دسترسی غرب به خواسته‌هایش درباره ایران را کوتاه و آسان کرده است. نگاه ضد برجامی این دسته که در حلقه نیروهای فکری برخی از نامزدهای حاضر در صحنه انتخابات جای گرفته‌اند در قالب حملات تند سه نامزد اصول‌گرا به دستاوردهای سیاست خارجی دولت بروز یافت»^۳. «کار به جایی رسیده که دیدار وزیر اطلاعات با احزاب مختلف هم مورد سؤال تندروهای بهارستان قرار می‌گیرد»^۴. «این به معنای آن نیست که فشار تندروها باعث تغییر نگرش میانه‌روها و تسلیم آنان در مقابل خواسته‌های غیرمنطقی شود. رئیس دولت بیدی نیست که با این بادها بلرزد»^۵.

با مروری اجمالی به تیتراها و مطالب نشریات غرب‌زده و مدعی درمی‌یابیم که جریان‌سازی روزنامه‌ها در ایام مذاکرات هسته‌ای با آمریکا به دنبال چه فضایی بود و نتایجش امروز در زندگی مردم ملموس‌تر شده است و هیچ استدلالی بهتر از اوضاع اقتصادی امروز، گواه ناکارآمدی نیست. حال می‌توان به‌آسانی تحلیل کرد که امروز اخلاق سیاسی دیگر به آن معنای اسلامی به کار نمی‌رود، بلکه در پارادایم «اخلاق نسبی» جای دارد و از این رو از دیدگاه ایشان دروغ در برهه مذاکرات برجام هیچ اشکالی ندارد؛ چرا که دولت باید با موفقیت از گردنه بیرون بیاید و رسانه‌های مدعی آزادی و اعتدال و اصلاحات به جای بررسی ابعاد علمی نگاه مخالفان به



نقش انیمیشن در اخلاق مدیران آینده

سربازان کوچک کارگزاران آینده

فاطمه سجادی

۱۳۴

ماهنامه فرهنگ نوین / شماره ۳۵

اشاره «هزاران میلیون نفر از مردم جهان احتمالاً هیچ‌گاه در ایالات متحده آمریکا قدم نگذارند؛ اما به لطف کار شما، آن‌ها قسمت کوچکی از چیزی که کشور ما را منحصر به فرد می‌کند، تجربه خواهند کرد. آن‌ها شماری از ارزش‌های ما را یاد گرفته‌اند. ما فرهنگ دنیا را توسط شما ترسیم کرده‌ایم. داستان‌هایی که ما تعریف می‌کنیم ارزش‌ها و آرمان‌هایمان را انتقال می‌دهند که گویای متفاوت بودن ما، قدرت پیروزی‌مان بر مشکلات و خلاقیت‌مان است، که همه جزئی از DNA ما است. شما به ساختن فرهنگ جهانی به صورتی که جهان را بهتر می‌کند، کمک کرده‌اید... جوان‌های تمام کشورها در سراسر جهان ارتباط و وابستگی نزدیکی نسبت به مردمی که شبیه آن‌ها هستند و یا حتی از آن‌ها می‌ترسیدند [ولی آن فرهنگ و پیشرفت را دارند] پیدا خواهند کرد و ناگهان متوجه می‌شوند چقدر شبیه آن‌ها هستند که این یکی از قدرت‌های هنر و آن چیزی است که شما انتقال می‌دهید.» این‌ها سخنان باراک اوباما، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در جمع کارکنان شرکت انیمیشن‌سازی دریم‌ورکز است. وی افزون بر اشاره به تاثیر ژرف انیمیشن در فرهنگ‌سازی، به استفاده ابزاری غرب از این رسانه فرهنگی در مسیر تثبیت سلطه خود بر جهان اعتراف می‌کند. آن‌چه در ادامه می‌آید اشاره‌ای گذراست به نمونه‌هایی از گام‌های برداشته شده برای تحقق سلطه در انیمیشن که در امر مهم حکومت‌داری تاثیرگذار است. در ذیل نمونه‌هایی از پویانمایی‌های شاخص را به اجمال بررسی می‌کنیم.



آینده سازان در خطرند

مخاطب اول و اصلی انیمیشن، کودکان هستند. روانشناسان معتقدند «بهترین روش برای آموزش رفتار جدید به کودک» نشان دادن رفتار مورد نظر به اوست. به باور ایشان، پس از آن که توانایی یادگیری مشاهده‌ای به حد کمال رشد کرد، کسی قادر نخواهد بود مانع دیگران شود تا آن چه را که می‌بینند، یاد بگیرند.^۲ باید در نظر داشت که یک بعد کارکرد رسانه، بازنمایی واقعیت موجود است؛ اما بعد دیگر و مهم‌تر آن، هنجارسازی است. با توجه به استعداد بالای کودکان در یادگیری، لازم است که موضوع مورد فراگیری آنان از رسانه، کانون توجه و اهتمام قرار گیرد. در نظر گرفتن این نکته که کودکان امروز، نبض تپنده، آینده‌سازان، مدیران، واضعان قانون و سیاست‌گذاران آتی جامعه هستند، اهمیت این مساله را دو چندان می‌کند. همسویی آن چه کودک از رسانه می‌آموزد با فرهنگ و رسوم بومی جامعه‌اش، می‌تواند موجب تثبیت و تقویت بنیان کشور و جامعه‌اش شود؛ اما تعارض این دو، جز به تغییر هویت یا اضمحلال سنت و فرهنگ جامعه نمی‌انجامد؛ چرا که فرد، تحت تاثیر عوامل جامعه‌پذیری، تعریفی از خود دارد که قطعاً مغایر با تعریفی است که از رسانه به دست می‌آورد. مولود این تعارض، موجودی عجیب‌الخلقه و پرتناقض است که نه ظاهرش معرف هویت اوست و نه خط‌مشی و نه حتی چارچوب فکری‌اش! به راستی حاکمیت چنین فردی بر جامعه چه پیامدهایی خواهد داشت؟

امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام، در بیانی حکیمانه بقای ملک و حکومت را در پاسداشت و حفظ اصول اساسی آن می‌داند و می‌فرماید: «یستدل علی إِدبار الدُّول بأربع: تَضییع الأُصول...»^۳. اصول مذکور که تباه کردن آن به سقوط و تباهی حکومت می‌انجامد، در هر حکومتی با توجه به فرهنگ و سنت آن مشخص می‌گردد. عبور از اصول یا به عبارتی خط قرمزها و قوانین و چارچوب کلی، ثبات، استقلال و امنیت جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد.



آزادی خواهی یا عصیان

«رالف خرابکار» شخصیت یک بازی ویدیویی است. این کاراکتر خرابکار و چکش‌دست، موظف است ساختمان‌ها را تخریب کند تا چهره خوب (گودمن) بازی که «فیلیکس» نام دارد از راه برسد و خرابکاری او را تعمیر و اصلاح کند. «رالف» که از این رویه خسته شده است و می‌خواهد همچون «فیلیکس» محبوب و صاحب مدال باشد، قواعد بازی را شکسته دیگر در نقش خود حاضر نمی‌شود. او برای به دست آوردن یک مدال، راهی سرزمین بازی‌های ویدیویی می‌شود. تخلف «رالف» از قوانین و ورود

بی‌برنامه‌اش به محیط بازی‌های دیگر، بازی‌ها را دچار خرابی و اختلال در دستورالعمل می‌کند. در نهایت هم با همکاری دوستانش اوضاع به حالت عادی باز می‌گردد. «رالف» بی‌آن که متوجه سرزنش و یا عقوبتی گردد، به مطلوب خود که «کسب محبوبیت» است می‌رسد.



در انیمیشن «گیسو کمند» شخصیت اصلی داستان؛ یعنی «راپونزل» فرزند پادشاه، دختری نوجوان است که به دلیل داشتن نیروی جادویی حیات‌بخش، در دوران نوزادی، به دست پیرزنی بدسرشت به نام «گاتل» دزدیده می‌شود. پیرزن به منظور استفاده از نیروی جادویی «راپونزل» برای جوان ماندن، او را در برجی زندانی کرده است. دخترک که گمان می‌کند دختر «گاتل» است؛ به دلیل دنیای ترسناکی که مادرش برای وی ترسیم کرده است، تاکنون از برج خارج نشده؛ ولی اکنون که پا به دوران نوجوانی گذاشته، کنجکاو است جهان خارج را تجربه کند. روزی «فلین رایدر» راهنز که تاجی را از قصر پادشاهی دزدیده است، وارد برج می‌شود و به اسارت «راپونزل» در می‌آید. «راپونزل» در قبال بازگرداندن تاج، از «رایدر» می‌خواهد که راهنمای او در سفر به خارج از برج باشد. «راپونزل» بر خلاف خواست مادرش از برج خارج می‌شود، دنیای بیرون را تجربه می‌کند، واقعیت را کشف و مسیر زندگی‌اش را می‌یابد.



«مریدا» دختر پادشاه وایکینگ‌ها، شخصیت محوری انیمیشن «شجاع» است. او بر خلاف سنت‌ها می‌خواهد آزاد باشد. او تیراندازی و اسب‌سواری می‌کند و حاضر نیست بر اساس سنت مرسوم زیر بار ازدواج برود. «مریدا» در جنگل با جادوگری روبه‌رو می‌شود و برای ایجاد تغییر در تفکر مادرش، معجونی از جادوگر طلب می‌کند. معجون جادوگر، مادر مریدا و برادرانش را به خرس تبدیل می‌کند. کشمکش داستان، مبتنی بر تلاش «مریدا» برای بازگرداندن اوضاع به حالت عادی است که در نهایت هم



دوستی این دشمنان فقط و فقط در سایه فراموش کردن گذشته و دست برداشتن از عقاید و باورهایشان محقق می‌شود. به همین دلیل، اسلام دوستی با دشمنان را منع کرده است؛ چراکه این دوستی به قیمت عقب‌نشینی و دست‌نشدن از باورهایی است که مرز میان مسلمانان و دشمنان را معین می‌کند. امحاء مرز میان مسلمانان و دشمنان؛ یعنی استحاله اسلام.

در انیمیشن‌ها ناپسند نیست؛ بلکه در نهایت افزون بر همراه ساختن دیگر شخصیت‌ها با خود تایید مخاطب را نیز بر می‌انگیزاند. سازندگان انیمیشن برای توجیه این سرکشی، معمولاً قوانین را متحجرانه، ظالمانه و غیرمنطقی به تصویر می‌کشند. این در حالی است که قوانین و خط قرمزهای مذکور به خودی خود متصف به این ویژگی‌ها نیستند. نگرانی‌های یک پدر برای حفظ جان فرزندش، تمسک یک مادر به سنت‌های قومی که تنها عیب آن‌ها ناسازگاری‌شان با روحیات قهرمان است و یا شخصیت‌پردازی برای یک کاراکتر بازی به منظور تنظیم یک برنامه که خروجی مطلوب داشته باشد، هیچ کدام ظالمانه و غیرمنطقی نیست؛ اما نمایش این قوانین به صورت اهرم فشاری که قهرمان را محدود و غمگین می‌سازد، مخاطب را به همراهی با شخصیت محوری و طغیان وامی‌دارد.

نمایش سنت‌ها و قوانین در قالب عوامل محدودکننده و دست و پا گیر و گاه در قالب دروغ و نیرنگ و از همه بدتر نفی آن‌ها، در حالی که نماینده و سمبل تمامی سنن و قوانینند، مخاطب را به تبری جستن از تمسک به چارچوب‌ها می‌کشاند. چه بسا که او گمان کند در پس هر قانون، سنت و اصلی، خودخواهی و منفعت شخصی فردی یا گروهی نهفته است. در این زمینه انیمیشن‌های دیگری چون «زوتوپیا»، «مولان»، «چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم»، «عصر یخبندان ۴»، «کارخانه هیولا»، «هتل ترانسیلوانیا»، «شازده کوچولو (۲۰۱۵)»، «پوکاهانتس»، «پری دریایی»... نیز مضمونی مشابه دارند.

رفاقت با گرگ

یکی از اصول اساسی دین اسلام دشمن‌شناسی است. در دشمن‌شناسی قرآنی، دشمن همیشه دشمن است و مومنان از دوستی با دشمن منع شده‌اند: «یا ایها الذین ءامنوا لا تتخذوا عدوئی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمؤدّه...»^۱. اسلام دین خشونت و عدم مدارا نیست؛ بلکه آن زمان که دشمن دست از دشمنی بردارد و آن چه را که مایه دشمنی است کنار بگذارد، اساساً دیگر دشمن نیست. در دین اسلام تنها مایه افتراق دوست از دشمن، حق و ایمان به خدا و عمل صالح و ناصالح رسول است؛ در نتیجه هیچ‌گاه امکان ایجاد پیوند آشتی میان حق و باطل، نور و ظلمت و کفر و ایمان وجود ندارد.

در انیمیشن «در جستجوی نمو» شاهد کوسه‌ماهیانی هستیم که با گیاه‌خواری به دنبال دوستی با ماهیان دیگر هستند. همین نوع دوستی را در انیمیشن «داستان کوسه»، «دور دنیا در ۵۰ سال» و «غذای دریایی» هم شاهد هستیم. انیمیشن‌های «زوتوپیا»، «ماداگاسکار»، «بیمان حیوانات»، «سیاه گوش گمشده» و «دنیای وحش» نیز دوستی و زندگی مسالمت‌آمیز حیوانات وحشی را روایت می‌کنند. این نوع دوستی، از قبیل آشتی پس از قهر نیست که با کنار گذاشتن اختلافات حاصل شود؛ بلکه

موفق می‌شود. در پایان فیلم، مادر با پذیرش خواست مریدا از مواضع خود دست می‌کشد.



«در جستجوی نمو» روایت زندگی یک دلقک‌ماهی به همراه فرزندش «نمو» است. «مارلین» به منظور حفظ جان «نمو» از خطرات موجود در اقیانوس، پیوسته ملزم بودن به قوانین را به وی متذکر می‌شود و آنی او را تنها نمی‌گذارد. سختگیری‌های مدام او «نمو» را بر آن می‌دارد تا برای اثبات توانایی‌های خود وارد آب‌های آزاد شود. این اقدام با گرفتاری‌اش به دست انسان‌ها همراه می‌شود. مارلین با تحمل سختی‌های بسیار تلاش می‌کند تا خود را به فرزندش برساند و او را برهاند. تلاش‌های متقابل پدر و فرزند به آزادی «نمو» و بازگشتش به آغوش پدر می‌انجامد. در نهایت «مارلین» از سخت‌گیری‌های گذشته‌اش دست برمی‌دارد و «نمو» استقلال می‌یابد.

در انیمیشن‌هایی که ذکر شد، شخصیت محوری و قهرمان داستان در پی کسب تجربه، ایجاد تغییر و یا اثبات خود یا بر روی قوانین می‌گذارد، با پشت سر گذاشتن خط قرمزها و عبور از آن‌ها، محدودیت‌ها و مرزها را در هم می‌شکند و به آن چه مطلوب خود است دست می‌یابد. این قانون شکنی



مرز میان مسلمانان و دشمنان؛ یعنی استحاله اسلام.

کوتاه سخن این که...

جهانی شدن فرآیندی اجتماعی است که از مدت‌ها پیش آغاز شده و رو به گسترش است و در آن قیدوبندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود. بر حسب نظریه‌های جهانی شدن در دنیای کاملاً جهانی شده، گویا عمدتاً یک جامعه و یک فرهنگ در سراسر سیاره زمین مستقر خواهد شد.^۱ جامعه‌شناسان این وضعیت را به از دست دادن شهروندی، دولت و گروه‌بندی‌های ملی پیشین وصف می‌کنند. تنها راه برون‌رفت از روند جهانی شدن و نپیوستن به آن، حفظ فرهنگ و نظام سیاسی جامعه است که این مهم جز با التزام به اصول اساسی و فکری-عقایدی ممکن نخواهد بود. التزام به قانون خواه بشرنوشت باشد یا حکم الاهی، ضامن حیات و ثبات جامعه است. اگر کودکان ما نیاموزند که به اصول و چارچوب‌ها پایبند باشند، در آینده خود مسیر پذیرش سلطه غرب را هموار خواهند ساخت. آن چه از تماشای انیمیشن‌های غربی عاید کودکان می‌شود تساهل نسبت به دشمن و رواداری قانون شکنی است تا جایی که خود به آسانی مرتکب می‌شوند، بی آن که آن را قبیح بشمارند.

پی‌نوشت‌ها

1. www.whitehouse.gov/the-press-office/2013/11/26/remarks-president-economy-dreamworks.

۲. هرگنهان، بی. آر. و متیو اچ. السون، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، مترجم علی اکبر سیف، ص ۳۷۸.
 ۳. تمیمی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۰۰.
 ۴. ممتحنه، آیه ۱.
 ۵. تقوی، محمد، حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، ص ۱۳۰.
 ۶. همان، ص ۹۳.
 ۷. همان.
 ۸. مشکات، عبدالرسول، فرهنگ واژه‌ها، ص ۲۰۴.

کنار گذاشتن ویژگی‌ها و غرابزی است که هر یک به منزله جزئی از ذات و هویت شخصیت‌هاست!

اجداد ما از دیرباز برای آموزش مسائل و نکات اخلاقی، از تمثیل و حکایت استفاده کرده‌اند که در بعضی از آن‌ها حیوانات بازیگران اصلی هستند. حکایت‌هایی را که شخصیت حیوانی دارند اصطلاحاً «فابل» می‌گویند. ویژگی اصلی شخصیت‌ها در این نوع حکایت، تمثیلی بودن آن‌هاست. شخصیت‌های تمثیلی، شخصیت‌های جانشین شونده‌اند؛ یعنی حیوانات جانشین انسان یا فکر و خلق و خو یا مفاهیم مورد نظر نویسنده و آورنده حکایت شده‌اند. گرگ به جای فرد خونخوار می‌نشیند، بوزینه مظهر نادانی، زشتی و بی‌شرمی و شخص مقلد است، جغد مظهر جهالت و کوری و شومی است و... شخصیت‌ها هم خود را نشان می‌دهند هم چیزی دیگر را.^۲

در تعریف فابل در فرهنگ اصطلاحات ادبی «مارتین گری» آمده است: «فابل، حکایت کوتاهی است مشتمل بر یک درس اخلاقی آشکار و شخصیت‌های آن حیواناتی هستند که شبیه انسان عمل می‌کنند».^۳ همچنین در فرهنگ اصطلاحات ادبی جهان می‌خوانیم: «در فابل، حیوانات مطابق با طبیعت خود عمل می‌کنند. جز آن که سخن می‌گویند».^۴ از مجموع آن چه گفته شد چنین برمی‌آید که استفاده از شخصیت حیوانی برای انتقال یک مفهوم امری متداول می‌باشد؛ اما انیمیشن‌های مذکور از جنس فابل و برای انتقال مفاهیم اخلاقی نیستند؛ بلکه نمونه‌ای فروکاهش یافته از جامعه انسانی و حامل پیامی سیاسی است و آن هم پیوند دوست و دشمن است.

تصور شیر، ببر یا پلنگی که مفترس نباشد غیرممکن است. همچنین است تصور دوستی دشمنانی که با یکدیگر ائتلاف ایدئولوژیک دارند و همین به دشمنی‌شان انجامیده است. به عبارتی دیگر، دوستی این دشمنان فقط و فقط در سایه فراموش کردن گذشته و دست برداشتن از عقاید و باورهایشان محقق می‌شود. به همین دلیل، اسلام دوستی با دشمنان را منع کرده است؛ چراکه این دوستی به قیمت عقب‌نشینی و دست‌شستن از باورهایی است که مرز میان مسلمانان و دشمنان را معین می‌کند. امحاء

THE RUNNER

سینمای غرب و فروپاشی اخلاقی

نقش سینمای غرب در تربیت و تخریب اخلاقی مسئولان و جامعه

طاهره زاهدی

۱۳۸

ماهنامه فرهنگ‌نوین / شماره ۳۵

رابطه اخلاق و سیاست

یکی از وجوه فرهنگ، فرهنگ سیاسی جامعه است که می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. یکی از این ابعاد رفتار و اخلاق سیاستمداران و مدیران و روش سیاسی آنان در جامعه است. «در نظریه یگانگی و وحدت (اخلاق و سیاست) هم روش سیاسی و هم غایت سیاست باید اخلاقی باشند. روش سیاسی می‌تواند اموری همچون اخلاق زمامداران و کارگزاران سیاسی و روش رسیدن به قدرت سیاسی و حفظ آن، رعایت حقوق مردم و اجتناب از ستم را شامل شود. از نظر غایت، رعایت اخلاق فردی و سیاست اخلاقی و اخلاق جمعی، هر دو، کمال و سعادت فرد یا جامعه است.»^۲

پای‌بند نبودن یک نظام به ارزش‌های اخلاقی، بحران‌های متعددی را موجب می‌شود که می‌توانند زمینه‌های سقوط و فروپاشی آن نظام را فراهم سازند. «پس از رنسانس و به‌ویژه ظهور ماکیاوولی، سیاست، تغییر موضوع و هدف داد. در این وضعیت جدید، آن چه مهم است ابزار است و تنها «قدرت» موضوع سیاست تلقی می‌شود و نه فضیلت، خیر، عدالت و اخلاق. به تعبیر لئو اشتراوس، فلسفه سیاسی با ماکیاوولی، به کژراهه می‌رود و از آن پس، موضوع سیاست، تنها قدرت است.»^۳

تعامل رسانه با سیاست

در رسانه‌های جدید به دلیل هزینه سنگین راه‌اندازی و ساختارسازی تلویزیون یا شبکه ماهواره‌ای، وابستگی رسانه‌ها به قدرتمندان، ثروتمندان و سیاستمداران و مافیاهای بین‌المللی بیش از گذشته شده است. به دلیل تسلط گفتمان سیاسی بر گفتمان رسانه، کارکرد رسانه در منازعه قدرت، تابعی از ساختار قدرت و منافع بازیگران است. به‌واقع تسلط بر رسانه‌ها، قدرت چشمگیری را در اختیار بازیگران صحنه سیاست قرار داده است به گونه‌ای که به تغییر باورها و نگرش‌ها و یا شکل‌دهی به افکار عمومی اقدام می‌کنند. به اعتقاد والتر لیپمن^۴، روشنفکر تاثیرگذار در حوزه عمومی در قرن بیستم که

برای کارش از تجربه جنگ جهانی اول الهام گرفته بود، می‌توان افکار عمومی، گرایش‌ها و عقاید را کنترل کرد و به اصطلاح لیپمن، «رسانه‌ها نه تنها پیام‌نخبگان کرد». طبق نظریه تولید رضایت والتر لیپمن، رسانه‌ها نه تنها پیام‌نخبگان سیاسی حاکم و مسلط را منتقل می‌کنند، بلکه چیزی جز ابزار قدرت نیستند؛ بنابراین وضعیت موجود را تأیید می‌کنند. به همین دلیل است که در رسانه‌های عصر مدرن و پست‌مدرن، کمتر رسانه‌ای را به معنای واقعی مستقل از سرمایه‌داری جهانی داریم.

این نوع نگاه، نگاه اغواگرایی‌هاست و طبق آن، مردم باید اغوا شوند؛ زیرا قابل اعتماد نیستند و انسان چیزی جز مصرف‌کننده، احمق و شرور نیست. به‌واقع «دولت‌ها مردم را به نوعی ارزش‌ها و اخلاقیات ساختگی عادت می‌دهند و مردم نیز به تدریج به شبه‌ارزش‌ها عادت کرده و گمان می‌کنند که آن‌ها اصیل و واقعی‌اند.»^۵

فرهنگ مدرن، فرهنگی آینده از رسانه‌هاست. «رسانه‌های عامه‌پسندی چون سینما، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات از وجوه اصلی زندگی روزمره در مدرنیته اخیر به شمار می‌آیند. این رسانه‌ها نقش خطیری در شکل‌دادن به پندارهای افراد درباره جهان پیرامونی‌شان داشته‌اند.»^۶ سینما از جمله رسانه‌هایی است که می‌تواند در جهت تغییر و کم‌رنگ کردن ارزش‌ها، نقش ویژه‌ای ایفا کند. هنجارهایی را ناهنجار کند و بالعکس. «سینما با زمینه اجتماعی‌اش رابطه تنگاتنگ دارد»^۷ بنابراین تمرکز روی ناخودآگاه ذهن از راه رسانه‌ها از جمله سینما صورت می‌گیرد؛ شاید به طور مستقیم تأثیری بر تسخیر ذهن و قلب مردم نداشته باشد؛ اما می‌تواند گرایش‌ها و افکار و ارزش‌های انسان را شکل دهد و برای مدیریت و کنترل وجود آدمی دست روی عادت‌ها و غریزه‌ها بگذارد. سینمای غرب به‌ویژه هالیوود، برای حفظ شرایط و منافع دولت‌های لیبرال سرمایه‌داری غربی مخاطبان خود را به‌عنوان «خیل عظیم اکثریت خاموش» تغییر ماهیت می‌دهد و آن‌ها را به «بردگان مطیع سرمایه‌داری» یا «شهروندان خوب غربی» تبدیل می‌کند.

شیوه‌های اغوایی سینمای غرب

ترویج ضد ارزش‌ها

ندارد، کسای که مسؤول دیگرانند مثل سناتورها، رئیس‌جمهورها و...
فیلم «نیمه ماه مارس» درباره دستگاه انتخاباتی و سیاسی ایالات متحده آمریکاست که پایه‌ها و بنیادش بر باج‌گیری، فساد و زدوبندهای سیاسی بنا شده است و تسلط خود را به رخ می‌کشد. مشاور تبلیغاتی فرماندار موریس، برای ماندن در صحنه سیاست و قدرت، از فردی عدالت‌طلب فاصله می‌گیرد و برای سرپوش نهادن بر مفسده خود باج می‌دهد و به زدوبندهای سیاسی گردن می‌نهد. به‌واقع در این قبیل آثار، به مخاطب چنین القا می‌شود که هر چقدر افراد از ساختار قدرت فاصله بگیرند، به همان میزان ارزش‌های اخلاقی در آن‌ها زنده می‌ماند و به هر میزان که به ساختار قدرت نزدیک شوند، ارزش‌های اخلاقی در آن‌ها قربانی می‌شود.

هدف، وسیله را توجیه می‌کند

در فیلم «تمام مردان شاه» اقتباس «استیون زیلیان» در سال ۲۰۰۶ از رمان «ابرت پن وارن»، ویلی استارک فرماندار ایالت لوئیزیانا معتقد است بعضی مواقع برای انجام کارها بایستی به اقداماتی دست زد که شاید با اصول اخلاقی مغایرت داشته باشد. اگر چنین نکنند، کاری انجام نمی‌شود. از دیدگاه وی، هدف وسیله را توجیه می‌کند.

وجه ایدئولوژیک سینمای غرب در سایه انتقادهای ظاهری به سیاست با صراحت بیش‌تری بیان می‌شود. وجه غالب اکثر قریب به اتفاق آثار غربی، سینمایی، تبلیغ ایدئولوژی آمریکایی است که اساس بسیاری از آثار هالیوود را شکل می‌دهد و این انتقادهای ظاهری، فریبی بیش در عملیات روانی نیست. این‌گونه فیلم‌ها از طریق شکل‌دادن به ذوق و ترجیحات مردم، یکسان‌سازی افکار آنان و افزایش مصرف، باعث شکل‌گیری یک‌دستی افراد جامعه می‌شوند که طی آن، مردم منافع واقعی خود را درک نکرده، به وضع موجود و نالایق خو می‌گیرند، همچنین فاقد تفکر انتقادی می‌شوند و منفعلانه و ناآگاهانه هر آن‌چه را که مسؤولان ارائه می‌کنند می‌پذیرند. در غرب با وجود این که بسیاری از سیاستمداران آشکارا درباره سیاست‌های داخلی و خارجی دروغ می‌گویند و حتی مردم از برخی زدوبندهای سیاسی، فریب‌ه‌ریکاری، تبلی، بی‌اخلاقی و... سیاستمداران آگاه می‌شوند، به دلیل بردگی مردم برای سرمایه‌داری و کنترل شدید ذهن مردمان در عملیات روانی، مطالبه‌های جدی صورت نمی‌گیرد و مردم حاضر به تغییر و تحول نیستند و به وضع موجود راضی‌اند؛ یا اگر راضی نیستند، حال و برنامه‌های برای تغییر جدی حکومت‌ها ندارند؛ اگر اعتراضی هم صورت بگیرد در لایه‌های سطحی و بالقوه باقی می‌ماند و به ثمر نمی‌نشیند و یا مانند جنبش تسخیر وال استریت به صورت جدی خفه می‌شود. امید که مردم در جامعه اسلامی ما مراقب نفوذ رسانه‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی باشند تا کم‌تر به این آسیب‌ها دچار شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. اخلاق سیاسی، رنجبر، مقصود، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۱۵.
۲. سیاست اخلاقی و اخلاقی شدن سیاست، امینی، علی اکبر، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۸۲.
۳. Walter Lippmann.
۴. هفت ستون سیاست، کاظمی، سید علی اصغر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۳۱۶-۳۱۵.
۵. فرهنگ و زندگی روزمره، بنت‌اندی، لیلا جوهر افشانی و حسن چلویشیان، اختران، ۱۳۸۶، ص ۱۱۹.
۶. جامعه‌شناسی هنر، دووینو، ژان، مهدی سبحانی، نشر مرکز، ۱۳۶۹، ص ۶. برای مطالعه بیش‌تر ر.ک: جامعه مصرفی، بودریار ژان، پیروز ایزدی، نشر ثالث و همچنین: نظریه‌های رسانه: اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی، مهدی‌زاده محمد، همشهری، ۱۳۹۳.

غرب، نمایش سیاست دروغ‌پردازانه و ریاکار در بدنه قدرت‌طلبی‌ها را بارها دستمایه فیلم‌های خود قرار داده است و با ترفندها و شیوه‌های اقناعی‌اش در مباحث عملیات روانی، ایدئولوژی‌های نزدیک به خود را به مخاطبان القا می‌کند. فیلم «ونده» به رسوایی اخلاقی یکی از سیاسیون آمریکایی در سال ۲۰۱۰ می‌پردازد. در سکانسی، همسر «کالین» درباره علت ازدواج با کالین به او می‌گوید: کالین قابلیت مرد بزرگ شدن را دارد و چنین بیان می‌کند که «مرد بزرگ! مردی که قانون تصویب می‌کند! این قوانین همیشه خوب نیستند؛ مردم نیاز به کسی دارند که بهشون بگه چه چیز را به خاطر بسپارند و چه چیز را فراموش کنند! مردم به مردان بزرگی نیاز دارند تا از گمراهی نجاتشون بده و خوب و بد رو نشونشون بده، چون فقط مردان بزرگ می‌تونند ضعف مردم رو قابل تحمل کنند.» در این فیلم، همسر کالین نه‌تنها فساد اخلاقی همسرش را می‌پذیرد؛ بلکه از او به عنوان مردی بزرگ که باید مردم را از گمراهی نجات دهد تمجید و دلجویی می‌کند. شخصی که خودش دچار ضعف است، باید ضعف‌های مردم را برای آن‌ها قابل تحمل کند! در نهایت نیز مردم فسادهایش را به فراموشی می‌سپارند و او در انتخابات پیروز می‌شود؛ مانند بسیاری از سیاستمداران امروز غرب و غریبه‌های داخلی!

بهره‌برداری از ترس و اضطراب مخاطب

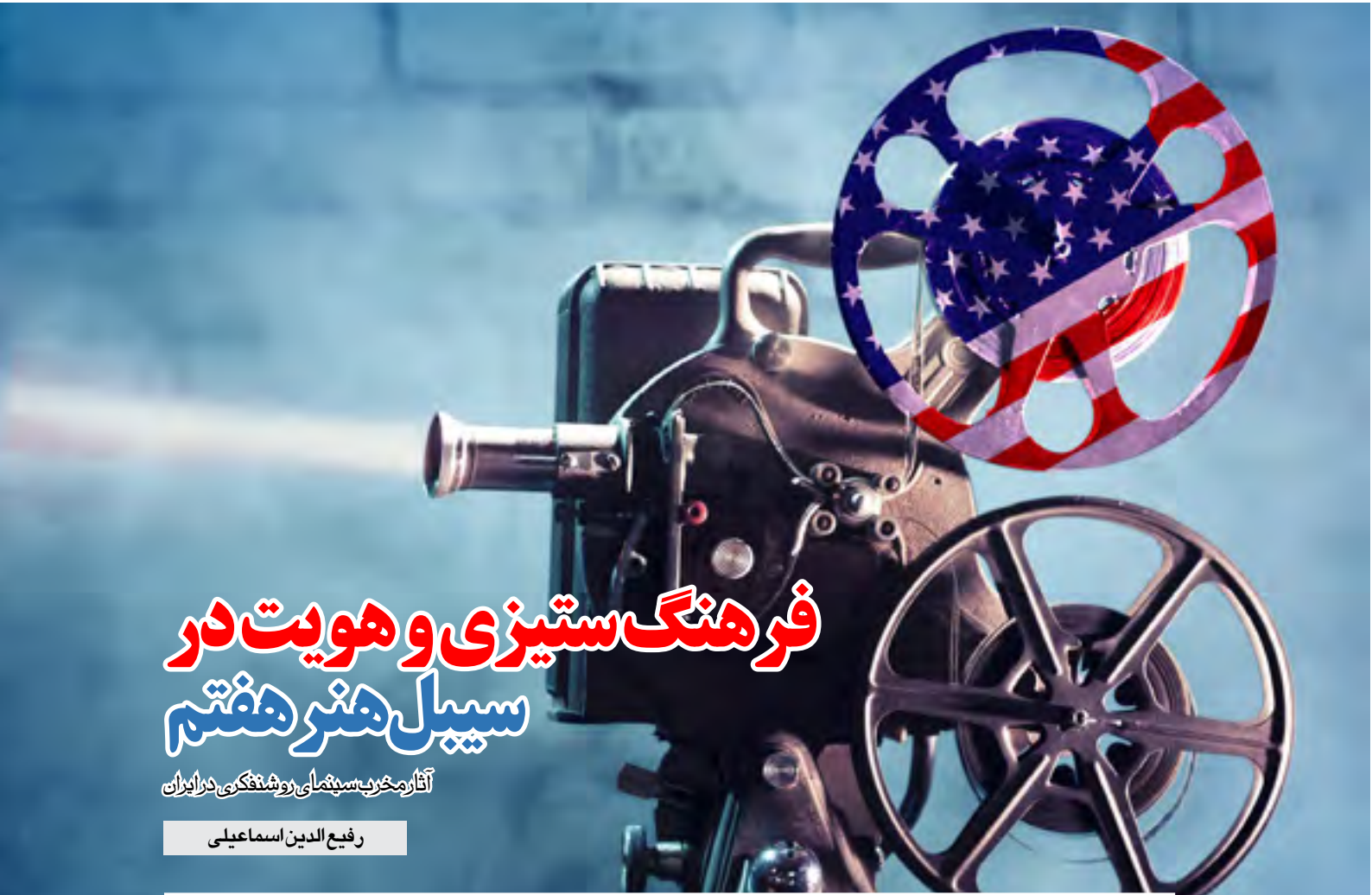
در فیلم «سگ را بجنان» برای انحراف افکار عمومی از فساد رئیس‌جمهور، رسانه‌ها در جهت تحمیق مردم وارد میدان می‌شوند. واقعیت‌ها وارونه جلوه داده می‌شود؛ جنگی خلق می‌شود؛ دروغ‌گویی قبح خود را از دست می‌دهد و یک دزد، قهرمان معرفی می‌شود و این معرفی، چنان واقعی به نظر می‌رسد و همذات‌پنداری بینندگان را برمی‌انگیزد که مردم کفش‌های خود را نه به احترام یک سرباز قهرمان وطن، بلکه در حقیقت به احترام یک بزهکار از پای درمی‌آورند و مراسم باشکوهی در خاکسپاری یک دزد برگزار می‌شود!

اغراق درباره قدرت

در فیلم «دیوان محاسبات» افرادی که کلاه به سر دارند، از قدرتی ماورای طبیعی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که هر دری را به هر کجا که بخواهند باز می‌کنند! و همه چیز در کنترل آن‌هاست، از زندگی خصوصی تا برنامه‌های کاری یک سیاستمدار نیویورکی که قصد دارد در انتخابات مجلس سنای آمریکا شرکت کند؛ شیوه‌ای که با اغراق درباره قدرت، مخاطب را در محیطی غیرواقعی، شگفت‌انگیز و پوچ غوطه‌ور می‌سازند. همچنین در فیلم‌هایی چون سری «جیسون بورن» و «جیمز بانده» درباره تسلط و قدرت سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا چنان بزرگ‌نمایی می‌شود که مخاطب ناخودآگاه در برابر هر عملی، احساس ناتوانی می‌کند. همچنین از جاسوسان و قاتلان حرفه‌ای سازمان‌های اطلاعاتی غرب، با عنوان قهرمان و شومن، پرده برداشته می‌شود. پیام اصلی این‌گونه فیلم‌ها که در سطح لایه‌های ظاهری نیز نقدی به برخی جنایت‌های این‌گونه سازمان‌هاست، القای ناامیدی در مخاطبان است.

فساد؛ جزو جدایی‌ناپذیر قدرت

در فیلم «پدرخوانده» شخصیت «مایکل» نمادی از یک انسان قدرتمند است و هنگامی که او در منصب قدرت قرار می‌گیرد به انسانی جنایتکار تبدیل می‌شود و پدرش نیز هنگامی که از قدرت فاصله می‌گیرد، دیگر جنایتکار سابق نیست؛ بلکه انسانی شریف است. در سکانسی که «مایکل» با «کیت» در حال پیاده‌روی هستند «مایکل» در وصف پدر خودش می‌گوید «پدر من هیچ فرقی با بقیه قدرتمندها



فرهنگ ستیزی و هویت در سیل هنر هفتم

آثار مغرب‌سینمای روشنفکری در ایران

رفیع‌الدین اسماعیلی

تحلیل جریان سینمای روشنفکری با توجه به تنوع و نسبیته که در تعریف روشنفکری وجود دارد، دشوار است. از این جریان در سینمای ایران تعبیرهای مختلفی انجام می‌شود که هیچ کدام حد و مرز مشخصی ندارد و هر متقد، تعریف خاص خود را دارد؛ تعبیرهایی مانند سینمای متفکر، سینمای روشنفکری، سینمای شبه‌روشنفکری، سینمای جشنواره‌ای، سینمای مدرن، سینمای هنری و...

اشاره

۱۴۰

ماهنامه فرهنگ‌نو / شماره ۳۵

مفهوم روشنفکری

لازم است قبل از تحلیل و بررسی جریان روشنفکری سینمای ایران، به بررسی مفهوم و جریان‌های روشنفکری در غرب و ایران پرداخته شود؛ مفهومی که هویتی کاملاً سکولار دارد و در نتیجه جهانی سکولار برای مخاطب می‌سازد. بروز این جهان اجتماعی در جریان روشنفکری سینمای ایران مشخص است؛ چنان که پارسانیا معتقد است «روشنفکری، مهم‌ترین خصلت معرفت‌شناختی مدرنیته است. مدرنیته در طول چهارصد سال تاریخ خود با تغییرات و تحولات فراوانی قرین بوده و به رغم این تحولات و تأکیدی که بر اصل تغییر و تحول دارد، در عمیق‌ترین لایه‌های وجودی خود از مبادی و اصول ثابتی بهره‌مند است. از جمله اصول ثابت آن در بعد هستی‌شناسی، سکولاریسم یا دنیوی و این جهانی دیدن عالم است، در بعد انسان‌شناختی امانیسم و اصالت بخشیدن به انسان دنیوی و این جهانی است و در بخش معرفت‌شناختی، روشنگری است.»^۲ در جریان‌های معاصر اجتماعی در غرب و ایران، دو مفهوم «منورالفکری» و «روشنفکری» وجود دارد که بحث‌های زیادی درباره

تفاوت‌های این دو مفهوم وجود دارد. منورالفکری به نوعی اندیشه، مدلی از تفکر و یا حتی به یک جریان اجتماعی و معرفتی دلالت می‌کند که از چهار سده قبل در تاریخ مدرن غرب پدید آمده بود و از مشروطه بازتاب‌های اجتماعی و فرهنگی خود را در ایران به دنبال آورده بود ولی روشنفکری به نوعی دیگر از اندیشه و یا حتی جریان اجتماعی دلالت می‌کند که در مقطعی دیگر یعنی از نیمه دوم قرن نوزدهم در تاریخ اجتماعی غرب شکل گرفته بود و در آغاز قرن بیستم عنوان ویژه خود را پیدا کرد، و اینک از دهه بیست شمسی، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم، پیامدهای تاریخی آن در ایران بروز و ظهور یافته بود.^۳ آن چه روشن است روشنگری و روشنفکری دو جریان معرفتی و اجتماعی هستند که یکی از آن دو یعنی اولی، محیط بر دیگری بوده و دیگری یعنی روشنفکری در مقطعی از جریان معرفتی نخست، فرصت بروز و ظهور یافته است. این دو جریان در دنیای غرب ضمن تعامل و ارتباط وثیقی که با یکدیگر دارند، در تعامل طبیعی با تاریخ و فرهنگ اجتماعی خود می‌باشند.^۴



انقلاب است. به این معنا شاید چندان تفاوت نکند شما فیلم کم‌دی این روزهای مانی حقیقی را ببینید یا یک فیلم از عباس کیارستمی، چون همه این‌ها ذیل عنوان «سینمای روشنفکری» طبقه‌بندی می‌شوند. تفاوت روشنفکری امروز این است که از بیان روایت‌های کلان فرود آمده و به روایت‌های خرد و تحلیل زندگی روزمره می‌پردازد؛ تقریباً همان اتفافی که در غرب از مدرنیته به پست‌مدرن انجامید. از این حیث سینمای اصغر فرهادی، تازه‌ترین و به‌روزترین روایت از سینمای روشنفکری است. او سینمایی را جلوی چشم ما می‌گذارد که محصول آن تبیین و تبلیغ نوعی زیست روشنفکرانه و آسیب‌شناسی آن در بطن زندگی روزمره است و این با گفتمان روشنفکری در جهان فکری معاصر همخوانی نزدیکی دارد. برخی نیز بازنمایی روشنفکری در سینمای ایران را به دو شکل می‌دانند؛ یکی فیلم‌هایی که سوژه و قصه آن‌ها بر ساخته جهان روشنفکری و مسائل و دغدغه‌های آنان است که معمولاً در رده فیلم‌های هنری-فرهنگی قرار می‌گیرد، نمونه بارز این‌گونه فیلم‌ها بی‌گمان «هامون» اثر داریوش مهرجویی است و دوم آثاری که شخصیت اصلی قصه آن یک فرد روشنفکر به مفهوم آرگانیک و حرفه‌ای است. به همین دلیل، برخی فیلم‌ها به این دلیل برچسب روشنفکرانه می‌گیرند که فیلم‌ساز، روشنفکر شناخته می‌شود نه لزوماً خود فیلم. برای نمونه، کارگردانی چون فرزاد موتمن را می‌توان مثال زد که کارگردانی روشنفکر شناخته می‌شود و «شب‌های روشن» او به عنوان یک فیلم عشقی روشنفکرانه مشهور است، اما بعد فیلمی مثل «پوپک و منس مائس‌الله» را می‌سازد که فرسنگ‌ها با سینمای روشنفکری فاصله دارد، اما به دلیل اشتباه کارگردان به روشنفکری، به همه فیلم‌های او روشنفکری می‌گویند.^۵

عناصر اصلی سینمای روشنفکری در تخریب دین و اخلاق اصالت غرب

عنصر مرکزی جریان روشنفکری، تقلید از غرب و چه‌بسا زاییده غرب بودن است؛ به همین سبب برخی گفته‌اند روشنفکر به جماعتی اطلاق می‌شود که بایدها و یا به عبارتی ارزش‌های عملی زندگی خویش را از نظام بینشی و ارزشی غربی کسب می‌کند. شروع سینمای روشنفکری در دهه ۱۳۴۰، تحت تأثیر سینمای فرانسه و ایتالیا بوده است و حتی بسیاری از سینماگران روشنفکری این دوره تحصیل کرده غرب بودند. شاپور عظیمی در مقاله‌ای تبیین جامعی از این موضوع دارد: «روشنفکر به دلیل سرشت وجودی‌اش، مایل است پرچمدار جامعه باشد. او نمی‌خواهد بی‌تفاوت باشد. پس باید حرکتی بکند. اما چگونه؟! چه از این حرف خوشمان بیاید و چه نیاید؛ باید بپذیریم که فضای روشنفکری در کشورمان تحت تأثیر جریان‌های روشنفکری و به هر حال باصالت غرب است. بنابراین دغدغه‌های وجودی یک روشنفکر فرانسوی تا چه حد می‌تواند از جنس دل‌مشغولی‌های یک روشنفکر چینی، هندی یا ایرانی باشد. اگر بگوییم هم‌جنس است، پس شرایط اجتماعی، زیستی، فرهنگی و سیاسی آن کشور را نادیده گرفته‌ایم. روشنفکری که در جامعه‌ای فئودال زیست می‌کند، نمی‌تواند دغدغه‌های یک روشنفکر اسپر در چنگال سرمایه‌داری را که با مدرنیته دست و پنجه نرم می‌کند، دریابد؛ زیرا او هنوز شرایط اجتماعی آن روشنفکر دوران سرمایه‌داری را طی نکرده است. بنابراین اگر تشابهی در افکار این دو سنخ روشنفکر مشاهده کردیم، ناگزیر باید فکر کنیم که یکی اصالت دارد و دیگری نه. روشنفکر به تبع سرشت روشنفکری‌اش مایل است پرچمدار جامعه خویش باشد. حال تصور کنید

سینما و روشنفکری

اما اختلاف مفهوم روشنفکری به هنر و سینما نیز کشیده شده است و گذشت زمان بر تفاوت شدن تعاریف سینمای روشنفکری اثر داشت؛ زیرا سینمای روشنفکری به مرور زمان بر اثر تحولات جهانی و ایران تغییراتی داشت. در دهه شصت که سینمای روشنفکری متأثر از آثار اروپایی و بخصوص فرانسه بود، سینمای روشنفکری مساوی بود با برخی آثاری که عموماً اروپایی هستند، بی‌مخاطبند، جشنواره‌ای‌اند و عموماً بی‌قصه هستند، چیزی که این روزها بیش‌تر در گروه «هنر و تجربه» جریان دارد، آثاری که در دهه شصت تا اوایل دهه هفتاد شاید مهم‌ترینشان فیلم‌های داریوش مهرجویی، عباس کیارستمی و بهرام بیضایی بود. اما در اواسط دهه هفتاد به‌ویژه از سال ۱۳۷۶ در دوران اصلاحات، روشنفکران به ساخت آثار سیاسی- بخصوص کم‌دی‌های سیاسی- و فیلم‌های دختر/ پسری و امثال آن روی آوردند که این‌ها هم در ادبیات سینمایی با عنوان «سینمای روشنفکری» شناخته شدند، اما با سری آثار قبلی تفاوت داشتند و مشکلشان بیش‌تر محتوایی بود نه فرمی. اما امروزه وقتی رسانه‌ها از عنوان «سینمای روشنفکری» استفاده می‌کنند، مقصودشان آن دیگری است که در مقابل سینمای انقلاب و آثار کنونی جریان انقلاب قرار دارد؛ یعنی هر آن‌چه محصول جریان روشنفکری به معنای جریان مقابل



روشنفکری را که جامعه‌اش درگیر نظامی از نشانه‌های پیشاسرمایه‌داری است و او خود دل‌نگران دغدغه‌های وجودی است. او درگیر مفاهیمی همچون اضطراب، نیستی، دلهره وجودی و... است؛ اما جامعه‌اش سودای دیگر در سر دارد و در خان اول مشکلات رفاهی و زیستی درجا زده است. روشنفکری که این چنین از جامعه‌اش دور افتاده است، اگر هم فیلمی بسازد، اثری شخصی آفریده است؛ و این پرسش همواره در ذهن هست که چرا مخاطب یک اثر سینمایی باید به تماشای فیلمی برود که مشکل شخصی یک فرد را مطرح می‌کند. متأسفانه جریان روشنفکری در دیار ما، همواره از مدهای روز پیروی کرده است. در این جا یک روز سارتر مطرح می‌شود، یک روز فالآچی و رژی دبره، چند صباحی دیگر اوژن یونسکو و ساموئل بکت و چند وقت دیگر فرد دیگری.^۶

بی‌اعتنایی به مذهب و ضد مذهبی بودن

دیگر عنصر جریان روشنفکری در سینما، بی‌توجهی به مذهب و چه بسا ساختن فیلم‌های ضد مذهبی است. با توجه به این که روشنفکری هنگامی وارد ایران شد که منورالفکری بر اریکه قدرت تکیه زده و مبارزه با نهادهای مذهبی و دینی را به انجام رسانیده بود، در چنین شرایطی روشنفکران ایرانی نیز ذلیلی برای پوشش گرفتن از نهادهای دینی نمی‌دیدند. خصلت عریان دین‌ستیزانه روشنفکری موجب شد در برقراری ارتباط با جامعه و مردم ناتوان باشد.^۷ جریان روشنفکری از دهه ۱۳۶۰ به بعد تلاش کرد با عنوان ایدئولوژی‌زدایی از دین، در حقیقت به دنبال به خدمت درآوردن دین برای ایدئولوژی لیبرالیستی حاکم بر جهان مدرن باشد. مذهب‌زدایی، از ارکان عمده جریان سینمای روشنفکری است، و این خود، بر بیگانگی این افراد از جامعه و فرهنگ دینی مردمان ساکن در جامعه خویش دلالت می‌کند. روشنفکر، واژه‌ای بود که در حال و هوای ضدیت با آموزه‌های کلیسا و مذهب مسیحیت ساخته شد. مفهوم روشنفکر، حامل ارزش‌های خاصی است که به هیچ وجه قربانی با فرهنگ دینی و مذهبی اسلام ندارد؛ ارزش‌هایی چون اومانیسیم، لیبرالیسم، سکولاریسم و لائیسیتیه. از آن جا که از مشروطه به بعد بنیان فرهنگ مبتنی بر تقلید محض از غرب استوار شده بود، این واژه تفاخرآمیز نیز بدون هیچ‌گونه بررسی در باب ریشه‌های تاریخی و اجتماعی غربی آن به ایران آمد و به تازگی بدل شد. سینماگران نخستین ایرانی نیز با پیروی از موج‌های سینمای روشنفکری در غرب، این آموزه‌ها را در سینمای جامعه خود بازتولید می‌کردند. اینان با تقلید از فرهنگ و تاریخ غرب، مذهب را عاملی برای سرکوب و جمود تفسیر می‌کنند در صورتی که بین آیین تحریف‌شده مسیحیت و اقدامات نهاد کلیسا در قرون وسطی با آموزه‌های متکامل اسلام ناب هیچ ربط و نسبتی وجود ندارد. مذهب در جامعه ما فرهنگی را ساخته که همواره در برابر هرگونه سرکوب، استعمار و استثمار ایستادگی کرده و روحانیون دین نیز همواره پیشقراول چنین اقداماتی بوده و هستند. مذهب در جامعه ما مثنوی انقلابی را پیشه کرد و از این رو هیچ شباهتی با جمود فکری کلیسا در قرون وسطی ندارد.^۸

نگاهی نسبی و کارکردی به دین

یکی از عناصر مهم جریان روشنفکری این است که آن‌ها نگاهی متفاوت به دین دارند. به اعتقاد آن‌ها، دین حتی اگر خوب باشد، نباید در امور اجتماعی و هنری دخالتی داشته باشد. در حقیقت «آن‌ها دارای جهانی

هستند که به گونه‌ای به دنیای فیلم نگاه می‌کند مثل این که ما چیزی به عنوان دین نداریم، و یا اگر هم داریم و حتی مقدس است، ولی کنار است؛ یعنی سکولاریسم؛ یعنی یک نگاه سکولار دارد. دین خیلی هم محترم است، ولی دین کار خودش را می‌کند و ما هم کار خودمان را می‌کنیم. دین یک کناری است و این‌ها هم کار خودشان را می‌کنند و باهم همزیستی مسالمت‌آمیز هم دارند. آن‌ها این تلقی از تفکر اسلامی که دین در تمام عرصه‌های زندگی نفوذ می‌کند و تأثیر می‌گذارد، آن تلقی را ندارند.»^۹ اساساً در جهانی که یک فیلم‌ساز روشنفکر برای خود ایجاد می‌کند، دین را درون پرانتز می‌گذارد، و یا به حاشیه می‌برد در واقع یک نگاه کارکردی به دین دارند؛ مثلاً بعضی از آن‌ها ممکن است بگویند که دین این جنبه‌اش چقدر جالب است و این جنبه از دین ما ایرانی‌ها چقدر قشنگ است که غربی‌ها ندارند، اما در ریشه‌یابی مشکلات، در راه‌حل آن‌ها انگار نه انگار دینی وجود دارد. به عبارتی «توصیف و راه حل مشکلات را طوری مطرح می‌کنند که اصلاً انگار نه انگار که در این جامعه یک‌سری ارزش‌های دینی وجود دارد و در حوزه رفتارهای دینی یک بحث‌هایی در این باره مطرح است. اصلاً انگار دین در پرانتز است و اصلاً کاری به دین نداشتند، نگاه می‌کردی می‌دید می‌دید یک فیلم اجتماعی است، مگر باید ربطی به دین داشته باشد! مشکل همین جاست مساله سکولار همین جاست که می‌گویی دین به این ربطی ندارد؛ یعنی دین هست، این جاست ولی دین کنار مسائل اجتماعی است و این‌ها چه ربطی به آن‌ها دارد. اسلام حداقل این طوری نیست، تلقی مسیحیت از دین ممکن است این باشد، که هست، ولی اسلام این طوری نیست.»^{۱۰}

پی‌نوشت‌ها

۱. پارس‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۴.
۲. همان، ۲۰.
۳. همان، ۳۹.
۴. صائی، ۱۳۹۲، روزنامه جام‌جم.
۵. عظیمی، ۱۳۷۹، ۶۱.
۶. پارس‌نیا، ۱۳۹۳، ۵۳.
۷. انصاری، گفت‌وگو با ضیاءالدین دری، ۱۳۹۵.
۸. اسماعیلی، مصاحبه با میرخندان، ۱۳۹۶.
۹. همان.

منابع

۱. اسماعیلی، رفیع‌الدین، بررسی انتقادی جریان‌های فرهنگی سینمای پس از انقلاب، رساله دکتری، دانشگاه باقرالعلوم، ۱۳۹۶.
۲. پارس‌نیا، حمید، انواع و ادوار روشنفکری، چاپ دوم، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۳.
۳. انصاری، سهیلا، گفت‌وگو با شهبه روشنفکری حاکم بر سینما، آسیب‌رسان به گفت‌وگو فرهنگی انقلاب در گفت‌وگو با ضیاءالدین دری، ۱۳۹۵، کد خبر ۵۰۲۲۸۴، دسترسی در پایگاه خبری - تحلیلی قدس آنلاین:
۴. عظیمی، شاپور، آینده‌های روبه‌رو (مخاطب و فیلم‌سازی در سینمای ایران)، فصلنامه فارابی، تابستان ۱۳۷۹، شماره ۳۷، صص ۵۷-۹۴.
۵. صائی، سیدرضا، روزنامه جام‌جم، بخش فرهنگ و هنر، شماره خیر ۱۶۹۳۷۹۵۲۹-۰۱۱۱۳۶۲۳۷۰۱، دسترسی در

<http://qudsonline.ir/news>

<http://press.jamejamonline.ir/Newspreview/>

اخلاق زمامداران؛ رمز پیشرفت جهان اسلام

می‌کند. در دیگر نظام‌ها و تئوری‌های مطرح شده، از مسأله پیوند اخلاق و سیاست، استفاده ابزاری شده است. در یونان باستان و آتن، سوفیست‌ها، اخلاق و سیاست را دو پدیده متعین دیده‌اند اما به نسبی‌گرایی اخلاق رسیدند.

زمامداران و سیاست‌مداران در طول تاریخ به‌عمد از جدایی سیاست و دین (فی‌الجملة اخلاق) سخن گفته‌اند اما دین اسلام با ترکیب اخلاق و سیاست بر لزوم اخلاقی‌بودن زمامداران تأکید فراوانی دارد. خداوند متعال، حضرت محمد ﷺ را اسوه حسنه می‌خواند و او را دارای خلق عظیم می‌داند: «و إنک لعلی خلق عظیم». اخلاق زمامداری را می‌توان در حکومت حضرت محمد ﷺ و ۵ سال حکومت حضرت علی ﷺ و در رفتار و کردار منصوبان آن‌ها دید. پیامبر اسلام ﷺ در شیوه کسب قدرت مطابق اخلاق انسانی عمل می‌کرد و هرگز از نیرنگ و فریب بهره نمی‌گرفت، به تدوین منشور یا قانون اساسی همت گماشت و در تمام مراحل زندگی سیاسی خود عالی‌ترین مضامین اخلاقی و دینی را به نمایش گذاشت همان گونه که نایب بر حقش مولا علی ﷺ نیز فرازهای باشکوهی از اخلاق زمامداری را به منصفه ظهور رسانید. البته بایستی حساب زمامداران بی‌اخلاق داعیه‌دار حکومت اسلامی را از سیره و رویه این دو بزرگوار جدا دانست. خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس گرچه داعیه‌دار خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ بودند، هیچ‌گاه نتوانستند حتی ذره‌ای از منش و روش آن بزرگوار را اجرایی کنند؛ چراکه هیچ التزامی به قیده‌های اخلاقی و رفتاری نداشتند. در طول تاریخ نیز همین مصیبت تکرار شد و تا دوران کنونی هم حاکمانی چون صدام و قذافی و دیگر حاکمان کشورهای اسلامی که خود را داعیه‌دار اجرای حکومت نبوی دانسته و می‌دانند، هیچ نشانی از شاخصه‌های آن دولت بی‌نظیر را نداشته و ندارند؛ چراکه به اخلاق زمامداری پایبند نبوده و نیستند، البته تنها در ایران، حکومتی مبتنی بر آموزه‌ها و سیره پیامبر گرامی اسلام و حکومت علوی تشکیل شد و در رأس آن، رهبران متخلق قرار داشته و دارند هر چند در سطوح پائین‌تر در ادامه جامعه، ضعف‌های اساسی هنوز وجود دارد.

راه نجات جامعه اسلامی، از رهگذر اخلاق‌گرایی حاکمان آن می‌گذرد به امید روزی که اخلاق زمامداری در همه کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی حاکم شود. آمین.

اخلاق کارگزاری و بایسته‌های اخلاق کارگزاران به معنای آراسته‌شدن نفس مقام‌های سیاسی و اداری به خلق‌های پسندیده و زدودن خلق‌های ناپسند است. ناگفته پیداست که گرایش به قدرت، آثار بدی بر روح و روان زمامداران دارد و برای جلوگیری از آثار نامطلوب قدرت‌طلبی بر سطوح مختلف جامعه، باید بر لزوم اخلاق‌گرایی حاکمان و زمامداران تأکید شود. پیراستن نفوس و آراستن اخلاق، رمز مانایی انسان‌هاست همان‌گونه که خداوند در قرآن کریم، اخلاق نیکوی پیامبر ﷺ را باعث استحکام حکومت و جذب مردم ذکر می‌کند. رعایت این مهم برای همه انسان‌ها به‌ویژه حاکمان که الگوی یک جامعه به شمار می‌آیند، امری شایسته و بایسته است که بی‌توجهی به آن خطرهای جبران‌ناپذیری را برای جامعه به دنبال خواهد داشت. انصاف به مواردی مانند تزکیه، ایمان، تقوا، مناعت طبع، ساده‌زیستی، تواضع، پرهیز از قدرت‌طلبی و حب مال، انتقاد و انتقادپذیری، اهمیت‌دادن به بیت‌المال، پرهیز از کم‌کاری، خضوع در برابر قانون، رعایت عدالت و امانت، تعهد به موازین و معیارهای اسلامی، خوش‌برخوردی و دها موارد دیگر را می‌توان از بایسته‌های اخلاقی یک کارگزار در دولت اسلامی دانست که با التزام به این عوامل و مؤلفه‌ها جامعه را نیز می‌توان به سوی اخلاقی‌شدن هدایت کرد. زمامدار خوب، مردم را نیز به سمت خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها سوق می‌دهد. به تعبیر حضرت امام خمینی، «این تزکیه و داشتن تقوا برای رؤسای جمهور و دولتمردان و متصدیان امور برحسب تصدی که دارند، بیش‌تر لازم است تا مردم عادی، چون عدم تزکیه و عدم تقوای سردمداران، باعث تباهی و فساد یک کشور می‌شود و تا تزکیه در رده‌های بالا حاصل نشود، مملکت اصلاح نخواهد شد.» زمامدار نمونه، حکومت را به‌خودی‌خود دارای ارزش ندانسته و زمامداری را هنگامی ارزشمند می‌یابد که در مسیر اهداف الهی قرار گیرد. علی ﷺ در این باره می‌فرماید: «خدایا! تو می‌دانی که من حکومت و ملک و ریاست را نخواستم، بلکه قیام به حدود تو و پاسداری از شرع و قراردادن امور بر سر جای خود و رساندن حقوق به اهلش، پیروی روش پیامبرت و ارشاد گمراهان به نور هدایت تو را خواهند.» این روش و رویه نظام سیاسی اسلام است که بر رعایت اخلاق‌گرایی زمامداران تأکید

www.F.PUYA.ir
www.OABAS.ir

بکریم فونی



این نشریه چیره‌ترین است
که در ایران محبوب و سبک‌ترین نشریه است و همواره رویدادها و آنتون‌های
است که برای بسیاری از افراد است
از آن قلم می‌کنند که صفحات این نشریه
در تاریخچه بازار روزگار، نور و عطری پراکنده پاره‌مان کند
و با طراوت نشریه هم‌ساز و هم‌راه و هم‌سفر شوند
نشان بار ترسناک شما را به گرمی می‌فشاریم

قم، صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۴۶۰
نشانی: قم / چهارراه غلغالی اخیان ایستگاه کوچک بوعلی اکبر / ۱۷ پلاک ۱۷

فرخوان همکاری

خواننده گرامی شما نیز می‌توانید همکار ما باشید. فرهنگ پویا داستان
پاری شمارا می‌نمرد و هم‌سازان را از می‌نهد در صورت مشابه
به هم‌کاری با این فصل نامه جهت نگارش و تدوین مقاله و یا
فروش و توزیع نشریه در شهرستان‌ها و مراکز استان‌ها، در فرم
همکاری سایت این نشریه به نشانی: FPuya@chmall.ir
با یا تماس تلفنی و ارائه مشخصات ثبت نام فرمایید.
تلفن تماس: ۰۲۵ - ۳۶۶۲۴۸۱۱
از ساعت ۱۲:۵۸

همسفر ما باشید

چاپ آگهی و اطلاعیه‌های فرهنگی
دانشگاه‌ها، مراکز آموزشی، سازمان‌ها و مؤسسات

در فصلنامه پویا

جوانان علاقه‌مند به پژوهش
و شخصیت‌های برجسته علمی

مخاطبین اصلی ما هستند

شماره تلفن: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۸۱۱
فکس: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۵۹۷



راهنمای اشتراک فصلنامه فرهنگ پویا

۱. وجه اشتراک را به حساب شماره ۰۱۰۴۹۳۷۵۰۵۰۰۲ بانک ملی واریز نمایید و اصل فیش بانکی یا تصویر آن را همراه برگ اشتراک و مشخصات کامل خود را به نشانی دفتر مجله ارسال دارید.
۲. بهای اشتراک سالانه (۴ شماره) ۲۰۰/۰۰۰ ریال و تک شماره ۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد. (در صورت فرستادن نشریه با پست سفارشی مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ ریال به مبلغ نشریه اضافه می‌شود)
۳. در صورت تغییر نشانی، مجله را از آدرس جدیدتان مطلع سازید.
۴. در کلیه مکاتبات خود، شماره اشتراک‌تان را نیز ذکر کنید.
۵. در صورت افزایش نرخ مجله، مبلغ مزبور از موجودی شما کسر می‌گردد.

نشانی: قم - چهار راه غفاری - کوچه بوعلی - کوچه ۱۷ - پلاک ۲۷ - فصلنامه فرهنگ پویا
تلفن: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۸۱۱ فکس: ۰۲۵-۳۶۶۲۲۵۹۷



پایبندی به اخلاق

ما در این مذاکرات به همه‌ی تعهدات بین‌المللی پایبند بودیم، ما در این مذاکرات به تعهدات اخلاق سیاسی-اسلامی پایبند بودیم، ما نقض عهد نکردیم، ما دو جور حرف نزدیم، ما تلون به‌خرج ندادیم؛ نقطه‌ی مقابل و طرف مقابل ما آمریکایی‌ها هستند، عهدشکنی کردند، تلون در آراء نشان دادند، تقلب نشان دادند، رفتار آن‌ها یک رفتاری است که برای ملت ما مایه‌ی عبرت است؛ آن کسانی هم که در درون مجموعه‌ی روشنفکری کشور هنوز ملتفت نبودند که طرف مقابلشان «آمریکا» کیست، خوب است نگاه کنند به این مذاکرات و بفهمند با چه کسی مواجهند و آمریکا امروز در دنیا چه دارد انجام می‌دهد.

مقام معظم رهبری ۱۳۹۴/۱/۱

